دیگر علاج شیرا [1] است * روغن را با صد آب بشوید - هر روز با سجی
ب لیمون بشوید - پارهٔ روغن حل کند بمالد - در چهارده روز به شود *

دیگر دفع کچورة [2] * آنرا از سجی هر روز بشوید - داروی تارهٔ بندد -
چنده نگاهدارد - در چند روز به شود *

دیگر علاج عقرب [3] یعنی در سفیدی پارهٔ موی سرخ باشد * بیارد
غوک چاهی - او را پخته کند - در دیگ چهار سیر آب اندازد -
آنها را بگیرد و بر موی سرخ بمالد - اول موی مذکور را دور کند -
از آن موی سفید بر آید *

دیگر بند شکم [4] است * بیارد جوکهار پاؤ - سوخته ستوا [5] بدم
ر - این هر دو را آس کند - با آب گرم اسپ را بدهد - در حال
ب شود *

دیگر حارست [6] است * بیارد بادنجان سه آثار - نمک دو آثار -
ن کنجد یک آثار - در اندک آب انداخته پزد - درهم کند - اول جای
رست را چنان بمالد که سرخ شود * بعده این دوا را بمالد - تمام شب
ارد - بامداد بشوید - با سه چهار روز عمل کند - شفا یابد - مجرب است *

دیگر - اگر خواهد کمیت را ابلق کند روغن گرم کند - بمالد - موی
سفید بر آید *

---

1 شیرا, not traceable, see, however, note 5, p 181.
2 کچورة, name of a disease, not known
3 عقرب, or "scorpion" is a horse-dealers' term for a broken blaze, etc, i e, a star, blaze, or race in which there are coloured hairs
4 بند شکم Urdu "constipation"
5 ستوا, H, flour of parched grain
6 حارست non-contagious mange or prickly heat

دیگر اگر خواهد اسب مسکی را بور کند، اول اسب را خوب بشوید با آب و خاکستر پخته * بعد از آن با آب گرم صابون بشسته چنانچه چرک نماند * بعده پهنگری و شیرهٔ پیتها[1] بمالد - بور شود - نیز مگس از اسب دور شود - مجرب است *

دیگر برای رنگ اسب بور * از خاکستر پخته بشوید - بعد از آن با آب و صابون بشوید چنانچه چرک وچرب نماند - بعده بهنگری باریک آس کند و بقم با دیل ممزوج کرده بپرد - اگر چنانچه با بقم و با آب ساجی صاف بریزند ارغوان شود - اگر بقم خالص باشد سرخ گردد - و اگر بهمان که اول زرد شود آب اسبرگ بریزد زرد شود *

[1] پیتها (p t'ha) H., the pumpkin, vegetable marrow, *Cucurbita Pepo*.

تمت

آب ندهد - بعد از چهار روز وقت ساعت[1] دگ پاؤ پوست پر کرده نگاهدارد و وقت آب همراه ساعت[1] کرده اول روز بخوراند ، بعد ازآن آب خالی بخوراند * دارو این است — حوکهار نیم آنار - سوهاگه هفت دام - پهتکری نه دام - گوگل چهارده دام - سجی شاهرده دام - صابون دوازده دام - بیله تهودهه دام - افیون یکنیم دام - آرد موتهه سه پاؤ - دیل شیرین هشت دام *

دیگر برای خارشت اسپ * بیارد پوست[2] نوزده دام - روغن شیرین یکصدام - تنگ دو دام - نمک سه دام - پوست را همراه روغن یکجا کند - وقت شب هر جا که خارشت باشد بمالد - یک روز بماند - سه روز از آب سرد خوب بشوید - صحت یابد *

دیگر برای خارشت اسپ * بیارد بیله بهوتها دام - مردار سنگ دو دام - مرچ چهار دام - دیل شیرین پاؤ - این جمله را یک جا کرده باریک کند * بعد ازآن همراه آب بشوید - صحت یابد *

دیگر برای خارشت اسپ * بیارد یکنیم آنار بیار و یک و نیم آنار روغن - هر دو را یکجا پخته کند - بعده با تیل[3] یکداب کند - لیپ کند و بالای آن نرم کرده گل بمالد - تا سه روز برآن بمالد - بعده آب پیاز و تیل بر تمام بدن بمالد - دو نیم روز گل بمالد - باز بآب بشوید *

دیگر برای خارشت است * کوکنار پاؤ - کلونجي نیم پاؤ - اجوائن خراسانی دو دام - اجوائن ساده دو دام - گندهک چهار دام - حرف

---

[1] وقت ساعت, not traceable

[2] پوست *post*, Urdu, poppy heads *Post*, white poppy, *Papaver somniferum*.

[3] تیل (= سرسون تیل), mustard oil

دو دام - گندهک آنولیسار دو دام - سیماب دیمدام - چوک [1] دو دام - بیل شیرین موافق بدن - حمله یکجا بساید - در بدن بمالد * بعد ازآن که بی‌تابی کند همراه آب گرم بشوید * بعد ازان گل لیپ [2] کند * بعده بشوید * حرارت چکه کرده بمالد بشوید *

دیگر دفع اگن باد * مرچ همراه شیر سوده لیپ [2] کند - بامداد بشوید *

دیگر علاج برسائی [3] * بیارد مصفر دام - و سبوس گندم ده دام - بارنگ بماند در ظرف گلی کند - بامداد بول طفل درو اندازد و بر آتش ملایم بپزد - مثل ملهم شود - با پارچه طلا کند - اول مرتبه شفا یابد * مجرب است *

دیگر علاج مرض که بر بغد سم مثل گوشت بالا مي شود * اول موی آن جا را بتراشد و پاچک [4] صحرائی بمالد که خون بر آید - بیارد صابون دانهٔ و بساید - بر پارچه بمالد - بعد از یکساعت هلیلهٔ کلان و سوپاری هر دو را بسوزد خاکستر کند - اندک خاکستر پاشد و بالا پرچه صابون بندد - در اندک مدت شفا یابد - مجرب است *

دیگر علاج شیر دم [5] است از علت باد است * هرگاه دم زور گیرد این دارو را دهد شفا یابد اینست - قرنفل دیمدام - کابي زيري بيمدام - قند سیاه دو دام *

---

[1] چوک (chūk), H, sorrel, *Rumex vesicarius*

[2] لیپ, H, to plaster on thickly

[3] برسائي, error for برساتي, vide note 10, page 419.

[4] پاچک cow-dung, dry dung of animals

[5] شیر دم *sher dam*, adj (and *sher dami*, subs), broken winded

دیگر علاج اسپی که اورا گمدام[1] بیرون به آمده باشد * روز یک شنبه پنج اوکه[2] بیارد - هفت گره ببرند - در هر گره درود اٰمَنَ الرَّسُولُ[3] تا آخر آیه بخوانند و در گلوی اسپ گمدام بندند ، دفع شود *

دیگر * اسپ را که گمدام تمام وجود گرفته باشد روز یکشنبه این دعا را در گوشش بخوانند و بدمند ، تا سه شنبه بکلی غایب شود - هفت بار یا سه بار بخوانند دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم اَذْهِبِ الْبَأْسَ رَبَّ النَّاسِ وَاشْفِ اَنْتَ *

دیگر * اگر اسپ سخ دهن[4] باشد و هاون[5] در گوشش سخت بخوانند یا بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا برحمتک یا ارحم الراحمین *

دیگر * اگر رودهٔ اسپ در ورطه آمده باشد - دو درم میده در یک سیر شیر مادهٔ گاو جوشانیده پانزده روز بدهند - شفا یابد *

دیگر سرفهٔ اسپ * بیارد رائی سود[6] دام - سپس در بول آدمی تر کرده بدارد - بامداد بدهند - دانه نکند - در سه روز شفا یابد *

دیگر دفع حام[7] باد * روز یکشنبه پیش از آفتاب سره[8] مع بوتهٔ هلهل[9] در مشت گرفته باسپ دهند در هفت روز شفا یابد ، علت دفع شود *

---

1 گمدام, vide note 8, page 110

2 اوکه ūk, H., Sugarcane, Saccharum officinarum

3 Qur'ān II, 285

4 سخ دهن, evidently for سخت دهن

هاون a corruption of the Arabic حرون - "restive, refractory."

6 رائی سود, for رائی سوده, ground mustard

7 حام باد name of an obscure disease

8 سره, (sarw), H., Abies Webbiana

9 دودهٔ هلهل, (halhal), H., Gynandropsis pentaphylla

دیگر، علاج سوره ¹ پشت اسب * بیارد حنا - و پهٹکری - برابر کرده بساید - با آب در وقت سیاه بجوشاند * در پشت بمالد - صحت شود *

دیگر اگر خصیه ورم شود این ادویه در خصیه بمالد — گل پلاس - ریحندل - عقرقرحا - سوهاگه - رائی - برنج - نون برابر کوفته بمالد *

دیگر برای دفع بوعمه ² است * سونته دو دام - میده دو دام - تالکیر ³ دو دام - نیلکنتی ⁴ دام - سوهاگه دام - تخم کنبر سفید دو دام - کاغذی ... دو دام - انکول ⁵ - سهوڑ ⁶ - تخم مرغ سفید - آب تخم ... سفید - گولی بسته بخوراند *

دیگر برای قبض بول * در گوش سیماب اندازد خلاص شود *

دیگر دفع بیل ⁷ است * هلیله یکدام - نوشادر سفید یکدام - در آب لیمون گولی بندد - یک گولی اسب را بدهد - صحت یابد *

دیگر حوگیر ⁸ است * اگر در سال باشد همه داروها را یکجا کرده و سائیده سابرده گولی بندد و هفت روز دانه ندهد و سه روز دو وقت هر روز صبح و شام دهد - وقت دانه دهد - بعد از هفت روز یک پاؤ دانه بدهد - هر روز نیم پاو زیاده کند - اول در ده دهد - بعد از آن گولی دهد - تا هفت روز

---

¹ شورهٔ پشت [illegible]

² بوعمه [illegible] the horse dealers' term for Enteritis

³ تالکیر not traceable

⁴ نیلکنتی ([illegible]) H [illegible], Black Zedoary, Cu[illegible] [casia

⁵ انکول ([illegible]) H, [illegible]

⁶ سهوڑ ([illegible]), H the milk hedge plant [illegible]

⁷ بیل [illegible], H, farcy or glanders, also called, [illegible] and cum-nam, and in Hindi [illegible] [illegible], however, is apparently a horse dealers' term for consumption

⁸ حوگیر or [illegible] and [illegible] are horse dealers' terms for forms of indigestion The horse appears to be suffering from rheumatism

نمک شور - از هر یک ده درم - باریک کرده در ده درم روغن بلغم بیامیزد - شاوه کند - فی الحال بگشاید - اگر اثر دیر کند دو کرت همچنین وزن نهد - فی شبه موافق بگشاید *

دیگر * اگر از علاج عاجز آید این را بخواند و بدمد - بفرمان خدای تعالی بگشاید و نیکو شود اینست —

بسم الله الرحمن الرحیم ۞

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۞

دیگر * اسپی که درد شکم دارد علامت او آنست که از بینی او آب رود و از چشمهای او آب بسیار رود و از علف خوردن باز استد *

علاج * نخست دهان او را بگشاید بنگرد تا زبان چگونه است - اگر دمیده بود و کنجایش گستی دارد بفرماید تا زیر زبان او نشتر زند - همان ساعت کمتر شود و خوش گردد - این موافق را هم نیک است *

دیگر * حواری و انگوزه آس کرده با آب گرم حل کرده در حلق اسپ ریزد در حال نیکو شود *

دیگر * انگوزه و نیم و کوته[1] و نمک سنگ - از هر یک شش درم - باریک با آب شیر گرم حل کند - در حلق اسپ ریزد - درد شکم دفع شود *

دیگر * بیارد خیار[2] خرد و هلیله و کنگنی - از هر یک هشت درم - جمله باریک کرده در کمیز ماده گاو یا گوسفند و یا کمیز آدمی حل کند - در حلق اسپ ریزد - بفرمان خدای تعالی درد شکم نماند - آنچه در شکم او باشد که سبب درد است آن بیرون افتد *

---

1 کوته (*kota*), H., *Portulaca quadrifida*

2 خیار خرد, *khiyar i khurd* is the *khira* or *Cucumis sativus*. *Khiyar* is also the name of *Luffa acutangula*.

دیگر * اسپی که کرم در شکم دارد علامت او آنست که موها بر خاسته
باشند و پوست بر وی خشک باشد. اما در علف خوردن نیکو بود و پیوسته
کون در دیوار بمالد * علاج او این است - یکنیم آثار کندر سیاه و یکنیم آثار
شملیت - با آب نیم بسوید - با مقدار پنج آثار جو آرد او را بیامیزد -
تا سه روز بدین وزن بدهد تا بخورد - هر کرمی که در شکم باشد بیفتد -
بفرمان خدای تعالی صحت شود *

دیگر * نیم سیر سیر در ظرفی بکوبد - با ولیده[1] اندوده در ده سیر آب
بجوشاند تا آنکه ثلث آب بماند - بعده سه درم صبر یعنی کوار[2] بساید
و در آن افگند و با دو سیر روغن گندهد در گلوی اسپ ریزد - همه
علتها که درون شکم اسپ بود بفرمان خدای تعالی دفع گردد - بدین نوع
و وزن تا سه هفته باید داد *

دیگر * برگ درخت جمیر[3] که پلاس گویند. مقدار یک آثار بارنگ
آس بکند و با آب نم[4] در حلق اسپ ریزد تا سه روز - جمله کرمان بیفتند *

دیگر * بیارد مجیول دانگی - با دو سیر سیر - نیم اسپ را بدهد -
همان مال سیرۀ بهنگره[5] و شیرۀ برگ دهادوره بیامیزد و در حلق اسپ
ریزد - نیکو شود *

---

[1] ولیده for مالیده, half baked *chapatis* mashed up with [illegible] and [illegible] in Indian Cavalry Regiments generally given after the morning parade, i.e., between the morning and noon feed.

[2] صبر یعنی کوار, *sibr* or *sabir* is the plant *Aloe succotrina*. The Hindi name is گهیکوار (*ghikuwar*), and not کوار.

[3] جمیر که پلاس گویند, *palas* is *Butea frondosa*, while *jamir* is *Ficus palmata*. *Jamir* is nowhere given as a name of *palas*.

[4] Probably با آب نیم, another probable reading is با آب نم کرده.

[5] بهنگره (*bhangara*), H., *Penl'i oci ncides* [illegible]

دیگر دفع نفض شکم اسپ و آدمي ، هرکه باشد * این را بنویسد و بر زمین فرو نهد و سه مرتبه گرداگرد این نفس اسپ را بگرداند ، صحت یابد : انیست :—

٩	٧	دو
١	٥	ح
١١	٧	ح

دیگر دفع حرارت اسپ * بیارد اردانۀ[1] جو پاؤ - برگ نیم نیم دو - مسکه گاؤ پاؤ - این همه را هر روز بدهد تا هفت روز . صحت یابد *

دیگر علاج جو گیر[2] * بیارد موتهه چهار دام - اشخار بیست دام - کنگر کهار[3] دام - تیل دام - امیون کسیره - مصبّر کسیره - نیلا تهوتها کسیره - این جمله داروها خوب باریک بساید تا دو پهر کهرل کند * بعده چهل و چهار گولی بندد - اول روز یک گولی با پاؤ آثار دانه دهد و زیاده کرده بمیعاد رساند *

دیگر دفع جو گیر و مروریح - چهارده روز بدهد شفا یابد * انیست : زرد چوبه دام - مصبر - کودي - برابر بدهد *

---

[1] اردانۀ جو H , *ardāna* means coarsely ground In Delhi the word means gram crushed like *ātā*, but Indian saises generally call gram and barley, roughly crushed and mixed, *ardāna*

[2] جو گیر , "indigestion," *vide* page 429, note 8

[3] کنگر کهار (*kangar khār*), a species of *Emex*, *vide* Khory's Bomb Mat Med , p 467

دیگر دفع کون مرغ است [1] * بیارد تخم اک سوزد، خاکستر نگاهدارد * بعد روغن گرم کرده بالای رحم اندازد - بالای آن خاکستر اندازد - در یکهفته شفا یابد *

دیگر دفع رهرباد [2] و خام باد و هر نوع باد باشد * بیارد ادویه - تا سه هفته همرا آرد موتهه بدهد این است - ننگنی باؤ - کالی زیری پاؤ - سوهاگه بریان پنجدام - نون دو دام مرار [3] و آرد موتهه - شفا یابد *

دیگر علاج اسپی که علف کم خورد * بیارد کچور [4] - آس بند و در دو نیم سیر شیر گوسفند و یا مادهٔ گاؤ بدهد . بدین وزن یکهفته نیکو شود . * مجرب است *

دیگر * شملیت نیم آثار - سپندان سه ح نیم آثار - نورت یعنی سلوئی [5] نیم آثار - پاک کرده جمله را سه حصه کند - یک حصه این با دو سیر آب بجوشاند - چون سرد شود در گلوی اسپ ریزد - گلو فراخ شود - علف خوردن آید *

دیگر اسپی که قولنج دارد علامت او آنست که همی خسپد و خیزد و خویشتن را بر مینی زند زیرپاهای خودش بنگرد و پوستش گرم شود *

علاج * بیارد نیم سیر گل خیرو [6] - یک سیر کنجد سیاه - جمله را خوکوب کرده در هفت سیر آب بجوشاند و نه درم نمک سنگ بر آن افگند و در حلق اسپ ریزد قولنج بکشاید * مجرب است - بیارد هوانسه [7] چهپر [8]

---

[1] کون مرغ اسپ

[2] رهرباد [illegible] for لا طبق [illegible]

[3] مرار [illegible]

[4] کچور (*[illegible]*), H , *[illegible]*

[5] نورت یعنی سلوئی , [illegible] سلوئي is not traceable

[6] گل خیرو (*[illegible]*), H , Marsh Mallow Root *[illegible]*

[7] = هوانسه for جوانسه (*jawansa*), H the Persian Manna Plant or Camel Thorn, *Alhagi maurorum*

[8] چهپر (*chapar*), H clay slate ?

دیگر دوع اگن باد * گندهک اوليسار دو دام - روغن‌تلخ دو دام - حالون نیم پاؤ - آب حالون هر روز مع پارهٔ دانه و داروی مذکور را بدهد - انشاء الله تعالی صحت شود *

دیگر دوع اگن باد * گوشت بز مقدار دو آثار بیارد - قیمه کرده همراه دانه و یک پاؤ روغن زرد بخوراند بیست و یکروز تا یک ماه *

دیگر برای پیل[1] اسب - نوشته بندد - بادت شاه مردان * * مصراع *

* لا هی لی هی لو هی *

دیگر دوع - علاج قیصر - باب گهاسی * بیارد پوست درخت سهجنه دام - پوست درخت هنبس[2] دام - انگوزه دام - سه گولی کند - یک گولی تا سه روز دهد - دانه بدهد - سقا یادد *

دیگر دوع قیصر * سوهاگه - پهتکری - رای آثار - نمک شور آثار - اجوین دام - کوندار - چوب رقوم پنج آثار - صابون آثار - تخم دهاتوره دو دام - همه را کوفته بورن بندی[3] گولی بندد - بخوراند *

دیگر برای گمدام و بدنام - در گلوی اسب دوشته بندد صحت شود - روز یک شنبه و یا چهار شنبه و یا جمعه نویسد - سورهای والضحی - و الم نشرح - و الحمد مع بسم الله - تمام سورها نویسد *

دیگر یا سهلتی[4] است که در دست میشود * بیارد زرد چوب و نمک سنگ و جوکهار و نوسادر و سجي و چونه وقند سیاه کهنه - همه را

---

[1] پیل, a glandular swelling

[2] هنبس, not traceable

[3] بندی (bendi), the seeds of *Thespesia populnea* ?

[4] ? یا سهلتي, word not traceable.

بارنگ آس کرده درانجا که درد باشد خوب با آنگرم بسوید بلکه خوب بماند *

دیگر علاج قولنج * زنجبیل دو دام - بادیان دو دام - بخوراند به شود *

دیگر برای اسب کم خور * بیارد مرچ دو دام - احوائن دو دام نمک دو دام - روغن دو دام - انگوزه نیم دام - ... دو دام - تنگ نیم دام بادی که همه را کوفته بخوراند - اشتها شود *

دیگر دفع ساسه بند اسب * بر تخم نویسد - بول کساده گردد بقوه خدای تعالی دست راست عطوشا - دست چپ عسا - پای راست عطوشا - پای چپ عطسو *

دیگر دفع جهوله اسب * بیارد سیر پاک پاؤ آثار - نمک سنگ یکیه ساجی پاؤ - تیل ارند - این همه را خوب بساید . در تیل جوشاند ادویه را باسب سخت بماند بحدیکه ناجر آید * جل وگردی بپوشاند در جای گرم نگهدارد - اسب عرق کند - صحت یابد *

دیگر * اگر اسب را باد گرفته باشد بیارد کنگهی دو دام - ... دو دام - مرچ دو دام - یکجا کرده بدهد یکهفته - شفا یابد *

دیگر دفع خارشت اسب * بیارد صابون نیم پاؤ - اشتخار دم پا باروت نیم پاؤ - هر سه را ساویده در یکجا جوش دهد * ... پست اسب بماند * وقت بامداد بشوید * هر نوع خارشت ... دفع شود *

عطوشا عطسو — عسا , mystical words of no particular meaning

جهوله palsy, paralysis

دیگر - دفع گمفام * هر روز بخواند بدمد * بدب *

ندیدم سواري درآن راه حوان * حداطا حیوطا سیوطا[1] بخوان

در هفته بخواندم دمیدم برآن * نماند ز گمفـــام نام و نشان

دیگر دفع موتره یادگار تلسیداس * بیارد شاخ گاو میس سوخته سوهاگه - گورلوته[2] کهار یکدام - شب در بول آدمی ترکرده بدارد * بامداد بعد از کهرّي نهاري[3] دهد - در مدت یکماه عجب باشد *

دیگر دفع موتره * بیارد ناسپال آنار - گندهک[4] آنولسار آنار - زرد چوبه آنار - هالون آنار - ساجی آنار - تج[5] آنار - سوهاگه آنار - همه را باریک سائیده نگاهدارد و هر روز نهار مقدار دو دام بدهد - اگر موتره کلان باشد سه دام ، اگر بسیار کلان باشد چهار دام بدهد تا که دفع شود *

دیگر * اگر اسپ که مادیان را دهد حرام زادگی کند پس روز یکشنبه بیارد پلپل دراز و دل ماده گاؤ و بول ماده گاؤ و بول مادیان - هر چهار ادویه را باریک بساید و چشم اسپ را دو دفعه از آن بسوید - حرامزادگی نکند - مجرّب است *

دیگر دفع فیل پا یعنی موسل[6] * گل نانی بار[7] و چند برگ اک در بول آدمي بجوشاند ، بعده هر روز بر یک چوب لته بسته گرماگرم طلا

---

[1] حیاطا حیوطا سیوطا , words without meaning

[2] گورتوله کهار , not traceable

[3] نهاری , the morning feed and also a mixture of *gur*, *āṭa*, *ghī*, dried colocynth and salt given to a tired horse as a pick-me-up, or to a lean horse as extra food.

[4] گندهک آنولسار , *vide* p 421, note 5

[5] تج (*taj*), H , True cinnamon, *Cinnamomum zeylanicum*.

[6] فیل پا یعنی موسل , "elephantiasis" *Mūsal* H , a club ?

[7] گل نانی دلو , not traceable *Nanī jangli-kāndo* is *Scilla indica*.

کند * بعده وقت شام برگ سنبهالو[1] جوش داده شیر گرم بندند و نیز آب اورا بالا می انداخته باشند * بعد از هفت هشت روز به شود *

دیگر علاج بیرهدی[2] * بیارد استره - مو را بتراشد و درانجا چند کلک زند * بعده بیارد اشخار و هرتال و بیخ پرم ددهی - از هر کدام اندک بگیرد - بساید - بماند - و از پاچک سوسی [illegible] بف بسیار روز دهد - دفع گردد * اگر بسیار کلان کلان باشد منع حجی اندازد[3] *

دیگر دفع بیرهدی * بیارد گندم ، ریزه بخاید ، و بر علت بندد ، بالای آن پارچهٔ سفال نهد ، محکم بندد دفع گردد ، باب اجمیری دیگ *

دیگر دفع بدنام و رهرباد * کهکهر[4] - نیل کنگنی - زیرهٔ سیاه - لوته[5] - باریک - مرچ - بوزن برابر - صبح و شام بوزن دام بدهد - شفا یابد *

دیگر دفع اگن باد[6] * دو دام گندهک اولیسار[7] - نیم پاؤ برگ نیم - چکه[8] جغرات[9] - یکجا کرده بدهد * بعده بیارد برگ انجیر - مثل نهک[10] بساید در پوست بماند - اگر بستانی زبانی کند درآب بشوید - دفع گردد *

دیگر دفع اگن باد * بیارد گندهک دو دام - بعد دانه متواتر بخوراند تا مدت یک ماه یا چهل روز بلاناغه * بارتعالی صحت بکسد - ضرور ندارد - با آب گرم بشوید *

---

1 سنبهالو (*sambhālu*), H., *Vitex negundo*.

2 بیرهدی *bir haddi* H., "a splint."

3 Errors in text.

4 کهکهر (*khakhar*), H., Butea Gum, *Butea frondosa*.

5 لوته, for پوته (*pūta*)? *Kydia calycina*.

6 اگن باد *agan bād* Hindu "contagious mange."

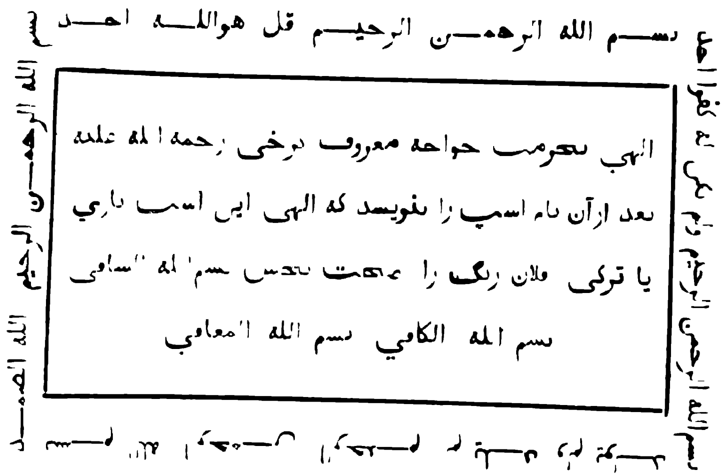
7 اولیسار for آولاسار? *Ānolāsar*, H., "purified sulphur" vide p. 420, note 4.

8 چکه, *chakka*, H., thick curd, coagulated milk.

9 جغرات (*jughrāt*), (in the dialect of Samarqand), sour, coagulated milk.

10 نهک probably for نمک (*namak*) "To pound like salt" is a colloquial idiom, or "to pound very fine."

جمعه آینده را کند و در آب روان اندازد، گمفام دفع شود * تعوید مذکور اینست .—



دیگر دفع باد قیصر[1] * بیارد این ادویه را و نارنگ بساید - بعد و گوگل[2] را قوام کند و ادویهٔ دیگر را باب انداخته گولی بندد و هر روز یکی بدهد . اسب را دانه ندهد - آب وقت شام بدهد بوزن ده سیر گرم کرده * ادویه اینست — کوده[3] پاؤ - کاؤ پهل[4] - اجوائن خراسانی - اجوائن هندی - بکیک پاؤ - نمک پاؤ - پپلا مول[5] پاؤ - نارنگ پاؤ - چندل[6] پاؤ - نمک سونچر پاؤ - نمک سیند ٥

---

[1] قیصر = چاددلی H., 'tetanus'

[2] گوگل (*gugal*) H., Gum Gugul, *Balsamodendron mukul*

[3] کوته (*kuta*), H., *Potulaca quadrifida*

[4] کاؤ پهل, for کای پهل (*kāi phal*)? the Box myrtle, *Myrica Nagi*

[5] پپلا مول (*pipla mul*) H., Long Pepper, *Piper longum*

[6] چندل (*chandal*) in Gujrat, is the name of *Cassia Absus*. According to the *Makhzan*, *jantal* is *Iris pseudacorus*? *caryophyllum*

پاؤ - ناسپال [1] پاؤ - هلیله پاؤ - بلیله پاؤ - کنگنی پاؤ - موتهه پاؤ - دهاوه [2] پاؤ - پوست کیکر [3] پاؤ - کیسلے [4] پاؤ - میں پهل پاؤ - قند سیاه دو آثار - قند و گوگل با همه ادویه آمیخته یکپاؤ بخوراند - انشاء الله تعالی صحت شود *

دیگر برای دفع هده [5] زانوه و مرده شدن است ، تا بیست و یک روز بدهد * کسره وزن ، در شب پدش از دانه * بیارد ادویه ، نکوند ، استخوان آدم سوخته پاؤ - پوته [6] سجی پاؤ - تنکار تیله [7] بریان دو نیم دام *

دیگر دفع بدنام [8] و مواخم وخسک بیل [9] و برسائی [10] * بیارد زرد چوبه آثار - کالیه [11] آثار - مندال [12] آثار - مرچ - صمغ و شام دام بدهد *

دیگر دفع زخم است * بیارد مصبر دام - آرد میده دو دام - در بول آدمی لیائی [13] پزد - بدگ طلا کند - در اندک روز شفا یابد *

دیگر دفع زخ است * بیارد نربسی [14] - با آب لیمون نصف بساید - و نصف لیمون در زخ بمالد * بعده طلا کند - از بیخ افتد - دفع شود *

---

[1] ناسپال (*nā pal*), in the Panjab the rind of the Pomegranate *Punica granatum*

[2] دهاوه (*dhāura*) H, *Anogeissus latifolia*

[3] کیکر (*kikar*), H, *Acacia arabica* [4] کیسلے, not traceable

[6] هدّا (*hadda*), H, "Spavin *Zānu'ā* in Hindustani is capped knee"

[6] پوته (*puta*), H, *Kydia calycina*

[7] تنکار تیله, a variety of *tinkar* or B borate of soda. In Khory's Bomb Mat Med, p 79, it is given as *Tele tānkna khara*

[8] بدنام, *bad nam, gumnam khunam* and *bel* are all horse dealers' names for farcy and glanders

[9] خسک بیل, *bel*, cutaneous disease, eruption but amongst horse dealers "consumption" here it apparently means farcy حشکه a horse dealers' term for laryngitis," also the name of a skin disease

[10] برسائی, for برساتي Barsatee the disease ?

[11] کالیه not traceable, for قلیا ?

[12] مندال (*mandal*), H, *Rhododendron arboreum*

[13] لیائی for لیپ ? *Lep* salve, ointment plaster

[14] نربسی (*nirbisi*), H, *Delphinium denudatum*

دیگر ولیده [1] * مرتبه و کنجد سیاه نیز در جواز [2] باریک بکوبند تا مثل آرد شود ، با دو سیر روغن گاو مونده [3] کنند ، با آب گرم تر کنند ، زمانی بدارد که بمراد تر شود * بعده در توبره کنند ، بدهد * تمام زمستان اگر ولیده بدین نوع بدهد اسپ لاغر و ضعیف چنان فربه شود که د پوست نگنجد *

دیگر فربه کردن اسپ و دفع دنبل[4] و زهرباد [5] و هیچ علت نشود * د زمستان دهد * اگر زهرباد دنبل باشد بانی [6] همراه دهد - مرچ دو دام بادرنگ دو دام - کنگنی دام - اندر ملغ [7] دام - کالی زیری نیمدام - نمک سونچر دو دام - ادرک دو دام - زرد چوب دو دام - سونف دام - همه باریک نموده با آرد نخود بریان علوله بندد ، بدهد ، گرسنگی زیاده شود سرگین نفد ، شانه نفد ، هرگز نشود بدین سال . تمام زمستان بدهد * اثر راتب یک روزه اسپ است *

دیگر ، فربه کردن اسپ * بدارد شیر مادهٔ گاو پنج آثار - حالون پاو باریک نموده بیندازد * بامداد پخته بدهد * شب پاو روغن دهد چنان فربه شود که نهایت ندارد ، چست و چالاک شود * پنج آثار دانه بدهد *

---

1 ولیده and صلیده, vulg for مالیده "half-baked cakes of flour, milk, butter, and sugar *Vide* note 1, page 427

2 جواز (*javāz* or *juvaz*), a large wooden or stone mortar for pounding grain

3 مونده, for گونده from Hindi *gundhnā* "to knead"

4 دنبل (*dumbal*), imposthume, bubo

5 زهرباد, erysipelas.

6 باني, word not traceable

7 اندر ملغ, for اندر جو تلخ (*Indarju talkh*), Kurchi or Conessi Bark, *Holarrhena antidysenterica*

دیگر دفع موتره * برگ کریل [1] و خردل هر دو را بساید - در جغرات [2] گاو اندازد - اسپ را بخوراند - موتره دفع شود *

دیگر دفع موتره * سجي چهار دام - نمک رسیق [3] نیم آثار - نمک سونچر چهار دام - پیله تهوتهه یکدام - سم الفار یکدام - اجوائن دام - در ظرف گلی انداخته در بول اندازد . زیر آتش کند . تا هفته نگاهدارد . بول بسیار اندازد * بر آورده در زمستان یکدمتي بدهد - انشاء الله تعالی برطرف شود *

دیگر دفع موتره * روغن کنجد دو دام - نمک سینده دام - هر دو را یکجا کرده در هر دو گوش اسپ اندازد . مالش دهد تا بحدی که هر دو گوش ورم شود آن زمان نگدارد * بکرم الله تعالی موتره برطرف شود *

دیگر دفع موتره و چکاول [4] * بیارد برگ کرنجو [5] دو آثار - خشک کرده نگاهدارد * هر روز مقدار دو دام بعد خوردن دانه در اندک دانه بدهد *

دیگر دفع گمدام [6] اسپ * در روز جمعه بعد از ادای نماز جمعه تعوید نوشته اول نسب جیتل [7] را شیرینی بطلبد و بارواح شیخ معروف کرخی [8] فاتحه خواند . بطفلان بدهد * بعد ازین تعوید را در گردن اسپ به بندد و در

---

[1] کریل (*karel*), H., *Capparis aphylla*

[2] جغرات, Sour coagulated milk

[3] نمک رسیق, not traceable

[4] چکاول, ring bone on fore feet

[5] کرنجو (*karanjū*), H., the Fever nut, *Caesalpinia Bonducella*

[6] گمدام, vide note 8, page 410.

[7] جیتل, a silver coin, said to be a Hindi word

[8] Ma'ruf al Karkhi, a saint, died in 200 A H

لاهوري - گولیها بغدد * هضم دانه . باحوره نیم آثار - مرج بکدام - سوهاگه دام - شکر تري پاو - وقت بامداد چند دانه میداده باشد *

دیگر حیات[1] برنج پاو - و شکر تري پاو - آب لیمون بقدری که تمام تر شود * وقت کوبر چند روز الاچی دانه بدهد تا آرد، از کوبر خوب بر آید *

دیگر * اگر کبوتر تخم بدهد، سفیدي بیضهٔ مرغ با آرد پخته بدهد *

دیگر * اگر خواهد کبوتر مست شود، کلونجی پوتلی بسته در آب اندازد، مست شود *

دیگر * اگر خواهد که کبوتر بلند رود، آب هر گمرّی دهد و شب چراغ بماند بلند رود *

---

[1] حیات, can this be حبات 'grains'?

باب

در معرفت فربه کردن اسب و دفع علت موتره[1] وغیره

علاج • نوشادر همراه آرد بدهد • روز اول نوشادر یکدمری - روز دویم دودمری - تا هفت روز همین طور وزن اضافه نموده دهد - موتره دفع گردد •

دیگر دفع موتره • بیارد سرگین بنجشک و حمامگونه • با آب لیمون بسائد • اندکی از جای موتره تا ناخن موی دور کند و از چوب نقطه بجای سر نهد و دو وقت بگرداند آب بر آید شفا یابد، مجرب است و آزموده است •

دیگر دفع لاغری اسپ • بیارد حالون[2] - رای - و متنی - هر سه وزن برابر بسائد - هر روز مستی بدهد و دو آثار دانه دهد • بعد از یکهفته یک پاو قند سیاه بدهد، فربه شود •

دیگر • هر روز سه سیر برنج پخته کند، سرد کرده در یک سیر روغن گاو یار کند، سه هفته بدهد، فربه شود، روشن گردد •

---

[1] موترا or موتهرا (*mothrā*), H., bog or blood spavin

[2] حالون, this is probably هليون (*halyun*), the asparagus, *Asparagus officinalis*

متني for ميهتي (*methi*), H., the Fenugreek *Trigonella Foenum-graecum*

دیگر صافی صد کبوتر * بیارد مندي[1] نیم پاو - کلونجي نیم پاو - کباب چیني دام - قرنفل دام - نمک سپیده دو نیم دام - ایلوا کسیره - قند سیاه پاو آثار - این همه را یکجا کرده باریک نموده بمقدار پاو دام گولي بندد * اگر موی خورده باشند، پیخال سبز کنند و خسک شوند و نکاهند و دانه دمراد نخورند *

دیگر علاج سردي یافته * اگر دانهٔ سرد خورده باشد بول آدمي چند قطره بدهد، در سه روز نیکو شود *

دیگر علاج سردي یافته * اگر دانهٔ سرد خورده باشد، یا در جائی سرد مانده باشد، پس مخمور باشد، و ضعیف گردد، شکم روان باشد و دانه نخورد * پلپل دراز و پلپل گرد سوده با روغن ستور و آرد گندم غلوله کند - بجای دانه بدهد - نیکو شود *

دیگر، علاج باد * اگر باد آید و گردن کبوتر کج شود، در پیشاني در فرق داغ کند بدوک، نیکو شود، و اگر تمام اندام آماس کند آب برگ بید انجیر در حلق او اندازد چند روز، نیکو شود * اگر باد در آید گردن کبوتر کج شود در پیشاني داغ کند *

علاج * اگر کبوتر را زخم رسیده باشد و خون چکد پارهٔ مومیائي بدهد، نیکو شود *

علاج بیضهٔ خام انداختن * دال نخود و حرام مغز بدهد *

دیگر * اگر خواهد کبوتر بلند پرواري کند، بیارد قرنفل- جوتري- زعفران - جوز - شکرتری[2] - وزن برابر - پوتلی بندد و در آب جوشاند * آب صاف

---

[1] مندی (*mundī*), H., *Sphæranthus indicus*.

[2] شکرتری, sugar produced from the juice of the date sugar palm, *Phœnix sylvestris*. The proper spelling of تری is تاڑي

گرفته بربنج در آن تر کند، خسک دموده جکفی[1] دهد * بسته دارد * بعد از ساعت پراند، مثل عنقا بلند پروازي کند * پارهٔ شب دهد، پارهٔ بامداد *

دیگر باب ابوالفتح، بخمه در پرده دمع گردد * ادویه آورده گولي بوزن کوکن[2] بندد، هر روز بدهد، شفا یابد * اینست - سوهاگهٔ بریان - نوشادر بریان - پهٹکري بریان - جوکمار - ایلوا - مقد سداه *

دیگر * مادهٔ که بیضهٔ خام اندارد هر روز صبح و شام این را بدهد، بیضه پخته بدهد * کودی زرد دام - سوخته سیاه دانه نیمدام - آرد ماه نیمدام - آرد نخود کسیره - آرد گندم کسیره - الایچي دام - با بیضهٔ کبوتر حل کند، برابر نخود گولی بندد *

دیگر باب خمید * کودي - سوخته سیاه دانه - مورچ - قرنفل - با آرد خمیر کرده گولی بندد، بدهد *

دیگر گرسنگی کبوتر و دمع علت شکم، باب پیر محمد * اگر کبوتر دانه‌ربون نخورد، گولی دهد، با مراد نخورد، مرده سود * بدارد اشجار دو دمري - زرد چوبه دو دمري - سوهاگه دو دمري - مقد کهنه دام - گولي برابر نخود بندد - بوقت حاجت دهد *

بهوک * نکچهکني دام - کلونجي دام - نمک لاهوری دام - نخود بریان - با شدرهٔ ترب گولی بندد، بوزن دو نخود بندد، بدهد *

دیگر باب محمد رحیم صافی گوله * بیارد سوکه[3] خام ماشه - قرنفل و مصبر ماشه - پلپل گرد ماشه - برابر همه مقد سیاه - بوزن همه نمک

---

1 *Vide* note 2, p 408.

2 کوکن (*kokan*), H., the seeds of the fruit of *Garcinia indica* or Kotam Butter, also of *Celosia cristata*

3 سوکه, can this be a mistake for سهاگه ?

دیگر - اگر درون شکم بردهٔ پردهٔ مانده باشد پارهٔ نان در شوربای گوشت تر کرده بدهد * علت از شکم بیرون آید ، شفا یابد ، مجرّب است *

دیگر * اگر زکام یا خرخره باشد، بیارد سه پر - اول تا نصف تر در دهن انداخته بگرداند . اما پر را بلعاب دهن تر کرده بگرداند ، پر دوم را تمام درون بگرداند ، حالهٔ عنکبوت و دانه بیر خواهد بر آمد ، پر سوم ساده بگرداند . شفا یابد . مجرّب است *

دیگر * بول آدمی پنج شش روز جمع کند ، در کوزهٔ بگیرد و یک سیر ساهی قند کهنه درو انداخته پنج شش روز بگذارد تا گنده شود * بعده بموافق مقدار خرخره اندازد . خشک نموده بدارد * هرگاه داند کبوتر سستی میکند و در حکم نسبت بموافق وزن دانه دهد ، بامداد پراند ، خوبیها کند *

دیگر * اگر هوا گرم باشد بهلی [1] بمقدار با مصری در آب اندازد - نوبت دو پهر آن آب را دهد . سرد نماند *

دیگر * اگر کبوتر از بیضه دادن مانده باشد هفت روز هفت کودی زرد ، یعنی هر روز یک کودی دهد تا هفت روز *

دیگر * مغز گنجشک با نان روغنی دهد *

دیگر * اگر در شکم پیه باشد بیارد نوشادر برابر دو نخود . در قند پیچیده بدهد ، پیه آب شود ، صحت یابد * اگر بیضه در شکم مانده باشد نیم کودی مصفر بدهد ، در دو کهری آنچه در دل باشد بجنسه اندازد *

• دیگر * اگر کبوتر را سوکها [2] شود ، پر دست بکند و پر سینه دور کند پس روغن تر کرده هر شب بدهد ، فربه شود *

---

[1] بهلي (*bhallī = bhelā*), H , the marking-nut, *Semecarpus anacardium.*
[2] سوکه , consumption atrophy , wasting away, emaciation

دیگر * اگر کبوتر بچه نه باشد بیارد سوخته و در بول آدمی تر کند وشب بدارد * اجوائن همراه آب تر کند * آمیخته بخوراند * خوب بپرد *

دیگر باب شاه کمال . دفع تخمه * بیارد چونه - اشخار - جوکهار - هر سه برابر * اول تخمه را چاک کرده آنچه علت باشد دور کند * بعده دارو بماند . دفع گردد *

دیگر * اگر پهه[1] وغدره در شکم باشد . بیارد پلاس پاپره[2] و بساید . برابر موبهه با آرد گندم گلوله بسته بدهد که فرود برد * از آب دادن تاخیر کند - آنچه علت باشد تمام بیرون اندازد * بعد دو سه روز دریکجا کرده دهد . پیه دفع شود . مجرّب است *

دیگر دفع تخمه * مثل پیه ساویده بماند نه شود *

دیگر * اگر پیه[1] باشد - سوهاگه - مصبر - هر دو را برابر یک کوفته بدهد * باب تریما *

دیگر . دفع خرخره * بیارد سیر و ادرک - هر دو را کوفته آب اورا گرفته در مدد سیاه حل کند * هرگاه دانه گوی بسته میشود . برابر نیم نخود گولی بندد . وقت دانه دادن بدهد * اگر گولی اندازد از آب پرهیز کند * بعد از دو سه گهری نیم آتشی[3] آب دهد آنچه علت باشد همه اندازد نه شود * باب شاه کمال *

دیگر . دفع دمه * بیارد مرچ کسیره - پاپل دراز اسپغول - اجوائن دموی با آب لیمون سحق کرده برابر نخود گولی بندد . هر روز بدهد . شفا یابد *

---

1 پهه, a disease, occurred before as پهه. Below it is spelt پیه

2 پلاس پاپره pāla pāpṛā H. the seeds of the Butea frondosa, Butea Gum or Bengal Kino

3 نیم آتشی for نیم گرم.

کبوتر را بدهد و در خانه نگاهدارد * بعد از ساعت آب بدارد صاف شود *
آنروز دانه بدهد - بوزن بادام میدانه باشد *

دیگر زهر دانهٔ زاغ * کایپ پهل[1] زاغ را در هرچه دهد بیهوش گردد *

دیگر علاج * چون سبوس احوائی خورد در پرها بماند دفع شود *

دیگر * اگر آزار غرغره یا دیگر باشد بیارد چونهٔ تنبول برابر دال بخورد و
در وسد پیچیده بدهد تا سه روز . شفا یابد *

دیگر * اگر خواهد کبوتر تیز رو باشد و هم اشتها بیارد باجرهٔ در خمیر
آرد تر کند و خشک کند نگاهدارد - وقت بامداد پارهٔ چکهی[2] دهد *

دیگر * اگر کبوتر یا مرغ مست نمیشود . سه دانه[3] بدهد -
مست شود - تخم دهد - جفت شود *

دیگر * اگر بیضه ندهد دال بخورد و خوراه معر همراه کرده بدهد .
بیضه دهد *

دیگر علاج زکام * بیارد روغن تلخ - داس دهد - و پارهٔ انگوره در آب
حل کند بدهد - به شود *

دیگر مسهل * بیارد خسب . پخته کند * قدری نمک و بول آدمی
یکجا کند و خشک کرده درآوند[4] کبوتران بدارد چنانچه کبوتران بخورند
خودی خود بخورند . از خوردن این زکام برود *

---

1 کایپ پهل (*kaiphal*), H., *Myrica Nagi*, the Box myrtle

2 حکهی for *chakhi* H. "a taste, a light meal"

3 سه دانه, probably a mistake for سیاه دانه (*siyah dana*), P., *Nigella sativa*, small fennel or black cummin

4 آوند, vessel pan

دیگر * اگر کبوتران سردي یافته باشند و مجهول و ضعیف گردند، پلپل دراز و روغن کنجد و آرد گندم فلوله کند و در حلق اندارد ، بجای دانه اورا همین فلوله بدهد ، به شود * اگر حسک کردد بول آدمي چند قطرة دو سه روز بدهد ، به شود *

دیگر * اگر تخمه در پلک چسم یا در گلو نزدیک نوک باشد پس تخمه را از استرة برد و سرکه مالد ، این از همه بهتر است *

دیگر * اگر کبوتر را شهوت بسیار باشد و بر بیضه نه نشیند قدری کافور بدهد تا شهوت اندک شود *

دیگر * اگر دمه باشد بیارد کافور بدهد ، نیکوشود *

دیگر * اگر علت شکم باشد مصبّر اندک بدهد ، نیکو شود *

دیگر * روغن گاو - سیاة دانه - و آرد گندم غلولة کند ، در حلق فرود آرد ، به شود ، فربه گردد *

دیگر صابي کبوتر * مصبّر - کودی - قند سیاة دام - برابر پلپل دراز گولي بندد * اول دانهٔ کبوتر بوقت پیشین دهد ، آب ندهد * بعد گولی آب پس بدارد که صاف شود * بامداد پارة دانه دهد، بپراند ، بلند پروازي کند *

دیگر * اگر کبوتر کرة [1] یافته باشد یا دهن پخته شود، این دواها را باریک نموده در دهن اندارد، به شود * مبهتی کهت [2] دمري - کباب چیني دمري - مرچ دة عدد - الاچي نیم‌دمري - باریک نموده در دهن اندارد *

دیگر * آنکه گجراتي [3] باریک نموده در دهن اندارد، شفا یابد *

---

[1] کرة , a disease, not known

[2] مبهتي کهت , word not traceable *Mulhatti* is the Liquorice Root

[3] گجراتي (*gujrātī* [*elachi*]), H., the Lesser Cardamom, *Elettaria cardamomum*

دیگر علاج پپه[1] که در شکم میشود - بشکل دانهای خشخاش می باشد - این همه مثل عراقست[2] - چون پخته شود بیرون آرد *

دیگر - علاج بلندہ[3] یا دهست زدگی * آن کبوتر همچو مخمور شده باشد و دانه نخورد ، و اگر زحم خورده باشد و کبوتر از وهم و هیبت عقاب و یا گربه دانه نخورد ، پس پارهٔ معجون نمک با آرد گندم و روغن ستور غلوله بسته خوردن دهد - زحم و هیبت زود برود *

دیگر - اگر کبوتران را دهکه[4] رسیده باشد و از سبب این دانه و آب نخورند ، بیارد سرگین کبوتر و ماکیان ، آس کرده بر زحم بمالد به شود *

دیگر * اگر کبوتر دیگ مست شده باشد و ماده را بدواند ولی ماده بیضهٔ خام بیرون اندازد ، نر را چند روز دانه سیر ندهد تا مستي کم شود *

دیگر علاج دحمه * بخارد بعده نمک و چونه هر دو با لعاب دهن بمالد ، به شود *

دیگر علاج زهر دانه[5] * اگر کبوتران زهر دانه خورده باشند و همان زمان در یک طغار پر آب کند و پیش ایشان بدارد تا همه در آب در آیند وآب خورند و قی کنند و نیکو شوند * اگر یک دانه در حوصلهٔ ایشان باشد از بلواسه بی قرار باشند ، تا قی انکنند نیکو نشوند *

دیگر برای کبوتر خانه ، نقل از رسالهٔ مجور * بلادر را در خانهٔ کبوتر بدارد ، گربه بهوس نزدیک نگردد *

---

1 پپه , later on this is spelt پیه , the word not traceable

2 عراق , not known

3 بلندہ , not known.

4 دهکه H , "blow"?

5 زهر دانه poisoned or intoxicating grain

دیگر علاج بحری [1] کبوتر * بیارد اجواین ساویده در پارچه بندد - در آب تر کرده پاس دهد . یکبار درمیان وقت شام . شفا یابد *

مست شود - جرب خورد *

دیگر * برای تیز پر کردن کبوتر . خوب پرد - بیارد بلوح جست - زرد مرچ - دهنیه [2] - کلونجی - سونف - اجواین - سب در بول تر کرده باریک نموده در آب آمیخته بدهد - تیز پری کند - کبوتر خوب و تند پرد *

دیگر علاج * اگر کبوتر را زکام شود سنگداب دهد - مرهمی بخوراند - شفا یابد *

دیگر دانهٔ کبوتران * برای دیوانی [3] سه باز دام - گود دام - کابلی بمدام *

دیگر * اگر خواهد کبوتر صاف بند در آب نمون مصری حل کرده بدهد - صاف شود *

دیگر * اگر خواهد کبوتر صاف شود مرهمی و بنات چیدی هر دو وزن برابر در قند پیچیده بدهد برابر بخورد . آب پیش او ماند صاف شود *

دیگر * اگر خواهد کبوتر پراند هر کدام کبوتر را دانه بیمدام دهد - اول کبوتران را سه روز برنج بریان کرده بدهد - بعده خالی بهد * بیارد نمک نون دودام - پهتکری - مرچ ده عدد - سوهاگه کسیره - اول در پارهٔ قند سیاه ساویده پار کند و ده گولی بندد * اگر کابلی باشد دام نمک بگیرد - در قند سیاه انداخته

---

[1] بحري not traceable as a disease

[2] دهنية (*dhaniya*) H., Coriander, *Coriandrum sativum*.

[3] ديواني, in one of his letters, Abu'l Fazl refers to a species of pigeons called ديوان بيگي, it is *s...* in colour but its wings, tail and head are white.

دیگر دیر پری پنجاه کبوتر گوله * هلیله پنجدام - بلیله پنج دام - سوهن
آهن [1] ده دام - دو پوتلی بسته در آب تر کند * بعد از همه آب دهد *

دیگر - اگر هوا گرم باشد بیارد چهار دام لیمون کاغذی - ماشهٔ کافور
عدد آن - در آب تر کرده بخوراند سرد بماند * دیگر اگر کبوتر گوله بلند
رود همه داروها را در کوزه انداخته بعد از دانه ازین آب دهد وقت دوپهر
گاه گاهی — ملهتی دیمدام - آمله پنجدام - بلیله پنجدام - گسنیر دام -
کباب چینی دو دام *

دیگر - اگر پائین رود بیارد باجره دام - سونگه دام - آب کوکنار
دو دام - بول آدم پنجدام - همه را تر کرده خشک کند. نگهدارد * وقت
بامداد نیم دمڑی دهد سر هر کبوتر *

دیگر - اگر خواهد کبوتر دانه اندازد [2] نمک آب دهد آنچه دانه
خورده باشد اندازد *

دیگر - علاج موی خورده کبوتر پیخال سر کند و خشک شود
و کاهد و دانه نخورد * روغن ماده گاو بدهد. در چند روز نیکو شود *

دیگر - علاج زکام کبوتران * بیارد روغن گاومیش - دهد - وبدری انگوزه با آب
حل کرده بدهد به شود * پارهٔ نمک باریک نیز بهم آمیخته بدهد - نیکو شود *

دیگر - علاج سردی یافته * اگر دانه سردی خورده باشد یا در جای
سرد بوده باشد مریض گردد و شکم روان شود و دانه نخورد پلپل دراز سوده -
روغن ماده گاو - آرد گندم - حلوا کند. نیکو شود *

---

[1] سوهش آهن, iron filings

[2] This is done to [illegible] pigeons on their return with a full crop. The grain cast up is collected, dried, and stored up for the rains, when the pigeons are unable to roam far.

دیگر- علاج نقصان شهوت و سبب سدن و بیضه خام دادن *
مغز سر کنجسک با روغن سنور [1] و آرد گندم علوله سازد و بخوراند - نیکو شود، مجرّب است *

دیگر علاج * اگر بیضه خام اندازد، کودی [2] سوخته باریک نموده چند روز بخوراند، به شود *

دیگر علاج لاغری و ضعف * دان گندم با روغن ساده گاو مالیده کند بدهد، فربه شود *

دیگر- علاج علت بچه * اگر علتی در شکم باشد ودانه بمراد نخورد، باید که شکم او را براند تا همه علت از شکم بیرون رود و اموبر امکو شود * بیارد قدری نبات و حل کند، خوردن دهد * هر چه در شکم باشد صاف شود *

دیگر- علاج بچه * اگر بیرون باشد آنجارا بخارد و نمک شوره در بول آدمی تر کند و اندک چونه اندازد و درانجا مانند عبیع و سام، علت دفع شود، مجرّب است *

دیگر علاج * اگر تمام بدن بچه باشد تخم پنوار با دانه بدهد - علت دفع شود - مصفا بر آید *

دیگر- جهت مستی و نشاط * دانهٔ معصفر [4] بدهد، و اگر زمستان غالب باشد دانهٔ کنجد سیاه بدهد، فربه شود *

---

[1] صعتر (*sa'tar*), A., *Origanum vulgare*, called *marjoram* by Europeans in India
[2] کودی, the Kodo Millet, *Paspalum scrobiculatum*. In Tamil, *kodi* is a name for *Ipomœa hederacea*
[3] پنوار (*panwar*), H., *Cassia Tora*, the Fœtid Cassia
[4] معصفر (*mu'asfar*), P., *Carthamus tinctorius*, the safflower

باب

کبوتر گوله و کابلي[1]

در معرفت دانهٔ کبوتران کابلي وغیره . باب شیر محمد * اول نیم دام دانه سر هر کبوتر دهد تا پانزده روز * بعده دمري وزن اضافه کند * بعد از هفتهٔ دمري دیگر اضافه کند * اگر خواهد دور تر رود یا تا بیضه رساند و اگر دانه در خانه بخوراند روغن زرد با چوب در دهن اندازد گرسنه شوند و توانا شوند بدارد . آب لیمون کاغذي - خوائین - سم - نمک سودچر - نمک خوردن - کلچرب[2] همه وزن برابر - در آب نکي[3] بندند - نگاهدارند در خانهٔ کبوتران *

دیگر دانهٔ کبوتران گوله که پرانند * اول شش روز دانه شکم سیر دهد - بعده نیم دام سر هر کبوتر * پس کبوتران را صاف کند و آب پیش بدارد * و اینست که کبوتران را صاف کند اول قند سیاه نه دام - نمک دو دام - برابر کولی بندد . بدهد . کبوتران را صاف کند * اول کبوتر پخته بیارد - دانه شش روز شکم سیر دهد - روز هفتم آن قدر دانه دهد که باقی نماند -

---

1 *Gola kabūtar*, the domesticated blue rock. This species does not require to be fed; it will fend for itself outside.

Pigeons are divided into two classes, *gola*, those that are more or less like the blue-rock, and *rangīn*, fancy pigeons of different colours. The *kabulī* pigeon is a big, stout pigeon, with large eyes, and a strong short beak; it has no fixed colour.

2 کلچرب, can this be گلچري (*gulcherī*), *Polianthes tuberosa*?

3 نکي (*nikkī*), H., Buckthorn, *Rhamnus persicus*.

درون خانه بامداد گولی صافی دهد - آب تازه هر زمانی دهد - تمام روز درون
خانه باشد - تا نماز شام مُهلتی ندهد ، و یک دمری وزن دانه دهد و نیز
بسته دارد - پرها را وا کند و دو دمری وزن دانه ندهد - اندک دانه درون خانه
اندازد - نخورند در را بسته دارد * روز سوم سه دمری وزن دانه دهد و یک
گهڑی روز مانده وا کند - هر روز یک گهڑی زیاده کند تا نه روز * بعد از سیوم
روز اندک پراند و چات شیرین[1] دهد * روز پنجم نیمدام دهد * روز دوازدهم
پنج دمری * هرگاه داند که خوب گردان شد سه کسیره کند - سه ماه
همین وزن باشد * چات[2] مصری نیمدام - آب لیمون نیمدام - مسک دانک -
کافور دانک - برنج سکهداس[4] پانزدهم دام - کچوری دو دام - گلاب پنجدام -
سعد کهسنی[5] دو دام - بیخ موتهه دانک - گل سوپاری تانک[3] - اول آب لیمون
دهد - بعده گلاب دهد - بعده همه داروها باریک نموده سائیده بیامیزد - نگاهدارد *

دیگر چات گوله * برنج نیم آثار - دارچینی دو دام - کچهکنی یکنیم
دام - فرنفل نیمدام - نخود بریان چهار دام - برنج خشکه کند - ادویه را
سائیده در برنج اندازد - خشک کرده نگاهدارد *

دیگر چات کابلی * باجره[6] نیم آثار - کچهکنی دو دام - کلفلی دام -
کالا بچھوا[7] دام - ملوبجی دام - نمک لاهوری دام - نخود بریان چهار دام -
تا سیرا پر گولی نکند ، بوزن دو نخود دهد *

---

[1] *Chatka dana*, H., is any pigeon grain (preferably *ba ... ī*), mixed with sugar and ... This is liked by pigeons and induces them to remain in a strange place. *Chat parna* is now idiomatically used for *parnā* "to acquire a taste for."

[2] *Vide* note 2, p. 391.

[3] تانک (*tank*), a weight of four *mash*as.

[4] سکهداس (*sukh das*), "name of a very superior and delicious kind of rice."

[5] کهشدي, *kasni* or *kashni*, is the wild or Indian endive, chicory or succory, *Cichorium Intybus*.

[6] باجره (*bajra*), H., *Panicum spicatum*.

[7] کالا بچھوا (*kala bichhwa*), H., a species of *Polypodium*, *vide* Khory's *Bomb. Mat. Med.*, p. 661.

دیگر- اگر خواهد طوطی مست و گویا گردد بیارد بوبفار - در ظرف
بران بند- و بیارد فربفل و کلنجی- هر سه را پوتلی بسته اندازد گویا گردد ،
یادگار ابو محمد *

دیگر باب وقیر- مستی طوطی * بیارد کال[1] با آب شوید - در سایه
خسک کند * بعده بیارد جوز - جوتری - زعفران - مسک - هر کدام پارهٔ -
باریک بآب بساید چنانچه مثل صندل شود * کال مذکور را درین ترکرده
در سایه نگاهدارد و هرگاه از بالا خسک شود زیر و بالا میکرده باشد که تمام
خشک شود * چهار پنج دانه بدهد مست شود ، گویائی کند * اگر خواهد
به صبح و شام گویائي کند دو وقت بدهد - گوینده گردد مجرّب است *

دیگر باب بودو * بیارد شاخ بکن[2] و در قفص اندازد ، طوطی
مست و گویا شود * بعد از دو روز و سه روز بدهد *

دیگر باب مدران حیو * هر روز یک پسته میداده باشد * گر بسیار
ورنه سود اندک بعد ساوده بدهد *

دیگر باب شیخ جمال محمد بدف * فربفل - مومیائي - بیلکن[3] -
املوا - کافور - بیربهوتی - همه سداه بوزن برابر همه - باریک نموده گولی
برابر ماه بندد و در شب جمعه دو سه گهری شب مانده گولی بدهد
و در دست نگاه دارد که گولی به اندازد * بعد از یکساعت بگذارد که
پیخال کند * باز بدست گیرد تاکه هضم شود - اگر مرداد کند اندک برنج
تا روغن زرد بدهد * شب جمعه دو سه گهري شب مانده رس[4] دهد ،

[1] کال, can this be a copyist's error for گل, rose ?
[2] بکن (bakan), H., Lippia nodiflora
[3] بیلکی for nilkanth ? Curcuma cæsia, black zedoary
[4] رس (ras), H., juice of the sugarcane

آب بدهد * چهار گهڑی روز بر آمده چکهڈی [1] نیز بدهد برابر نخودی * وقت پیشین رس شکم سیر دهد * وقت شام نیم سیر طعمه دهد * شب جمعه آخر شب رس دهد * بامداد اندک چکهای [1] بدهد * بعد از یک ساعت جنگ اندازد * عادی — تخم مین پهل یک عدد بدهد. روز سه شنبه *

[1] چهکدي [illegible], in Gujerati, [illegible] = چکهڈي

دیگر * بیارد کنگنی پاکیزه خسک کرده , بیارد شراب - پسکلی [1]
بدارد - یک گرگت و سر یک مار اندارد , دفن کند , هرگاه خسک شود
برآورده نگهدارد * دو سه روز از آن دانه دهد , گویا گردد * اگر سرح را دهد
جنگ کند و پودنه را دیر خسک شد , مجرّب است *

دیگر * کنگنی پاکیزه کرده در دوغ تر کند , خشک نموده باز در شراب
تر کند , پنج شش دانه دهد , گویا گردد *

دیگر بیارد کنگنی پاکیزه * اول در شراب دسوند - بعده در شراب یک
پسکلی [1] و مار و بیخ کنیر سفید اندارد , در زمین گور کند جائی که مردم
بول کنند تا که خسک شود * بیرون کشیده در شیر بسوید - پنج دانه روز
جنگ دهد , بعده دانه شکم سیر دهد , جنگ اندازد . سرح و پودنه
و طوطی را بدر مست سازد *

دیگر باب شاه کمال مسر * بیارد داروها - حوکوب کرده در گلاب تر
کرده بدارد بعده خسک نموده در آب اندارد - سه روز آب دهد - گویا
گردد - باز پودلی در گلاب تر کرده خسک نموده بدارد - وقت کار باز دهد *
مسلی سرح و پودنه - حوب جنگ کند — داروها آورده باریک کرده
در شراب اندارد و هه روز در آفتاب بدارد * بعده کال[2] را سسته خسک کند -
در شراب اندارد و دهن کوزه مهر کرده در جائی گرم دفن کند - بعد از دو سه
روز بیرون کشیده در آفتاب بدارد تا خسک شود * اول سرح را ده دانه تا
هه روز بخوراند , بعده چند دانهٔ ساده آمیخته در پیش سرح نهد تا بخورد *

---

1 *Piskali* for *chhipkali* the gecko lizard ?

2 کال , not known but see note 3, p. 307

و مست شود ، بعد از روز سیوم بهوش خواهد آمد * روز جنگ بدهد * دارو اینست .— مسک دو رتی - گل دهادوره نیم دام - سدا مست [1] یکدام - مومیائی دو رتی - بچهناگ [2] دمری - بیربهوتی دمری - شراب پاؤ - کنگنی شسته پاؤ * باب پدر محمد *

دیگر مستی باب شاه کمال وقمر * این پوتلی برای طوطی در آب دهد - جوز دو رتی - کافور بهیم سینی دو رتی - مدن مست دو رتی - بهپ انکس دو رتی - قرنفل عدد - هلیلهٔ رنگی دو عدد - الاچی خورد دو رتی - نرکچور دو رتی - زعفران یکرتی - مسک دو رتی - گلاب - همه را باریک نموده در پارچه پوتلی بندد و در گلاب تر کند * بعده خشک کرده در آب تر کند و آب آن را دهد تا سه روز * بعده نیز در گلاب تر کرده خشک ساخته نگاهدارد * وقت حاجت بکار برد - بدهد نوش بودم *

دیگر - اگر چشم طوطی را درد شود ، بدارد قرنفل و در دهن خود انداخته در پهلوئی که خواب کند نگاهدارد * بامداد خشک نموده چرک زبان نتواند و نیز قرنفل را بساید و در چشم بمالد ، به شود ، مجرب است *

دیگر - اگر خواهد طوطی پر سفید بر آرد بیارد پته [4] ، در آب او کنگنی تر بدهد و خشک بکند ، در هنگام کریز این دانه بدهد - پر سفید بر آید *

دیگر - اگر چشم طوطی بدرد آید سرمه در چشم کشد *

---

1 سدا مست , is this for مدن مست ?

2 بچهناگ (*bachhnag*), H *Aconitum ferox* Indian Aconite

3 نرکچور (*nar kachur*), H , Zingiber Zerumbet [Cane ?

4 Or پلتة , not traceable Can it be بيتة (*beta*) H *Calamus Rotang* the Rattan

باب

در معرفت مستي طوطي تا كه گويا گردد

تخم بنگ - جوز - جوزبي - الاچی - قرنفل - همه را برابر قرنفل بگیرد- و هر مقداری که در شکم کنجشک بگنجد پر کند و در آب خولنجان[1] کنجشک را بریاند و در کوزه نو کند بعد از چهار روز در روغن ماده گاو بریان کند * بعده دانه را در پارچه بسته بدارد و بخورد - گویا شود *

دیگر عامی طوطی * بیارد کلونجی و مصری و خولنجان برابر کوفته گولی بندد بدهد صاف شود *

دیگر * تخم کنوچه[2] و عنکبوت سفید برسکنند بدهند گویا گردد *

ایضاً * شیش[3] دهد - بعد از دو روز مست شود *

ایضاً * یکدانه حبة سرخ بعد از هر دو سه روز دهد گویا گردد و مست شود *

دیگر * اگر از خواندن مانده باشد بیارد جوز ماشة - جوزبی ماشة - دار چینی ماشة - کباب چینی ماشة - [illegible] ماشة - مشک ماشة - کافور

---

[1] خولنجان [illegible], A[illegible] [illegible], the Lesser Galangal

[2] [illegible] [illegible] the author of the *Makhzan* the seeds of the *Mar[illegible]*, [illegible], p. 1[illegible] [lant

[3] **شیش** (*shish*), in the dialect of the Deccan, is "lead" it is given as a stimu

بهیم‌سینی نیم ماشه - کنگنی سه دام - همه ادویه را باریک نموده با شراب یکجا کرده زیر سرگین اسپان دفن کند تا مدت بیست و یک روز * بعده دانه میداده باشد، گویا گردد - بکد[1] باشد - زردی گل کتائی بخوراند *

دیگر * مستی که طوطی گویا گردد و هرج و بودنه بر جنگ کند * بیارد کنگنی - در آب بشوید * بعده در کمیز آدم تر کند، بعده در کمیز خر، بعده در قند سیاه، بعده در آب بوکمار، بعده در آب بنگ، بعده در شیر برگ دهتوره، بعده در آب بیخ کنور سفید، بعده در شراب، بعده در شهد، خشک کرده بشوید * هر روز پنج دانه بدهد *

دیگر * مستی طوطی * بیارد کنگنی - اول پاک کند - آب بشوید خشک کند - پارهٔ در ظرف گل انداخته با شیرهٔ دهتورهٔ دیل دفن کند * بعده خشک کرده پنج شش دانه هر روز بخوراند، گویا گردد، و اگر شیرهٔ کتای انداز در بول تر کند، اگر تر نکند شیرهٔ نازبو[2] - شیرهٔ بودنه شراب - شیرهٔ کتای - گلاب - در یکجا کرده آمیخته دفن کند، بعده خشک نموده نگهدارد، باقی کال[3] مانده است در شیر گاو میش تر کند سه دفعه بخوراند، فربه شود *

دیگر * طوطی سوگا[4] را دال منگ[5] در پارچه بسته در آب تر کند بخوراند، فربه شود *

---

1 بکد probably for *bakat*, vulg for Hindi *bakta*, "garrulous"

2 نازبو (*nāzbo*), in Sind, *Ocimum Basilicum*, common sweet basil. In the Panjab *nyāzbo*

3 کال, a mixture, also anything unripe

4 سوگا S, a parrot, sp a tamed one.

5 منگ (*mung*) H, green gram, *Phaseolus mungo*.

صالون [1] و تخم سرسن [2] - سائیده لعاب در چشم اندازد - انشاء الله تعالی
شفا یابد - دیگ آزموده است *

دیگر برای سوختگی [3] مرغ * برگ تلسی و مرچ ، این هر دو را
ئیده بخوراند ، برای خوردن دو مرچ با پوست بدهد نه روز ، و هفت
باجره و گندم برکرده بخوراند ، به شود *

دیگر * برای کوفت مرغ ، بارها آزموده است * بیارد افیون و زرد
به و گوگل و بول - این چهار را باریک کرده بخوراند ، انشاء الله تعالی دفع
اهد شد *

دیگر برای دفع خار زهر آلود * اگر خار زهر آلود بمرغ رسیده
د مرغ از کار بیفتد ، این نوع بکند شفا یابد ، مجرب است * بیارد
اب [4] و سکیا [5] بول ، هر دو را یکجا کرده در دهن اندازد که در شکم او
د - انشاء الله تعالی صحت یابد ، آزموده است ، در سه روز
ب شود *

دیگر * برای خوردن مرغ که چاق و فربه شود * گویا مثل منگ
پوستی [6] است * بیارد گوشت بز که لاغر باشد - اول او را قیمه کند و درمیان
ی حوب مهرّا کند چنانکه مثال حلوا شود * بعده درمیان برگ تنبول

---

1 صالون (*salūn* or *sāluan*), H , *Desmodium gangeticum*

2 سرسن (*sarsan*), H , *Brassica nigra*, the black or true mustard

3 سوختگی , meaning گرمی or خسکی ?

4 According to the *Makhzan*, *shahab* is "milk diluted with water", also ' juice from the flower of the plant *kajira*, safflower (*Carthamus tinctorius*).

5 سکیا بول , not traceable

6 پوستی (*posti*), "one who intoxicates himself with an infusion of pc heads"? Perhaps a copyist's error for *fil i mangusi*, a common slang term f huge and gross man

حور - فرنفل - دار چینی - جوتري - ملفل درار اندازد
کند - پس درمیان اینها روغن داغ کرده اندارد و درمیان آرد
سته همسته نخوراند تاکه فربه شود ، بعده بجنگاند - تماشا خوب
کرد *

دیگر گولی کیف * هور کسیره - حوتری کسیره - مصری یکذیم کسیره -
نگ دمری - مسک نیم دمری - بیربهوتی کسیره - مدن مست نیم
ب - افیون دمری - گوشت شیر چهار درم - تا مغز سیاه کهنه گولی
دد برابر مثر * بیارد گل کدای [1] کسیره - عاقرقرحا کسیر - سونٹهه کسیره -
رسه را پوتلی بندد - اندک آب انداخته بجوشاند - ازین آب خمیر
ـ - هرگاه که گولی دهد بیرهٔ [2] پان بخورد و اندک پیک [3] در دهن
اندازد و از اُگال [4] بر سر هم اندازد ، سن سود ، مجرب است *

دیگر ، بوده مست و سن شود ، بابت نوربیگ * اگر صبح دهد شام
نگ اندازد ، و اگر شام دهد صبح جنگ اندازد * بدارد کافور - افیون -
سری - بیربهوتی - کافور بهیم سیدی - چرک گوش - همه وزن برابر -
ی برابر موبه دهد *

---

1 گل کدای, *kinai* is a name of *Albizzia procera*.

2 بیرهٔ پان *bira-yi pan*, "a chew of betel leaves."

3 پیک *pīk*, "the juice of the betel leaf chewed and spat out."

4 اگال (*ugal*), "that which is spit out after chewing anything (especially bet leaf)."

باب

در معرفت مرغ و طیار کردن آن برای جنگ

مرغ را پای بسته نگاهدارد * مسهل مرغ * لونگ - کافور - قندیل -
موهاگه - مرچ - زرد چوبه - نول - قند سیاه - شکر - معدن مست -
همه را هموزن جمع کرده گولی بندد. هفت روز مرغ را بخوراند * چنان
مست شود که بسیار جنگ کند - وقتی که جنگ اندازد آن روز مرغ را
چیزی نخوراند - آزموده است *

ترکیب مرهم مرغ * بیارد ثمله بوده - گودی [1] - شنگرف بکدیم
دمړي - مردار سنگ یکدم دمړي - سنگ جراحت دمړي * اول پیله
تهوتها را بر آتش بریان کند، بعده موم در قدری روغن اندازد، آتش
خوب کند، چنانچه الایش بسوزد * اول پیله تهوتها اندازد، بعده موم
بخته، بعده هرسه داروی دیگر را اندازد و نگاهدارد * هر وقتی که
ضرب رسد آن زمان طلا کند، شفا یابد، مجرّب است *

دیگر، برای درد چشم مرغ مفید است و بسیار نیک است * و اگر
مرغ را در چشم پهوله [2] افتاده باشد، بگیرد تخم کهرنی [3] یعنی معرش

---

[1] گودی (*gūdī*), H, *Meconopsis aculeata*
[2] پهوله H, for *phūlī*, "swelling in the eye"
[3] کهرني (*khirnī*), H, *Mimusops hexandra*

در طروی انداخته در سرگین اندازد * بعده امروز ندهد و فردا جنگ
دارد، سن شود، مجرّب است *

دیگر مستی بوده * بیخ جنجیلی - بیخ کنیر سفید - بیخ کیوڑا -
بیخ اک - همه برابر - در تکهٔ ادرک چند بیس کردم زند - گولی برابر
اجره بندد، روز جنگ گولی دهد *

دیگر مستی بوده * زهر تیله [1] - عقرقرحا - هر دو در دوغ بجوشانند -
اویده گولی برابر باجره بندد و وقت جنگ دهد *

دیگر مستی بوده * منهه - حبهٔ سفید - بیخ کنیر سفید - مصبر -
سک - کافور - مومیائی - بول - مصطگی - قند سیاه دو چندان - برابر
زن گولی بندد - روز دویم جنگ اندازد *

دیگر مستی بوده ولوه [2] * بیارد بول - همالی [3] - سوهاگه - افیون -
مهه - بیربهوٹی کنچله - گولوچن [4] - کافور - مغز گنجشک * باریک نموده
ارد، برابر ارزن دهد، جنگ اندازد *

دیگر مستی بوده بادام مرزا داراب * بیارد بیخ موته جنگلی ماشهٔ -
بعل جنگلی ماشهٔ - اجوائن خراسانی ماشهٔ - مسکی آهو ماشهٔ - مستی

1 تلیا H., is the name of a species of snake of a dark colour; this is possib[ly] intended here

2 لوه *lawā*, the Greater Button Quail and the Lesser Button Quail are in Ou[dh] called *lawā*. In Oudh, however, only the *ghāgas batei* or Common Quail (*Coturn[ix] communis*) and the *chinak* or *chinga*, the Black breasted or the Rain quail (*Coturn[ix] coromandelica*) are used for fighting. The Rock Bush Quail (*Perdicula Asiatica*) a[nd] the Black breasted Bustard-quail (*Turnix taigoot*) are also called *lawā* and are u[sed] in some parts of India for fighting.

3 همالي, word not traceable

4 گولوچن, the proper spelling of this word is گوروچن (*go-rochan*), it is [a] gall stone or biliary concretion of a cow or bullock. See Khory's *Bomb. Mat. Me[d.]* p. 97

میل ماشهٔ - شراب - مدن مست ماشهٔ - بیربهونی ماشهٔ - عسل دو دام - گوش گل - دهانوره ماشهٔ - برابر ارزن گولی بندد *

دیگر باب شاه رستم * مصری دو حصه - لونگ نیم حصه - نمک حصهٔ - گولی برابر یکندم نخود بسته نگدارد - هرگاه گولی دهد آب پیس بودنه نهد ، صاف شود ، خوب جنگ کند ، مجرّب است *

دیگر * [illegible] دانهٔ کنگنی * اول در بول طفلان تر کند ، خشک نموده در آب کوکنار تر کند * بعده در شراب دو آتشه تر کند خوب * وقتی که خوب رام شود دایم بامداد برابر سرشف افیون میداده باشد * بعد از چند وقت که خواهد جنگ اندازد بودنه را سه روز دانهٔ کنگنی داده جنگ اندازد ، تماشا ببیند *

دیگر * دانهٔ بودنه[1] بگیرد - اول در آب کوکنار تر کرده خشک کند - بعده در شراب تر کند - هرگاه اندک نمی نماند - کنیره - افیون - مصری کسیره[2] - کافور یکدام - بهت انکس - باریک نموده بیامیزد ، خشک نموده هر روز پنج شش دانه تا ده دوازده دانه رساند *

دیگر باب نور محمد ، صافی بودنه - لونگ - بیربهونی - قطره نمک - قند سیاه - گولی دهد ، آب گرم دهد *

دیگر صافی * بیارد کلاه لونگ[3] و بوزن او مصری دیر دهد - و آب بسیار دهد *

---

1 بودنه for پودنه Pudinah the Marsh Mint, *Mentha arvensis* Pūdneh, the Spearmint, *Mentha viridis*

2 کسیره, this word is not given in dictionaries as the name of any weight it is probably the diminutive of the Arabic word *kisrah*, "a small piece"

3 کلاه لونگ the head of a clove, in Hindi *topi*

دیگر خوش بودنه که جنگ کند * بیارد کچله و در بار دهتوره اندازد بالا آرد پیچیده در آتش برد * هرگاه سرخ شود بر آورده ریزه کند بوزن ل[1] دهد سه روز متواتر * بعده جنگ اندازد * اندک اندازد که فرو برد ، در مست نگهدارد تا هضم شود ، بعده جنگ اندازد *

دیگر عمل صاف کردن بودنه * کچله بریان کند ، پوست دور کند ، ابر فرنغل سوهاگه بیم بریان کرده بارک بساید ، با قند سیاه کهنه آمیخته ابر مرچ دهد ، آب ندهد ، صاف شود *

دیگر * از معجون کنجر ، بودنه مست شود * بیارد گل جنبیلی عدد[2] - بیخ گل جنبیلی سرخ[3] - بیخ گل چنبیلی - سیوتی[4] - بیخ کیورا[5] - بیخ چنپه[6] عدد - متهه - بجیداگ - قرنفل پاره - مصری - مشک - زعفران - نمکسنگ - قرنفل - مصطگی - سوهاگه - این همه را سنگ کرده بکوبد و گولی برابر موتهه بلکه کوچکتر بندد ، تا هفت روز خوراند ، بعده جنگ اندازد *

دیگر * از دهرمداس * بیارد بودنه - کچله - لونگ - افیون - مصری هر کدام دمڑی - آب احوائن پاره - آب کوکنار پاره - شیر بر پاره -

---

1 کال, not known

2 گل چدیلي سفید, *chambeli*, H, *gul i safid*, P, the Arabian Jasmine, *Jasminum sambac*

3 گل چنبیلي سرخ, according to the *Makhzan*, there are three varieties of *chambeli* white yellow and blue, there is no red variety *Gul i surkh* in Persian is the Damask or Red Rose, *Rosa damascena* or *R gallica*

4 سیوتي (seoti), or گل سیوتي (*gul i seoti*), H, Chrysanthemum, *Chrysanthemum coronarium*

5 کیورا (*keora*) H, the Keora, *Pandanus odoratissimus*

6 چنبه (*champa* or *chamba*), H, *Michelia Champaca*, the Champac

انداخته همه دوا را برد . اگر سدر نباشد روغن اندازد . برابر جو بنه هفت روز متواتر * بعده جنگ اندازد * اگر تر نباشد و غلیظ شود روغن اندازد *

دیگر صافی بودنه . از ادراهیم خان مطرب * بیارد نسوت[1] - به هلیل - قند سیاه - از هر کدام پارهٔ - در بول آدمی بجوشاند . یک قطره روغن اندازد چهارشنبه جنگ اندازد *

دیگر . جوش بودنه و آن اینست * بیارد مومیائی - مشک گوشت شتر - کافور - هر چهار دارو را برابر باریک بساید و دانهٔ کنگنی درمیان نگهدارد . بوقت حاجت در شراب تر کرده وقتی که نیم خشک شود بیرون آورده در ظروفی نگهدارد * بعد از روز سیوم دانه بخوراند مست شود . اگر بمیرد نگریزد *

دیگر * دانهٔ که بودنه را اسبها آرد * دانهٔ کنگنی در بول آدم مست و شراب بعد سه روز تر کند . خشک کرده نگهدارد * وقت حاجت چند دانه بخوراند . بعد از ساعتی جنگ اندازد *

دیگر دانهٔ بودنه * بیارد کنگنی پاک کند . سه روز در گلا بپردی تر کند . بعده در ظرف کرده در بول جائی دفن کند - هفت روز در شاشهٔ فیل دفن کند * بعده هر روز چند دانهٔ بخوراند . جنگ خوب کند *

دیگر مستی بودنه * بیارد کچله و در آب تر کند پوست دور کند بعده افیون و سوهاگهٔ خام هر سه را باریک بساید . در شکم بودنه پر ک

---

[1] نسوت *nisot*), H., Turpeth Root or Indian Jalap, *Ipomæa turpethum*

وزن لونگ گولي بندد ، سه وقت آب بیسکر دهد ، نیم سیر گونده دهد دو پهر گولی کیف برابر ناجره بندد ، همراه شراب دو آسه دهد :— متهه سه رتي - در شیر دز پرد - کافور بهیم سینبی سه رتي - بیربهوٹی سه رتي - حبهٔ سفید سه رتی - افیون سه رتي - بهت اکس سه رتي - مدن مست سه رتي - افیون سه رتي - مصري *

باب

در معرفت مستي پودنه

جوش پودنه که خوب جنگ کند * دانه روز دیگر دهد - اگر خواهد پودنه را دهد اول دو سه دانه ارزن بدهد - بعده اندک گولی بدهد ، در خریطه نگاهدارد * بعد از دو سه گهري اکثر بجز دهد برابر هسده سیر حنگالی ، مرغ را برابر مویز بخوراند * انفسب — مایه دو نخود - ورعل درم - مومیائی درم - افیون درم - مسک خالص درم - کباب چینی درم - آب کلم دو دام - آب کوکنار دو درم - مغ[1] گوسفند درم - مالکنگنی درم - شراب اول دو درم - چوره[2] دو درم - اجوائین خراسانی نیم درم - تخم دهتوره دو درم - بیربهوتي درم - گوشت شتر درم *

دیگر برای صاف و مست کردن پودنه * بیارد کنگنی[3] - هر قدر که خواهد اول در بول آدمی سه روز - در آب کوکنار سه روز - در شربت قند سیاه سه روز - در آب برگ دهتوره سه روز - در آب بیخ کنیر سه روز - در آب نمک سه روز - در شراب سه روز تر کند - بعد خشک نموده هر روز چند دانه روزمره دهد - جنگ اندازد *

---

[1] مُخ , A , Marrow

[2] چورة (*chora*), H , *Angelica glauca*

[3] کنگني (*kangni*), same as *mālkangni*, H , *Celastrus paniculata*, Black Oil, the Oleum Nigrum Plant

بعده آب نیشکر دهد ، وقت شام اندک گونده دهد ، کیف بامداد
روز پنجشنبه برابر موته دهد ، آب نیشکر دهد * مصطگي رومي یکرتي -
پیرپهوتي یک رتي - کافور یک رتي - نمک سیاه یک رتي - مومیائي
یک رتي - قند سیاه برابر همه * گولي برابر جور دهد ، روز جمعه
جنگ اندازد *

دیگر * اندرائن و بیخ موته و کافور شب در شراب دو آسیه تر کرده
بدارد ، بامداد در ظرف انداخته اندک بر آتش بریان کند ، بادویه همراه
کند * اگر بلبل را بدهد از موته کمتر بدهد ، و اگر شکره را دهد از موته
زیاده ، وقت پرانیدن * روز چهار شنبه صاف کند ، روز پنجشنبه کیف دهد ،
روز جمعه جنگ اندازد ، تا سه سال ترکیب خوب مي نماید *

دیگر صافي بلبل بابت لورخان * بیارد نبات دو رتي - افیون رتي -
سوهاگه رتي - نمک سودچر رتي - قند سیاه - گولي برابر مشهه بندد * اول
گونده چرب دهد ، بعده گولي دهد * اندک آب نیشکر داده باشد ،
و گونده بعد گهری نخوراند ، گولي کیف دهد * روز دویم جنگ اندازد *

دیگر صافي بلبل ، بابت محمد علي * شنگرف یک رتي - پهتکری
بریان یک رتي - نمک لاهوري یک رتي - مرچ یک رتي - لیمون کاغذي
یک - با شیره او گولي برابر مرچ بندد ، روز سه شنبه صاف کند ، شربت
بر وقت میداده باشد ، گونده نیم سیر بدهد علي الصباح * دو گهري پیشتر
جنگ گونده سیر دهد - بعد از جنگ نیم سیر گونده دهد ، بعد چهار شنبه
کیف دهد * و کیف و صافي هر دو دارو به بادل گریخته دهد * تخم
میتهي و چیتا یک ماشه - لونگ یکرتي - نمک لاهوري دو رتي - فلفل
یک ماشه - قند سیاه دو چندان دارو - برابر مدر روز سه شنبه گولي بدهد *

دیگر صافی آوردهٔ سید مرزا سرهند * این همه را با شیرهٔ برگ ترب
گولي بندد بمقدار نخود ، اول گولی دهد - بعد از دو ساعت آب گرم ،
اگر آب بخورد بس آب دیسکر دهد * صافی :— مدمیل یک رتی - سوهاگه
بدله یک رتی - بول گحرادي یکرتي - قرنفل یک رتی - مرچ یکرتی -
نمک لاهوري یک رتی - پلپل دراز یک رتي - هلیله [1] مکسے یک رتي
و مومیائی *

گولی کدف - مسک یکرتی - افیون یکرتی - مصری یک رتی
حرک گوش یک رتی - بیربهوتی یک رتی - دارنگ نموده از شراب
گولي بندد - برابر برنج دهد * بادل گریخته را و سرح را روانه تر کند -
پنج دانه هر روز دهد *

دیگر بادب نور بیگ ، بادل و دودنه خوب جنگ کند * بیارد بیربهوتی -
افیون - مصری - کافور بهدم سینگی - چرک گوش - مرگ چرا [2] - همه وزن
برابر ، گولی وزن موته ، اگر صبح دهد شام جنگ ادارد ، بس شود *

دیگر صافی دبب نور محمد * روز چهار شنبه آب گرم دهد ، بعده
آب دیسکر دهد ، وقت شام سیوم حصه گوبده یک حصه بامداد ، اندک
آب دیسکر دهد * وقت شام قطرهٔ گوبده ، بعده گولی دهد ، وقت شام یکدیم
حصه گوبده * بامداد آب دیسکر دهد ، پیخال دهد ، جنگ ادارد *

دیگر صافی بادب محمد لطیف * روز سه شنبه بامداد صافی دهد ،
وقت شام گولی دهد ، سه روز همراه گولی گوبده دهد * نسخه ایندست :—
قرنفل - سوهاگهٔ بریان - مصبر - نمک سیده - قند سیاه همه هم وزن -

---

[1] *Halila* is, of course, *Terminalia Chebula*, the Chebulic or Black Myrobalan. The word مکسے which follows is not traceable.

[2] مرگ چرا , word not traceable.

که خواهد آب بخورد * بعد از ساعتی خنک اندازد - خوب حدک کند *
این را دمهی گویند - بلبل و تیتر و لوه هر سه را کار آید ، آزموده است *

دیگر از اعظم خان * بیت *

ما و بلبل یک سبق خواندیم در دیوان عشق
او بفریاد است و مارا طاقت فریاد نیست

مسک خطائی یکرتی - کافور یکرتی - نمک سونچر دو رتی - عقرقرحا
دو رتی - کلنجن [1] سه رتی - شراب دو آتشه پنج رتی - مومیائی یکرتی -
تریاک فاروق یک رتی - حبهٔ سرخ و حبهٔ سفید یک رتی - کرم خاکی
سه - زعفران یک رتی - بیخ چته [2] یک رتی - انجروت [3] یک رتی -
جوزبویه دو رتی - برگ تنبول یازده عدد - عنکبوت یک عدد - قند کهنه
شش رتی - اجزای مذکور را جدا جدا کوفته و بیخته با قند سیاه جلاب
کرده بکوبد که بهم سرشته شود * بعده حب سازد مقدار مرچ خورد *
وقت استعمال اول بآب محرور صاف کند و بعده حب بخوراند * چهار روز
پیشتر دربهب کند - من بعد این چهار روز کار فرماید - مجرّب است *

دیگر صافی بلبل * کباب چینی یک رتی - نمک سانبهر یک رتی -
سوهاگه دو رتی - پاپل دراز رتی - با قند سیاه گولی بندد *

دیگر صافی * بیخ موته جنگلی - مصری ... - در قند سیاه گولی بندد *

دیگر کیف * حبهٔ سفید دو رتی - بربهوتی دو رتی - اندرجو دو رتی -
مالکنگنی دو رتی - کافور بهیم سینی دو رتی - شیر کوکنار دو رتی *

---

1 کلنجن, Persian name of *khūlanjān*, the Lesser Galangal, *Alpinia officinarum*

2 چته (*chatta*), H , is the name of *Panicum colonum*, and of *P helopus* , but neither of these is applicable here

3 انجروت for انزروت (*anzarut* , A , Sarcocolla

دیگر داروی جنگ برای بلبل و بودنه که چهار گهڑی از جنگ پیشتر دهد، جنگ خوب کند * اینست :— بیخ کنیر سیاه دو دام - بیربهوٹی چهار دام - مالکنگنی چهار دام - مسک خالص دو دام - بیخ زعفران دو دام - چرک گوش یک ماشه - کوکنار دو دام - مستی فیل یک ماشه - بنگره [1] یک ماشه - نشاستهٔ سفید - کنجله - این همه داروها را آس کرده برابر موته گولی بندد، از جنگ چهار گهڑی پیشتر دهد، تماشا کند *

دیگر کیف * ایلوا رتی - دول رتی - کافور رتی - چینا [2] رتی - مومیائی رتی - مسک رتی - با قند سیاه مقدار برنج گولی بندد و روز اول صافی و روز دوم کیف دهد، روز سوم جنگ اندازد *

دیگر کیف، باب محمد بیگ * گولی کوده داده بعد از یک گهڑی کیف بدهد، هرگاه بیهوش شود کهنی پیچیده در آب تر کند و در شبنم بدارد، هرگاه بهوش شود آب دیگر داده نگاهدارد، روز چهار شنبه وقت نماز عصر گولی بقدر مورچ خورد بدهد - بلبل گریخته جنگ آمد * اینست نسخهٔ گولی - حبهٔ سفید یک رتی - کافور یک رتی - بیخ کنیر سفید یک رتی - متهه یک رتی - تخم دهتوره یک رتی - بیربهوٹی یک رتی - قند سیاه برابر همه ادویه *

دیگر باب میرزا خان، آوردهٔ نور خان * بلبل گریخته جنگ کند * صافی — سوهاگه یک رتی - نمک سندره یکرتی - سوکه [3] یکرتی - مرچ یکرتی - با قند برابر مٹر گولی بندد، روز چهارشنبه بدهد، آب گرم دهد -

---

1 بنگره (*bangra*), H , *Wedelia calendulacea.*

2 چینا (*chīnā*), H , *Dioscorea sativa* Common Yam

3 سوکه , for *sūkha* H , dried tobacco leaf ?

شود * اگر کاسهٔ سر شکسته باشد کاسهٔ استخوان کنجشک موافق بریده درآنجا بند کند و کس[1] بالا لیپ کند - سخت شود *

* دیگر *

کیف مسک مومیائی مصطگی کافور مصبر بول
سرپهوکي زعفران لونگ برابر دول
ماه بری جونجهلی پهری دیجی کرت اول
ابوالفتح کریورا صادق صابی بلبل کهول

دیگر کریر دادن بلبل * بیارد بچهٔ موش چشم بسته - مغز سر و پارهٔ گوشت بسته دهد - تمام پرها اندازد - مصفا بر آید *

دیگر یادگار خواجه عنایت الله، صابی بلبل * سوهاگهٔ تیله[2] - قفبیل - مصبر - مرچ پنج - نمک سونچر - قرنفل - پلپل دراز - بند سیاه کهنه آن قدر که همه ادویه بسته شود - برابر نخود گولی بندد، و دادنی موافق برداشت طبع *

دیگر ادویهٔ صابی آوردهٔ سید میر از سرهند * این همه را با شیرهٔ برگ ترب گولي بندد، مقدار نخود * اول گولی دهد - بعد ازآن دو ساعت آب گرم دهد * اگر آب نگیرد بعد ازآن رس دیگر دهد * فلفیل - قرنفل - مورچ - سوهاگهٔ تیله[2] - بول گجراتي - حصهٔ نمک سانبهر - پلپل دراز - هلیلهٔ مکي - و مومیائي *

• دیگر گولي کیف * مسک - افیون - مصری - چرک گوش - سیربهوکی - نارنگ افوده با شراب گولی بندد * برابر برنج دهد گریختنه را *

---

[1] کس, word not traceable

[2] تیله; word not traceable *Suhāgā tīlā* may be the same as *tel o tankana khāra*, which, according to Khory (p. 79), is a variety of borax

دیگر * مشک - مومیائی نیم وزن - متهه ، افیون ، مصري ، عقرقرحا ، تخم هلهل ، مصدر ، بیربهوتی ، سوهاگهٔ دیله ، کافور نیم سیفی ، زنبور سیاه . دو وزن - تخم دهتورهٔ سیاه ، مصطگی رومی ، مبیل ، پرمهره ،[1] حررکهه ،[1] مدن مست ، بیخ کنیر سفید ، گلچن ،[2] بول ، گوشت شیر ، مغز حبهٔ سفید ، مالکنگنی ، ناخن کژدم سیاه ، چهر[3] سیاه ، مار سیاه ، قرنفل ، پلپلدراز ، همه وزن برابر - متهه و زنبور سیاه را موافق نوشته عمل نماید - باریک ساویده اول در آب برگ درب حل نماید و خشک کند - بعده در آب برگ کنیر سفید حل نماید ، بعده در آب برگ هلهل حل نماید ، بعده در شراب دو آتشه حل نماید * اول بسیار تند باشد و اگر روزمره دهد برابر ارزن ، و اگر بکمارگي دهد کیمي کند برابر مونگ دهد * و آنچه طعمه داریست بر هر کیف علیحده بکند ، مجرب است *

دیگر که بلدل را آسوده کند * بیارد آب ترب - او را بدهد و گوبده روغنی کند و با روغن آمیزد بدهد - فربه شود *

دیگر باب شاه کمال ، مستي و سمن * نرکچور[4] - هلیلهٔ زنگی - تخم مدن پهل - علیحده باریک نموده - هرسه وزن برابر * کچور و مدن پهل هر دو را در ظرف پارهٔ آب انداخته بجوشاند ، چنانچه قرص بندد و آب خسک شود * براشیده بگیرد بوزن هلیله اندازد ، آمیخته نگاهدارد * اول روز برابر کنجد دهد - بعده برابر مونهه دهد * بامداد از آب حذر دار باشد * اگر دارو بسیار زور کند اندک گوبده با روغن آمیخته برابر نخود دهد * هرگاه داند با حذر شد ، بتاشه آب کرده پس او نگاهدارد - هر قدری

---

[1] پرمهره and حررکهه, not traceable

[2] گلچن, is this for کلنجن, *Alpina officinarum* ?

[3] چهر سیاه, not known

[4] نرکچور (*nar kachūr*), H., *Zingiber zerumbet*

دیگر کیف * کافور یک رتی - مومیائي یک رتي - بول یک رتی - قرنفل یکرتی - نمک سونچر یک رتی - شنگرف یک رتي - بورهٔ ارمني یک رتي - اجوائن خراسانی یک رتي - جفت رومی یک رتي - سیاه اندال [1] یک رتي - سوهاگه یک رتی - وزن همه دارو نقد سیاه - گولي برابر نخود بندد *

دیگر بادب احمد بیگ * متهه - سرسون - مومیائی رتي - کافور دو سرسون - مصبر رتي - توتیای سبز رتی - مسک رتی - این همه را یکجا گرفته گولی بندد ، بوقت بمار شام بدهد ، سه روز مقابله نکند *

دیگر صافي باب بهکهاري * لونگ - نمک - سیندهٔ - سوهاگه - دانهٔ پلپل دراز - مصبر - باریک نموده با آب ادرک گولي بندد برابر مرچ دهد ، یک نخود دهد *

دیگر کوبر دادن در ماه ساون * تخم مرغ و روغن گاؤ - حرام مغز بر - با نخود آمیخته با شیر خمیر کند ، مرده و دوانا شود ، و پرها خوب بر آید : مجرّب است *

دیگر * چهاپهو [2] بیارد ، منقار و پا دور کند - پرها بکند وشکنبه را بکشد - بیمدام اسپند و دو دموي مصبّر ساویده در شکم پر کند و در ظرف اندارد و در سرگین اسپ دمی کند تا هفتهٔ * بعده اگر بادل را دهد برابر برنج ، و اگر مرغ را دهد برابر موبهه اگر فنجه [3] را دهد برابر کوکن - [4] بامداد دهد ، شام حدک اندارد *

---

[1] سیاه اندال, word not traceable, occurs several times

[2] چهاپهو, not traceable

[3] فنجه for بچه ?

[4] کوکن (kokan), P, unripe, parched grain.

دیگر بابت حیات بیگ * بیارد سر گربه و در ظرف اندارد و یکدام زرد
چونه باریک نموده اندارد، دمی کند * درو کرم خواهد افتاد * دو سه کرم
بخوراند، خوب جنگ کند *

دیگر مستی بلبل * بیارد بهوچنگا - خون و مغز سر و جگر و دل بگیرد
کافور بهیم سینی رتی - مدهه یک درم - سوهاگه بریان ماشه - سوپاری
در آب شب تر کرده در شبنم بدارد * پلپل دراز نیم عدد - مرچ دو عدد
در بول آدمی تر کند، در شبنم بدارد، اما بول آدمی یک جا کرد
گولی برابر مونهه بندد * شب گوندہ سیر دهد، بعده گولی دهد * روزاد
جنگ اندارد *

دیگر بابت پیر محمد * اول بلبل را صاف کند، بعده گولی دهد
مست و سن شود * اینست:— مصطگی رومی دو دمڑی - مومیائی
دمڑی - بچهناگ [1] دمڑی - گوشت یکدام - با شیر یا بیضه باریک نمود
با نخود بریان همراه کرده گولی برابر نخود سازد * آب ندهد وقت
جنگ - دو سه گهڑی روز مانده دهد *

دیگر اگر بلبل گریخته باشد روز دو شنبه کافور برابر بیربهوٹی دهد
یک قطره امیز در دهن انداراد * یعنی پیچیده بگوشه نگاهدارد تا وقتی
که دو مرتبه فریاد کند * بعده قطرهٔ روغن زرد در دهن اندارد و روز سه شنبه
صاف کند * روز چهار شنبه دو گهڑی شب مانده چراغ روشن کند
کیف دهد، اندک آب دیسکر دهد * روز پنجشنبه کرم خاک دهد
نیم وزن طعمه دهد * بامداد جنگ اندارد * اگر در جنگ زخمی شد
برگ کروندهي [2] آورده جوش دهد و بدآن آب عسل دهد - اندام سخت

---

1 بچهناگ (*bachhnaq*) H., Aconite, *Aconitum ferox*

2 کروندهي, for کروادا or کرونده, *Carissa carandas*

داروها را همراه آب برگ تربب بساید، گولی برابر مرچ بدهد * بعد از روز سیوم به جنگ اندازد *

دیگر * جرؤ[1] - چرک گوش - مغز گربه - بیربهوتی - کرم کهوا[1] - قند سیاه کهنه - آمیخته برابر موتهه گولي بندد *

دیگر * فوبعل - فنندل - مشک - مومیائي - زعفران - بیربهوتي - مصبر - مصري - شنگرف - کافور - نمکسنگ - اگر باشه یا شکره باشد برابر دانهٔ ماش بدهد، اگر باز و شاهین باشد برابر نخود دهد *

دیگر صافي * دانه پلپل دراز - سوهاگه - نمک - هر سه وزن برابر - آمیخته گولی برابر موتهه بدهد، صاف شود *

دیگر اگر استخوان بابل شکسته باشد زرد چوبه و کرنده[2] هر دو سائیده بمالد، به شود *

* دیگر *

بیربهوتی بانکلي[3] بهت انکس[4] اور بسول
ملان محبت یون کهے مانا هاتهي[5] کهول

اگر دمه شود زرد چوبه و چونه هر دو بمالد، نیکو شود *

دیگر * بیخ کیله - سوهاگه - نبات - یکجا نموده بوزن نیم نخود بدهد *

---

[1] حرؤ and کرم کهوا not traceable

[2] کرنده (*karanda*), H, *Dioscorea bulbifera*, Bulb bearing Yam

[3] بانکلي, this should be مالکنگني (*māl kangnī*), H, *Celastrus paniculata*, Black Oil

[4] بهت انکس (*bhutankas*), see note 2 page 368

[5] مانا هاتهي کهول ? مانها هاتهي کهول "—so powerful as to set the brains of an elephant aboiling"

دیگر * فنبیل پانردہ روز در آب نگاهدارد ، - بعد از آن بیربهوټي ټانک [1] - مسک ټانک *

دیگر * مومیائی ټانک - گجراتي ایلوا - مشک - منهه *

دیگر عمل هدایه * منهه یک رتی - کافور یک رتي - مرچ دو رتي قند سیاه چهار رتی - همه را کوفته بیخته نگاه بدارد * اول مرته کفد * بعده روز اول نیم مونگ ، روز دویم سه حصه مونگ ، آخر تا یک مونگ رساند * شیرهٔ بیسکر دهد * روزی که خواهد گولي دهد گوندهٔ شکم سیر دهد - در آخر غلوله پیچیده دهد - اگر داند بی تاب شده روغن دهد *

دیگر جوش * کافور یک رتی - مومیائی دو رتي - مصبر یک رتی - سوهاگه یک رتي - مول یک رتی - درمغي [2] تودري [3] سرخ یک رتي - نمک سونچر یکرتي - شنگرف یک رتي - میں پهل یک رتي - پلپل‌دراز یک رتی - بیربهوټی و لونگ جنگلي یک رتي - قنبیل یک رتي - منهه یک رتی اسخار یک رتي - چرک گوش یک رتي - مدن مست و بهپ ادکس یک رتی - کچله یک رتي - اجوائن خراساني - نسوت [4] سنامکي [5] یک رتی - سقمونیا [6] یک رتی - سپرک یک رتي - جوز یک رتي - جوتري یک رتی - افیون دو رتی - عاقرقرحا یک رتي - حالون [7] یک رتي - دارچیني یک رتي - قند سیاه برابر یک نیم وزن همه داروها - گولی برابر موتهه بدارد *

---

[1] ټانک (*tank*), H., a weight of four *māshās*

[2] درمغي, not traceable

[3] تودری سرخ (*todri surkh*), H., *Cheiranthus Cheiri*, the Wall flower

[4] نسوت (*nasūt*), H., *Erythrina suberosa*

[5] سنا مکي (*sanā-makkī*), A., *Cassia angustifolia* or *C. lanceolata*, the Arabian or Mecca senna

[6] سقمونیا (*saqmūniā*), A., Scammony, *Convolvulus scammonia*

[7] حالون, for هیلون (*halyūn*) the berries of *Asparagus officinalis*

دیگر صافي * بیارد ریسمان پشم در قند پیچیدہ بدهد ، بعدہ چهاردہ دانه رای در دهن اندارد ، کلّی آب در دهن اندارد *

دیگر * بابت ملا سلطان صافي و کیف * بیارد دوسادر سرخ دو رتی - در قند سیاہ پیچیدہ بدهد - بعدہ روز دویم یک غلوله کیف دهد * اول ، دو روز ، هر روز بدهد ، بعدہ روز جنگ دو گهري شب ماندہ نیم گولي دهد ، به حلق اندارد - سن شود * اینست فنفیل دو - مدن مست دو - مصطکی رومی دو - مومیائي دو - مسک دو - ایلوا دو - بیربهوتي یک - زهر[1] یک - این هست دارو را کوفته باریک کردہ در شیرۂ برگ برب غلوله مقدار موتهه بندد و نگهدارد *

دیگر

* لونگ کپور مهوسی بچهوا گاؤ زوندین دول *
* سبر شنگرف سانجی حوائین ملهه اهم سو داري تول *
* سندل سودهر میل چوک مومیائی کچاه موتهه حو کهول *
* صادق خوبی دل دکه کرماي بلبل کهول[2] *

دیگر * اگر جانور را بادهوله باشد گوشت گهوس بدهد - شفا یابد - مجرب است *

دیگر * سوهاگه - ملهه - سم الفار - مصدر - این چهار را در شیرۂ برب برد تا سوخته و سیاہ شود * بعدہ ادویۂ دیگر را همراہ کردہ گولي بدهد برابر موتهه *

دیگر * بابت میر مرتضی * بیارد مسک دو رتی - مومیائي دو رتي - عنبر دو رتی - کافور دو رتي - ملهه دو رتي - بیربهوتي

---

[1] زهر not traceable, in Persian, it is, of course, the common name for 'poison'

[2] This gibberish is apparently a mixture of Sindhi and Panjabi

رتی - مصبر دو رتی - بیخ شانه سفید [1] چهار رتی - همه را باریک

گولی برابر موتهه بندد *

دیگر جوش بابت حکیم شکلی گر * بیارد کافور بهم سینگي سه رتی -

هوتي هفت رتی - مسک هفت رتی - افیون چهار رتی - همه را

نموده برابر موتهه در گوندہ دهد بدین طریق شیرهٔ نیسکر

ن دهد که بیزار شود بعده شیره دهد * چهار گهري بس مانده

یزد و دارو دهد و در شب گرفته بنشیند تا که روز بر آید * به حنک

- سن شود و اگر سوزن زنند معلوم نشود * اگر خواهد دارو دهد

نوع دهد - درآن روز سه وقت گونده دهد و وقت چراغ دارو دهد

نیسکر چندان دهد که بیزار شود - بعده شیره دهد * چهار گهری

مانده بر خیزد . بر دارو دهد *

دیگر صافی و مست کردن بلبل * بیارد زهر هلدیه [2] یکماشه - افیون

ماشه بیر بهوتی پنجعدد - کافور یکماشه - مسک - بهت آنکس

ماشه - مصطکی یکنیم ماشه - مومیائي یکماشه - گوشت شیر یکماشه -

سفید ده عدد - سوهاگه نیم ماشه - ناگر موتهه نیم ماشه - نمک شاهزده

- روغن زرد با شیرهٔ برگ درب دو سه قطره انداخته حل کند

ازآن مقدار برنج با سه روز بدهد *

دیگر مست کردن بلبل * بیارد بیر بهوتي هفت عدد - افیون یک

- بهم سینگي یک سرخ - مصطکی یک ماشه - چته دو - مرچ

انه - حدقهٔ سرخ دو دانه - مصبر دو سرخ - قند سیاه دمړي -

---

[1] شانهٔ سفید not traceable

هلدیا (*haldiyā*), H., 'a kind of poison'

لونگ نیم ماشه - همه را باریک بساید و موافق دارو شیر اندازد تا غلیظ شود - پس گولي ببندد *

دیگر * مصبر - سیاه دانه - سیر - مرچ - قند سیاه - گولي ساخته برابر باجره بدهد وقت بر آمدن آفتاب - بعد از ساعتی به جنگ اندازد *

دیگر * بچهناک و کافور و مصطکي و جودانه [1] برابر رائي گولي ببندد و صباح ان گولي را دهد بسیار جنگ کند *

دیگر * پهوت [2] وغیره در لته بسته تر کرده بدارد - مصطگی - کافور - کفبیله - مومیائي - ایلوا - پلپل دراز - نمک سونچر - متهه - گولي برابر جوار دهد *

دیگر صاحب شکره وغیره بابت جمال خان * بدارد کفبیله بسته - لونگ - مصطکي رومي - تخم چرچره - مصري - از هر کدام یکدام و گولی بقدر کنار جنگلي سازد و بدهد - بعد از گهتري آب گرم بخوراند جانور را گرفته در صحرائی رود - آنوقت حقیقت گولی معلوم شود *

دیگر صاحب * نه لونگ - سوهاگه - نمک سیندہ - قند سیاه - همه برابر وزن نه لونگ - سوهاگه نصف بریان و نصف خام - گولي ببندد *

دیگر اگر خواهد بلبل نو رام شود اول کوفته دهد * بعده سپاري کوهی جاویده اندک لب دهد آب بخوراند گرسنه شود و رام گردد سه مرتبه دهد * نماز شام کوفته شکم پر دهد * بامداد کچله برابر موتهه دهد * آب نیسکر دهد کوفته ندهد بامداد به جنگ اندازد *

---

1 جو دانه grain of barley ?

2 پهت (*phut*), vide p 370, note 6.

دیگر بابت شهر خان * بیارد دارچینی - کباب چینی - لونگ - مسک - مته - افیون - مومیائی - کرم خاکی - زعفران - سم الفار، با شراب گولی بندد برابر ارزن * اول صاف کند، بعده گولی دهد * شکر تری[1] و آب بیسکو دهد - هر روز به جنگ اندارد - روز چهارم اندک مومیائی دهد، و گوده دهد *

دیگر صافی بابت زرگر * بیارد ادویهٔ ذیل را و با شیرهٔ برف گولی بندد مقدار نخود، اول گولی دهد - بعد ازان آب گرم ندهد - آب اگر نگیرد شیرهٔ بیسکو دهد - بعد اندک وقت گوده نیم سیر دهد - اگر آب داده نگهدارد بامداد شکر تری[1] داده آب دهد، بعد از ساعت به جنگ اندارد: بیارد مندیل - قرنفل - مرچ - بول گجراتی - مصبر - سنامکی - نمک سانبهر - پلپل دراز - هلیله - همه هم وزن - برابر نخود گولی بندد *

دیگر * مشک - افیون - چرک گوش - زیر بهونی - هر چهار برابر - با شراب خمیر کند، روزمره یک برنج میداده باشد، کهتره[2] و سرخ نیز مست شود *

دیگر جوش بلبل * بیارد بهنت انکس - مصطکی رومی دو رتی - مومیائی دو رتی - چرک گوش دو رتی - مسک دو رتی - کافور یک رتی - حبهٔ سفید دو رتی - مته یک رتی - در شیرهٔ پلپل گولی بندد برابر رای - و هر روز یک گولی میداده باشد صبح و شام *

دیگر برای چاشنی * کافور و مندیل یک - املوا یک - مصطکی و چرک گوش یک - کُل را در دهتوره انداخته بپزد و بعد مع پهل باریک بساید - اندک میداده باشد *

[1] شکر تري, see p 412, note 2

[2] کهتره, perhaps an error for *tilar*. *Surkh*, in the Panjab *lāl*, is the Amadavat or Red Wax bill (*Estrelda amandava*), a species kept by natives for fighting

Tūti pālen chūtye aur 'āshiq palen lāl

Kabūtar pālen chofte, jo taken parāyā māl

"Fools keep parrots and lovers wax-bills: Thieves keep pigeons—who look to others' wealth" Prov (Pigeon-keepers always try and steal each other's pigeons)

دیگر ناب شاه پهوري * زهره بیلیه [1] نیمدرم - کوکل یکدام - گوشت تیتر نیمدام - مومیائی چهار سرخ - کافور یکدام - حبه پنج عدد - قند سیاه نیمدام - باید که اول همه را در شیر انداخته بساید * باز این را گولی بندد و در بار درخت دهتوره نهد و دهن محکم بندد تا یک هفته بعده باز مذکور را نگاه بدارد - هر وقت که خواهد مقدار موتهه بدهد تماشا بیند *

دیگر ناب فقیر صافی * بدارد یک پیاله آب برگ ترب درو دمري [2] وزن ایلوا و تنکار دمري در ظرف آهنی انداخته بپزد - هرگاه سوخته شود برابر دمري نمک سودچر علیحده سائیده اندازد پنیر کند [3] - برابر دو نخود دهد آب بیسکر دهد *

دیگر ناب نصرو * مصطکی یک - کالا بچهوا [4] یک - سوهاگه یک - مصبر یک - بیربهوٹی یک - مسک یک - مومیائی و کافور و لونگ و بول سرخ از هر کدام یکفیم - برابر یک یا دو نخود دهد یک روز درمیان کرده روز دوم نمک اندازد *

دیگر صافي * سوهاگه یک - مصبر و بول و پلپل دراز و نسوت [5] یک - لونگ یک - بیخ خراسانی و زعفران دو چند - قند سیاه برابر نخود بدهد *

دیگر صافی و کیف ناب محمد یوسف * مرچ یک - کافور یک - لونگ یک - نمک سودچر و قند سیاه برابر نیم نخود بدهد - پهت [6] را دهد

---

1 *Teliyā* H., an eel like fish

2 دمري (*damrī*) H., one fourth or one-eighth of a *paisa* (about three *dāms*)

3 پدھر کرنا Panjabi for خمیر کرنا

4 کالا بچهوا (*kālā bachhuā*), H., a species of Polypodium See Khory's *Bombay Mat. Med.*, p. 561

5 نسوت (*nasūt*) H. *Erythrina suberosa*

6 پهت (*phūt*) H. *Cucumis momordica*.

خوب جنگ کند * دیگر بلبل که خوب جنگ کرده گریخته باشد، سه روز مدام گولي دهد، وقت شام اندک آب زنبسکر و نبات دهد، بامداد بجنگ اندازد، گونده آرد شکم سیر دهد تا سه روز * نسخه اینست مدن مست یک - عقرقرحا یک - کافور یک - مصطکي رومي یک - نمک سپیده یک - نمک سانبهر یک - بدرپهوني و قند سیاه سه - روز برابر ماه گولي بندد - با موميائي دهد *

دیگر صافی و کیف باب پهکهاري * بیارد کنبیله - مصبر - نمک سونچر - زعفران - پیپل دراز - لونگ - دو گوای برابر نخود بندد با آب ادرک *

دیگر کیف اینست * مشک دو برنج - زعفران دو برنج - افیون دو برنج - عقرقرحا دو برنج - متهه دو برنج - بیربهوتي دو برنج - مومیائي دو برنج - کافور دو برنج - همه را باریک نموده برابر مونگ گولي بندد با شراب *

دیگر * بلبل گریخته را فربه کند و گولي وقت بامداد بخوراند، اما خبردار باشد که گولي به اندازد، از آب تر کند، حیات او از آب تر کردن است * سه روز گولي دهد - بعده به جنگ اندازد * اگر اندک جوش کم شود باز دهد چنانچه بالا مسطور است * چنان شُن شود که اگر هوزن زنند خبر نشود * گولي از زرده کلان تر نبندد، و آن اینست - افیون یکماشه - هرتاول [1] ماشه - جوز نیم ماشه - مشک نیم ماشه - زعفران نیم ماشه -

---

[1] هرداول for هرتال yellow arsenic.

شام ، مومیائي برابر حسخاش و مسک برابر کنجد در کوندہ دهد و چیزی دیگر ندهد - وردا حنگ اندارد * کافور - برنج - مصبر - موتهه - سوهاگه - بیج - نمک - مونگ [1] - لونگ مصری - گولی بسته دهد *

دیگر بواسطهٔ میر ابوطالب * مسک یک - مومیائی یک - نیم کنیر سفید یک - متهه یک - کافور یک - حبهٔ سعید یک - بول یک - مصطگی یک - مصبر یک - دو چندان قند سیاه - برابر ارزن گولي دهد ، آب بیسکر دهد *

دیگر عمل شادي بیگ ، جوش بلبل * مصطگی یک - بیربهوتي یک - بهور سیاه یک - متهه یک - مسک یک - عنبر یک - افیون یک - مومیائی یک - کنبیله یک - سوهاگه یک - کلونجي یک - کافور یک - حبهٔ سعید یک - چرک گوش یک - بهت انکس [2] یک - سیندهه [3] یک - سانبهر [4] یک - سونچر یک - مورچ یک - نکچهکني یک - شیرهٔ برگ ترب - شیرهٔ هلهل - با شراب بهتي آمیزد ، برابر ماه [5] گولي بندد *

دیگر صاوي باب نعمت خان * شیر اک ده دام - نمک سونچر دام - اگر بورن [6] باشد نیم موته - ورنه را دو موته *

دیگر * در تلخهٔ روهو [7] مرچ پر کند و خشک کرده نگهدارد - بلبل را برابر گندم و شاهین را برابر نخود بدهد *

---

1 مونگ (*mūng*), H., Green Gram, *Rhascolus mungo*

2 بهت انکس (*bhutankas*), Sind, *Flacourtia Ramontchi*

3 سیندهه (sendh), H., white rock salt

4 Salt from the Sambhar Lake in Rajputana.

5 ماه, the Panjabi for *mūng*, 'vide' note 1, above

6 بورن for *bozam*, which is a falconer's word for a bird of one moult?

7 روهو (*rohū*) H., a kind of fish, *Cyprinus rohita*

دیگر کیف اینست * بیارد منهه - بجهفاک دو - مومیائي چهار - کافور دو - مشک دو - افیون دو - چته [1] یک - اسهب انکس [2] پنج - موتهه یک - اجوائین خراساني - کرم شاخ گاومیش - بهوز سیاه - کرم مسي [3] - ببربهوتي - مصبر یک - دارچیني - عقرقرحا یک - شنگرف دو - الاچي کلان و خورد دو - موسلي [4] سفید - موسلي سیاه [5] - دهاوه [6] یک - مرچ یک - پلپل دراز خوشبوی - علحده بساید و نگاه دارد - در شهد گولي بندد * اول برابر کنجد بعده برابر بکنیم کنجد و بعد از چند گاه برابر موتهه زیاده کند * اگر بسیار جنگ کند و زخمي شود یا گریخته شود بیارد خست پخته و گرم کند - یک پهنکی آرد گرد آن پارچه بگیرد و بالایش سوراخ نگدارد - پائین چوب [7] بندد - اگر بسیار گرم باشد اندک آب پاشد پهنکي بر خست نهد - بلبل بنشاند - هرگاه سرد شود بیرون کند *

دیگر باب کوري پاندي - باز - باشه - جره - شکره را دهد * حبة سفید - ببربهوتي ده عدد - کوکنار دو - لونگ سه دیم عدد - بمک ۷ - زدور سیاه عدد - مهاب - مومیائي یک - مسک یک - کافور نیم سنگي - مصطکي یک - منهه یک - عقرقرحا - انگوره - همه را بارک نموده با شیرهٔ ترب گولي بندد برابر مرچ - چهار گهڑي شب مانده بدهد - روزانه بجنگ اندازد *

---

[1] چته (*chatta*), Panjab, *Panicum colonum*

[2] for اسهب انکس, *vide* note 2, p 368

[3] کرم مسي, meaning uncertain

[4] موسلي سفید (*mūsli safed*), H, *Asparagus adscendens*

[5] موسلي سیاه (*mūsli siyāh*), H, *Curculigo orchidioides*

[6] دهاوا (*dhāwā*), H, *Artocarpus Lakoocha.*

[7] *chub* "perch"

دیگر بابت سید علي * لونگ - کپور - مومیائي - مصبر - لعي [1] ایکهي تول .·. سانجي [2] آل رسول کي سید علي کربول *

دیگر صاف و کیف * یکی اینسب دابت شاه عنایت الله * کورنج [3] - سونتهه یک - کافور یک - دانهٔ پلپل یک - لونگ - منهه چهار ماشه - نمک یکنیم - مشک نیم - مومیائي و قند سیاه برابر - برابر خستهٔ [4] نیم گولي بندد - و شب گولي دهد * فردا بجنگ اندازد ، و برای باشه و اگر نیز بکار آید *

دیگر صاف و کیف و روشو [5] بابت سیادت مآب شاه حسو * ایلوا یک - سوهاگه بریان یک - نوشادر بریان یک - بانس لوچن [6] یک - جواکهار [7] - بول سرخ [8] یک - کنبیله و لونگ یک - ملفل دراز و بیلا تهوتها و نمک لاهوري یک - نیم و زعفران و قند سیاه دو چندان ، برابر موتهه گولي دهد روز سه شنبه *

دیگر روشو [5] * گوشت مار دهامن و بیخ خراساني یک - سونتهه ستوا [9] یک - مومیائی و لونگ یک - مسک یک - نمک سه - بول سه - آمیخته بدارد * شب جمعه برابر موتهه دهد *

---

1 لعي, not traceable

2 سانجهي, not known.

3 کورنج, *kūrangī* is the small cardamom, *kurang*, in the Panjāb, is the name of *Marsdenia Roylei*

4 خستهٔ = *hista*, "the stone of fruit."

5 روشو, not traceable

6 بانس لوچن (*bāns lochan*), H, Bamboo Manna

7 جواکهار *jawākhār*

8 بول سرخ, *bol-i siyāh* is the Persian name of *Aloe succotrina*, *bol i surkh* is another name for *sibi i surkh*, Aloe rubescens

9 سونتهه ستوا, *satuā* is a kind of ginger, also flour of parched grain.

دیگر صاف و کیف بادت محمد یوسف * بیارد مصبر ماشهٔ -
مقرقرها ماشهٔ - پلپل دراز ماشهٔ - نمک شش رتی - نول گجراتی ماشهٔ -
کنبیله ماشهٔ - فلفل سیاه بوزن همه دارو، گولی برابر نخود نندد و کنبیله
بالا بمالد * کیف اینست کافور، مصبر، سوهاگه، هرسه برابر، فلفل سیاه
وزن هرسه، گولی برابر نخود بندد * بعد از ساعت آب آمله دهد و اندک
شیرهٔ ترب دهد * فردا جملک اندازد *

دیگر صاف و کیف بادت شاه حلو * سوهاگه یک - مصبر یک -
پهتکري یک - توتیای سبز یک - پلپل دراز یک - نفس لوچن یک - نوشادر
یک - لونگ یک - جوکهار یک - نمک لاهوري و زعفران و بیخ کنبیله
یک - کتکي [1] یک - سونتهه و نمک سونچر یک - مومیائي یک - نول
سرخ یک - کهریلج [2] یک - بیربهوتي یک - تروي [3] یک - مورچ [4] یک -
کافور یک - افیون نیم - مصري و سیماب نیم - گولی برابر موبهه دهد *

دیگر کیف بادت مثلا فقیر * بیربهوتي یک - مومیائی یک - مدن
مست [5] یک - نمکسنگ دو - سونچر و مصطکی یک - مسک یک -
کافور نکنیم - فلفل سیاه و مدهه از هر کدام یک - گولی برابر مرچ [6] ساخته
دهد، در مست نگهدارد، و تب آتش دهد، وقت بامداد نیز دهد *

دیگر کیف * روز سه شنبه گولی دهد، هرگاه فریاد کند دهد - روز
دیگر گودده دهد - وقت شام نیز دهد * روز پنجشنبه بامداد گودده دهد -

---

[1] کتکی (*kutki*), H., Black Hellebore, *Helleborus niger*

[2] کهریلج, *kharanja* is the name of the Holm Oak, *Quercus Ilex*

[3] تروی, *tārwā*, is the Sea Buckthorn, *Hippophæ rhamnoides*.

[4] مورچ, can this be مرچ?

[5] مدن مست (*madan mast*), H., *Amorphophallus sylvaticus*

[6] مرچ (*mirch*) H., *Piper nigrum* the berries are here meant

دیگر صافی و کیف از میان تهال * شیر اک[1] را در پاچک صحرائي
بپز چنانچه کبود شود و فرو آورده نگهدارد . ازین شیر اک ماشهٔ - مصبر
ماشهٔ - نوشادر چهار رتي - توتیای سبز دو رتي ، اگر تلخهٔ ماهي نر باشد ،
باب تلخه حل کند ، و اگر خشک باشد بگیرد چهار رتي برگ تنبول و دمع
مصالح جاریده از لعاب گولی بندد برابر جو * روز چهار شنبه صاف کند - اول
مصري صبح دهد - بعده گولی دهد و در آفتاب ندارد * دو پهر ، برابر چهار
نخود گوبنده دهد * وقت شام ، نیز سیر دهد ، برابر کنجد کیف دهد * کیف
ایدست - سجي سه رتي - کافور بهدم سیثی دو رتي - حبهٔ سعید[2] دو عدد-
لونگ جنگلي چهار عدد - مصطکي رومي شش رتي - روغن بهلاوه پنج
رتي - الاچي کلاں ماشهٔ - کرم ببول[3] عدد- بهور سیاه[4] عدد- کرم آرد میده
دو عدد - کرم شاخ گاؤ میش شش عدد- کرپه[5] شش عدد - سم الفار رتي
هیرنی[6] و نربسی[7] شش رتي - گاسرح ماشهٔ - کنمیله ماشهٔ - توتیای
سبز رتي - سوهاگه دو رتي - نوشادر دو رتي - کافور چینه[8] دو رتي -
مالکنکني چهار رتي - مدد سیاه - شراب - تلخهٔ ماهی - همه ادویه را
جمع نموده و معجون ساخته برابر مثر[9] عدس گولي بندد ، و اگر زرد چونه
در تلخهٔ ماهي اندازد دو سه لونگ نیز اندازد ، و خشک نموده هر دو را
بساید و برابر کنجد مدداده باشد ، خوش بعلیها کند *

---

[1] شیر اک (*khīr ak*), H., the milky sap of *Calotropis gigantea*.
[2] حبهٔ سعید = گهونگچي سفید
[3] کرم ببول (*babūl*), H., *Acacia arabica*, Indian Gum Arabic Tree.
[4] بهور سیاه, the black *bhaunrā*, H., a black honey bee, wild.
[5] کرپه (*karpa*), H., the Iron Wood Tree, *Memecylon edule*.
[6] هیرنی, not traceable.
[7] نربسي (*nirbisī*), H., *Delphinium denudatum*.
[8] کافور چینه Chinese camphor.
[9] مثر عدس *matar i 'adas*, i.e., one pea grain.

صافی و کیف دیگر باب رام اسم * مرچ یک - نمک و مصری یک -
لونگ یک - باریک آس نموده در گولده بدهد ، ودر خانه نگهدارد * کیف
بول گجراتی [1] - مومیائی - کافور چینه - مسک - تخم دهتوره - زعفران *
دیگر باب رام اسم * کافور بهیم سینی - مومیائی ، از هر کدام دو -
مسک دو - گوشت شیر - دیرهوتی چهار عدد - لونگ دو عدد - سهور
بچهوری سیاه [2] دو - مصطگی رومی دو - افیون دو - مصری دو - بزباز [3]
دو - جهنگر [4] سیاه عدد - حور بوده دو - مستی آهو [5] دو - بیخ موته [6] یک -
چنبلی [7] یک - ریش سیر و ریش [8] کیورا [9] - کچله [10] - دوسی از هر کدام یک -
هرنی یک - اسپند و ایلوا [11] دو - عنبر اشهب یک - لبان دو - چوب کلان
یک - لونگ یک - موته جنگلی - مد کهنه - این همه را باریک نموده علوله بندد
مقدار حسحاش ، و با مقدار موبه [12] در گولده گرفته غلوله پیچیده بدهد *
دیگر کیف ، باب حاجی کرم داد * متهه [13] - مومیائی - افیون -
حرک گوش - کافور ، گولی بوتر کنجد دهد ، جکنی بات چهار حصه -
دارچینی حصهٔ - سائیده نگهدارد ، اندک دهد ، گرسنه شود *

---

[1] بول گجراتی, not traceable, but *bol* in Persian means "myrrh," as well as "aloes"

[2] سهور بچهوری سیاه the sting of a black scorpion ?

[3] بزباز (*bazbāz*), P, the aril of *Myristica fragrans* or the Nutmeg

[4] جهنگر for *jhingur*, a cricket ?

[5] مستی آهو is the blood in the pod of the muskdeer before it has formed into [musk

[6] بیخ موته (*moth*), H, the root of *Phaseolus aconitifolius* the Aconite leaved Kidney Bean.

[7] چنبلی (*Jambula*), Sans, *Eugenia Jambolana*, Black Plum *Chambeli*, Jasminum grandiflorum, the Spanish jasmine

[8] ریش سیر, the small roots at the bottom of an onion

[9] کیورا (*keora*), H, *Sonneratia apetata* the flower has fibres or *rish*

[10] کچله (*kuchla*), H, the Nux vomica, *Strychnos nux vomica*

[11] ایلوا (*elwā*, H, *Aloe socotrina*, the Socotrine aloes of commerce.

[12] موبه (*moth*), *vide* note 6, above

[13] متهه (*mutha* ? H, *Cyperus rotundus*

علاج دیگر * اگر مادهٔ در سینهٔ جانور جمع شده باشد باید که چند دانه مویز و دو سرخ عاقرقرحا و چند دانه حب الرشاد در آب حل کرده در دهان جانور ریزد تا قی کرده فارغ شود *

[باز نامه ختم شد]

APPENDIX.

خاتمه[1] بر دو مقدمه

مقدمهٔ اول در معالجهٔ بلبل و طوطي و کبوتر وسائر جانوران باني طرب * مقدمهٔ دویم در معالجهٔ اسبان و آنرا بیطره نامند

مقدمهٔ اول در معالجهٔ جانوران باني طرب * صاحب بادس لعل خان، حیلهٔ بلبل گریخته * روز چهار شدمه صاف کند، بیارد بکچهکنی - نمک سیاه - و قند سیاه - و برابر نخود گولي بندد * اول دو سه گهری شیرهٔ برگ درب دهد، بعده کونده [2] سیر دهد - در وقت دمار پیسین نیم سیر دهد، و گولي کیف دهد، و مصري و آب ببسکر دهد - دامداد نیز دهد - بجنگ اندازد * کیف اینست - مومیائي حبهٔ - بیربهوتي یکعدد - پوست کنیر حبهٔ - متهه [3] حبهٔ - بیخ موتهٔ جنگلي [4] و گل دهاتورهٔ دو حبه - مصبر حبهٔ مغز مورد سه حبه - بآب هلهل گولی بندد *

---

1 مقدمه, an error of the author for مقاله

2 گوندہ, also گوند, *gūnd*, is flour of parched gram.

3 متهه, *vide* note 13, page 365

4 موتهٔ جنگلی is used in medicine, *vide* note 6, page 365

باب سي و يكم

درمعالجهٔ باسور و بن برآمدن جانوران

آن مرض از سردي و گوشت باناک دادن و بيوقت سيرکردن خيزد * علامت آن بود که چون جانور پيخال کند دم بالا بردارد و دمچه بجنباند و بيضه بمنقار بکاود و خارد و خون در پيخال آرد *

علاج آن بود که گوشت کبوتر يا گوسفند را گل ارمني آلوده بدهي، به شود *

علاج ديگر * اگر علت صعب بود که بدواي ديگر به نشود، بهدانه قدر يک توله با شکر فانيد بهم جوشان و از پارچه صاف نموده و گوشت گوسفند چند روز بهمان لعاب تر کرده بده، به شود *

علاج ديگر * مرمکي نيمدرم زنجبيل و عود خام و زعفران از هر يک نيمدانگ - همه را اجزاء کوفته و از پارچه صاف نموده صبح قدر يک نيم دانگ در يک ورق نان را خوراند، و بعد از هضم کردن آن بگوشت کبوتر سير نمايد، صحت يابد *

علاج ديگر * اگر بن جانور يعني سفره از تهيگاه بيرون برآمده باشد سفره را بروغن ياسمن چرب کن و استخوان سگ و استخوان ماهي ثور [1]

---

[1] ماهي ثور is said to be the porpoise

و تخم دسوچه [1] که زلو ازان بچها بر آرند و قصب السیطان [2] - این همه را بر آتش نهاده دود آنرا به بن جانور دهد تا دود بدان رسد، به شود *

علاج دیگر * سفرهٔ جانور را بگلاب بشو و گل سرخ و گلنار و مازو نیم سائیده دو سه نوبت بر سفرهٔ جانور بپاش - انشاء الله تعالی بیسک به شود *

علاج دیگر * دوتیای سفر بو داده بوزن نیم دانگ باریک نموده بر سفرهٔ جانور بپاشد، به شود *

علاج دیگر * جوشندهٔ تخم کتان و روغن نارجیل گرفته و از جوز گردکان سوخته قدری درآن حل کرده حقنه کند * و یا حقنه بروغن وسمه و کوهان شتر و روغن حب البطم [3] کند، به شود *

فائده * اگر جانور شب از دیوار بزیر آویخته بود و ازان بیهوش شده باشد و مادهٔ بلغم از دماغ و عروق در سر و سینهٔ او جمع شود آنرا —

علاج آن بود که نوشادر و اندکی آب در روغن شیرپخت اندازد و نیم ممزوج کرده بچوبی حرکت دهد تا کف ازان برآید، و چند قطره ازان کف در هر دو سوراخ بینی جانور چکاند و رو بروی آفتاب دارد تا خلط از بینی جانور بر آید و بهوش آید *

علاج دیگر * کندش در آب باریک سائیده و از پارچه صاف نموده چند قطره در بینی جانور چکاند *

---

[1] تخم دسوچه, apparently the egg-cocoon of the leech said to be used in medicine by the Malays.

[2] قصب الشیطان, not traceable.

[3] حب البطم, the fruit of the *Pistacia Terebinthus*.

باب بیست و نهم

در معالجهٔ لوط و آن دنبلی است که سر وا نه کند

علاج این بود که خورنوا یک توله - زنجبیل یک توله - هر دو را سائیده و لوط هر جا که باشد آن را خاریده دوا را بدآن موضع بندد به شود *

علاج دیگر * خاکستر چوب انجیر و ملفل گرد و آهک و میدهٔ چوب همه را با بول صبیان سائیده بر زخم لوط بندد و تا سه روز بسته دارد به شود *

علاج دیگر * اولاً جائیکه لوط بود آنجا را آهک و زرنیخ بآب سائیده بندد تا گوشت مرده را بریده دور کند * آنگاه توتیای سبز در ظرف روئین سائیده و باریک نموده بر آن موضع سه روز بسته دارد به شود *

علاج دیگر * موضع لوط را زخم کرده و آهک و نمک ببول آدمی سرشته بر آن بندد و بعد سه روز وا کند به شود *

باب سي ام

در معالجهٔ بانگ جانوران که گاه گاه بطور خنده آواز کنند

همچنین آواز را مردم بدیمن و نحس و شوم دانند و فی الواقع همچنین است *

علاج آن بود که روغن گاو کهنه که تیز و تلخ شده باشد در گلوی جانور فرو برد، دیگر بانگ نکند *

علاج دیگر * در بار نامهٔ کسری نوشیروان آمده که چون جانور بسیار بانگ کند او را، چون از غرهٔ ماه پانزده روز اوّلی بگذرد در پانزدهٔ آخر سبزها که در بستانها و ترّه‌زارها روید از هر قسم آنها را گرفته خوراند و تا دیم روز گرسنه دارد و بعده سیر نمانند بانگ کم کند *

علاج دیگر * جانور اگر بانگ بسیار کند و بهیچ دوا نرهد اورا ضرور گنگ زبان باید کرد، و آن این طور است : که سندور در شراب حل کرده و یا در شیر جوش داده بجانور خوراند، گنگ گردد، و دیگر بانگ نحس نکند، مجرّب است *

علاج دیگر * بدارد سمندر پهل[1] نیم توله - نبات مساوی - هر دو را شب در آب تر کرده صبح طعمه بدان دهد ، حرارت مزاج جانور کم گردد *

علاج دیگر * مسک یک سرخ کافور دو سرخ - طباشیر دو سرخ - بآب حمارین سائیده در یک ورق گوشت جانور را خوراند ، و طعمه بآب حمارین و آب گل خیار دادن بهتر است *

علاج دیگر * جانور حرارت رسیده را چند طعمه بعرق بید مسک ولایتی تر کرده دهد ، و با عوض آن عرق برگ بید لوران[2] و عرق برگ و گل کچنار[3] مجرب است ، جملهٔ این وقیر است *

علاج دیگر * شکرطبرزد - روغن - زعفران شاخ - نرم نسای و در یک لقمهٔ گوشت دده * بعده گوشت تدرو یا تیهو در آب خیار تر کرده خوراند ، و گوشت ماکیان دیر دهد *

علاج دیگر * کافور و ریوند چینی و شکرطبرزد و کف دریا از هر کدام مقدار یک نخود ، با شیر زنان تر کرده و در گلوی جانور ریزد ، و چند روز گوشت ماکیان سیاه بروغن و یا مسکه گاو و شکرطبرزد آلوده دهد ، به شود *

ز گلمهره[4] بآب بادروج نیز بدهد ، به شود *

---

1 سمندر پهل (samundar phal), H Barringtonia acutangula, sometimes called Indian Oak

2 بید لوران, is this the aspen?

3 کچنار (kachnār) H, Bauhinia variegata, the mountain ebony

4 گل مهره (gil muhra), P, a ball of clay, گلمهر (gul muhr), H, Poinciana regia P, pulcherrima

باب بیست و هشتم

در معالجهٔ گرم کردن جانور که از هوای سرد و دوای سرد دادن مزاج آن خنک شده باشد

سبب آن بود که از گوشت گاو سرد دادن بلغم زیاده شود و این مرض بهم رسد * علامت آن بود که جانور بشکار رغبت نکند و هر دوا که او را دهند اجابت آن نکند و گوشت دیر بکار برد و گوشت ناشتها بخورد و حیران و غمگین بود *

علاج آن بود که شیرهٔ تخم رینگنی یعنی کتائی[1] سه توله - آب برگ سنبهالو چهار توله - هر دو را یکجا کرده و قدری پنبه در آن تر کرده در سایه خشک کند * هرگاه جانوری خنک شده بود فتیلهٔ از آن پنبه درست کرده و قرنفل در آن پیچیده دهد به شود *

علاج دیگر * پنبه نیم‌کهنه در بول صبیان ترکرده و در سایه خشک کرده نگهدارد و یکی از اجزاء مذکورهٔ ذیل —

شونیز - مالکنگنی - زنجبیل - قرنفل - حب المهلب - هر کدام را که خواهد با نبات در آن پنبه پیچیده دهد نافع است *

---

[1] رینگنی یعنی کتائی (ringni or katā'ī), *Solanum xanthocarpum*, vide note 3, p 339

علاج دیگر * حیلهٔ فقیر آنست که اگر زهرمهره حاضر باشد قدر یک
سرخ می انگور بگلاب و یا بآب حل کرده در حلق جانور چکاند ؛
به شود - انشاء الله تعالی * اما باید که زهرمهره را بگلاب سائیده و
خشک نموده همراه دارد ، و اکثر اوقات بکار انسان نیز آید ، و بناچار چون
هیچ دوای دیگر میسر نباشد ، چند قطره بول آدمی در هر دو سوراخ
بینی جانور چکاند ، به شود *

باب بیست و هفتم

در معالجهٔ مضرت گرمازدگی

علامت آن بود که جانور سست و ترش روی بود و پیخال لعل فام کند *

علاج آن بود که هر روز قدر یک عناب شیر خشت گرد مثل حب تراشیده سازد و از گلوی باز فرو گذراند و قدر یک عناب در ورق گوشت سعوف کرده جانور را خوراند و بعد چند پیخال بگوشت ماکیان سیاه بربوده چندی در آب حارین سائیده تر کرده بدان سیر نماید و در یک هفته سه روز دوا دهد و روزیکه از دوا ناغه باشد طعمه بروغن پیه ماکیان آلوده سیر نماید *

علاج دیگر * لعاب تخم بوله در آب برگ حنا شب تر کرده نگهدارد و صبح از پارچه صاف نموده قدر یک کنجشک گوشت بز در آن تر کرده جانور را خوراند و بعد هضم آن از گوشت تر سیر کند به شود *

علاج دیگر * بیارد گشنیز نیم دوله و شب در آب تر کرده بسردی[1] نهد و صبح یک کنجشک در آن تر کرده جانور را خوراند و بعد هضم آن سیر کند سوختگی دفع شود *

---

[1] بسردی, probably means in the open air

علاج دیگر از پارنیگ * اگر جانور شل شود آنرا طعمه از کرمهٔ خراطین باید داد که نفع بسیار دارد، و اگر میسر نیاید از روغن خراطین[1] طعمه آلوده دهد، به شود *

علاج دیگر * بیخ سنبهالو[2] یکپاو - جوائن نیم پاو - حلبه نیم پاو - شونیز نیم پاو همه را یکجا کرده غالیه ازان چکاند، و چهار سرخ ازان در یک ورق گوشت صبح جانور را تا هفت روز متواتر خوراند، به شود *

علاج دیگر * موشی بهندوستان بهمرسد که آنرا دران زبان گهوس[3] نامند، گوشت آن تنها دوای مجرّب است *

علاج دیگر * مومیائی و مسک و زنجبیل و شونیز و شملیت و آسگندهه[4] همه را باریک آس نموده دو سرخ همراه طعمه میداده باشد، در چند طعمه به شود *

علاج دیگر * اندکی شیر گوسفند با قدری شهد یار کن، و گوشت گوسفند بدان آلوده بده، در چند بار دادن صحت یابد *

علاج دیگر * اگر علت صعب بود، تنوری یا مغاکی بآتش گرم کن، و هر دو سوراخ بینی جانور را بغالیهٔ مسکین چرب کن، و خاکستر از تنور برآورده خشت خام درمیان تنور نه، و پارهٔ شراب بران ریز، و باز را بران خشت نشان، تا بخار بدو رسد و عرق کند، بهتر آنست که جانور را در باچه بسته بران خشت در تنور نهی، و بعد سرد شدن تنور، باز را در

---

1 روغن خراطین is olive oil in which earthworms have been cooked

2 سنبهالو (sanbhālū), H, *Vitex Negundo*

3 گهوس *ghūs* or *ghūns*, H, the Bandicoot (*Mus giganteus*).

4 آسگندهه (*asgandh*) H, *Withania somnifera*

حمام یا در خانه گرم بندی و همانجا بگوشت سگ بچه که چشم وا نکرده باشد و یا شیر خوارہ باشد سیر نمائی - انشاء الله تعالی صحت یابد *

فصل دویم در معالجهٔ بونده ● علامت آن بود که جانور تندرست در پرواز یا در دست نشسته باشد و بادی از قسم سموم رسد، و چند قطره خون از سوراخ بینی او چکد، و او فی الفور و بی مرض بمیرد، اگر دواها ساخته و طیار بود بکار می‌آید *

علاج آنکه پوست برباره [1] و دندان سگ از هر کدام دو سرخ در شاش کودک بساید، و هرگاه مرض مذکور رحضما شود در بینی جانور چکاند - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی است صحت یابد *

علاج دیگر * بیارد تخم گل مهتاب که در هندی گل چاندنی [2] نامند یک دوله و کافور دو سرخ و مومیائی دو سرخ - با بول کودک سائیده گولی بسته نگهدارد، هرگاه مرض روی دهد جانور کلان را چهار سرخ و ریزه را یک سرخ باب سائیده در دهان چکاند، به شود *

علاج دیگر * بیارد تخم هلهل [3] یک دوله - گهونگچی سفید چهار دانه - مومیائی چهار سرخ - به بول صبیان گولی ساخته نگهدارد * هرگاه بجانور مرض عارض شود، حب مذکور را باب سوده در گلوی جانور چکاند، به شود *

علاج دیگر * آب برگ تنبول و آب سرگین خر سیاه هر دو بهم برابر یکجا کرده و یکدانه فلفل گرد در آن سائیده وقت احتیاج چند قطره در حلق جانور چکاند، و بعد هضم آن سیر نماید، به شود *

---

1 دربارہ (*baryara*), H, the Hornbeam leaved Sida, *Sida carpinifolia*

2 گل چاندنی H, or گل مهتاب P, *Tabernæmontana coronaria*

3 هلهل (*hulhul*), H, *Cleome viscosa*, sometimes called Wild Mustard

علاج دیگر * خوشندهٔ برگ تنبول و چوب چینی که در وصل تولک نوشته شده برای هواردگی بهتر ازین علاجی نیست ، و این حیلهٔ وقیر است *

علاج دیگر * خربق سفید عرف کٹکی[1] کوفته و در آب سیر گولی برابر دانه ماش بسته در ورق گوشت جانور را خوراند ، به شود *

علاج دیگر * هیمهٔ کفار جنگلی را در مغاک سوخته چون خاکستر گردد آنرا بدوغ خرد نماید و جانور را بر آن نشاند ، و از هوا پرهیز کند ، به شود *

علاج دیگر * حلبه تر کرده شب نگهدارد و آب آن را از پارچه صاف نموده و صبح طعمه بدان تر کرده جانور را خوراند ، به شود *

علاج دیگر * بیارد نیم پول و پوست نیم نکاین ، از هر کدام یک توله باریک آس نموده در آب جوش کند تا قوت آن در آب آید ، چون سرد شود صاف کرده اندکی ازان آب در حلق جانور ریزد و پس از هضم کردن سیر نماید ، به شود *

علاج دیگر * شونیز نیم توله - شملیت نیم توله - سیر هشت دانه - در چهار توله روغن جوش کرده نگهدارد ، و از پارچه صاف نموده چند صبح همراه گوشت جانور را خوراند *

علاج دیگر * اگر از هواردگی بازوی جانور سست شده باشد ، باید که آنرا در خانهٔ باریک برده از هوا احتیاط کند ، کودکی را باید بر پشت و بازوی جانور مذکور بول کناند و بر سنگتاب نشاند ، به شود *

علاج دیگر * روغن زیت چهار سرخ و روغن جوز دو سرخ در ورق گوشت جانور را خوراند ، به شود *

---

[1] خربق سفید عرف کٹکی (*kharbaq* A., *kutki*, H.), *Picrorhiza kurrooa* vide note 1 p. 388

علاج دیگر * پوست بیخ سہانجنه[1] یکپاؤ[2] - شملیت دو توله - تخم کدو یک سیر - همه را یکجا کرده مثل عالیه عرق چوره چکاند و هر صبح قدر سه سرخ همراه طعمه جانور را خوراند - انشاء الله تعالی در چند طعمه صحت یابد *

علاج دیگر * زاغ سیاه را و اگر بدست نیاید ماکیان سیاه را ریزه[3] بادن خورانید، و چون ریزه را هضم کرده پیخال کند، جانور را از گوشت او سیر نماید، به شود *

علاج دیگر * اگر از هواردگی دم غاره جانور کم شده باشد آنرا مقدق - و تخم حلبه - و مغز جوز - از هر کدام دو سرخ صبح در ورق گوشت جانور را خوراند، به شود *

علاج دیگر * مقدق یک توله در شیر بز سیاه جوشاند و اگر آن بهم نرسد در روغن گاو جوشاند و از پارچه فسرده و روغن ازان برآورده چند روز همراه طعمه خوراند، به شود *

علاج دیگر * حلبه نیم توله باریک کوفته بآب برگ باتوره سیاه برابر کنار جنگلی گولیها کند، و صبح یک گولی در ورق گوشت جانور را خوراند، چون نیک هضم کند، انگاه طعمه بسدر گوسفند تر کرده دهد سه روز متواتر، انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شونیز و شملیت و برگ کابلی هموزن باریک آس نموده همراه قند سیاه برابر دانهٔ ماش گولی چند بسازد و صبح یک گولی همراه طعمه دهد، به شود *

---

1 سانجنه (sānjna = sahajnā or sonjhnā), H., the Horse Radish Tree, *Moringa pterygosperma*

2 پاؤ H., = 4 *chatānk* or ¼ of a seer

3 ریزه crumbs of bread ?

باب بیست و پنجم

در معالجهٔ کرف شدن جانوران

علامت آن بود که جانور را هرگاه بشکار برند هرگز بطمع گرفتن در صید نگاه نکند ولی در خانه بهمه پرنده بطپد و بی قرار گردد *

علاج آن بود که باز را در صحرا برده بر چغد بپراند تا بگیرد و از هرجا خواهد بخورد ، و چند بار چنین کند و در خانه کمتر دارد و بجنگل و بیابانها بگرداند * و این اتفاق همه استادان است *

باب بیست و ششم

در معالجهٔ هوا زدگی مشتمل بر دو فصل

فصل اول در معالجهٔ باد پشت که در هندی آنرا جهوله [1] نامند * سببش از گرم و سرد شدن و از باد سموم زدن است * علامت آن بود که بازوی جانور پائین نیاید و بسختی فرو آرد و حرکت دادن نتواند و گاه باشد که بازوی جانور فرو آویزد و بالا نشود ، و جانور ضعیف و لاغر و سست باشد *

علاج آن بود که چند طعمه از گوشت برّه بروغن جوز آلوده دهد ، انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر جانور از هوازدگی شل شده باشد باید که آنرا در خانهٔ تاریک بندد و از آتش هم بهر حال گرم باید داشت ، و قدر یک نخود تریاق فاروق در ورق گوشت دهد و بعد از هضم کردن بگوشت ماکیان سیاه بخون آن آلوده سیر نماید و گوشت کبوتر و فاخته نیکو نفع کند * و خشت یا کلوخ آتش سوخته بر پارهٔ نمد نه تول صفیان تر کرده بر گسترانند و باز را بر آن نشانند تا که سرد شود * و بر خشت بسیار گرم باز را نباید نشانید *

---

[1] جهوله H, and باد پشت P, vide note 2, p 30

الله تعالی رحیر دمع گردد ، و این حیلهٔ دهقان باهکین و مردمان سعد [1]
است *

علاج دیگر * گوشت در آب انار ترش و شیرین تر کردہ جانور را
خوراند ، نیکخو گردد - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * معقود انگبین [2] که نوشته شدہ است بهمان وزن مذکور
جانور را خوراند ، نیک خو گردد *

علاج دیگر * جانور که از درخت بدرخت جهد و حیلهٔ میر شکار قبول
نکند ، باید که او را میرشکار بر دست نگیرد ولی آسایش دهد ، و از گوشت
فرود آرد و لاغر کند تا گریختن را فراموش کند * و اگر اجابت باین حیله
نکند پس باید دانست که جانور مریض است و در معالجهٔ آن مرض
مشغول شود *

علاج دیگر * اگر جانور بد فعل باشد و نگریزد ، باید که پرهای گرداگرد
نکون [3] جانور بر کنی که بهوا پرواز کردن نتواند ، مجرّب است *

علاج دیگر * اگر جانور بر دست قرار نگیرد و نطپد ، رگی درمیان
دو استخوان بازوی جانور است که آن استخوان‌ها را برادران [4] خوانند ،
نشتر بزنی که خون ناپاک ازآن بر آید و جانور ادمی گردد *

علاج دیگر * اگر جانوری بسیار نطپد ، بیارد پوست برپارہ دو سرخ -
شنجرف یک سرخ - آب بلبله نیم سرخ - نبات یکسرخ - فنبیل نیم

---

[1] سعد the name of a place ?

[2] معقود انگبین congealed honey

[3] نکون , word not traceable.

[4] استخوان برادران , not traceable

سرخ - گهونگچي سفید یک سرخ - همه را یکجا کرده سائیده در ورق گوشت صبح جانور را خوراند و بعد هضم شدن طعمه دهد *

علاج دیگر * اگر جانور از فربهي و امتلا شکار نکند و نگریزد ، آنرا هلیله زنگي کوفته همراه طعمه بخوراند ، نفع بسیار دهد * و این از دهقان قاهکین و سر باد هندیست *

علاج دیگر * شُبِس گوسفند بآب سرد شسته جانور را طعمه از آن دهد و پر و استخوان دادن نیک است که روغن استخوان دمچهٔ جانور کم شود و فربهي و غرور نگذارد * و گوشت بآب گرم دهد که حریص صید شود و این حیلهٔ میر شکار هروي است *

علاج دیگر * اصل السوس همین عمل کند ، مجرّب است *

علاج دیگر * قدري بادروج [1] خسک کند و بساید و برگوشت بپاشد تا نیک حو گردد * این از عبد الله بن خالد است *

علاج دیگر * سوختن پر دمچهٔ چاهک پس سر و آن دانهٔ در قفای سر جانور بهم رسد * چون باز عادت پرواز کند و بعد دیر فرود آید آنرا چنان باید سوخت که جانور را گرفته استوار بر بندي و در پس سر او بدهر بدمی تا پرها پراگنده شود و آن چاهک پیدا گردد ، پس فتیلهٔ از سوخته بارانداری [2] ساخته بدان بسوز یا بسوزنی داغ کن - انشاء الله تعالی باز دیگر پرواز نکند *

---

[1] بادروج (*bādrūj*), A., *Ocimum Basilicum*, common sweet basil

[2] بارانداری, word not traceable

باب بیست و سیوم

در معالجهٔ فربه کردن جانوری که بی مرض لاغر گردد

علاج * بیارد امروله [1] با بیخ و برگ ، آن را بر سنگ سائیده چند قطره آب آنرا در حلق جانور چکاند * و ظرف گلی که دران ماهی فروشان همواره ماهی نگهدارند ، و آب ماهی بخوبی جذب کرده باشد ، آب باره دران ظرف خوسانیده بنهد تا صاف شود ، و سرد کرده طعمه بدان تر کرده دهد ، فربه گردد *

علاج دیگر * بداب بکدارم - سپند عرف حرمل بک سرخ - سعد کوفی دو سرخ - بارنگ آس نموده و بگلاب حب ساخته بدستور صافی بکار برد ، و آب آنار همراه طعمه دادن نفع بسیار کند *

علاج دیگر * برنج بآب شسته زمانی تر کرده و آب آنرا صاف نموده همراه گوشت خوراند ، فربه کند *

علاج دیگر * زردهٔ تخم مرغ با مساوی روغن زیت الانفاق [2] و یا روغن خوز بهم ممزوج نموده و هر صبح گوشت بدان آلوده سیر نماید ، انشاء الله تعالی بزود فربه کند - و این حیلهٔ فقیر و آزمودهٔ میر شکاران است *

---

[1] امروله (*amula*), in the Panjab, *Viburnum nervosum*

[2] روغن زیت الانفاق , oil made from unripe olives.

باب بیست و چهارم

در معالجهٔ بدفعلی جانوران و از درخت بدرخت جستن و عبث پرواز کردن

علاج آن بود که اگر جانور گریختنی و در هوا پرواز کردن عادت و خو کند ، آنرا دُم باید بست بدین طور که رشتهٔ از ابریشم باریک بتابد و از یک فارهٔ پر میانهٔ دم که آنرا طوغ [1] نامند نام نه بندد و هر دو سر بهر دو پر کنارهٔ دم بندد ، اگر بسیار تنگ نبندد جانور پرواز نتواند کرد * و این حیلهٔ ابوالملک سهیل باخی است *

علاج دیگر از خاص بیگ رومی * اگر در ایام بهار جانور این عادت را کند آنرا مدر بگ سرخ کابور بهمراه طعمهٔ صبح خوراند ، نافع است *

علاج دیگر * پرهای ریزه که در گرد گوشهای باز است بمنقاش بر کند ، اگر بگریزد و پرواز کند باد سرد در گوش و دماغ او رسد و از پرواز باز آید و بر زمین بنشیند ، از تالس ترک است *

علاج دیگر * اگر رحیر باعث مرض است ، قدری زرنیخ سرخ در سه پارهٔ گوشت جانور را خوراند و بعد هضم آن سیر نماید - اسهال

---

[1] طوغ , *dūgh* or *tūgh*, T , "tail," is the name given by Indian falconers to the "beam-feather of the tail." In the Panjab also طوغي .

گویند اضافه نماند ، و بآب برگ بابوره باید سائید - انساء الله تعالی نفع کمال دهد *

علاج دیگر * زبان‌الضبع العرجاء که در فارسی آنرا کفتار نامند خشک کرده نگهدارد ، و هرآن جانوری را که تخمه بود ، پای آن را خون کرده و ورقی ازان زبان کفتار براشیده بر زخم مذکور تر کرده بندد تا گوشت مرده بریده بر آرد ، آنگاه بمرهم به کند ، و این از حاجی الیاس نوشته *

علاج دیگر * بول مادهٔ گاو باراد قدر یک آثار ، در دیگ گلی بر آتش نرم آنقدر جوشاند که بقیهٔ [1] آن در دیگ خشک گردد * بعده تخمه را چاک کرده آن خمیر بول بران بندد ، تا گوشت مرده را بریده بر آرد ، آنگاه بمرهم سفید آب به کند و این حیلهٔ فقیر است *

علاج دیگر * اگر ورم پا از حرارت بود ، گل ارمنی و صندل سفید و کافور و زعفران با سرکه سائیده برآن ضماد کنند ، به شود *

علاج دیگر * اگر ورم مزمن بود ، مرهم داخلیون و دبق یعنی شیرهٔ انگور [2] و مویزج [3] با عسل سائیده برآن طلا نماید *

علاج دیگر * پوست کوکنار کوفته قدری بذر قطونا [4] کوفته همراه نموده و با سرکه بر آتش ملائم پخته اندکی روغن گل ارمنی دران اضافه نماید ، و نیم گرم بر ورم بندد ، دفع بسیار دهد * و اگر منفجر گردد و چرک ازآن برآید پس بمرهم کافور [5] به کند ، مجرب است *

---

[1] بقیهٔ , probably a slip for تهٔ دیگ

[2] دبق یعنی شیرهٔ انگور , dibq Ar., is "*Viscum album*, or the mistletoe" and hence "bird lime", but in medicine it is used for شیرهٔ صمغی

[3] مویزج (*mawīzaj*), Ar. from P. *mawīzak*, Staphisagria, stavesacre or lousewort

[4] بذر قطونا (*bazr qaṭūnā*), *Plantago ovata*

[5] مرهم کافور is a well-known preparation containing many ingredients

علاج دیگر * فلفل گرد و نمک هندی در خوره مالیده و روغن بهلاوه برآن نهاده بجوال دوری داغ کند * بعده آب آثار نماند ، نه شود * این از میرزا معل بیگ است *

علاج دیگر * باید که تخمه را بناخن گیر چاک کند ، و غدود و خلط ازآن برآورده پاک کند ، و فلفل گرد و نمک هندی باریک آس نموده دران زخم پر کند و نه بندد ، در سه روز به خواهد شد *

علاج دیگر * زردهٔ تخم مرغ بادنکی سفر بهم کرده بر موضع ورم عماد کند ، و اگر بهمین نه شود بهتر و الا زردچوبه و افیون سحق نموده بران آماس بندند ، صحت یابد *

علاج دیگر * چهار توله برگ درخت نیم با یک پاؤ بول انسان سائیده تلي را چاک کند چنانکه رگ بریده نگردد ، و عدود و چرک ازآن بر آورد و زخم را که سفید بود از آن دارو بشوید تا اثر خون درآن باقي نماند ، و اگر اثر خون باقي ماند علت باز عود کند *

علاج دیگر * اگر در یک پای جانور ورم باشد چهار سرخ سنگ بصري (و برای هردو پای یک ماشه سنگ بصري) باریک آس نموده در زخم تخمه پر کرده خسک بند کند ، به شود *

علاج دیگر * توتیای سفر سه ماشه - نمک هندي دو درم - حلیله یک توله - پوست آمله شش سرخ - با چهار توله بول انسان بر سنگ باریک آس کند و ورم را چاک کرده بآب لیمون شسته پاک کند * بعده داروی مذکور را در زخم پر کند و با یک هفته بسته دارد * بعده وا کرده ببیند ، اگر به شده باشد بهتر ، و الا مرهم بندند ، به شود *

علاج دیگر * توتیا نیم توله - باروت بندوق یک توله - نمک هندی دو توله - هر سه را بآب لیمون سائیده اول پای جانور را چاک کند چنانکه رگ بریده نشود ، و چرک بر آورده و از بول صبیان شسته و داروی مذکور را در آن زخم پر کرده با پارچه سه روز بسته دارد ، بعده از مرهم سفید آب یا مردارسنگ به کند *

علاج دیگر * اگر ورم تازه بود ، ماکیان کشته و خون آن با سفیدهٔ تخم مرغ یکجا کرده و چند دانه نخود خام بدان آلوده بر ورم بسته دارد تا سه

روز ، و گاه گاه اندکی از آب نم می داده باشد ، انشاء الله تعالی ورم بر طرف گردد و نماند *

علاج دیگر * مغز پنبه دانه یکتوله - سپیدان سفید شش ماشه - هر دو را بهم سائیده و بروغن بیدانجیر ممزوج نموده بر ورم پا که نو بهم رسیده بود بندد ، انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * پوست بیخ جنده یک توله - تخم باتورهٔ سیاه نیم توله - مرچ ۲ اساني یکدرم - بر سنگ با شاش کودک ممزوج کرده و جانور را گرفته پای آن را چاک کند ، و چرک بر آورده دوای مذکور را بپارچه بر زخم ببندد و تا سه روز بسته دارد ، به شود - انشاء الله تعالی * و اگر اثری از آن باقي ماند بمرهم معالجه کند *

علاج دیگر * اکثر شاهین و چرغ را بخمه بسیار شود ، ابتدا مرهم داخلیون [1] بر پای باید بست و تا سه روز بسته دارد و گاه گاهی تکرار دوا کند تا تخمه را گوش کرده ظاهر گرداند * بعده به نیشتر چاک کرده چرک از آن بر آورد ، و احتیاط از بریدن رگ و پی پای جانور کند * همان مرهم داخلیون سزاوار او است ، باید بست ، تا زخم به شود *

علاج دیگر * اگر ورم تازه بود ، گل ارمني و جدوار خطائي وصمغ عربي وحضض مکی و صندل سرخ و افیون کازروني باب برگ بسکهپره [2] سائیده بر پارچه مالیده بر پای جانور بندد ورم دفع شود و این حیلهٔ مجرب است و آزمودهٔ عبدالواحد میرشکار * و اگر ورم از سردي بود ، البته پای جانور سرد باشد و شبها ورم زیاده گردد ، پس باید که در همان دوا قدری زبوند چیني و جوز القيء که در هندي مین پهل

---

1 مرهم داخلیون, name of a well known ointment

2 وسکهپره (*bis khapra*), H., lit. 'poison headed,' '*Trianthema pentandra*'

علاج دیگر * نیل وسمه و خربق سفید [1] عرف کتکي هر دو را سائیده در زخم پر کند و این دوا در چند روز زخم را پاک کند * بعده مرهم نه کند *

علاج دیگر * جانور که ورم پای داشته باشد پدوار آن را از چوب بید انجیر سازد؛ و جوف آن را خالی کرده و کیسهٔ از پارچه دوخته پر از اشخار و افیون و رماد گلخن کند، و در جوف آن پدوار بید انجیر بندد، و هر روز چند مرتبه آنرا از بول صبیان تر میکرده باشد، و جانور را اکثر برآن پدوار باید نشانند - انشاء الله تعالی در چند روز آماس دور گردد *

علاج دیگر * ورم نو که هنوز تخمه نبسته باشد، آمله و زرد چوبه از هر یک دو مثقال - اشخار و کوبح از هر یک پنج مثقال - و هواسه [2] و نمک هندي و افیون از هرکدام یک مثقال - در شاش کودک سحق کرده بر ورم بندد، و همواره با بول تر دارد، و خشک شدن نگذارد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * ورم پای جانور را چاک کرده و غدود و تخمه ازآن برآورده وقته عرف بهروزه برآتش گرم کرده بپارچه برآن پای جانور بندد، به شود * و اگر ورم خام باشد چاک نباید کرد *

علاج دیگر * سهاگه و برگ حنا و قسط که در هندي کهوت [3] نامند هرسه را در سفیدهٔ تخم مرغ سحق کرده بر ورم بندد، دفع گردد، و تا دو روز بسته دارد و سیوم روز وا کند *

---

1 خربق سفید, (*kharbaq-i safīd*), P, *Picrorhiza kurrooa*

2 هواسه, probably a copyist's error for جواسا *jawāsā* H, "the camel thorn."

3 قسط (*qust*) A, کوٹ (*kūt*), H, the Costus, *Saussurea Lappa*.

علاج دیگر از یار بیگ * اگر پای جانور ورم داشته باشد، بیارد گل بید انجیر و برگ داتوره برابر و بهم سائیده مقدار یک دانه جواری جانور را در ورق گوشت خوراند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * سون کهار[1] و باروت بندوق و افیون هر سه را در سنگ سائیده تلی را چاک نموده داروی مذکور را بر آن بندد، به شود *

علاج دیگر * عسل بلادر بر آبله مالیدن نفع بسیار دهد *

علاج دیگر * نیل وسمه در شیر آک[2] سائیده بر ورم طلا کند، به شود *

علاج دیگر * شوره یکسیر - تخم رینگنی[3] دو سیر - هر دو را میان کوزهٔ گلی زیر زمین تا چهل روز دفن کند * بعد از آن بر آورده تخم رنگنی دور کند و نمک را نگهدارد * هرگاه پای جانور ورم کند پارچه از آن تر کرده و بر پدوار پیچیده جانور را بران نشاند - انشاء الله تعالی در چند روز صحت یابد *

علاج دیگر * تلی را چاک نموده و زردچوبه باریک سحق کرده بآب برگ کریله ممزوج نموده بر محل زخم ضماد کند، به شود *

علاج دیگر * اگر ورم خام باشد نمک هندی با روغن گاو باریک آس نموده بر ورم بندد، به شود *

علاج دیگر * کلوخ سوختهٔ گلخن و نمک قلیا بهم باریک نموده بر ورم پای جانور بندد، به شود، و افیون خالص سائیده ضماد کردن ورم را نافع است *

---

[1] سون کهار, for *khār non*, H, alkaline salt?

[2] اک (*āk*), H, *Calotropis gigantea*

[3] رینگنی (*rengnī*), H, *Solanum xanthocarpum*

علاج دیگر * صبر زرد سقوطری - و زردچوبه مساوی - به بول صبیان سائیده تا سه روز بر ورم پای بسته دارد و همواره با بول تر داشته باشد، و بعد سه روز تکرار کند سه مرتبه، به شود *

علاج دیگر * مردار سنج [1] باریک آس نموده ورم را بسر استخوان نوکدار و یا ناخن گیر چاک کند و داروی مذکور را خشک درآن چاک پر کند و پارهٔ کاغذ برآن پیچیده بالایش پارچه بندد و بعد از هفت روز بکشاید * جراحت خشک خواهد شد * و لیکن اولا این دارو را بعمل باید آورد . بیارد توتیای سبز و نوشادر و باریک آس نموده بعد چاک کردن اندکی در زخم ازین بمالد تا گوشت مرده بریده بر آرد * بعده مردار سنج خشک ببندد، انشاء الله تعالی زود به شود *

علاج دیگر * بیارد آهک یعنی چونه و نمک سانبهر و افیون و باریک آس نماید، مصاور [2] را در آب لیمو تر کرده و آب سرخ وی بر آورده همه اجزاء را دران بساید و مرهم طور نموده و پای جانور را چاک کرده و خون بر آورده و دوا را بر کاغذ مالیده به بندد، و بعد از سه روز وا کند * اگر گوشت مرده هیچ نمانده باشد خوب، و الا یکبار دیگر تکرار کند تا زخم صاف شود . و بعده بمرهم سفید آب ارزیز به کند *

علاج دیگر * تخم ترب با بول انسان سحق کرده بر ورم خام که تازه باشد ببندد * ورم بر طرف گردد و تلی شدن نگذارد *

علاج دیگر * تخمه را چاک کرده چرک و غدود ازآن برآورده آهک، چونه در چاک پر کند اما بسیر برگ انجیر خمیر نموده، تا گوشت مرده ازآن بریده بر آرد * آنگاه شسته بمرهم سفید آب به کند *

---

[1] مردار سنج vide note 1 p 220

[2] مصاور for مهاور, vide note 1 p 229

علاج دیگر از امان الله میر شکار * اول جانور را تصدیع پریدن و شکار باید کنانید و بعد از آن که نلی خوب پخته شده باشد، چاک کرده زرد چوبه و اشخار حسک کوفته باریک نموده درآن زخم پر کرده بعد سه روز وا کرده بمرهم به کند *

علاج دیگر * جای ورم پای جانور را چاک نموده فلفل گرد و نمک هندی باریک آس نموده درآن زخم پر کرده به بندد، در چند روز به شود، و الا بمردارسنج حسک بند کند، به شود *

علاج دیگر * بیارد شیر دهودهک [1] و چکسهٔ جانور را ازآن شیر دیگو تر کند و جانور را بر آن بندند، در چند مرتبه به شود *

علاج دیگر * بیارد شیرهٔ بهنگرهٔ [2] سیاه و یا سعدن و با برگ آمله بهم کوفته بر نلی بپارچه محکم بندد تا دو سه روز - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر - شورهٔ که از آن باروت بندوق سازند با بول انسان تر کرده و در ظرف سفالین بودهٔ بطور طغل [3] ساخته جانور را بر آن بندد، ورم که خام باشد انشاء الله تعالی دفع شود *

علاج دیگر از اعظم بیگ برادر حاجی بیگ معل خانی * چوک خراسانی با بول آدمی سائیده بر سر ورم داغ کند تا زخم شود، و گوشت مرده ازآن بر آید، آنگاه بمرهم سفیدآب به کند *

---

[1] دهودهک apparently for دودهك (*dudhak*), in the Panjab, *Sonchus oleraceus* Milk Thistle

[2] بهنگرهٔ (*Bhangra*), H., *Eclipta alba*

[3] طغل, error for طغلد T., "a brick"?

و دوتیای سبر و ملفل گرد و زنجبیل هر سه دوا را در شاس کودک سائیده و در پنبه کرده بر پای جانور بندد ، در جند دکرار به شود *

علاج دیگر از مرزا معل * توتیای سبر - گل ارمنی - پلاس پاپڑہ - مردار سنگ - افیون - جوزدوا - زرد چوب - آمله - زنجبیل - برنگ کابلی - نمک سنگ - اشخار - همه را وزن برابر بول انسان سحق کرده دران موضع تخمه بمالد ، به شود *

علاج دیگر * ننگ دو درم - نمک هندي چهار سرخ - فلفل گرد پنجعدد - توتیای سبر دو سرخ - هر چهار اجرا را بلعاب دهن خود حل نموده بر کف پای جانور و بر زخم آکلۀ پای باید بست و تا به روز بسته دارد و تاکید کند که آب بدان جا نرسد * و بناخن گیر [1] پوست پای جانور را چاک نموده زرد چوبه و قلیا کهار [2] سائیده دران زخم انداخته به بندد * بعده بمرهم زنگار به کند *

علاج دیگر از محمد میر شکار * باید که دانۀ که در پای باشد با نیشتر و یا ناخن گیر جاک کند و چرک و گوشت مرده ازان بر آورد * آنگاه توتیای سبر و کتکی و منديل هر سه را با بول آدمي ممزوج نموده بر چاک مذکور به پارچۀ به بندد ، و بعد جهار پاس تجدید دوا کند ، تا سه روز ، به شود *

علاج دیگر * افیون یکدام - زردچوبه دو درم - آمله دو درم - زنجبیل دو درم - برگ درخت نیم و نمک هندی از هر یک دو درم - قلیای کهار [2] و سهاگه از هر یک یکدرم - به بول صبیان سائیده بر زخم آکله

---

[1] ناخن گیر a small knife for paring the nails

[2] قلیا کهار (*qalyā khār*), alkali, potash, impure carbonate of potash or of soda

بعدد، به شود * اما بعد دو سه روز وا کند * و این یادگار میر علی اصغر است *

علاج دیگر از میرزا معل * توتیای سبز یکدرم - ملفل کرد دو درم - سپاگه یکدرم - با کمیر صمدان سرشته بر پنبه مالیده بر زخم بندد، به شود *

علاج دیگر * نیل وسمه - زرد چوبه - هر دو را مساوی در شاش کودک سحق کرده بر ورم پای جانور به بندد و بعد سه روز وا کند، و سه مرتبه بهمین نوع و دستور بعمل آرد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * زرد چوبه و دراماهله (و آن کاهیست خاردار[1]) و اشجار مساوي کوفته با بول صبیان سرشته در تلی دمیندگی[2] به پارچه بندد و سه روز بسته دارد و همواره با بول مذکور تر میکرده باشند و سه مرتبه بدستور صدر بکار برد، به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بادید تخمه را بنیستر و یا بناخن گیر چاک کنی و دانه از آن بر آری و میدهٔ چوب[3] و چوک خراسانی[4] بروغن چراغ سحق نموده بر سر تخمه بدر یک درم قرص ساخته بران بندی با گوشت مرده و غدود بر آید * بعده زخم را ببول کودک باید شست آنگاه بمرهم سفید آب به کند *

علاج دیگر * اول ورم را بانستره چند جا باریک چاک کند که خوناب از آن برآید * بعده زردچوبه را به بول صبیان سحق کرده بران موضع طلا نماید، به شود *

---

1 دراماهله not traceable

2 تلي دمیندگي vide note 3, p 333

3 میدهٔ چوب vide note 1, p 329

4 چوک حراسانی (*chuk*) H, *Hippophae rhamnoides*, the Sea Buckthorn, also the sorrel, *Rumex vesicarius*

دهد، دويم ار شنوج [1] كه ار خسكي اعصاب بود، و سيوم آنكه حرام زادهٔ بقصد گروهي دست در دو شاخ بارو زند و جانور بطپد ، و ازان رانهاي جانور از بند كمر بدرد آيد و سست شود و ار هم فراخ ماند و تنگ بشود *

علاج * بيارد سوزن جوال دوزي و در آتش گرم كند و جانور را گرفته استوار بر بندد و از شكار بند نگونسار بداويزد تا هر دو رانهاي جانور بجاي خود آيند * آنگاه بالاي دمچه [2] بر استخوان ران گرداگرد داغ كند تا بحال آيد ، و بهتر ازين حيلهٔ جهت اين مرض نيست - انشاء الله تعالى به شود *

فصل هشتم در معالجهٔ نقرس پاي * جانوري كه در ايام بهار گرفته باشند آنرا اين مرض بسيار مىبود و اكثر ترا را كه حرّه باشد ، و مادهٔ كه تورار [3] بود آنرا كم بهمرسد * علامت آن بود كه چون جانور را سير كني آن پاي نقرس را سخت نتواند كرد و از پدوار بر زمين بنشيند و بسينه خسپد چنانكه مرغ در بيضه نشيند *

اول باين طور امتحان كن پارهٔ از برج كوفته بر پاي جانور بمال ، اگر صبر كرد از گرمي است ، و الا از سردي توان دانست *

علاج * اگر از گرمي بود پس پيه خروس بر چند بار بر آن پاي جانور بمال ، به شود *

علاج ديگر * سرگين تازهٔ خر با خاكستر زرد چونه بهم بكوب و با روغن زيت مرهم كن ، و چند روز متواتر بر پاي جانور تكميد نما و به بند ، به شود *

---

1 شنوج apparently incorrect for تَشَنُّج , cramp

2 دُمچه the same as دُمگزه ? vide note 2, p 247

3 توار , in the *Baz Nāma yi Nāsiri* generally spelt طوار .

علاج دیگر * اگر مرض از سردی بود بس زروند چینی دانگی - صندل سرخ و صبر زرد از هرکدام دانگی - همه را نرم بکوب و با شیر عورت که پسر داشته باشد ممزوج نموده سه روز پیاپی بر پای جانور بمال و در کف پای جانور دیوچه [1] باید چسپانید که خون و زرد آب از آن بر آورد ، به گردد *

علاج دیگر * چون جانور را نقرس بود و پا ورم کند آنرا چنان داغ باید کنی که عصب و پی را نیازاری * بدار چوب مورو یا چوب گز که تر باشد و بر آتش نه تا نیکو گرم شود ، و جانور را گرفته استوار بر بند و کف پای جانور و زیر انگستان را داغ کن ، به شود *

فصل نهم در معالجهٔ تخمه [2] عرف کنکرهٔ پای که سنگریزه عبارت ازانست و ورم پای عرف تلی دمیدکی [3] * علامت تخمه آن بود که کف پای که درویس سنگریزه باشد اول آن آماس کند مانند نوک و اندک اندک بزرگ شود و سخت گردد ، و چون سر کند در کف پای سوراخ پیدا شود و زرد آب از آن رود و بر پشت پای و زیر پای هم باشد و در فارسی آنرا تخمه و آبلهٔ پای گویند و در هندی پیوه [4] و دنبوله و کنکری پا وتلی دامند *

علاج آن بود که پدوار جانور بلی دار چون ناوک دیر گران میان خالی کرده [5] جانور را همواره بر آن نشاند و جانور دست باردار هرگز نه نیفد ،

[1] دموچه "a leech", *vide* p 325, note 1.

[2] تخمه *vide* note 10, p xxix

[3] دمیدکی probably for میدکی H, the frog abscess (a painful abscess which grows on the sole of the foot)

Talī, pl *taliyān*, is a common falconer's term for swollen feet

[4] پیوه *peva*, H, is a common term for a corn in a horse's hoof

[5] Apparently the author means that a groove should be cut along the top of the perch

پارچهٔ که بر آن بپیچیده باشد بدون آدم بر دارد و خشک شدن نگذارد ، صحت یابد *

علاج دیگر * بیارد سفالپارهٔ سوخته که از ته دیگ گلی باشد ، آنرا کوفته در شاش کودک باریک آس نموده و بر پارچه مالیده بر آن موضع به پیچد و برشتهٔ ببندد ، به شود *

علاج دیگر * بیارد بیخ بید انجیر یک درم - و برگ تمر هندی دو درم - هر دو را همراه بول صبیان آس نموده و بر پارچه مالیده و گرم کرده بر آن موضع ببندند ، به شود *

علاج دیگر * اگر استخوان جانور شکسته باشد آنرا سفیدهٔ تخم مرغ و زرد چوبه و اسخار هر سه را بهم سائیده و بارچه بدان تر کرده بر آن موضع استخوان شکسته ببندد ، به شود *

علاج دیگر * اگر استخوان جانور از چنگال جدا شده بود ، سریشم کمانگران بگیرد و در آب جوش کند و آرد ماش در پارچهٔ بیخته باریک مثل میده کرده در آن داخل نماید ، و آن قدر بپزد که بقوام آید ، آنگاه در پارچه مالیده بر موضع درد رسیده ببندد * این حیلهٔ بقدر است و به تجربه رسیده *

علاج دیگر * اگر زخم بجانور رسیده باشد سنگ سرمهٔ خوارزمی در آن انداخته و بریسمان باریک ابریشم سبز بخیه زند ، و صبر و افیون حوت و مومیائی بروغن گل حل نموده قدری روب بر آن اضافه نماید و بر موضع درد رسیده بمالد ، به شود * و اگر قدری درد باقی بود نمک بخود ملدا در آن داخل کند ، به شود *

فصل ششم در معالجهٔ پیچ افتادن عصب که در هندی آنرا کدی[1] گویند * این پیچ در عصوی افتد که جانور بر تکیهٔ آن عضو تا دیر نشیند و آن اندام از حرکت باز ماند *

علاج آن بود که اشخار کوفته بارنگ نموده بر موضع که پیچ داشته باشد همراه پارچه ببندد ، وآن پارچه را بروغن گاو تر میکرده باشد تا به شود *

علاج دیگر * اگر عصب جانور را درد رسیده بود ، بیارد روغن زیت و روغن نارجیل و روغن نئی که در آنها روند و روغن نفط سفید و همه را با هم وزن آب حل نموده بر آن موضع مالد * و ازین ادهان هرکدام که بدست آید تنها نیز نافع است *

علاج دیگر * مومیائی با روغن گل حل کرده سیر گرم بر موضع درد بمالد ، به شود، اما از باد پرهیز کند *

علاج دیگر * زفت رومی یکماشه - مومیائی یکماشه - مصطگی رومی دو ماشه - در دو توله روغن گل بر آتش تیز انقدر جوشاند که بهم حل شوند * آنگاه شیر گرم کرده هرگاه خواهد بمالد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * نارجیل زیرة بریده در هاون با هم وزن موم بکوبند و در روغن سیرپخت آنقدر جوشاند که یکذات شوند * بعده قدری زرد چوبه اضافه نماید ، آنگاه سرد کرده و در پارچهٔ بسته و هر بار گرم کرده بر آنجای درد دهد ، به شود *

فصل هفتم در سوختن دو شاخهٔ[2] جانور و داغ کردن آن * باز ماندن دو شاخهٔ جانور از سه چیز است ، یکی ضعف و درد و آزاری که روی

[1] گدی vide note 7, p. xxix
[2] دو شاخه vide note 8, p. xxix

علاج دیگر * چوب گز بر در آتش نهند تا بسوزد ، و از سر دیگر آن ، که آب جاری گردد، قدری زرد چوبه درآن سائیده برآن ورم زانو بمال ، به شود *

بدآنکه ورم زانو وپای بر دو نوع است ، یکی بسبب زخمتی که بدان رسیده باشد و دویم بی سبب * اما آنکه بی زخمتی آماس کند آنرا علاج آن بود که تخم معصفر[1] را خورد بکوب و با شراب بیامیز و پارچه بدآن آلوده بر ورم پیچ و آن روز بسته دار * و اگر تابستان باشد در خانهٔ سرد بر زمین میخ زده بدان بند که در آنجا وصله کند و بر آن پا نهد ، تا سه روز بعمل آر به شود *

علاج دیگر * پارهٔ صمغ عربی در خون ماکیان و سفیدهٔ تخم مُرغ حل کرده بر زانوی جانور و بر ورم چند مرتبه ضماد کند ، صحت یابد * ورمی که از جهت زخمتی شده باشد اول اورا همین معالجه کند ، و اگر ورم همه دور بسود آنرا میان هر دو انگشت خورد و بزرگ داغ کند * و داغ را بسرافراز[2] که برای داغ از آهن سازند در آتش پاچک[3] گرم کرده بدان داغ کند ، اما بقسمی که عصب بسوزد که بیم لنگ شدن جانور است * و چون گره بندد[4] آن گره را خاریده خون و زرد آب ازآن بر کشد تا به شود * و مرهم سفید آب بهترین دواها است *

فصل پنجم در جدا شدن چنگال جانور و معالجهٔ بجا آوردن آن *

چون چنگال جانور از بند جدا شود آنرا علاج آن بود که فی الحال اندام

---

[1] تخم معصفر (*tukhm i mu'asfir*), P, the seeds or flowers of *Carthamus tinctorius*, the Safflower

[2] سر افراز apparently a term for a branding iron

[3] پاچک P, dried dung used for fuel, in India, generally, cakes of cow dung in Persia, balls of horse or ass dung

[4] گره بندد, i e, swells up in a knot

از بند جدا شده را کشیده بجای خودش در بند و روغن زیت در مداری شهد ممزوج نموده بر پارۀ پارچه مالیده و بر آن بند پیچیده بریسمان پشم بالاش سست بر بند که هنگام ورم شدن کشیده نگردد، به شود *

علاج دیگر * اگر زخم در ساق جانور که جدا شده باشد بربسد مومیائی باریک نموده بر آن موضع پاشند، و جراحت را پر کنند، و مومیائی نیز باید خورانند، به شود * و اگر سر دست دوای مذکور موجود نباشد در زخم سرمه اندازد و جند ورق گوشت بنول انسان تر کرده خورانند، کار مومیائی کند *

علاج دیگر * اگر استخوان جانور شکسته باشد باید که پرها را از آنجا بر کنند، و بیارد دانۀ شملیت یکدرم - میدۀ چوب[1] یک توله - پوست آمله[2] سه ماشه - با شاش کودک بهم سائیده و مومیائی سر انسان[3] بدآن بر کرده بر آن موضع به بپیچد و ریسمان پشم سست بر آن به بندد * اگر جانور کلان چشم بود و وحشی بپر، آنرا طوماغه باید داد، و اگر سیاه چشم است آن جون بلاه دار است *

علاج دیگر * مومیائی نیم سرخ - شب یمانی نیم سرخ - آب بلیله یک سرخ - همه را یکجا سائیده در ورق گوشت جانور را خورانند * بعد هضم آن سیر نماید، سه روز باید داد * و این وزن جانور کلان است، زیره را کم کرده بدهند، به شود *

علاج دیگر * اگر پا و استخوان جانور را آزار رسیده باشد، افیون خالص با شاش کودک حل کرده بر آن موضع مالد و سه روز بسته دارد و همواره

---

[1] میدۀ چوب sawdust ?

[2] آمله (*āmula*), P, the Emblic Myrobalan *Phyllanthus Emblica*

[3] مومیائی سر انسان, a medicinal preparation supposed to be extracted from mummies or from dead bodies

علاج آن بود که جانور را آسایش دهد و بر دست سر نکند و هرچه دهد زنده پیش جانور باید گذاشت تا خود از هرجا که خواهد بخورد و چندگاه جانور را در خانهٔ کشاده به بندد، به شود *

علاج دیگر* باز را بگیر و استوار مباچه بر بند و نیکو در هردو ران جانور نگاه کن، و هرجا که کبود و نیلگون شده و بسرخی مائل باشد آنجا را چند سوزن خلانیده گل ارمني و طباشیر بالسویه در طعمه بده، به شود * این حیلهٔ جملهٔ استادان است * و کافور و افیون و جدوار خطائي[1] و ریوند چیني بآب برگ بانسه کپره[2] سحق کرده ضماد نما، و این حیلهٔ مقیر است *

علاج دیگر* جوز القیء و زرد چوبه با سرکهٔ انگوري سحق نموده و بر موضع سوزن زده طلا کند، به شود *

علاج دیگر* انگشتري سرب درست نموده و در ملازک[3] دوخته در ساق جانور اندازد - انشاء الله تعالی سست‌دستی دفع شود *

علاج دیگر* بیارد یک ظرف گلی آب نارسیده و درآن شیر مادهٔ گاو مقدار پنج سیر جوش نموده و بدوار بر دهن دیگ بسته جانور سست پا را برآن بدوار نشاند تا از بخار آن انگستان دست او نرم گردند و قائم شوند *

---

1 جدوار خطائي, the *khaṭaʾī* or Central Asian variety of Jadwār (*Delphinium denudatum*)

2 بانسه کپره (*bānsa kapura*), H., a silicious and crystalline substance found in the interior of the hollow stems of some bamboos, chiefly *Bambusa arundinacea*

3 ملازک a kind of cloth?

علاج دیگر * اول باید که آتش در مغاک روشن کرده گرم کند، و بعده شاخهای درخت آزاد، که در هندی آنرا بکائن[1] نامند، درآن آتش انداخته آب بالای آن پاشد تا بفسرد و اندکی بخار باقی ماند * آنگاه جانور مریض را بر آنجا باید نشانید، و بالای آن سبدی نهاده هوا بند نماید * و چون مغاک سرد گردد آهسته بتدریج هوا داخل کند و سبد بردارد و جانور را ازآن برآرد، به شود بامر الله تعالی *

علاج دیگر * سورنجان مصری یک سرخ - ریوند چینی یکسرخ - زنجبیل دو سرخ - صمغ زرد نیم سرخ - نبات سه ماشه - باریک نموده بآب جوشندهٔ فلوس ابلقاس[2] گولی کرده بطور صافی بعمل آرد * و همه قواعد آن چون صافیهای دیگر است، و این حیلهٔ فقیر و آزموده است *

فصل چهارم در معالجهٔ باد زانو و ورم آن * سبب آن بود که جانور را از کریز فربه بردارند و بر آرند، و باردار آن جانور فربه را به هنگام طپیدن بدرشتی بار دارد * علامت آن بود که جانور همواره همان پای صدمه رسیده را آسایش زیاده دهد، و در پوست زانوی جانور باد باشد، و گاه گاه زیاده گردد، و ورم کند *

علاج آن بود که گوشت برّه بروغن پسته آلوده چند روز جانور را بدان سیر کند و آرام و آسایش بسیار دهد، به شود *

علاج دیگر * رگی است باریک، زیر زانوی جانور، آنرا بنیشتر و دستور فصد کند تا خون از آن برآید و بهمین قناعت کند، به شود *

---

[1] درخت آزاد, P, بکائن (bukā'in), H, *Melia Azadirachta*, the Neem, or *Margosa* tree, called *Āzadirakht* from its resemblance to the Persian lilac

[2] فلوس ابلقاس, *vide* note 4, p 306

باب بیست و دویم

در معالجهٔ امراض پای جانوران مشتمل بر نه فصل

فصل اول در معالجهٔ سنوه شدن جانوران * سبب آن اینکه باردار دادن چوب پدوار و چکس را سطبر کند و دست جانور وا می‌ماند * باید که چوب مذکور را باریک تراشد چنانکه ناخن برانگشت و دراز انگشت میانهٔ جانور ار گرد چوب بهم نرسد * و سبب دیگر آنست که باردار بار را بر دست بسیار طپاند و بتلخی باز کشد * علامت آن بود که بار چون مرغابی گیرد نگهداشتن نتواند *

علاج * مرغ خانگی در پای باز بده و نگذار تا باهم کشتی کنند و مرغ زور کند و جانور هم چنگال در آن سخت کند ، و از هر جا که خواهد بخورد ، چند بار همین کن * آنگاه چند کبوتر چشم دوخته بدو نگذار تا خود سیر شود ، در اندک وقت صحت یابد * و این معالجهٔ گال چشم است * و سیاه چشم مثل بحری و شاهین و چرغ که گیرنده نیستند و لکد زننده اند همهٔ آنها را معالجه موجب نوشتهٔ صدر باید * اما پدوار و چکسه سطبر باشد که چنگال آنها از هم وا باشد[1] و کشاده ، تا قائم گیر و محکم دست شوند - انشاء الله تعالی * و این از استاد ابوالحسن است *

[1] i.e., so that the claws do not meet round the perch.

علاج دیگر * کف پای جانور را با انگشت بزرگ خود دمال و انگشت را آهسته بکس، به شود *

فصل دویم در معالجهٔ وجع معاصل و ورم پای جانور * سبب آن بود که از گوشتهای سرد و ثقیل دادن در مزاج جانور امتلا بهم رسد و بلغم زیادتی کند * علامت، ظهور برآمدگي مفصل، و طعمه هضم نکردن و پدیدار بچنگال گرفتن نتوانستن و استادن نتوانستن و ورم در مفصل داشتن *

علاج * اگر از حرارت بود برآن موضع دیو سیاه[1] چسپاند، و گل ارمنی و گلاب و حضض مکي و پوش دربندي[2] و نشاسته و سرکه و فدری سورنجان[3] در زعفران سائیده بر موضع درد ضماد کند و آب عناب و روغن بنفسه بخوراند، به شود * و اگر از سردي بود او را روغن جوز و نارجیل و روغن بیدانجیر دهد، و زعفران نیز بسیار مفید است * و گوشت کنجشک بروغن بادام تلخ و شکر طبرزد نافع است، و حرمل در سرکه جوشانیده پارچهٔ درآن ترکرده برآن موضع بندد، و قدر یکدانگ سنامکی[4] خوراندن اثر کامل بخشد، و این از جملهٔ مجرّبات است *

فصل سیوم در معالجهٔ پای سست شدن جانور * سبب آن بود که در شکار جانور بر مرغی بطپد و باردار آنرا به تندي نگهدارد، و نیز جانور بر دست باشد و اسپ را بدواند، جانور از شدت باد که از تاختن اسپ روبرو آید دست مائم کردن نتواند و ازآن عصبش سست گردد *

---

1 دیوسیاه apparently دوچهٔ سیاه, black leech *Vide* note 1, page 333.

2 پوش دربندی (*pūsh* or *būsh* i *Darbandī*), lozenges or cakes prepared, in the town of Darband, from the leaves of a certain plant

3 سورنجان (*sūrinjān*), A., a species of *Colchicum*, Meadow Saffron or Autumn Crocus

4 سنا مکی (*sanā-makkī*), A, *Cassia angustifolia*, senna

سریشم نوشته شده ، هر کدام بهم رسد بصفه توان دانست * و قند صرف بهرورة [1] نیز بکار برند ، آن هم بستگي بسیار دارد *

نوع دیگر * اگر پر از حد گوشت شکسته بود و لائق پیوند نباشد ، پر دیگر نیز ازآنجا بریده و سریشم آلوده در پرفارهٔ شکسته فرو خلانند * و باید احتیاط کرد که پر کج و دراز و کوتاه نباشد تا در پرواز درست باشد و جانور تصدیع نه بیند *

فصل هشتم درمعالجهٔ مرهقه * علامت آن بود که موی سر راست بایستد و ناخنها سست و کج شود چنانکه طعمه را ضبط نتواند کرد *

علاج * اگر زمستان بود در پیش آتش یا در آفتاب بدارد ، و بابونه در آب جوش نموده بر ناخن جانور نطول کنند ، بکوزهٔ لوله دار ریزد ، و نیز آب مورد و آب نرگس خوراند - به شود *

فصل نهم درشستن پرها وبال که چرکین شده باشد * سبب چرک شدن دست چرب بر پر جانور مالیدن و بد تیماري میر شکاراست *

دوای شستن پرهای جانوران * استخوان سوختهٔ کوزه کلال باریک کوفته و در پارچهٔ باریک گره بسته اول پرهای جانور را دم داده همان گره را تا دیري درآن بمالد و بگرداند ، بعده بر طغارهٔ پر آب بنشاند تا جانور غسل کند و صاف شود ، و اگر خود بآب نرود گرفته باید شست *

دوای دیگر که همین کار کند * شب یمانی باریک در آب حل کرده و بدآن پرهای جانور را شسته بعده نزد آب گذارد تا غسل کند ، و اگر خود بآب نرود گرفته بشوید * نیز خاکستر خرمهرهٔ مجرّب است

[1] قند صرف بهرورة *Vide* note 1, page 311

و همین عمل کند * و اگر خواهي که پرهای جانور برّاق و روشن و آبدار شوند، برم پر عقار در پارچهٔ گره بسته، بعد شستن، بران بگرداند، جلا خوب بخشد، آزموده است *

فصل دهم در معالجهٔ درد بغل جانور که دارو ازآن برداشتن نتواند *

علاج آن بود که مرغ کسته و بسمل گه [1] او را بریسمان بسته و اورا دم داده (چون پوست گوسفندی که جهت آزمایش شمشیر بدمند) و پُر باد نموده و بر شکاربند زین بسته اسپ را بدواند، و لیکن باید که اول شکم مرغ را بنائزه پر آب نماید و با نیم موسم اسپ را چار قطره [2] بتازد * آنگاه سینهٔ مرغ را شگافته پیش جانور بنهد تا از هرجا که بخواهد بخورد * و اگر دیگبار از دوا کردن به نشود چند مرتبه همین عمل کند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] بسمل گه "the throat"

[2] چار قطره apparently the author's term for چار نعل "at full gallop"

علاج دیگر * مسک یک سرخ - مومیائی یک سرخ - با قدری شیرهٔ کوار[1] گولی کرده در لقمهٔ گوشت صبح جانور را خورانند ، در چند بار دادن صحت یابد *

علاج دیگر * زنجبیل و زرد چوبه و کچله از هر کدام یکسرخ ، بآب حل کرده چند بار سوزن در بن پر خلانیده دوای مذکور را بران بمالند ، اما سوزن یکبار زند ، ولی دارو را هر روز بمالند *

علاج دیگر * کبریت دماوندی یک سرخ ، هر روز در ورق گوشت جانور را خوراند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج از منصور * بیارد ماهی خورد و زیرهٔ و قدری حلتیت و چند دانه سیر بهم باریک نموده و چند سوزن در بن پر خلانیده و خون و زرد آب بر آورده دوا را بمالد و اندکی در طعمه خوراند ، به شود *

فصل هفتم در معالجهٔ پر وصل کردن و قاعدهٔ آن * چون پر جانور شکسته شود و خواهی که آنرا وصل کنی ، چنان باید که همان تکهٔ پر را برداری و بهمانجا پیوند کنی ، و اگر آن پر ضائع شده باشد پر جانور دیگر از آن جا بریده وصل کنی ، ولیکن شرط آنست که عوض شهپر بار پر نباشد و عوض بار پر کزدک[2] نبود * هر آن پری که شکسته باشد عوض آن پر جانور دیگر از همانجا بی تفاوت باید بهمرسانید و سوزنی تیز از نی

---

1 شیرهٔ کوار (*kūār*), H., juice expressed from the bark of *Holarrhena antidysenterica*, Kurchi or Conessi Bark.

2 کردک or قراق is the 1st primary (in a goshawk called *kirkit*). *Shāh-par*, according to some falconers, is the name of the 1st, 2nd and 3rd primaries, but according to others the 2nd, 3rd, 4th and 5th. *Yār par* according to some are the 5th, 6th and 7th primaries, but according to some the 8th, 9th and 10th feathers of the wing, while others again so name the 10th wing feather and onwards.

و یا شاخ گاو و یا شاخ آهو و یا شاخ بز کوهي یا سُم اسب و یا چوب بانس
و یا آهن سازد ، هرچند سوزن سنگ بر کند بهتر است که جانور با سوزن گران
در پریدن تصدیع کمال بیند * و بجهت پر پیوند کردن مردی سنگ دست
و راست نظر و زیرک می‌باید * و مهر ابوالعباس بلخي را بازی مرغابي
گیر بود که شاگرده کربز در خانه کرده بود و همواره مرغابي خوب میگرفت
و چنان شد که باز بمرغابي نمیرسید * نه ابوالمک سهیل ترمدي نوشتند *
چوب داد که باز را هیچ علت نیست ، مگر پر جانور متبدل و بی
فریبه پیوند کرده‌اند ، پر از جای دیگر برده اند و آن را وصل کرده اند
و با سوزن گران گداشته اند * چون نامه را خواندند و بموجب آن ملاحظه
نمودند چنان که نوشته بود یافتند ، هم پر غلط بود و هم سوزن گران *
چون باز دیگر پر را وصل کردند باز بدستور سابق مرغابی میگرفت *

سریشم که پرندان وصل کنند باید که آهک و قند سیاه و آرد ماش و صمغ
کوکل عرق مقل بهم ممزوج نمایند و باندکی آب جوش کنند تا بقوام آید
و قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند تا ابروجب او زیاده از سریشم گردد *
آنگاه سر پر شکسته را معروف قلم کن و پر دیگر هم که باو پیوند کنی آنرا قلم
کن ، وبالای سوزن را از نرم پر بعدری و یا عقار و یا پخته باریک بپیچیده
و بسریشم مذکور اندوده در هر دو قلم فرو جلان و پر را وصل کن *

عوض آن سریشم ماهی زهره [1] که خاتم بندان کارعاج بدآن وصل کنند
و یا سریشم کمانگران ، و یا سریشم پذیر [2] که از همه بهتر است بکار برند
و یا دانهای سیر با چند دانه مویز بهم کوفته بدآن پیوند نمایند * و اقسام

---

[1] ماهي زهره, fish poison, the mullen, *Verbascum Thapsus*
[2] سریشم پذیر, perhaps the glue made from the hides of cattle

علاج آن بود که شنجرف قدر یکسرخ باریک آس نموده همراه طعمه صبح جانور را خوراند، در چند بار دادن صحت کلی یابد *

علاج دیگر * سهاگه دو سرخ - نمک هندی یک سرخ - نبات دو ماشه - سنجرف یک سرخ - همه اجزاء را باریک آس نموده بآب لیمون گولي کرده صبح بدستور صاوب بدهد، و همه طعمه داري به قواعد صافیها است، نفع بسیار دهد *

علاج دیگر * بارد زرانبج و باریک کوفته در بیخ پرها پراگنده بدمد، انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * خلالی از چوب بانس ساخته و یک سرش را تیز تراشیده در بینی جانور باید خلانید [1] و سر دیگر که بیرون شده باشد آنرا تیز باید تیز کرد، از منسر جانور آن خلال قدری از هردو طرف برآمده باشد، تا هرگاه جانور پری را خواهد بتراشد خلال در باروی جانور خلد و از آن سبب پرکسیدن نتواند، و منقار نزدیک آوردن نتواند. مجرّب است *

علاج * بیخ پر را که جانور بریده بود بمنقاش بر آورده و بسوزن آنجا را خاریده دران روغن نفط سفید سه روز چکاند، و روز چهارم ملاحظه نماید * اگر چرک دران سوراخ باشد در آورده و خلالی از موم سفید درست کرده و بمسکه چرب نموده در سوراخ بن پر بدهد، به شود *

---

[1] In India domestic fowls often have a feather run through the nostrils and left with its ends projecting, so that the fowl is unable to peck at a wound or a diseased feather

علاج دیگر * اگر جانور پر خون آلوده اندارد، بیارد سرکه و تلخهٔ گاو و کمیر شیشک [1] یعنی گوسفند از هر کدام نیم توله - هر سه را یکجا کرده و بیخ پر دان شسته بعده بآب گرم بشوید، به شود *

علاج دیگر * زنگار یک سرخ - مویز و دانهٔ سپند چهار سرخ - سیر نیم دانه - نوشادر نیم سرخ - فلفل گرد دو دانه - همه اجزاء را باریک آس نموده بسرکهٔ خالص معجون کند، و سوزنی چند در رشته پیچیده جانور را استوار گرفته برآن بیخ پر چند سوزن خلانیده خون و زردآب در آورده دوای مذکور را برآنجا ضماد کند، و در بیخ پر فرو دهد تا پر نیکو و درست بر آید *

علاج دیگر * شوریز یک توله - گوده [2] نیم توله - با یکدرم آب لیموی کاغذی در بیخ پر بمالد، به شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * لسان العصافیر نام - برگ حنظل - صبر - هر سه را مساوی خورد بکوبد و برآن پر بمالد، و قرصی از چرم ساخته آن را سوراخ کرده در گردن باز فرو کند تا سرش بپر نرسد و عادت پر بریدن فراموش نماید * و اگر برگ حنظل بهم نرسد فلفل معاوضهٔ بکار برد *

علاج دیگر * سیر چهار دانه در روغن زرد بریان کرده نگهدارد، قدری ازان همراه طعمه بدهد، به شود *

علاج دیگر * سمندی که بر کدو عرف پته [3] می باشد با چند دانه مویز بآب تر کرده همراه طعمه خوراند، به شود *

---

1 ششک *shishak*, a yearling lamb

2 گوده, error for گونچ (*gūnch*) = *Abrus precatorius*, Indian or Wild Liquorice

3 پته for *petha* H., *Cucurbita pepo*, the Pumpkin, or vegetable marrow

علاج دیگر * برگ تلسي دو نیم[1] ورق - برگ تنبول یک ورق - با قدری انگوزه در روغن گاو پخته نگهدارد، صبح همراه طعمه خورانیده باشد به شود *

فصل چهارم در معالجهٔ پر بگوشت اندر شکستن * این مرض از بسیار خون دادن در کریز و از بی تیماری و گرمي خیزد، و باشد که اندرون پر غازه در بن گوشت شپش پیدا شود و بخارد، و آنچه اندرون گوشت بود بی قوت بود و آن پر از اندرون حد گوشت بشکند *

علاج * رگی است درمیان دو استخوان بازو که آن استخوان‌ها را برادران خوانند، در آن رگ سوزن خلانیده و یا به نشتر از آن خون بر آرد * اگر بهمین علاج به شود بهتر، و الا از پرهائی که شکسته باشد یکدو پر بر آرد، و در بیخ آن ملاحظه کند که در آن پر غازه شپش هست یا نه * اگر باشد پرغازه را از بیرون حد گوشت سوراخ کرده سرکه در آن ریزد تا کرم بمیرد، به شود *

علاج دیگر * بورهٔ ارمنی در سرکه حل کرده پر غازه را بدان بشوید، به شود *

فصل پنجم در معالجهٔ پر کج راست کردن و پر غازه شگافته شدن و قطعاً نروئیدن *

علاج آن بود که کاسهٔ از آب گرم پر کرده و پری که کج شده باشد در آن تر کرده و بخار داده، گرم و نرم، آن پر را بدست خود آهسته راست کن، مجرب است *

---

[1] دو ورق و نیم ، Indian for دو نیم ورق.

علاج دیگر * نان گندم تازه و گرم که فی الحال از تنور بر آورده شده باشد آنرا شکافته و پر کج شده را دران گرم کرده راست نماید *

علاج دیگر * برگ تا شنافل کلان یا شلغم هر کدام که بهمرسد در دودی[1] گرم کرده و چون نرم شود شکافته پر کج شده را در شگاف داده و گرم نموده راست سازد *

علاج دیگر * اگر پرغارهٔ پر جانور شکافته باشد آنرا باید که سوزنی باریک بسریشم آلوده و در پرغارهٔ خلانیده و بالایش ابریسم پیچیده استوار کنی تا زیاده شگاف نگردد * و اگر جانور پر ببرد و نمکو بر نیارد و یا باریک بر آرد و یا اصلا پر نه روید ، از احراق مواد و خشکی تصور توان نمود و علاج بمسهلات کند * و بعضی صبر زرد نافع دانسته اند . قدر خوراک از یکدانگ تا دو دانگ ، و روغن حب العار[2] و روغن جوز و فرفیون[3] و پیه تازه و خاکستر علیق[4] و خاکستر سنبل چاهی یکجا کرده ضماد نماید ، و بجوشندهٔ شلغم و برگ کنجد مکرر بشوید ، و هرگاه موئی[5] بریده شود و بیخ آن باقی ماند بروغن موزو و روغن وسمه و قدری لادن طلا کند و مگس را بال جدا کرده در روغن حل نموده بر آنجا بمالد ، عجیب الاثر است *

فصل ششم در معالجهٔ پر تراش که در هندی کنونکه خوانند *

این مرض از بلغم و سودا گیرد * علامت آن بود که جانور پرهای بازوی خود را از نزدیک بیخ بنوک منقار ببرد ، در عین نوالک و بعد از آن نیز *

---

1 دودی, evidently دودی درویش, vide p 123, note 3

2 حب العار (habbu'l-ghār), A, the berries of *Laurus nobilis*, the "sweet barg," or "laurel" of the poets

3 فرفیون (farfiyūn) A, *Euphorbia resinifera*, euphorbium

4 علیق ('ullayq), A, *the rubus fruticosus* or common bramble

5 مو "hair" appears to be used by the author for the small feathers

فصل دویم در معالجهٔ پر گردان شدن جانور * سبب آن بود که در کریز از خانه بخانه برند و آن خانه نمناک بود و دیر از دواهای گرم خیزد که در کریز دهند * علامت آن بود که جانور چون از کریز فارغ شده پر و بال درست کند بازار سر دو پر بریزد و همیشه بپر انداختن درمانده بود و میرشکار ازان هیچ لذتی نیابد *

علاج * آنکه سوزنی برشته پیچیده نوک آن را خالی نگدارد و جانور را گرفته و بیخ پر را بسوزن جلانیده خون آلوده کند * آنگاه سپندان سفید و زعفران شاخ درم بساید و ممزوج کند و بکمیز طفل شیرخواره و بسرکهٔ ترش شسته پس در بیخ پر دوای مذکور را بمالد به شود *

علاج دیگر * جانور را چند روز شیر عورت همراه گوشت خوراند و چند دانه سیر کوفته بر بیخ پر بمالد به شود *

علاج دیگر * بیخ گهونگچی خشک کرده و انگوزه گرم کرده هر دو را مساوی بهم سائیده گولی برابر دانهٔ نخود صبح جانور را در ورق گوشت خوراند و گرسنه دارد تا چاشت * بعد ازان بگوشت بر سیر کند *

علاج دیگر آزمودهٔ فقیر * پوست نخود شب در آب تر کرده نگهدارد و صبح از پارچه صاف نموده آن گوشت را بآب تر کرده بخوراند در چند طعمه به شود * و اگر پر زیاده ریزد قدر یک ماشه جوزبوا شب یار کرده تر سازد مجرّب است *

علاج دیگر آزمودهٔ این مقدر * خون ناخن کشیدن و با چهار ماشهٔ نبات دو سرخ کندرین دامعادی گولی بآب لیمون بسته صاف نمودن سریع النفع است و تکراراً بتجربه رسیده *

فصل سیوم در معالجهٔ پر کور کردن جانور *

علاج آن بود که جانور را گرفته در سوراخ بن پر که گوشت رسته باشد روغن نفط سفید در چکاند ، اگر بیک مرتبه چکانیدن سوراخ کشاده نگردد چند بار این ترکیب را بعمل آرد * چون کشاد شود سر پر عارهٔ پر مرغ در آن سوراخ خلانیده دهن آن را صاف کند که دران چرک نماند و پارهٔ گردهٔ گوسفند بر آتش بریان کند تا نیم کباب گردد بعد بنهد تا سرد شود و آنگاه در سوراخ اندر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * هر آن پری که کور شده باشد باید پر عارهٔ آن پر را از حد گوشت بریده روغن نفط سفید در سوراخ آن چکاند * چون آن پر بر آید دیگری را معالجه کند و همه پرها را یکجا دوا نکند تا که بازوی جانور ورم نکند ، و پر عاره را آنچنان باید برید که برابر بگوشت باشد و الا جانور بمقعار پر برکشد ، و چند مرتبه البته روغن باید چکانند *

علاج دیگر * نمک هندي یک توله - انگوزه مساوي - دار فلفل نیم توله - همه را بهم باریک آس نموده و بآب سیر گولی کرده هر آن پری که کور شده باشد خلالی در سوراخ بن پر خلانیده و از چرک پاک کرده دوای مذکور را در آن سوراخ پر کند ، که این علت کرم است ، و کرم بدوای مذکور بمیرد و مرض دفع گردد *

علاج دیگر از تنهو بدگ * جانوریکه پر کور کند و بیخ او اندرون نماند باید که پر عاره را بمنقاش برآرد . هر مرتبه که پر نو بر آید بکند ، در دیگر از سه مرتبه پر درست بر آید مجرّب است *

باب بیست و یکم

در معالجهٔ امراض بر مشتمل بر ده فصل

فصل اول در معالجهٔ پر خوره * سببش آن بود که جانور را فربه از تولک برآرند و گوشت گوسفند بسیار دهند ، و گاه باشد که جانور فربه بطپد و پر بارها بش بر پدوار یا چیز درشتی آسیب و صدمه خورد * علامت آن است که چون جانور بطپد پرهایش بی ردیف[1] بر یکدیگر بستنند و اکثر اوقات جانور پرها را کشاده دارد و خود را بسیار خارد و بال بر کند ، و چون بطپد و پرها را بجنباند هر پری که افتاده و از جانور جدا شده بینی پر غارا آن پر پُر از خون مرده باشد و موی گردن بریزد و لاغر گردد ، و گوشت نیکو خورد ولی زود سیر شود *

علاج آن بود که جانور را گرفته بیخ پرهایش را بسرکه بسوید * اکثر جای پر خوره ورم داشته باشد و کبود رنگ بود * باید که خمیر میدهٔ گندم برابر آتش بنهی تا بسوزد و انگشت گردد ، آنرا در سرکه تر کرده دار ،

---

[1] بی ردیف یک دیگر , i e, after 'rousing,' the feathers do not return to their normal position

تر کرده دار * بعده خشک کرده بسای و جای ورم پرخوره را بنوک سوزن چند جا خلانیده خون بر آورده پاک کرده دوای مذکور را خشک برآن بمال و فتیلهٔ پشم گوسفند بروغن زرد آلوده و داروی مذکور را بران فتیله پاشیده بر خوره نه و بریسمان باریک ببند و سه روز متواتر همین عمل کن ، به شود *

علاج دیگر * سرکهٔ تمر و زهرهٔ گاو و کمیز شتر اروانه[1] هر سه را بهم ممزوج نموده و جای پرخوره را چند سوزن خلانیده و خون بر آورده دوای مذکور را برو ضماد کند ، به شود *

علاج دیگر * دودهٔ ارمنی و زنگار و نوشادر و صبر و دار فلفل از هر کدام دانگی تا سه دانه مویز کوفته داروها را بدان معجون نماید ، و تنکار سفید مساوی داخل کند و جانور را گرفته و چند سوزن در جای پر خوره زده و خون و زرد آب بر آورده و بسرکه شسته بعده دوای مذکور را درانجا ضماد نماید ، به شود *

علاج دیگر * رگی است زیر بازوی جانور که تا سر زانو پیوسته است . هر دو جانب آنرا بنوک سوزن زده دانگی از گل ارمنی و کافور خورد سائیده بدانجای پر زده بمال ، و گوشت گوسفند بانگبین آلوده بده ، به شود *

علاج دیگر * جانوری که پرها را از شدت مرض از بیخ بر کند و هر بار که پر نو بروید و بنصفه رسد آنرا نیز بر کند ، پس باید که تو پیش ازانکه جانور پر نو را بر کند پدش دستی کنی و پر را بر کنی ، انشاء الله تعالی پر خوب و پاکیزه برآرد * و اگر اثرش نماند چهار مرتبه پرهای نو بر آورده را از بیخ بر کن ، پنجم بار درست و سالم بر آرد ، مجرّب است *

---

[1] شتر اروانه is said to be a female camel of a special breed

بقرشروئي دگاه نه او نقد ، و گوشت سست خورد و دیر بکار برد ، و صدد دفاحوشي گیرد ، و مسکه هضم نتوان کرد *

علاج آنکه جانور را فربه داری و دمرغابی بپرانی که باعث هلاک او بود *

علاج دیگر * قدری مومیائي در روغن نرگس یا روغن یاسمن بر آتش نرم حل کرده و گوشت بدان آلوده چند روز بده تا علت زیاده نسود ، و بعد هر چند روز چند مرتبه بده * اگر خواهي که صوم نگهدارد قدری انگوره در سرکه یک شبانروز تر کرده در گلوی کبوتر بچهٔ فربه بریز و آن روز توقف کن تا بمیرد ، انگاه بگوشت آن سیر کن ، اما جانور را مختار کن تا از هرجا که بخواهد بخورد * و در شش روز یکبار دیگر بده ، به شود *

علاج دیگر * مسه را با پارهٔ نمک سنگ کاویده شیر انجیر و زقوم خاردار برآن بمال یک مرتبه ، به شود *

علاج دیگر از سید لطف علي * تخم تمر هندي که در هندي املي [1] نامند در ظرفی با بول صبیان پرورده تا یک هفته در زیر زمین دفن کند ، بعده باریک آس نموده برآن موضع طلا کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * تنکار ، که سهاگه [2] بود ، تنها حسک برآن سر مسه سوهان طور بسای تاکه اثر دانه نماند و خون جاري گردد * بعده خون به پنبه پاک کرده نگهدار ، به شود * اما سهاگه آنقدر بمال که مسه تمام از بیخ بر طرف گردد که احتیاج بار دیگر نسود ، مجرّب است * بر هر عضوی که بود انشاء الله تعالی بهمین دوا دفع گردد ، و آزمودهٔ این فقیر است *

---

1 ابلي amblī and imblī, forms of املي imlī H, the tamarind tree or its fruit
2 سهاگه (suhāga), H, تنکار (tankār or tinkār), A and P, borax, biborate of soda

علاج دیگر * اگر مسه در انگشت و ساق پای جانور بهم رسد پس قنه
عرف بهروزه [1] و مقل عرف گوگل [2] در سرکه یک شبانروز خیسانیده و تیغ
کیر [3] و تخم خطمی از هر کدام دو جزء ، و تخم کتان و بنفسه و بابونه از هر
کدام یک جزء ، همه را یکجا در سنگ صلایه باریک آس نموده برآن بمالند ،
نه شود * و اگر بدواهای حار زخم شود آنرا خسک بگل ارمنی
و مردارسنگ و سفید آب ارزیز بند کند ، زود باصلاح آید *

---

[1] قنه عرف بهروزه, *qinnah*, A, *bihrūza* or *bārzad*, P, galbanum, *Ferula galbaniflua*

[2] گوگل (*gūgal*), H, مقل (*muql*), A, gum gugul, bdellium, *Balsamodendron mukul*

[3] تیغ کیر, for کندر ? *Vide* p 139, note 7

ماشه ازآن بآب جوشنده عناب گولي ساخته بدستور سابق بکار برد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر جانور باین نه بسود آنرا شنجرف دو سرخ - جلده یک ماشه - مسک قدری - بهم باریک آس نموده بآب کوله فاربحی گولي برابر دانهٔ عدس سازد - هر صبح یک حبه در ورق گوشت جانور را خوراند * چون آن را نیک هضم کند سیر نماید - و از گوشت میش پرهیزد که گوشت اسپ و شتر و میش سودا انگیزد *

علاج دیگر * صندل یک ماشه - شنگرف چهار سرخ - مسک یک سرخ - قرنفل دو عدد دانهای الاچي خورد چهار سرخ - عنبر یک سرخ - نیربهونّي یکعدد - همه اجزاء را باریک کوفته بآب ککرونده [1] گولیها برابر دانهٔ ماش ساخته نگهدارد و هر صبح در ایام کریز یکحب مدخوارنیده باشد و چون نیک هضم کند سیر نماید - به شود *

علاج دیگر * سنگرف چهار برنج - در شیر بز حل کرده و طعمه را درآن تر کرده سیر نماید - به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * شیرهٔ بیخ بریاره همراه طعمه دادن نافع است *

علاج دیگر - از یار بیک * چند دانه پلاس پاپره [2] در روغن گاو برشته نگهدارد و در کریز همراه طعمه خوراند - کلنجر دفع گردد - انشاء الله تعالی *

. علاج دیگر از تجربهٔ این فقیر * صافی بیست و چهار سرخ نمک تنها که در شکار باز دراز است بنوعی که نوشته شده بعمل آرد - این از جملهٔ

[1] ککرونده *vide* note 3, p. 79

[2] پلاس پاپره (*palās pāpṛa*), H., the fruit of *Butea frondosa*

دواهای پُر نفع است ، و اگر جانور لاغر باشد چند سرخ از وزن کم کرده
دهد و زنهار حذر نکند ، مجرّب است *

علاج دیگر * نشارهٔ[1] شاخ سرو سرب در روغن بیدانجیر خوشانیده بر
ساق و ناخن چنگال و منسر که پرده دار شوند بمالد ، به شود *

علاج دیگر * آب مورد[2] و لادن[3] که آن نیز قسمی از عنبر است بهم
ممزوج نموده بر موضع پرده دار ضماد نماید ، به شود *

علاج دیگر * زردهٔ تخم کبوتر و مغز پسته در روغن بادام بهم ممزوج
نموده در موضع پرده‌دار ضماد کند ، به شود * اگر جانور ، چنگال را بمنقار خود
کندن گیرد و خون برارد بر آن دارچینی و زنجبیل و عاقرقرحا و امثال آن
مالیدن نیک نفع کند *

فصل چهارم در معالجهٔ صوم[4] که بعربی ثالیل و بترکی ارکیل و

بهندی مسه نامند و این در بچگی بهمرسد * سببش آن بود که مادر
شکار می آرد و بچهٔ که زورآورتر باشد طعمه را از منقار مادر ستاند و بچگان
دیگر قصد حصهٔ خود کرده یکدیگر را در چنگال گیرند و اکثر زخم در بدن هم
بکنند ، و نرم پر و خون که یکجا در آن زخمها بمانند ، در کلانی مادّه شود و
بجوش آمده بر سطور دمل وا بماند و از آن ناسور و مسه بهمرسد *
علامت آن بود که جانور همواره ترشرو بود و گاه گاه از جای بجهد و خود
را ور چیده دارد و بددل و هراسنده بود ، و هر کس از پس پست او بگذرد

---

[1] نشارة sawdust, saw powder

[2] مورد (*mūrad*), *vide* p 125, note 2

[3] لادن (*lādan* or *lāzan*), A, ladanum, the resinous juice or gum of *Cistus creticus*

[4] صوم *vide* note 7, p 28

علاج دیگر * روغن سرشف یک آثار، و سبز قدم آثار، در روغن مذکور سرخ کند، و هر صبح قدری ازآن بهمراه طعمه میخورانیده باشد، به شود *

علاج دیگر * زیرهٔ سفید و انگوزه و کبریت و شملیت برابر هم، باریک آس نموده بماسورهٔ در اصل پر جانور بدمد، جرب دفع گردد *

علاج دیگر * برگ مورد و دانهای نیم و مردار سنگ و حُضُض [1] مکی و حلتیت و چاکسو [2] و حب الرشاد [3] و کبریت دماوندی همه را باریک آس نموده در بیخ پرها بدمد، خارش دفع کند *

علاج دیگر * دانهٔ الاچی خورد چهار سرخ - نبات شش ماشه - باریک کرده و بآب املتاس [4] گولی کرده بدستور عادی بکار برد *

علاج دیگر * کبریت دماوندی سه درم - زهرهٔ میش و روغن سرشف ده تولہ - هر دو را بر آتش نرم نگهدارد و چون بهم حل شوند آب تلخه برآن اضافه نماید و بجوشاند تا آب فانی گردد * پس از پارچه صاف کرده در ظرف سفالین کند، هر صبح قدر یک ماشه ازآن روغن بهمراه گوشت چغد جانور را دهد، نفع بیّن کند، مجرّب است *

علاج دیگر * جوزبوا و طباشیر از هر کدام دو ماشه - زنجبیل یکماشه - صبر سقوطری دو سرخ - برنگ کابلی یک ماشه - شونیز دو ماشه - شاهترهٔ [5] حسک چهار ماشه - کبریت دماوندی یکماسه - همه را باریک کوفته

---

1 حضض مكي (*huzuz i makkī*), extract of *Berberis lycium* or *Berberis aristata*. *Vide* note 1, p. 208

2 چاکسو (*chāksu*), H., *Cassia Absus*

3 حب الرشاد *vide* note 3, p. 255

4 املتاس (*amaltās*), H., is *Cassia fistula*

5 Common in gardens in the Panjab شاهتره (*shāhtara*), P., *Fumaria officinalis*

بآب برگ نیم گولی قدر یک سرخ کند ، و هر صبح چهار گولی بار کلان را در وی طعمه خوراند و چون بنگ هضم کند سیر نماند ، و این عملهٔ حقیر است و بتجربه رسیده *

علاج دیگر * جانوری را که خارش بود آن جا را بآب غوره یا آب چغندر یا آب جلدم یا یکی ازینها ، شویند و روغن بادام و عسل بدآنجا مالند و روغن گاو تازه با شکر طبرزد در طعمه دهد ، نافع است *

فصل سیوم در معالجهٔ شقاق حرف کلنجر * این علت از گرمی و حرارت داروهای گرم که در تولک و یا در شکار دهند حیرد * چون از حرارت آن خون جانور سوخته و سوداوی گردد ، چنانچه انسان را جذام عارض شود ، جانور را کلنجر بهمرسد ، اما در هنگام تولک زیاده شود و طول کشد * علامت آن بود که ناخنهای چنگال جانور سفید شود و پرده‌ها از ناخن جدا شوند و دانها بر انگشتان پیدا شود و رنگ منسر هم بطور ناخن گردد ، و لاغر شده بار فربه نشود و بعضی پرها تاریک و خام و شکننده بر آرد و گوشت خورد و شکار برد و لیکن فربه نگردد ، و پوست بالای ساق سفید پرده‌ها شده بریزد ، و سفیدی بن منسر بنیلگون بگرداند[1] *

علاج آن بود که اول از بریدن ناخنهای انگشت خون را کم کند و بعد یک هفته صاف کند بصاویهای مسهل که مخصوص جهت همین مرض نوشته شده *

صاوی اول * دارچینی یک ماشه - تربد سفید چهار ماشه - مصطکی یک ماشه - نبات چهار ماشه - همه داروها را باریک آس کرده ودر سه

---

[1] In this disease the nails also drop out and do not grow again

علاج دیگر * چند دانهٔ سیر در چند ورق گوشت جانور را بخوراند *

علاج دیگر * چرک گوش بچهٔ گاومیش بقدر یکدانهٔ ماش در طعمه جانور را خوراند، اما نصف طعمه اول خورانیده در یک ورق دوای مذکور را دهد و بعده نصف دیگر طعمه خوراند - انشاء الله تعالی از شپس پاک شود *

علاج دیگر * بطرطی کند (که در فارسی آنرا دارتو[1] گویند و بکار رنگریزان آید) و بذر البنج و مویز و زراوند طویل[2] در آب جوشانیده در اصول پرها مالد و در آفتاب نشاند، پاک شود *

علاج دیگر * بیار برگ بهانت[3] و آنرا خشک کرده باریک بکوب و چهار توله ازآن با یکتوله برنج کوفته یکجا کن و بماسورهٔ در بیخ پرها بدم و در آفتاب نشان، پاک شود *

علاج دیگر * زندق با قدری آب لیمون و یا سرکه بر کف دست بمال که یکذات شوند، و دم پنبه درو تر کرده بر جانور بهٔ بند، و یا دوای مذکور را در اصول پرها بمال، از شپش پاک گردد[4] *

علاج دیگر * گیاهی است در مازندران که مردم آنرا کیکواش[5] نامند و در فارسی ریوش گویند نرم نساید و در شراب تر کرده در بیخ پرها بمالد، از شپس پاک شود * اما در آفتاب نشاندن لازم است *

---

[1] دارتو or بطرطی کند , طرطی is evidently the Arabic word دردي (durdī), tartar, دار تو (dārtū), P, tartar (the acid)

[2] زراوند طویل (zarāwand), P., Long-rooted Birthwort, *Aristolochia longa*

[3] برگ بهانت , (bhānṭ), H, is *Clerodendron infortunatum*

[4] An excellent and common remedy for lice, it is much used by Indian women

[5] ریوش or کنکواش , kank-wāsh, in Arabic حشیشة البراغیث , a variety of *dūqas*, see *Makhzan*, p 602 ردوش not traceable

علاج دیگر * اگر جانور را شپش بسیار بود و از هیچ دوا درنیاید، دار فلفل وکندش از هر کدام یک جزو باریک کوفته و جانور را گرفته و استوار کرده در اصل پرهایش بدمد و در آفتاب دارد - اسماء الله تعالی در یک لحظه پاک شود، و هر یک این دو اجزا بجای خود بزین کرم عامل است *

فصل دویم در معالجهٔ جرب و آن گر است عرف خارش *

علامت آن بود که جانور موی سینه و زیر نیفه را [1] بر کند و بخارد *

علاج * آن بود که زهرهٔ گوسفند و یا گاو در اصل پرها بمالد *

علاج دیگر * اگر جانور از پر کندن باز نماند، آنرا باید که از پیش سینه و نیفه [1] پرها بر کند و قدری سرکه و آب انار شیرین درآن اضافه نموده بر سینه و نیفهٔ جانور بمالد، نافع است *

علاج دیگر * چرک گوش بچهٔ گاومیش قدر یکدانهٔ ماش در ورق گوشت درپیچد طعمه جانور را خوراند، در چند مرتبه دادن نفع بخشد *

علاج دیگر * چندان نرم نکوب و بسرکهٔ انگوری حل کرده جای خارش جانور را بدان بسوی، به شود *

علاج دیگر * برگ نیم بیست ورق - کبریت آمعادی دو سرخ - دانهٔ حانه چهار سرخ - همهٔ ادویه را باریک آس نموده بآب نخود گولی برابر دانهٔ نخود ساخته صبح یک گولی درورق گوشت بر جانور را خوراند، و چون دیگ هضم کند سیر نماید، نافع است *

[1] نیفه *vide* note 1, p 257 From the context here, it would appear that the term is applied to the feathers between the legs over the abdomen and not to the feathers under the tail

باب بیستم

در معالجهٔ امراض جلد مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ شپش که در پرهای جانور بهم رسد * جانور را بسته داشتن و گوشتهای ناپاک دادن و دست چرب و ناشسته در پرها مالیدن و چرکین داشتن سبب این مرض است * **علامت** آن بود که جانور را موی قفا برخیزد و ریختن گیرد، و خود را بسیار خارد و بسیار افشاند و نرم پر[1] برید و موی پیش بیضه بر کند *

علاج آن بود که پارهٔ زرنیخ فارسی خورد بکوبی و بغالیهٔ مسکین عرف چوا[2] بیامیزی و بر قفای جانور ضماد کنی، و اگر زمستان باشد در خانهٔ گرم بربندی، و اگر تابستان بود پیش آفتاب بندی، به شود *

علاج دیگر * قدری دریز[3] یعنی مویز در آب بجوشان و بنه تا صاف شود و بر تمام پرهای جانور بمال و بر آفتاب بند - انشاء الله تعالی همه شپش بمیرد *

---

[1] نرم پر *narm par*, "down"

[2] چوا غالیهٔ مسکین عرف هوا *chauvā*, H, an unguent or fragrant paste of four ingredients (viz, sandal, agallochum, saffron, and musk, or ambergris, saffron, musk, and the juice of the flowers of the *Abor tristis*)

[3] دریز *Vide* note 1, p. 226

علاج دیگر * بورهٔ ارمنی سائیده در نائرهٔ کن و در همهٔ پرهای جانور اندر دم تا به شود *

علاج دیگر * پارهٔ پارچهٔ پاک و سفید بمار و جانور را در آن پارچه پیچیده بر آفتاب[1] بنه ، همه شپش درآن کرباس چسپد و جانور خلاص گردد ، پس پارچه را دور کن ، به شود *

علاج دیگر * مدری پنبه در شراب تر کرده حلقه دستور در گردن باز چون طوق باندار و تمام شب در گردنش باشد ، و محافظت کن که بیفتد ، روز دیگر تمام شپش در آن پنبه چسپد و جمع گردد ، پنبه را از گردن جانور برآر ، پاک شود *

علاج دیگر * دار فلفل درم سائیده سه توله - خاکستر سرگین گاو صحرائي[2] سوخته یک توله ، هر دو را بهم بکوب ، و در پرهای جانور با پر مرغ یا کبوتر برکش ، و در آفتاب بر بند ، پاک شود ، و اگر پاک نشود ، بعد سه روز ، یکمرتبهٔ دیگر بعمل آر - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * برچ کوهي چهار توله - مغز کوانچ[3] یکتوله - هر دو را با نیم پاؤ آب تر کرده در بیخ پرهای جانور بر کش و در آفتاب بر بند - انشاء الله تعالی پاک گردد *

علاج دیگر * سبوس اجوائین[4] خراساني باریک بکوب و در بیخ پرها بماسورهٔ در دم و جانور را بر آفتاب بر بند ، بامر الهي از شپش پاک شود * بعده بآب اجوائین غسل ده ، مجرّب است *

---

[1] بر آفتاب *bar i āftāb*, is properly "at the edge of the sun," i e , half in the shade and half in the sun , at the edge of a shadow cast by a wall

[2] گاو صحرائی wild ox ?

[3] کوانچ *kiwānch*, H the Cowhage Plant *Mucuna pruriens*

[4] سبوس اجوائین *subus*, P , is bran chaff

چرکین خورانیدن * علامت آن بود که جانور چون بطپد گوشه های دهان را باز دارد *

علاج آن بود که جانور را فرو گیري و کام و دهانش را نیکو ملاحظه کني که چیزی در آنجا چسپیده نباشد و اگر باشد نیکو پاک کني و ریوند چیني یکدانگ - کافور نیمدانگ - صبر زرد دانگي - ملوبیا دو دانگ - گلسرح [1] همه را باریک آس کرده نه بیر و بآب گسنیز و آب انار ترش و شیرین ترکرده با انگبین صاف و روغن بنفسه معجون کن و سه پاره نموده بگلوي باز فرو بگذران و زماني بر دست دار * بعده بگوشت میش گیاه خواره بروغن بنفسه آلوده سیر کن *

علاج دیگر * ریوند چیني و صبر زرد و شکر طبرزد از هر کدام دانگی درمیان قدری مسکه کن و بر یخ بنه تا سرد شود و منجمد گردد * پس از گلوی جانور فرو بگذران ٫ سه روز بعد ٫ شیر خر سیاه بروغن کنجد سفید بیامیز و بجوشان و بنه تا سرد شود ٫ آنگاه بگوشت ماکیان سیاه و گوشت کبک از آن روغن آلوده سیر کن *

علاج دیگر * زهرهٔ خرگوش نیمدانگ - خایهٔ کسف و ریوند چیني و صبر زرد از هر کدام دانگی - نخون شبپرک و شیر زنی که پسر داشته باشد آن همه را بهم بسای تا چون مرهم شود ٫ و حصهٔ سیوم از آن بگوشت ماکیان سیاه بده ٫ به شود *

علاج دیگر * شکر طبرزد یکدرم - زعفران شاخ نیمدانگ - کافور یک نخود - درمیان مسکه گولي کرده در حلق جانور بده * اگر تابستان باشد

---

1 گلسرح , silicate of alumina and oxide of iron, *bole rubra* or red chalk.

ریگ سرد پیش نشستن باز دوبیز تا بر آن نشیند ، و اگر زمستان بود پوست
گوسفند برّة پیش جانور نهد تا بر آن بسته نهد و نشیند که نفع بسیار دارد ،
انشاء الله تعالی به شود * و چون جانور از گوشت خوردن باز ماند بیماری
سخت است و نا امید ، طلب جانور دیگر کن که علاج اثر نکند *

چرب کرده در حلق جانور فرو ده و چند ساعت گرسنه دار و آب پدس جانور نده و گوشتهای افسام و متبدل بروغن سرطان آلوده بده، و بدان سیر کن، و در چند مرتبه دوا کردن به شود، و دلاسا و نوازش کردن باز را لازم است *

فصل دویم در معالجهٔ بیماري کاهش * این مرض از گرمي و خسکي خیزد و نیز از سردي و خسکي و در آب ترشدن بسیار بهمرسد * علامت آن بود که جانور همه گوشتها برغبت خورد و نیکو هضم کند ولی در تن می‌کاهد، و آب بسیار خورد و از آب بسکیبد[1] و در پنجال رگهای سرخ بود و خود را بسیار خارد و بیفشاند و شپس در زیرهٔ بالهادس[2] افتد *

علاج آن بود که سه من گوشت فربه در دیگ سنگین یا در دیگ سفالین کن و آن دیگر را بگل حکمت اندوده نما و پر آب کرده آنقدر بجوشان که گوشت از استخوانها بدرد، پس فرو آورده بنه تا سرد شود * بعده سر دیگ را بکشا و گوشت بیرون کن و آب گوشت را در طغاره کن و پیش باز بنه تا بخورد و تشنگی ساکن گردد، و بعده بگیر روغن گاو خوش[4] و دو سه حب بسار و در یخ بنه تا منعقد گردد، پس بگلوی جانور فرو ده و دیگر هیچ مده و تا دیر گرسنه دار، آنگاه بگوشت میش کناه خواره بروغن شتر پخت آلوده بده و سه روز بهمین دستور سیر نما، به شود *

علاج دیگر * کندش و شحم حنظل و صمر زرد و شنگرف رومی از هریک بیمدرم، همه را نرم بکوب و بیبز، و سه روز در گوشت پارها ضم جانور را

[1] از آب بسکیبد, the author apparently by this means, "avoids bathing", he has just stated that in this disease the hawk drinks inordinately

[2] *Vide* note 1, p 297

[3] *Man* an obvious error

[4] گاو خوش the author has used this obscure word, or phrase several times

خوران ، و بعد رهائی بگوشت کدک و یا گوشت تیهو و یا گوشت خوک دهنه بشیر گاو سیاه یک شبا روز تر کن و دیگر روز بدان سیر کن ، به شود *

علاج دیگر * فلونیا [1] دو دانگ بمیان گوشت بده و بعد رهائی بگوشت میش کناه حواره بروغن کنجد سفید آلوده باز را بدان سیر کن ، و در جائی باز را نشان که آواز مردم در آنجا نشنود ، خصوصاً در شب احتیاط زیاد لازم است *

فصل سیوم در معالجهٔ بیماري خفقان * و آن دل تنگی است *

علامت آن بود که جانور نفس متواتر و زود بکشد ، و منخرین که هر دو سوراخ بینی را گویند حرکت تند کند ، و سر استخوان سینه که زورق عبارت از است بسرعت زند و طپش دل ظاهراً معلوم گردد *

علاج آن بود که گل ارمنی و گل مختوم [2] و لعاب تخم ریحان و آب انجیر در گلاب تر کرده جانور را بنوشاند و بروی سبزیها و علفهای سبز بخواباند و طعمه از زردهٔ تخم خام کبوتر خانگی که پوست در شکم بچه بسته باشد بدهد ، و گوشت چوزه که پر و بال بر نیاورده باشد نافع است *

علاج دیگر * شیر خشت با قدری زرشک و عناب در شیر تر حل کرده در نائره عوض صافی بکار برد ، نافع ترش چیزها است *

فصل چهارم در معالجهٔ هول دل عرف کهنه * این مرض از حر… حرارت خیزد و از بسیار خون دادن و از گوشت گوسفند و گوشت

[1] فلونیا *vide* note 3, p. 182. This word is properly the name of a soothing electuary, principally composed of opium and hemp. It is so called after its inventor, Philon of Tarsus, a contemporary of Augustus.

[2] گل مختوم, a variety of *gil-i armani* or Armenian bole.

علاج دیگر * پوست هلیلهٔ کابلی یک ماشه بروغن السي [1] سوده گولی ساخته صبح بدستور صافی از حلق جانور فرو برد ، و بعد زمانی آب پیش نهد ، اگر بخورد بائره کند * چون صاف شود بگوشت بر اندازه کرده سیر نمایند ، به شود *

علاج دیگر * جوانهٔ که زیر گوشت فربه در به طرف میماند ، گوشت گوسفند در آن تر کرده جانور را خوراند فربه شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * تخم مرغ خانگی که تازه باشد آن را در آب جوش نموده و پوست از آن دور کرده و زردهٔ آن را بروغن گاو و روغن بادام حل‌کرده عوض طعمه جانور را بهمان سیر نماید ، و بگوشت زنده آخر روز سیر کند - به شود *

علاج دیگر * از میرزا تهو بیگ * اگر جانور لاغر باشد و هیچ دوا فربه نکردد آن را چند لقمه از گوشت جانور که در هندی چهپاکه [2] نامند سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * قدری سیر خر گرفته و سرگین موش درآن حل کرده صبح جانور را در بائره دهد ، و بعد چند پیخال آب پیش باید نهاد تا خود بخورد ، و چون صاف شود بگوشت بر سیر کند *

علاج دیگر * روغن ترب همراه طعمه خورانیدن نفع بسیار کند ، و آن را این طور سازند که آب بیخ ترب را با روغن بادام و کنجد مساوی بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند ، پس سرد کرده و گوشت بدان آلوده جانور را سیر نمایند - انشاء الله تعالی فربهی مکمل آرد *

---

[1] السي *alsī*, H. linseed (*Linum usitatissimum*)
[2] چهپاکه *vide* note 1, p. 289

باب نوزدهم

در امراض دل مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ بیماري دق * سببش آنکه چون صیّاد جانور را در دام افتاده بیند از غایت فرحت خود را بر بالای جانور بی اختیار اندازد و جانور را بسختی تمام از دام بر آرد و چشم را با دوخته در روی جانور بسیار نگاه کند، و دیر از میر شکار کاهل که برای رام شدن تا دیر چشم باز را بسته دارد و با جانور درشتی کند، علت مذکور بهمرسد * علامت آن بود که جانور آماسیده و خدره بود و همواره ترش روی، و بالهای[1] بالای چشمهایش برخاسته، و پر بازوها بر آورده بود، و گوشت کمتر خورد و می‌کاهد و اکثر بآستانهٔ خانه نظر بسیار کند *

علاج آن بود که مدام آب بر جانور افگنی و طغارهٔ آب پیش نهاد باشي و از گوشت همه مرغان دهي غیر گوشت عکه *

علاج دیگر * سعد کوفي و تخم کرنج[2] و ریوند و زعفران و عود قماري از هر کدام دانگی، همه را نرم کوفته به بیز و بگلاب سه گولي کن و با

---

[1] بال for پر.

تخم کرنج (*karanj*), H., the seeds of *Pongamia glabra*

عود قماري (*'ud qamari*), pale coloured aloes wood

کرم پیس او بنهد، و چون صاف گردد بگوشت کنجشک کاکلدار و یا گوسفند یا کبوتر بچه فربه سیر نماید *

علاج دیگر * مسک نیم سرخ - تخم مرغ یکماشه - کافور دو سرخ - شیر عورت دو درم - بهم حل کرده گوشت بدان تر کرده جانور را خوراند - فربه شود، انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * شیر خر مادهٔ سفاه - و شیرهٔ جو مقشّر - و آب کدو - بهم ممزوج نموده بجانور همراه طعمه خوراند، و بر برگ اسفناج که در هندي پالک[1] نامند و برگ کسنیر و برگ بید و امثال آن جانور را باید نشانید، و داغ کردن هر دو جانب منسر متصل ناظرین[2] بهتر است، و داغ پیسادي که بچوب مورد کنند نیز نافع است *

فصل پنجم در فربه کردن جانور لاغر *

علاج آن بود که شاش کودک با آب مساوي ممزوج نموده هفت سفالپاره، سوختهٔ آتش، در آن سرد کنی و از پارچه صاف کرده صبح گوشت بز در آن تر کرده سیر نمائي، اشتهاء و هاضمه بسیار آرد و در اندک وقت فربه گردد *

علاج دیگر * شنگرف یک سرخ در شیر بر سائیده همراه طعمه دهد زود فربه شود، و مشک قدر یکدانهٔ جواری همراه طعمه دادن نافع است *

علاج دیگر * بیخ بریارة بر سنگ مالیده و در آب آن طعمه تر کرده خوراند، اما قدری آب در شیرهٔ آن داخل نماید، به شود *

---

1 اسفناج (isfināj), P and A, پالک (pālak), H, *Spinacia oleracea*, Garden Spinach

2 ناظرین the two eyes

علاج دیگر * روغن دست کس نام این روغن است :— کفچه کوته و روغن از آن فسرده بر آرد و قدر سیوم حصه شیر بز در آن داخل نموده بر آتش نرم شیر گرم نماید و گوشت در آن تر کرده بدهد - انشاء الله تعالی فربه گردد *

علاج دیگر * شیر بز سیاه یکتوله - برگ ریحان، عرف تلسی سیاه هم برگ - آب از آن بر آورده شیر مذکور را ممزوج نموده همراه طعمه خوراند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * شمرهٔ کوله نارنجی[1] دو سرخ - مشک نیم سرخ - شنجرف نیم سرخ - هر سه اجزاء را بهم یکجا کرده صبح در یک ورق گوشت جانور را خوراند، و چون نیک هضم کند بطعمهٔ معتاد سیر نماید - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * گوشت خوک صحرائی اگر بهم رسد هر صبح طعمه از آن بجانور خوراند، در چند خوراک به شود * اما گوشت مذکور ثقیل است زیاده نباید داد، و جانور لاغر را هضم کردن دشوار است *

علاج دیگر * سهاگهٔ نو داده قدر یک سرخ - مردار سنگ یک سرخ بخون انگشت میر شکار حل نموده همراه گوشت جانور را خوراند * چون نیک هضم کند بگوشت گوسفند سیر نماید، به شود *

علاج دیگر * لاک یک توله - مومیائی و مشک از هر کدام چهار سرخ - شنجرف چهار سرخ - همه را یکجا کرده قدر چهار نخود گولی کند هر روز یکی در ورق گوشت جانور را خوراند - به شود *

---

[1] کوله نارنجی H, *kaunla* or *kamla* are sweet oranges

فصل دویم در معالجهٔ درد جگر جانور ◦ علامت آن بود که سر دف پای جانور سرد نشود و سدها زیاده گرم باشد چنانکه دست بازدار از آن گرمی آگهی یابد ◦

علاج آن بود که ودری ریوند چینی و آب بیخ کاسنی بهم ممزوج نموده طعمه بدان تر کرده دهد . و اگر از سبب تلخی ریوند نخورد پس از بیخ کاسنی لعاب گیرد و ریوند را جدا کوفته در ورق گوشت خوراند و طعمه بلعاب مذکور تر کرده بدان سیر نماید . و قدر خوراک ریوند باز را چهار سرخ است ◦

علاج دیگر ◦ انگور سوده دانگی در یک ورق گوشت گوسفند بدهد . چون شکم ببند طعمه از گوشت خوک و یا خرگوش و یا گوشت بز ماده و ماکیان سیاه در شیر خر تر کرده دهد مجرّب است ◦

فصل سیوم در معالجهٔ خورد و گداز ◦ این مرض از سردی افتد و از گوشت گاو و بی وقت سیر کردن ◦ علامت آن بود که جانور طعمه خوب را خورد و بکار می برد وی هموار میگذارد ◦ باید دانست که هر طعمه که باز از آن خورد موجب معتاد خود بصف را نقصان پیدا شدن زند اگر چنین باشد نشانهٔ تندرستی است . و گر زیاده از مقدار نصف در پدیدار آید آن را درد مذکور است ◦ هرچند بعد از زیاده از طعمه زند بیماری در باز کار کرده باشد و نصله تنگ و شاخ ساخ بود ◦

علاج آن بود که زردهٔ تخم مرغ در ظروف گلی و چندان بدست برای که حل شود . و گوشت گوسفند بدان آلوده سیر نمائی در چند طعمه صحت یابد ◦

علاج دیگر * روغن زیت و روغن کنجد سفید و اسکندان همه را یکجا کرده بزن و در گلوی کبوتر فرو ریز تا تر شود و گلوی کبوتر را بریسمان بند و بیاویز و روز دیگر بگوشت آن باز را سیر کن * سه روز این معالجه را بنما و آب بده . و اگر گوشت تیز آب دیر هضم کند آب آهن تاب بده تا به شود *

علاج دیگر * مقل گرد سفید نیم دانگ - مرمکی نیم دانگ - مسک یک جو - همه را نرم سائیده در سه پاره گوشت باز را بده . نافع است *

علاج دیگر * گوشت سگ بچه که چشم وا نکرده باشد و گوشت خارپشت و دل و جگر مرغ سیاه بروغن ... آلوده بده به شود *

علاج - سنگدان ماهیان سیاه در سیر آبی که پرورده باشد یک شبانروز تر کند و روز دیگر گوشت بدان آلوده باز را خوراند و اگر بنجور در حلق فرو برد به شود انشاء الله تعالی *

فصل چهارم در لاغری که از خشکی سینه بود و معالجهٔ آن * بدان لاغری که از سبب خشکی سینه بود غیر حرارت نیست *

علاج آن بود که بدارد سفید عورت پستان و گوشت گوسفند بدان تر کرده خوراند *

علاج دیگر * شیر بز سیاه و بنا سرخ بهمراه گوشت خوراندن بسی نافع است *

علاج دیگر * سفید کاو ... دو توله - بران اندکی شیر حسب حل کرده همراه بانوره دهد مفید است * چون از پختگی آمدن فارغ شود آب سیر

و یا گنجشک هزارداستان کاکلدار[1] سیر نماید ، هر دو قسم دمه دفع شود بامر الله تعالی * و این وزن جانور کلان است ، و ریزه را نصف آن *

علاج دیگر * روغن پنبه دانه شب در دماغ جانور چکاند و صبح کندس[2] کوفته بماسورهٔ باریک در هر دو سوراخ بینی جانور بدمد و بر آفتاب بندد تا زرد آب از دماغ بریزد و بعده سیر کند *

---

[1] گنجشک هزار داستان کاکلدار , this is most probably a species of lark The term *hazār dāstān* is properly applied to the Persian *bulbul* or nightingale (*Daulias Hafizi*), to distinguish it from the bulbuls of India

[2] کندس = کندش .

باب هژدهم

در امراض جگر مشتمل بر پنج فصل

فصل اول در معالجهٔ سدّهٔ جگر • علامت سنگی جگر و ورم آن ، و تسنگی بسیار ، و قمصیب ، و استخوان سینه بیرون بر آمدن •

علاج آن بود که پرهای بر سینه دور کرده و صندل سفید و سرخ باب جو و مصطکی و سرکه بهم مالیده ضماد نمایند ، نافع است •

علاج دیگر • لاک مغسول که هفت مرتبه شسته و در آب سائیده و خشک کرده باشد - و ریوند چینی - وگل سرخ - و تیم کاسنی - همه را مساوی در آب جوشانیده و آب آنرا صاف نموده بنوسانند ، و طعمه از زردهٔ تخم مرغ و آرد عدس مقروح نموده بشکر طبرزد دهد ، و گاهی از گوشت طیف باب جوشندهٔ عدس باید داد به شود •

علاج دیگر • زرشک و بیخ تلیق [1] و جوشندهٔ آن خوراندن دفع بیمار بکند •

---

[1] بیخ ملیق (*'ulliyq*) A., the roots of *Rubus fruticosus*, the Blackberry or Bramble

علاج دیگر • شش گرگ را خشک کرده و با قدری کثیرا [1] و شیر خر سیاه آمیخته گولی قدر مغز پسته سازد ، و هر روز یک حب ازان میداده باشد ، و بگوشت ماکیان سیاه سیر کند ، به شود ، و این معالجهٔ جالینوس حکیم است و آزمودهٔ صد معرش مغربی است •

علاج دیگر • مسک خالص یک مثقال و نیم ، و بورهٔ ارمنی و مرداسنگ و هزار درمان خشک از هر کدام دانگی ، همه را باریک آس کرده در سه لقمه گوشت گوسفند بدهد ، و هر چند روز که مداومت این دوا را نماید ، طعمه از گوشت گاو بروغن نیلوفر آلوده بدهد ، مجرّب است •

علاج دیگر • دو دانگ شکر طبرزد با دو دانگ هزار درمان خشک سائیده به تیر ، و در سه لقمه گوشت گوسفند بدهد ، و آب پیش جانور بنهد ، و تا ظهر گرسنه دارد • بعد ازان بگوشت ماکیان سیاه بروغن بنفشه آلوده سه روز متواتر بدین سیر کن و همین دوا باید داد •

علاج دیگر • سعتر [2] در سیر عرق تر کن و از پارچه صاف کرده و طعمه در آن تر نموده بدهد - انشاء الله تعالی در هفت طعمه به گردد •

علاج دیگر • بیاز ترب و اندرونس را کاویده روغن کنجد و روغن گاو خوش [3] و شیر خشت قدری دران انداخته بر آتش نهد تا کف کند ، و گوشت میش گیاه خواره [4] دران کف روغن آلوده بخوراند به شود انشاء الله تعالی •

---

[1] کثیرا ([illegible]) [illegible]rmum, [illegible]ossypium

[2] سعتر ([illegible]) also written صعتر or زعتر, A., *Thymus serpyllum*. See Watt, Vol. VI,—Part IV, p. 48, under *Thymus*.

[3] گاو خوش, this word recurs more than once; can it be an error for گاو میش?

[4] گیاه خواره P., fed only on grass and not on grain.

علاج دیگر - تخم ترتیزک با روغن السی آس کوفته گولی بسته از حلق جانور بگذراند و بعد پیچال کردن سیر نماید بگوشتی که معتاد آن باشد و در یکهفته سه روز دوا دهد - نافع است *

علاج دیگر - نیل وسمه و مومیائی و نیر ترتی هر سه سائیده و گولی کرده صدم در ورق گوشت گوسفند خوراند و چون هضم کند طعمهٔ گوشت گوسفند در شیر خر شیدهٔ تر کرده سیر نماید - نه سود *

علاج دیگر - صمغ عربی و گل ارمنی با قدری روغن گفتد و لعاب پیدانه حل نموده همراه طعمه جانور را خوراند دمهٔ سس دفع گردد *

چند نسخه دوا که هر شر دو نوع دمه عامل است اینجا نوشته شد *

اول باید که جانور را روغن سرسف در بینی چکاند و تخم ترک درخت چیب سائیده و آب آن چند قطره در سوراخ بینی جانور چکاند و در آفتاب بندد و ایمچه هر دو پی [illegible] دهد تا خوب مقدار آنرا [illegible] بندد و [illegible] دماغ جانور بر آید - بعده گوشت کبوتر و [illegible] و حته سیر نماید *

علاج دیگر - آب چرچره نیر در دماغ جانور چکاند دستور همین عمل کند *

علاج دیگر - تخم خرگوش خشک کرده و یکسرخ [illegible] و دو سرخ نوسادر همه را آرد نمود [illegible] کرده در یک و نیم گوشت گوشت [illegible] طعمه جانور را خوراند - چون نیک هضم کند گوشت ندهد و یا گوشت چپاکه[1] •

---

[1] چپاکه [illegible] called in the Derajat (where it is a quarry for the Common [illegible] the Red-headed Merlin and the Shikra [illegible] for [illegible] A Derawal falconer when he takes one of these little owls [illegible] hawk [illegible] his [illegible] his hands thenceforward [illegible] when passed over the [illegible] 2 [illegible] 296

بآب لیمون سائیده گولی ساخته در ورق گوشت صبح جانور را خوراند، چون نیک هضم کند، بعد ازان بگوشت ماکیان سیاه سیر نمایند * و اگر احتیاج بار دیگر باشد، بعد چهار روز این دوا را دهد، زنجبیل دو سرخ - قرنفل یکسرخ - صمغ زرد نیم سرخ - مصطکی یک سرخ - هرچهار اجزاء را بهم سائیده در ورق گوشت صبح جانور را خوراند، تا هفت روز متواتر دهد - انشاء الله تعالی دمه دفع شود *

علاج دیگر * شیر درخت گولر[1] و هیزلی[2] از هر کدام قدر یک نخود در یک ورق گوشت جانور را خوراند، و بعد هضم شدن بگوشت کبوتر سیر نمایند *

علاج دیگر * شیر درخت نربسی[3] که آن قسم جدوار است زهردار، قدر نیم سرخ - شیر مذکور سائیده در یک ورق گوشت جانور را خوراند و بعد هضم شدن سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بنگ کوهی[4] سه سرخ - لاک یک سرخ - نبات یک سرخ - بهم سائیده در ورق گوشت صبح جانور را خوراند، چون هضم کند سیر نماید *

علاج دیگر * اگر دمه با آواز خرخر در گلو باشد، بیارد شملیت و شب آنرا در آب تر کرده صبح آب آنرا از پارچه صاف نموده همراه طعمه بخوراند، و اگر نخورد در حلق جانور چکاند، به شود *

---

1 گولر (*gular*), H., the wild fig tree, *Ficus glomerata*

2 هیزلی word not traceable

3 نربسی (*nirbisi*), H., *Aconitum palmatum*; جدوار (*jadwār*), A., *Delphinium denudatum*

4 بنگ کوهی, syn. of شوکران (*shaukarān*), A., the Spotted Hemlock, *Conium maculatum*

علاج دیگر * بیارد تلخهٔ خرگوش و گوشت بدان آلوده سیر کند دو سه مرتبه، صحت یابد *

علاج دیگر * پوست برباره یک سرخ - مسک یک سرخ - کافور نیم سرخ - شنگرف یک سرخ - هر چهار دارو را یکجا بهم آس نموده در یک ورق گوشت جانور را خوراند و چون هضم کند آنگاه بگوشت کنجشک کالدار سیر نماید، به شود *

علاج دیگر از اعیان * سرچ قدر یک نخود - نمک سونچر بقدر یک نخود - صبر زرد نیم نخود - قرنفل نیم سرخ - هر چهار ادویه را کوفته بآب شیر گرم گولی ساخته جانور را خوراند * بعده آب پیش او بنهد تا بخورد و تا ظهر گرسنه دارد * بعده بگوشت ماکیان سیاه بخون او در روغن کنجد آلوده سیر کند به شود *

فصل چهارم در معالجهٔ دمهٔ شش * و این مرض از گرمی و خشکی و گرده و خاک بود * علامت آن بود که چون جانور بطپد و نفس بر ششش افتد پیوسته گوشه های دهان را کشاده دارد *

علاج آن بود که گوشت کبوتر سرخ دم دار[1] باین نوع بدهد، کبوتر سرخ را حوصله بسرکهٔ انگوری پر کن و گلوی کبوتر را بریسمان بر بندد و تمام شب نگهدارد، و صبح بگوشت آن جانور را سیر نما، اگر خون بخورد، گرفته از حلقش فرو بگذراند، به شود *

علاج دیگر * بیار شیر خر سده و بروغن کنجد بیامیز و بر آتش بنه تا گرم شود، و گوشت ماکیان سیاه و گوشت بر یکجا کرده زمانی در شیر و روغن تر کن و جانور را بدان سیر نما، در چند طعمه به شود *

---

[1] کبوتر سرخ دم دار not intelligible

علاج دیگر • مورچهٔ خشک کرده میراطب ازان خورد سال و در سه
پارهٔ گوشت گوسفند جانور را بدهد و بدار تا هضم کند و بعده آب سیر گرم
دائم روز پیش او نهد • بعد ازان سیر کن گوشت میش تازهٔ گرم بخون او
آلوده بدهد - انشاء الله تعالی به شود •

علاج دیگر • سرداره [1] یکتوله - و بیخ نیلوفر یک توله - نیم اسگندهٔ [2]
دانگی - ملیا دانگی - قرنفل و مومیائی و تخم کرفس و شنجرف از هر
کدام دانگی - همه را کوفته باریک آس نموده بآب گولی بندد جانور
کلان را قدر نخود و خورد را برابر ماش . صبح گرفته و دهنش را وا کرده در
حلق او فرو دهد چون یک پیحال کند بگوشت ماکیان سیاه بخون او آلوده
سیر کند • و در شش روز سه روز بنوبت دوا دهد به شود •

علاج دیگر • اگر دمه باشد شنگرف در شیر سر سائیده همراه طعمه
بخوراند به شود •

علاج دیگر • بیربهوتی و مومیائی و قندیل مساوی بهم آمیخته برابر
نخود گولی سازد • جانور کلان را برابر نخود در ورق گوشت گوسفند
بخوراند و بعد هضم کردن بگوشت میش سیر کند به شود •

علاج دیگر • دختری که اول مرتبه او را حیض آمده باشد لتهٔ خون
آلودهٔ او را بگیرد و در شیر جوش کرده و فشرده و قدر یک سرخ عسل بلادر
در ان ممزوج نموده و چند ورق گوشت گوسفند بدان تر کرده جانور را بخوراند
و هرگاه هضم کند بگوشت گوسفند سیر کند اما آب کم و سیر گرم باید داد
به شود و مجرب است •

---

1 سرداره for ... , H. ...
2 اسگندهٔ as, and ... H., B. ... comme ...

علاج دیگر * گاوزوهن که آن از زهرهٔ گاو بر آید قدر یکدانهٔ جو در ورق گوشت بر جانور را بدهد و چون هضم کند بگوشت ماکیان سیاه سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * گاوزوهن دو سرخ - مسک و شنجرف از هرکدام یک سرخ - هرسه را بهم سائیده بآب انار شیرین گولی ساخته در ورق گوشت بر سیاه عدمِ جانور را خوراند . چون آنرا بیک هضم کند سیر کند . این ادویه را چند بار دادن صحت بخشد - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بیارد صبر یک سرخ و زیرهٔ سفید و گل چنبه[1] از هر کدام نیم سرخ - تخم مالکنگنی دو سرخ - سنجرف نیم سرخ - همه را باریک آس نموده و با مغز سر کنجسک حب ساخته در ورق گوشت جانور را خوراند . چون بیک هضم کند بگوشت هدهد سیر نمایند . و در یکهفته سه روز دوا را ناغه کرده بدهد *

علاج دیگر * بیارد چند بلحهٔ ساروی ابلق[2] وصبح روز اول جرهٔ سه سارو همراه طعمه خوراند . و صبح روز دوم زهرهٔ چهار سارو . و صبح روز سوم بلحهٔ پنج سارو خوراند . اگر خود بخورد بهتر و الا جانور را گرفته در حلقش فرو ریزد و آب بدهد تا هضم کند پیخال دیده بگوشت ماکیان سیاه بچون او در روغن ریب تا کفتحد یا روغن کتان آلوده سیر نماید * باسه از روز اول بلحهٔ یک سارو و روز دوم دو و روز سیوم سه زهره دهد . دفعه دفع شود *

علاج دیگر * مردار سنگ و مسک و سنگرف از هرکدام یک سرخ - کافور و گهونگچی سفید و مومیائی از هرکدام نیم سرخ - همه را یکجا کرده

---

1 چنبه (chamba or champa) H. Michelia champaca

2 ساروی ابلق probably the Pied Starling (Sturnopastor contra)

شهد خالص ممزوج نموده در گلوی جانور بریز ، و زمانی بر چکس بدهد تا
قی کند و طعم بسیار بر آرد • چون از قی فارغ شود آب شیر گرم پس
جانور بنه تا برغبت خود بخورد ، و زهرار جانور می کرده را عسل نیکو
نیست • و بعد نماز ظهر بگوشت ماکیان سیاه بخون او آلوده سیر کن و اگر
در قی کردن جانور سست گردد آنرا قدری مسکه در گلویش پس از سیر
کردن بریز تا بحال آید • و روز دویم ناغه کن که قی متواتر جانور را ناتوان
گرداند ، و آنروز بگوشت گاو و یا بگوشت میش بخون آلوده یک حوزه
سیر کن • بعد عجم ، روز سیم ، این سفوف را در سه ورق گوشت بده
یا طعم را نصف داده در سینه یکجا کند و در روز می تصدیع بیار برسد واسال
بر آید • بادیان سه ماشه - ایرسا [1] که بیخ سوسن باشد بکدرم - اصل السوس
دو ماشه - صمغ کندر یکماشه - نمک هندي یک ماشه - نبات دو
درم - همه اجزاء را باریک آس نموده نگهدارد • و این را فقیر بر بار آزموده
است •

علاج دیگر • آب سوسن نیم توله - آب کندل [2] سس ماشه - پوست
بکذار مس و دو درم - بکوب و با آن آنها نه پر و با دوازده حر عسل بتوام
زرده معجون کن و مدر پنجدادگ بار را بده اگر کلان بود ، میانه را
ه دانگ بده ، با چهار دانگ شیر زنان آمیخته • وخون ماکیان سیاه با این
اروها خامیر و بده ، نه شود • اگر همراه طعمه خورد بهتر ، و الا درحلقش
ریزه و اگر این دارو فصلهٔ جانور زرد و یا سیاه رنگ شود ، آنرا برزد! تخم
مرغ و یا روغن زیت بیامیز و گوشت حوک بدان آلوده تا سه روز بده ،
شود - انشاء الله تعالی •

---

[1] ایرسا (*A*, *Iris germanica*)

[2] کندل, *kundal* is the Hindi name for *sakbinaj*, the Sagapenum of the Greeks

علاج دیگر * صمغ عربی - کتیرا [1] - هزار درمان خشک - از هر کدام یکدرم دارِیک سائیده و با سه درم روغن گاو کهنهٔ پیر شده [2] بیامیز و سه حصه کن، ازین داروها یک درم با یکدرم روغن گاو بیامیز و بر تیغ نِه تا سرد شود، و با در ظرفی کن و آن ظرف را در آب سرد نِه تا دوا منعقد گردد، و جانور را گرفته در گلوی او فرو نگذران، و همچنان در قباچه بسته دار، و میخ در دیوار بزن، و جانور را سر بالا و دم طرف زمین و پست بدیوار کرده بیاویز، و بعد ازان از قباچه برآر، و تا نماز عصر گرسنه دار * و بعد ازان بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و گردن ماکیان بشکر طبرزد آمیخته بده، در شش روز سه روز بده و سه روز ناغه کن، و روز ناغه گوشت بروغن بنفشه و نیلوفر آلوده بده، مجرّب است *

علاج دیگر * شُش روباه خشک کرده - و مغز موسن و شکر طبرزد - حورد بسا و نه بیر، و در سه لقمهٔ گوشت قدر یکدرم ازین دارو بده و زمانی بدار تا هضم کند * بعده بگوشت ماکیان سیاه سیر کن، به شود *

علاج دیگر * ملوبیا [3] تنها در چند پارهٔ گوشت بده و هیچ طعمهٔ دیگر مده تا که این لقمه را هضم کند، آنگاه بگوشت ماکیان سیاه بخون او در روغن بنفشه آمیخته سیر کن، و لیکن بعد از یکدو پنجال سیر کن تا دوا اثر کند *

علاج دیگر * مرزنجوش سائیده در سه پارهٔ گوشت بده، به شود، اما در شش روز سه روز بده *

---

[1] For کتیرا (*katīrā*) the gum of *Cochlospermum gossypium*, sometimes called White Silk Cotton Tree ?

[2] پیر شده i.e., kept for some years; it is said to produce sneezing.

[3] ملوبیا see page 209 note 1

باب هفدهم

در معالجهٔ امراض دمه مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ دم گرفتن جانوران ـ این مرض از دود و خاک خیزد و از بی‌تیماری باز دارد • علامت آن بود که آب از بینی جاری باشد و آواز گرفته شود و چون جانور بطپد نفس بر وی تنگ شود چون دمه •

علاج آن بود که در دو دانگ مویز با یک قیراط فلفل گرد بهم سائیده و در پارچه بپیچند با انگبین معجون کنند و جانور را گرفته آن را در کام و دهان او مالند تا قی کند. و بعد از فراغ آن دهانش را بشوید و طعمه سروش رب و سپیر خرمهره کرده و بدان آلوده در چند طعمه بدهد عافیت یابد. انشاء الله تعالی. و گوشت ماکیان سیاه خوب است •

فصل دویم در تنگی نفس جانوران • علاج آن بود که فلفل و بادیان[1] و بورهٔ ارمنی و نمک هندی همه را بهم برابر ساخته و بیامیز و جانور را گرفته بر بند و زبان او را بسوزن گاو چرب دار و آلودگیها را از زبان او بحال چوب بید پاک کن • پس دهان جانور را بپارچه مالیده از هم جسک کرده بعده دوا را در دهان و کام بمال و تا ظهر نفس آمدن دار آنگاه

[1] بادیان (Badiyan, P., the Star Anise of China, Illicium anisatum

آب پیس بنه تا بخورد * و چون ماکیان سیاه بروغن بیلوفر بیامیز و گردن ماکیان دران آلوده بخوران، به شود *

علاج * زنجبیل چینی - نوشادر - و سرگین[1] سگ، خسک و سفید شده، از هرکدام یکدرم - شیرازی که دختر داشته باشد ممزوج کن و ازان پاره حب ساخته که هر کدام برابر فلفل باشد در گوشت میش چهار حب روز اول بده . و گرسنه دار و آب پیس بنه . وبعد از نماز ظهر بگوشت ماکیان سیاه و یا کبک و یا کبوتر بچهٔ فربه سیرکن . یک روز درمیان کرده پنج حب دیگر بده * علی هذا میداده باش * در هفتهٔ سه روز دوا بده و سه روز ناغه کن * وبعد از فراغ شدن . یکهفتهٔ دیگر از گوشتهائی که گفته شده بده . و بروغن کنجد آلوده و سرگین سفید شدهٔ سگ پاشیده بدان سیر کن . به شود *

فصل سیوم در معالجهٔ دمه که بلغم باشد و باد * این عرض از دادن گوشت گاو و گوشتهای سرد و مسکه خیزد * علامت آن بود که او خرخر در گلوی جانور پیدا شود و چون نفس زا نازکی بلغم در او خاطرآید و اگر انگشت در حلق او نهی پر از بلغم برآید *

علاج آن بود که شکر وانید[2] یکدرم در شیر بز حل کرده شرح اندر کنی و سه دمه ازان شیر بدهی و آدو. گرسنه داری و تمام انقدا کنی * روز دیگر بگوشت میش بروغن کنجد آلوده سیر کن . به شود *

علاج دیگر * سپندان سفید و دار فلفل از هر کدام دانگی . سائیده به شیر . و پیست و یکدانه مویز با این داروها یکجا کرده بکوب . و بقدری

---

[1] سرگین , for فضله

[2] فانید , sugar candy.

علاج • سپندان و زنجبیل و برنج همه مساوی کوفته و در سه پاره گوشت صبح جانور را دهد، و بعد هضم آن بگوشت گنجشک و بچهٔ خطاف عرف ابابیل و موسیچه[1] بی استخوان و پر در مسکه آلوده بدهد، و گوشت خرگوش درین حالت نافع است، و روغن زیت الانفاق[2] همراه گوشت نافع است، و از گوشت مرغ احتراز نماید که بسیار مضرّ است •

علاج دیگر • زنجبیل - مصطکی - کوز[3] - دارچینی - و فلفل گرد - از هرکدام یک جزو وحرف ابیض[4] چهارم حصه از یک جزو - شکر طبرزد قدری- نیم - ازیک آس نموده و بگلاب حبها برابر دانهٔ فلفل ساخته در ورق گوشت دهد. نفع بسیار بخشد، و طعمه از ملخ و خطاف و خرگوش دهد •

علاج دیگر • حقنه بجوشیدهٔ رازیانه و کرفس[5] و فلفل با روغن تازه و با نیم کند. صحت یابد •

علاج دیگر • جگر گوسفند و یا بز با شیر خر سیاه ممزوج کرده و هلیلهٔ زرد دران سائیده خوراند و بدستور تخم سنگ - پشت با شکر طبرزد با جگر مذکور دهد. و این از دواهای پر نفع است •

علاج دیگر • شیاف[6] - شکر طبرزد - و عسل - و انزروت[7] - و نمک - بسیار مفید است •

---

1 For موسیچه see note 4 p 228

2 زیت الانفاق, oil of unripe olives see Makhzan p 749

3 For کوز for گرد چوب P, Areca ... the Betel nut

4 حرف ابیض, (hurf) A, the White Mustard Brassica alba

5 کرفس (karafs), A, celery, wild or cultivated, Apium graveolens

6 شیاف (shiyāf), A, suppository

7 انزروت (anzarūt), A, the Sarcocolla of the ancients, a gum obtained from a species of Astragalus

علاج دیگر * شیاف پیه خوک خاصه برای باز خوب است *

علاج دیگر * اگر جانور را اثر حرارت ظاهر باشد ، عوض نمک در صافی و شیاف و حقنه هلیلهٔ زرد داخل نماید ، و چرغ و شاهین و بحری را جهت صافی قدری از نوشادر با شکر و روغن گاو دادن بسیار نفع کند - و الله اعلم *

علاج دیگر • اگر جانور از شدت و حدت هضم صافی عس کند و مدهوش نماند و نلرزد (و بعد از صاف کردن اینها علامت مرگ است) پس آنرا علاج بهتر ازین نیست که برنج سفید بآب تر کرده زمانی نگهدارد • و بعده جانور را گرفته از آن آب در حلق او ریزد و زمانی توقف نماید که آب در حوصلهٔ جانور گرم شده باشد. پس فوراً آن آب را از حلق جانور بر آرد و یک دفعهٔ دیگر هم از آب برنج بدهد که اثر حرارت نماند • و این علامتها را نیز از کساوت و سدهٔ روده توان دانست که بسبب آن گرهٔ صافی کار نکند و دوا در شکم جانور تا دیر نماند ، و از حرارت ماندن صافی در معده دوا از حدت حرارت معتنسه مردهٔ سم رسد و مهلک بود و عس کردن جانور از آن است - والله اعلم •

علاج دیگر آنکه اگر جانور در ایام زمستان بسبب هوازدگی و سردی بعد صاف کردن عس کند آنرا حندبیدستر[1] که آنرا بچگان نیز خوانند و آن خصیهٔ سگ آبی است ، وزن یک سرخ در حلق جانور فرو برد و در جائی گرم که دانه نگه دارد تا سگ باد نیز نبود • انواع سدمات در فصل مرض باد یاد کرده خواهد شد بدان موجب بعمل آرد •

علاج دیگر • اگر جانور بالجرم[2] هوا زده باشد آنرا وزن یک دانگ تریاق فاروق[3] و یا مسرود بطوس که آن هر دو معاجین را طیار و ساخته از ملک روم آرند در حلق جانور فرو برد انشاء الله تعالی صحت یابد • و این هر دو حیلهٔ مفید است •

1 خصیهٔ سگ آبی the pr[illegible] [illegible] for حندبیدستر see note 2 page 115 [illegible] later place it is said that [illegible] is another name for [illegible] Here, the correct name is given as [illegible] It is so called from the [illegible] is a medicine given to infants.

2 بالجرم Ar. "in the hot season" or بالجزم "of a certainty" [illegible]

3 تریاق فاروق [illegible], A., see p. 217, note 1, and Khory's *Bombay Materia Medica*, page 119.

علاج دیگر * اگر مرض مذکور از حرارت باشد قدر چهار سرخ زهرمهره[1] بگلاب و یا آب سائیده کرده در گلو چکانند نفع بسیار بخشد * و علامت حرارت درین فصل درج است * و برودت آنست که جانور هر چهار اعضا را سست کند و سر بخماند بطور کره. و هر دو پای سیاه نیلگون شود و دراز بگذارد *

فصل دویم در معالجهٔ قولنج شکم * علامت آن حبس فضله است و جانور اکثر سینه بر خاک گذارد و از غایت درد بی آرام شود *

علاج آن بود که حلبه[2] و شبت با عسل و آب خروس دموده بخورانند *

علاج دیگر * آب تربز و آب زیره و عرق بهار نارنج[3] که حلبه در آن تر کرده باشند آن را خورانیدن بسی نافع فرموده اند *

علاج دیگر * حقنه بابونه مذکور با روغن کنجد و بابونه[4] و امثال آن نافع است *

فصل سیوم در معالجهٔ نفخ شکم یعنی باد که در معده جا بهم رسد و هاضمه کم کند * سببش دیر دویدن و بد گواری طعمه حدی در بدود * علامت آن بود که طعمه گسسته و ناهموار کند و در وی حبوب یعنی ریزه بود مثل دانه‌های خشخاش و حباب بر آن باشد و بزردی مائل و رنگ و قوام فضله هم آهک ماند و آوا دهم از بودن جانور شنیده شود و گوشت کم خورد *

---

1. زهرمهره (...) P. bezoar stone ... of magnesia and iron
2. حلبه (ḥulba) A. the Fenugreek, *Trigonella Foenum-graecum*
3. بهار نارنج orange blossom
4. بابونه (bābūna) P. Persian chamomile *Matricaria chamomilla*

علاج دیگر * مازو و پوست انار شیرین خشک هر دو را برابر وزن کوفته باریک نموده با قدری سرکهٔ انگوری پخته حبها برابر فلفل سازد * یک حب تا دو حب یک خوراک بود *

علاج دیگر * سندروس - انجبار[1] - گلنار[2] - صندل سفید - از هرکدام مساوی کوفته سفوف نماید * قدر دو سرخ یک خوراک بود *

علاج دیگر * کوکنار[3] نیم برشت سه ماشه - گل ارمني یک ماشه - زنجبیل یک ماشه - سفوف کند و از آن دو سرخ بدهد *

علاج دیگر * بسفله[4] دو ماشه - طباشیر دو ماشه - مصطکی رومی یکماشه - کتهوری[5] دو ماشه کوفته سفوف کند * قدر دو سرخ یک خوراک بود *

علاج دیگر * تریاق اکبر یعنی فاروق[6] - مشرود بطوس[7] - تنتروي[8] خطائی - گل مختوم[9] و گل داغستاني[10] - هر کدام این بسر حای خود دوا است ، و خوراک قدر یک نخود نافع بود *

علاج دیگر * ابرک کشته[11] قدر دو سرخ در ورق گوشت مقدار یک خوراک بود *

---

[1] انجبار, word not traceable

[2] گلنار the flowers of the pomegranate

[3] کوکنار (kóknar), the Persian name of the Arabic Khashkhāsh, the Poppy

[4] بسفله, probably an error for بسباسه (basbasa), A, the aril of *Myristica fragrans* the Nutmeg

[5] کتهوري (katori), Panjab, the root of *Cissampelos pareira*, the False Pareira Brava

[6] فاروق vide note 1, page 217

[7] مشرود بطوس a kind of *majun*, vide p 276, line 17

[8] تنتري (tintari), Beng Tamarind, *Tamarindus indica*

[9] گل مختوم (gil-i makhtum) a variety of *gil-i armani* or Armenian bole, *Silicate of alumina magnesia* and *oxide of iron*

[10] گل داغستاني See *Makhzan*, page 910.

[11] ابرک کشته (abrak), H, mica The ashes are used in medicine

باب شانزدهم

در امراض روده مشتمل بر سه فصل

فصل اول در معالجهٔ سدهٔ روده که از بی عملی مسهلات بهم رسد • علامت آن بود که جانور بوجب مسهلات تصدیع بسیار بیند و بمیرد . و اکثر استادان این مرض را سدهٔ روده مقرر فرموده اند . و در هنگام عارضی سکمس بند شود . وگاه باشد که طعمه دیر بکار برد و پیخال سرخی آمیز و گسسته کند و اشتها کم شود •

علاج آن بود که گوشتهای لطیف خوراند و مسکهٔ گاو بهمراه طعمه دهد •

علاج دیگر • فتیلهٔ چرب کرده بروغن هستهٔ سعدالو و یا مسکه در بن باز داده بالرهٔ آب سیر گرم باید داد . نافع است •

علاج دیگر • مسکهٔ گاو قدر نیم تولہ و آب لیموں دو ماشه بهم حل کرده بالره کند . و بعد صاف شدن سیر نماید • و بعده چند مرتبه هر دو هفته بکمار بات . بهمراه طعمه و یا بدستور عادی . میداده باشد و استعمال دهنهات [1] نیکو ترین دواها است . اما نه آنقدر که موجب امتلا گردد •

[1] دهنیات medicated oils

و صمغ دوم بدانت تنها دانها براسیده بدان جانور را صاف کند - انشاء الله تعالی چونکی دفع شود •

علاج دیگر • آبی که زیر گوشت برنگ خون باشد [1] مدری - آب برگ چقندر و آب برگ سعتاو و مدری غسل صاف بهم ممروج کرده جانور را دهد تا خود بخورد و اگر نخورد کرم کرده بغائره دهد و بعد برنگ کابلی و سنبل و برنج برای و ترند سفید [2] مساوی بشهد گولی کرده بطور صابی باید داد و برمه بر آرد مجرب است •

فصل پانزدهم درمعالجهٔ اسادم و هر جانوری که همین علت داشته باشد • علامت آن بود که همیشه خود را در چیده دارد و بهیچ نطپد وخاموش ماند و پیخال بسدری مایل بود و سیاهی پیخالش میانه بود و شور مزه و گوشت اندک خورد و در کار برد و بیشتر این مرض در جانب راست بود طرف جگر و در جانبی که علت مدور بود پایش سست بود و آن پا را دیرگران بردارد •

علاج آن بود که اسفنتین ایمدره نرم بساید و در سه ورق گوشت گوسفند بجانور خوراند و زمانی بر دست دارد تا چند پیخال کند • آنگاه گل گاو چشم [3] بآب بیامیزد و صاف کند و در آب دیگر داخل کند و پیش جانور بنهد • بعد ازان بگوشت خرگ صحرائی و یا گوشت ماکیان سداغ سیر کند مجرب است و نفع دارد •

---

[1] In Hindustani *dhuwan* given for indigestion.

[2] ترند سفید *turbud*, P., the white variety of *Ipomœa turpethum*, Turpeth Root or Indian Jalap.

[3] گل گاو چشم *gul-i gāv-chashm*, the Persian name of the اقحوان (*uqhuwan*), camomile, *Anthemis nobilis*.

فصل شانزدهم در معالجهٔ ضعیفی مزاج جانوران • و علامت آن پیداست *

علاج آن بود که دارچینی دو دانگ باریک نموده در سه پارهٔ گوشت بدهد • چون هضم کند بعده بگوشت ماکیان سیاه بروغن کنجد سعند آلوده سیر کند •

علاج دیگر • جانور را در آب سرد برد و همان آب پیش او نهد تا بخورد و غسل کند • بعده طعمه بآب انار شیرین و ترش بدهد به شود •

علاج دیگر • قدری روغن زیت و روغن گاو و شیر گوسفند با خون ماکیان که سیاه گوشت شده باشد[1] بر آتش نهاده شیر گرم کند و گوشت مس بر آتش نرم آن قدر کباب کند که گوشت سفیدی گیرد • پس چند طعمه ازان بروغن مذکور آلوده دهد به شود •

علاج دیگر • چند طعمه از گوشت چغد باید داد •

فصل هفدهم در معالجهٔ زحیر اندرونی و آن پیچش شکم است از زیادتی صفراء و حرارت جگر • علامت آن بود که پیخال جانور لعل تا بود و جانور بیمار باشد •

علاج آن بود سندروس[2] یکماسه - مازو یکماشه - گل ارمنی دو ماسه - صندل سفید چهار ماسه - کوفته مجوف کرده در سه سر ح در ورق گوشت خوراند و طعمهٔ گوشتهای لطیف دهد •

[1] This breed of fowl with black flesh is called in Hindustani *kaṛaknāth* and *nāṭk*.

[2] سندروس (*sandarūs*), A. and P., the Sandarach or Arar *Callitris quadrivalvis*

گرم پیش دهد ، و چون صاف شود گوشت بروغن نارجیل آلوده بدان نیم سیر کند که این از جملهٔ مجرّبات است *

علاج دیگر * باید که اول تا سه روز جانور را صبح طعمه با روغن نارجیل بدهد و شام بگوشت آندازه سیر کند * روز چهارم صبح زنگار پاکیزه دو سرخ - نبات یکماشه - باریک آس نموده در دو لقمه گوشت بر جانور را بخوراند و چون تنگ هضم کند بر آب بکند * بعد از گوشت آندازه نیم سیر کند و عصر طعمهٔ بی استخوان دهد ، و روز پنجم صبح زنگار دو سرخ و نبات یک ماشه بهم کوفته بآب لیمون گولی بسته جانور را گرفته از حلق او فرو بگذراند . و چون دوا در تن جانور اثر کند بعد از قی و پیچال قدر شش ماشه نبات تنها دانه‌ها تراشیده بدستور صافی بعمل آرد * و بعد از صاف شدن بگوشت ماکیان بدانه بخوب و روغن نارجیل آلوده سیر کند و وقت دوا کردن بن[1] دار بروی هستهٔ شفتالو و یا بروی گاو خوش باید چرب کرد - انشاء الله تعالی برمه نموده بر آید *

علاج دیگر * تخم نابوره یکدانه - فرفل یکعدد - نبات نیم توله - مقنیل یک سرخ - همه اجزا را باریک آس نموده بآب گولی ساخته بدستور صافی بکار برد * بعد صاف شدن جانور را بگوشت بر آندازه سیر کند *

علاج دیگر * پوست بیخ انار برس چهار سرخ - ترح دو سرخ - نمک سنگ دو سرخ - بهم باریک آس نموده و بآب گولی کرده صبح در حلق جانور فرو برد * اگر در وی کرمه بر آید بهتر . و الا گولی نبات سه ماشه بآب لیمون ساخته و مقنیل بالایش آلوده جانور را بدان گولی صاف کند ، و گوشت ماکیان سیاه بروغن نارجیل آلوده بدهد - مجرّب است *

---

[1] *bun* = منقعد

علاج دیگر * سنون عرف مسی که بدان دندان را سیاه [1] کنند بقدر چهار سرخ بآب گولی ساخته و صبح پیش از سیر کردن از حلق جانور فرو برد - انشاء الله تعالی همه علولهٔ کرمهای مرده از دهن بر آورد . اگر بر نیارد بگوشت آندازه نیم سیر نماید و عصر گوشت بی پر و استخوان داده و صبح دوم بدات تنها دانها تراسنده جانور را بدان صاف کند و گوشت ماکیان سیاه بروغن نارجیل آلوده بدان سیر کند . نافع است *

علاج دیگر * فلفل گرد دو عدد - نمک سنگ یک سرخ - سهاگهٔ بریان و صبر سقوطری از هر کدام یک سرخ - برنج دو سرخ - نبات سه ماشه - باریک آس نموده بآب گولی ساخته صبح بدستور سابق بعمل آرد و آب پس نهد و چون صاف شود بگوشت ماکیان سیاه و روغن هستهٔ شفتالو آلوده سیر کند . کرم مرده بر آید *

علاج دیگر * نار درخت نار سوخته و پتّل [2] آنرا در آب تر کرده و از پارچه صاف کرده نگهدارد . و قدری آب یک پتّل دران ممزوج کرده شعب شفالپرهٔ سوختهٔ آتش دران سرد کند . و صاف نموده قدری ازان آب در نائزه کرده - جانور را دهد - انشاء الله تعالی چونگی و خلط هر دو بر آرد *

علاج دیگر * زیرهٔ کرمانی دو سرخ - قرنفل دو سرخ - نانخواهٔ سفید یکدانه - فلفل گرد دو دانه - نمک سنگ یکنخود - همه را باریک آس نمود صبح در وقت گوشت جانور را بخوراند * بعد یک پتّال آب پس نهد بعده بگوشت بر آندازه نیم سیر کند و عصر طعمهٔ بی استخوان دهد

[1] مسي (miss or mis) H. a powder (composed of yellow myrobalan, gall nut, iron filings, vitriol, etc.) used by women for tinging the teeth a black colour.

[2] پتّل: v. note 1, page 180.

علاج دیگر • مومیائی نیم سرخ . و بلیله بآب سوده و مومیائی مذکور را دران حل کرده صبح در یک گوشت جانور را خوراند و بعد یک پیخال بطعمهٔ معتاد سیر نماید . گرسنه همه مورد همراه پیخال برآید و سه روز همین عمل علی التواتر کند •

علاج دیگر • صبر زرد یکسرخ - فلفل یکسرخ - قرنفل یک عدد - دانهٔ قاقله صغار یک سرخ - بیربهوٹی یک عدد - همه اجزاء را باریک آس نموده با قدری قند سیاه گولی بندد و صبح بدستور صافی بعمل آرد • بعد قی و پیخال کردن آب شیر گرم دهد و چون فارغ شود باندازه سیر کند •

علاج دیگر • آب بلیله بقدر یک سرخ - نبات دو دام - آب خرزهره[1] که در هندی گل حنکی گویند سه سرخ - دانهٔ الاچی خورد هشت دانه - فلفل یک سرخ - دانهٔ دارفلفل سه دانه - همه اجزاء را باریک آس نموده گولی ساخته صبح در حلق جانور فرو نگذارند و چون نیم در قی و پیخال برآرد آب شیر گرم پیش نهد و چون صاف شود بگوشت ماکیان سیاه و روغن نارجیل آلوده سیر کند صحت یابد مجرّب است •

علاج دیگر • نوشادر دو سرخ - زنجبیل چهار سرخ - دار فلفل یکسرخ - قند سیاه چهار سرخ - همه را باریک آس نموده و گولی بسته بدستور صافی بکار برد و بعد قی و پیخال آب شیر گرم دهد و پس از صاف شدن بگوشت اندازه سیر کند مجرّب است •

علاج دیگر • سوبیر چهار سرخ - آب بلیله یک سرخ - گهونگچی سفید یک عدد - نوشادر خالص دو سرخ - باریک آس نموده در یک ورق

1 خرزهره *Khar-zahra*, P., *Nerium odorum*, the sweet scented Oleander. The Hindi name گل حنکي not traceable : the ordinary Hindi name is *kaner*.

گوشت صبح جانور را خوراند و گرسنه دارد تا یک پیخال کند • بعده بگوشت آندازه سیر باید کرد. کرمهٔ مرده در پیخال برآید و در سه روز متواتر دادن به شود *

علاج دیگر • تنکار[1] یکسرخ - مریفل یکعدد - مومیائی ودیز یکدانهٔ ماش - قندیل دو سرخ - همه اجزا را باریک نموده صبح بآب لیمون گولی ساخته در یک ورق گوشت جانور را خوراند • بعد پیخال کردن بطعمهٔ آندازه سیر کند - انشاء الله تعالی کرمه در پیخال برآرد *

علاج دیگر • روغن بهلاوه که آنرا عسل بلادر نامند در ورق گوشت صبح پیش از طعمه جانور را بدهد. کرمهٔ مرده در پیخال برآرد. و بگوشت ماکیان سیاه سیر کند و ظهر آندازه دهد •

علاج دیگر از تنهو بیگ • برادهٔ مس باریک در ورق گوشت قدر سه سرخ هر روز پیش از طعمه بدهد و چون هضم کند بطعمهٔ آندازه سیر نماید و بر طعارهٔ پر آب باید بست تا بخورد - انشاء الله تعالی کرمهٔ مرده در پیخال برآرد • و سه روز بدهد. دافع است • و اگر کرمهای مرده در شکم بماند و بر نیاید به بدات تنها و روغن بادام گولی بسته صاف کند. و گولی را در قندیل باید اندود •

علاج دیگر از حیلهٔ متیر است • بدات دو درم حلتیت[2] که انگوزه باشد یک سرخ - قندیل نیمدانگ - باریک نموده بآب لیمون گولی ساخته بدستور ماضی بکاربرد. و بعد از برآمدن کرمه در وی و پیخال، آب شیر

---

[1] تنکار (tinkar) Biborate of soda

[2] حلتیت (hiltit). Asafoetida

علاج دیگر * موهای خورد که زیر دم خر می باشد بریده نیک خورد کن و در یک ورق گوشت جانور را بده تا بخورد و به شود *

علاج دیگر * اگر کرمه دار باشد چنانکه چونگی [1] بود، و اگر جانور توانا و فربه بود، آن را دو روز گرسنه دار و هیچ مده، آنچه کرم در شکم باشد همه مرده و بهم بپیچیده مثل غلوله بر آید و آن کرمها را خشک کرده نگهدار اگر جانوری را مرض مذکور روی دهد شمال کرم خشک کوفته بر گوشت پاشیده بخوران، کرم مرده در پیخال بر آید *

علاج دیگر * روغن نارجیل سه روز بگوشت بده نافع است *

علاج دیگر * شکر طبرزد یک مثقال - نمک قندی نیم دانگ - زنجبیل نیم دانگ - نرم سائیده در حوصلهٔ مرغ کن و رشتهٔ باریک بر بند و گلوی جانور فرو گذران و سر ریسمان بر اش و زمانی جانور را بر دست دار تا همه کرمها برآید بعد از آن طعامهٔ آب سرد گرم پیش او بنه تا بخورد و چون صاف شود از گوشت ماکیان سینهٔ بروغن آلوده سیر کن صحت یابد *

علاج دیگر * لاک چوبی که بر درخت پلاس [2] میشود دانگی - عنبر ستوطری دو سرخ - نبات نیم توله - بهم سائیده گولی بندد و بوست صنم بطور صافی بکار برد و بعد دو پیخال اگر چونگی در وی بر آرد بهتر و تا آب بدس نهد تا در پیخال بر آورد * بعده بطعمه اندازه نیم سیر کند و عصر گوشت بروغن نارجیل آلوده بدان سیر نماید - انشاء الله تعالی بصحت یابد *

---

[1] چونگی ... H. a joint or division of the bamboo.

[2] پلاس رحت ... H., *Butea frondosa*, the Butea gum, Bengal Kino, sometimes called the Bastard Teak (Watt). *Lak ...* is the shellac from which bangles are made.

علاج دیگر * لسان العصافیر عرف اندرجو نیم دانگی - صبر زرد دو سرخ - شونیز دو سرخ - هر سه را در دو ماشه قند سیاه گولی کرده در لعاب باریک خشک اندوده بدستور صافی بعمل آرد * بعد دو پیخال آب دهد همهٔ کرمها با پس از پیخال دوم بر آرد یا پس از پیخال * بعد باندازه نیم سیر بند وطهر گوشت بروغن بارحیل آلوده دهد مجرّب است *

علاج دیگر * اگر جانور کرمه چونکی در شکم داشته باشد آنرا باین طور صاف نماید * شب سیوم حصه طعمه از معتاد کم کرده بخوراند و صبح بدایت یک ماشه - پوست بیخ انار ترش دانگی - هلیله چهار سرخ - نوشادر صاف دو سرخ - همه را جوش بکوبد و بآب لیمون گولی بسته بدستور صافی جانور را بدهد و چون از وی فارغ شود و یک پیخال بند بعده قدر سه ماشه نبات تنها دانه دانه خورانیده و جانور را گرفته از حلق او فرو بخورانند - انشاء الله تعالی همه کرمها مرده در وی و پیخال بر آید * بعده آب قدر گرم دهد تا جانور از علت فارغ گردد * پس بگوشت آبدار نیم سیر بند طهر روغن بارحیل با طعمه آلوده دهند آزموده است و مجرّبست * اما پوست بیخ انار که از طرف شاخ روییده جانب بیخ ببندد اسهال بکند و قی آرد و اگر از جانب نیم طرف بالای شاخ بر آرند قی کم کند ولی آن مسهل است *

علاج دیگر * پوست تربد دانگی - صبر زرد یک سرخ - دار فلفل یکسرخ - مقل یکسرخ - قند سیاه سه ماشه - بهم گولی بسته در حلق جانور با چند قطره آب لیمون فرو بخورانند * بعد یکدو پیخال اگر کرمها در وی بر آرد بهتر و الا آب سیر گرم پیش جانور نهد تا در غفلت بخورد و اگر بخورد فائده کند و چون صاف شود بگوشت آبدار سیر نماید *

علاج دیگر • نبات شش ماشه - دانهٔ الاچی کلان دو رتی - سهاگهٔ بیلیا دو رتی - با آب لیمون گولی ساخته بن منقار را بروغن گاو چرب کند و گولی مذکور را از حلق دلاور فرو بگذراند و چون دو پینخال کند آب پیش جانور باید نهاد و اگر نخورد بائرهٔ آب سیر گرم شده تا دمکوبی همه برآید •

علاج دیگر • اگر کندرگاه جانور تنگ شده باشد آنرا بروغن زیت با قدری زفت رومی گداخته بدان بن جانور را چرب کند و یا اندکی موم با روغن مذکور نرم کرده بکار برد •

علاج دیگر • نوشادر سفید یک نخود - کندش عرف نکچهکنی چهار سرخ - هلیلهٔ زرد چهار سرخ - و دانهٔ خردل - همه را نرم بکوبد و بروغن گاو دیامیر و فتیلهٔ بدان تر کرده در بن جانور نهد و دو سه روز گوشت در روغن زیت انداخته باو بدهد •

علاج دیگر • بکار دانگی - نبات یکماسه - بشهد گولی کرده در کندرگاه فضلهٔ جانور بدهد و بعد زمانی آب پیش نهد و سیر نماید نافع است •

علاج دیگر • اگر جانور را حسکی سخت بود و کدکوی دشوار برآرد آن را چند روز شورمچ مسکه عوض گوشت خوراند . و بعد ازان نبات دو ماشه در شیر بز حل کرده و طعمه در آن تر کرده نیم سیر نماید. و بعد یک پینخال بر آب نشاند و هر شام بگوشت زندهٔ بی پر و استخوان سیر میکرده باشد تا چهار روز • و روز پنجم شیر حسب دو ماشه - و زرشک پاکرده دانه - بارنگ آس نموده و سه دانه عناب در آب جوش نموده و هر دو اجزاء را در آن حل کرده از پارچه صاف کند و چون سرد شود همراه دانهٔ جانور را دهد و بعد دو پینخال شیر بز در آب نکنک نموده عوض آب همان را دهد تا همه کدکوی برآید • بعده چند وقت گوشت دل بز در روغن ندهسه آلوده

دهد و همواره طعمه داري چنان کند که روغن بنفشه و شیر عورت بهم ممزوج نموده و طعمهٔ عصفوری پر و استخوان بدان آلوده دهد و صبح دیم توله مسکه بجای طعمه میخورانیده باشد و این حیلهٔ مفید است و آزموده است * و اگر روغن بنفشه بهم نرسد پس این روغن معاوضهٔ او است و در خاصیت قائم مقام بنفشه میباشد روغن بهدانه عوض روغن بنفشه کار کند بهدانه یکتوله جوکوب کرده و در آب و گلاب در کرده ودر یک پاو آثار پخته[1] لعاب آن را بگیرد و روغن بادام یارده توله بر آن اضافه کرده آن ودر جوساند که آب خشک گردد و روغن باقی ماند آنرا از پارچه صاف نموده همراه طعمه میداده باشد تا هم وزن شیر خر همراه و با شیر عورت ممزوج نموده ظهر بکار برد و این حیلهٔ مفید است و بتجربه رسیده *

فصل چهاردهم در معالجهٔ کرمه چونکي که در شکم جانور بهمرسد *

سببش از گوشت ناپاک و پلید و سرد دادن است و اکثر از پی و رگها و گوشت متعفن خورانیدن خیزد * علامت آن بود که جانور پرهای زیر دیدهٔ خود را بکند و بالها نساده دارد و دم بجنباند و بیگاه بخاید و گاه باشد که در پیخال کرمهای دراز و سرخ بدارد *

علاج آن بود که بهتر گاو در پیش دیده جائی که بریده باشد بماند و گوشت آب پیاز در کرده دهد انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * برگ کابلي دانه کوفته بمیان ورق گوشت بدهد کرمها در پیخال بر آید و فارغ شود *

---

[1] آثار پخته in Hindustani the pakka [illegible] of a hundred tolas as opposed to the kachcha ser or English [illegible] of eighty tolas

معالجه نکنند رحم در شکم جانور از چسپیدن آن کنکری بهمرسد و آگاه شود
و آن مرض مهلک است •

علاج آن بود که بدارد خوشهٔ انگور که بالای درخت خشک شده باشد
و بتاکدن سوخته خاکستر آن را بقدر شش ماشه - نبات مساوی - در دو توله
آب حل نموده و بقدری گوشت از معتاد کم کرده بآب مذکور تر کرده جانور
را بخوراند . صحت یابد •

علاج دیگر • نبات سه درم - قرنفل یک عدد - سهاگهٔ بریان کرده
یکماشه - شنگرف یکماشه - نمک هندي یکسرخ - دانهٔ فلفل کبار عرف
الاچی کلان سي دانه - و آب بابله در قطره - دران داخل کرده و بشراب
خالص و یا آب لیمون گولی ساخته بدستور عامی از حلق جانور فرو برد .
و بعد یک پنجکال آب پیش او دارد تا برغبت خود بخورد . و دانها در حوصله
در آید • بعده طعمه بروغن نارجیل آلوده دهد نه سود • و این وزن
بار است و بریزه جانور چهارم حصهٔ آن کافیست •

علاج دیگر • قلمیل از پارچه صاف کرده چهار سرخ - نبات
شش ماشه - هل کلان چهار سرخ - بآب گولی کرده نگهدارد . صبح اولاً قدر
یکماشه مسکهٔ گاو بهر حیله جانور را خوراند • بعده داروی مذکور را در حلق
بار رساند • چون در پنجکال دمع شود آب بنماید • اگر جانور برغبت خود
خورد بهتر و الا بطعمهٔ آلوده سیر کند . و تا سه روز دیگر هیچ دوا نکند
و ملاحظه نماید . اگر مرض از همان دمع شود بهتر . و الا یک مرتبه بموجب
مسطور صدر تکرار تداوي کند . صحت یابد •

علاج دیگر • نوشادر سفید یک سرخ بروغن هستهٔ شفتالو یا روغن
زیت بهم حل نموده بدو ماشه نبات حب بطور سنجدي سازد • صبح

جانور را گرفته و فتیلهٔ با روغن گاو یا شفتالو چرب کرده در نهیگاه جانور دهد
و بعد از آن حب مذکور را در دهن جانور داده سر فتیله در معدهٔ او رساند
و بعد یک پیخال آب پیش آرد * اگر بار برعجت خرد خورد بهتر و الا
بگوشت ماکیان سیاه بخون او آلوده و روغن زرد و روغن شیر پخت[1]
آلوده بدان نیم سیر کند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * دود گاهن دو سرخ - سنجرف مساوی - بچهار سرخ
مدد سیاه گولی ساخته بطریق لقمه[2] در ورق گوشت بر جانور را خورانیده
بالای آن روی سیر ننماید و طعمه با آب و گاه تر آلوده دهد ، به شود *

علاج دیگر * فلفله زرد چهار سرخ - نبات یکماسه - بروغن گاو گولی
ساخته در ورق گوشت بجانور دهد و بعد یک پیخال آب دهد .
و چون فارغ از آب خوردن شود گوشت بر بروغن گاو آلوده سیر کند ،
به شود *

علاج دیگر * دانهٔ الاچی چهار سرخ - سب یمانی دو سرخ - دمات
فرنفل یکعدد - سهاگهٔ بودادهٔ نیم سرخ - همه اجزاء را باریک آس نموده
با مغز گنجشک و یا بروغن گاو گولی سازد و بطور عادی بدهد ، و آب
بعد دو پیخال پیش نهد * بعد بر آمدن کلکری بگوشت ماکیان سیاه
و خون و روغن او آلوده سیر کند ، به شود *

علاج دیگر * چند صبح متواتر گوشت بروغن گاو آلوده دهد و شام
هر روز طعمه با آب برگ چرچره و یا سیرهٔ تخم او در آلوده دهد و بعده
به بیات تنها صاف ماند ، به شود *

---

[1] روغن شیر پخت, *vide* note 2 page 257.

[2] لقمه *Luqma* is a term applied to the many pastes intoxicating and otherwise that artificially increase a hawk's hunger. A minute portion is concealed in a water or mouthful of meat, and then given to the hawk.

علاج دیگر * روغن بادام چهار توله - و روغن بنفشه دو توله - بهدانه ده ماشه - تخم کاهو یک ماشه - عنبر چهار سرخ - تمر هندی چهار عدد - با آب برگ کاسنی همه اجزا را باریک نموده و صلایه کرده دران روغن مذکور بر آتش ملائم بپزد تا آب فانی گردد و روغن بماند ، آنگاه فرود آورده و از پارچه صاف کرده نگهدارد ، و صبح گوشت بره بدآن آلوده دهد ، و ظهر گوشت خطاف عرف ابابیل و گنجشک کاکلدار تنها دادن و ماکیان سیاه هم بد نیست ، و گوشت خوک صحرائی نیکو نافع است و این حیلهٔ این فقیر است *

علاج دیگر * پیه مار گداخته و از پارچه صاف نموده در شیشه نگهدارد ، صبح قدر یک ماشه ازان با قدری شکری تخم مرغ ممزوج نموده و گوشت مرغابه بدان آلوده بخوراند و ظهر گوشت ماکیان سفر بدهد ، و این حیلهٔ فقیر است *

علاج دیگر * دود آستانه خانه[1] با قدری زنگار باریک آس نموده با انگبین حب برابر دانهٔ سنجد بسازد و جانور را دوخته و نفس را بروغن پستهٔ شفتالو چرب کرده سه حب ازان دوا در بن او دهد و در معدهٔ او بذریعهٔ فتیلهٔ چرب شده رساند ، و بعد چند پیخال بگوشت تر واق کرده و آندازه نموده بخوراند و ظهر گوشت زنده با آب برگ خیار و گل خیار تر کرده بخوراند - انشاء الله تعالی به شود *

. علاج دیگر * کرم دانگی - شکر طبرزد چهار دانگ - عنبر دانگی همه را کوفته بمغز کالمی برابر دانهٔ سنجد طویل بسازد و بر بیخ بنفشه خشک گردد * بعده جانور را گرفته و بن آن بروغن شفتالو چرب کرده

---

[1] دود آستانهٔ خانه, cf. note 1, p. 247.

سه شانه در بن او اندر ده و نگونسار دار تا که دوا بگذرد، آنگاه سه گولی مسله[1] در حلق جانور فرو بگذاران و هیچ بخوران. تا عصر گرسنه دار. آنگاه سفیدی تخم مرغ بروغن گاو بهم ممزوج کرده و طعمه بدان آلوده بخوران - انشاء الله صحت یابد ۰

علاج دیگر ۰ روغن هستهٔ شفتالوی تلخ[2] بهم رساند و بن جانور را بدان چرب کند و ریزه سائیده بر بن جانور بچسپان و بپاش به شود ۰

علاج دیگر ۰ روغن یاسمین با موم صاف و زفت رومی[3] بقدری بر آتش بگدار و چند بار بن جانور را بدان چرب کن - به شود ۰

علاج دیگر ۰ نوشادر بوداده نکوب و بروغن گاو ممزوج نموده سه شانه بمار و بن جانور را بروغن نشسته چرب کن و سه سانهٔ مذکور را در بن جانور فرو ده و رها ی گرسنه دار، آنگاه گوشت بروغن بادام آلوده سیر کن، انشاء الله تعالی به شود ۰

فصل سیزدهم در معالجهٔ کمکری که در شکم جانور پیدا گردد ۰

سبب از خستگی بود چون گوشت مزاج از اهمال معالجه مزمن کرده و پیخال در معده خشک شده بچسپد سنگریزه مانند بدسوزی. بهمراه وصله بر آید ۰ علامت آن بود که دانهای خشک مثل فضلهٔ مرغ در پیخال بر آرد و اندر شمار فضلهٔ خشک شده کمکری کرده و جانور وقت پیخال کردن هر دو بازوی خود را بلرزاند و دم بهم تنگ کند و بدسوازی پیخال کند، و هنگام کردن پیخال آوازی حزین از دهن بر آرد، و اگر زود

[1] مسله is thus an error for مسهله.

[2] روغن هستهٔ شفتالوی تلخ oil obtained from the bitter kernels of the peach.

[3] زفت بحري — زفت رومي mineral tar.

و آخر روز بگوشت مرغک کاکلدار که گنجشک کوهی نامند و در هندي آن را چندور[1] گویند سیر کند و یا عوض آن بگوشت ماکیان سیاه سیر کند ●

علاج دیگر ● بیارد تخم ماکیان سیاه رنگ پنجعدد و در ظرف آهنی بر آتش بریان کرده و در شیشه و با خمرهٔ گلی که چرب و کهنه باشد داخل کرده و روغن[2] ازآن چکانیده. چهار مرغ ازآن روغن - و کافور نیم سرخ - مسک یک سرخ - بهم حل کرده و گوشت بر بریري خانگی بدان آلوده بخوراند و بعد بیکو هضم کردن سیر نماید ، و این ورزش جانور کلان است ●

علاج دیگر ● بیارد روغن کتان که در هندي السی نامند بکتوله - و دانهٔ الاچی خورد یک و نیم سرخ[3] - ومسک یکسرخ - هر دو را در روغن مذکور حل نموده و در یک گنجشک گوشت صبح بدان آلوده بخوراند و بعد هضم کردن سیر نماید - انشاء الله تعالی در هفت طعمه خشکی دفع گردد ●

علاج دیگر ● روغن خور چهار ماشه دو درم - و مومیائي یک سرخ - در آن روغن حل کرده و سینهٔ یک گنجشک صبح بدان آلوده بخوراند و بعد گواریدن آن سیر کند - انشاء الله تعالی در هفت طعمه به شود ●

علاج دیگر ● کلاب یکتوله - و خون سپیده نیم توله - مردار سنگ یک سرخ[4] - مومیائی یک سرخ - دران حل نموده در یک گنجشک گوشت بدان آلوده بخوراند ● چون هضم کند سیر نماید به شود ●

علاج دیگر ● روغن کتان در چراغ انداخته و شب یک شیشه و یا بیه شیشه در جائی بانجره به فتیلهٔ پنبهٔ تو روشن کند و تمام شب جانور

---

1 چندور or کنجشک کوهي , the *chandur* or *chandu*, H., is probably the large crested lark (*Galerida cristata*).

2 روغن تخم ماکیان سیاه , oil extracted from the eggs of black hens.

3 یک و نیم سرخ , Indian and Afghan for یک سرخ و نیم

4 مردار سنگ (*murdar sang*), P., litharge

رو سروی چراغ نگاه دارد و صبح آن روغن سوختهٔ چراغ را در پارچه صاف کرده قدر نیم تولہ همراه گوشت برهٔ گوسفند بخوراند، و باید که هر روز گوشت از معتاد کم کند و مقدار روغن مذکور بیفزاید تا آنکه بیک تولہ رسد - انشاء الله تعالی در چند طعمه به شود •

علاج دیگر • شیر خر سیاه سه ماشه - مسک بکسر ح - مومیائی نیم سرح - کهونگچی سفید یک دانه - سوپهوتی یک عدد - همه را بهم باریک کرده و در شیر مذکور حل نموده همراه گوشت بر بوتری جانگی بخوراند و چون بیک هضم کند سیر کند، به شود •

علاج دیگر قرنفل نیم سرخ - مندیل نیم سرخ - مالکنگنی یک سرخ - همه را باریک نموده در شیر اسپ ماده حل نماید و گوشت بدان آلوده بخوراند • و اگر شیر مذکور بهم نرسد آب لیمون و گلاب معاوضهٔ او بکار برد •

علاج دیگر • بیارد گوشت فربه از برغالهٔ شیر مست[1] و در آب که زیر گوشت خام در ته ظرف ماند و آنرا خوناب نامند در آن تر کرده بخوراند به شود •

علاج دیگر • مغز استخوان ساق بز جوان که فربه باشد نیم تولہ در گوشت گوسفند ممزوج نموده جانوری که خشکی داشته باشد بدان نیم سیر نماید، انشاء الله تعالی در چند بار دادن صحت یابد مجرّب است • و آب پدش جانور نهادن پیش از هضم کردن چربی خطا است و سوخ آن بهم رسد • و آخر روز بگوشت ماهیان سیاه سیر باید نمود، به شود •

[1] برغالهٔ شیرمست 'a sucking kid'

فصل یازدهم در معالجهٔ گندهٔ پیخال * این مرض از وقت ناوقت سیر کردن گیرد، و هفور به معدهٔ خالی نشده بالای آن گوشت دیگر دادن، و گوشت چربده و پرندهٔ یکجا دادن، و گوشت متعفن و کهنه دادن، بهم رسد * علامت آن بود که جانور پیخال سیاه و گنده و بدبو کند *

علاج آن بود که نبات نیم توله که نشش ماشه بود و شب یمانی دو رتی هر دو را بهم سائیده و بیست دانه الاچی کوفته داخل نموده گولی بآب خالص بسته بدستور صافی بعمل آرد و آب دادهٔ بقاعده طعمه داری نماید - انشاء الله تعالی به شود *

*

علاج دیگر * نبات نیم توله - الاچی کلان دو سرخ - اهلیل دو سرخ - نمک هندی یک سرخ - بهم سائیده و بآب لیمون گولی ساخته شب جانور را نیم سیر کند و بیرون استخوان بدهد و صبح گولی مذکور صاف نماید بدستور متعارف به شود -

علاج دیگر * نبات یک سرخ - هلیله یک رتی - نمک هندی دو رتی - همه را یکجا باریک آس نموده بقدر گنجشک حب ساخته در ورق گوشت جانور را بخوراند، و چون نیکو بکار برد بگوشت نرم سیر کند مجرب است *

علاج دیگر * مشک دو سرخ - عنبر یکسرخ - کافور سه سرخ - کرکم یکسرخ - دارچینی یکسرخ - بادیان ماشه - نوشادر چهار سرخ - نمک هندی دو سرخ - همه اجزا را بهم سائیده و بگلاب خمیر کرده بقدر دو نخود گولی ساخته نگهدارد و اول به نبات تنها صاف نموده بعد از آن هر روز یک گولی در ورق گوشت بالای طعمه می خورانیده باشد انشاء الله تعالی در چند طعمه نجات یابد * و اگر باین طور به نگردد گولی مذکور را پیش

از سیر کردن در ورق گوشت خورانیده تا یک پیخال گرفته دارد بعده آب دهد تا بخورد * پس از صاف شدن نیم سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

فصل دوازدهم در معالجهٔ تبضیت شکم و خشکی مزاج جانوران *

سبب از گوشت سخت دادن و دیر شکار بردن و هم از داروهای گرم و خشک دادن و آب پس نه نهادن و گوشت گوسفند نه دادن و گوشت گاو بسیار دادن خصوصاً در هنگام شکار به جانور از حدت دواهای حاره و معدت و رایح خشکی پیدا کند * علامت آن بود که گذرگاه فضلهٔ او تنگ بود و چون پیخال کند دم بردارد و سختی و دیر و گسسته پیخال کند * و در وقت صاف کردن باید که اول بر جانور را بروغن خسته شفتالو و یا بمسکه چرب کرده بعده صاف نماید چراکه بدن حلاف و مسهل جانور است اگر پیخال بسیار کلان و بزور خواهد انداخت و از سخت تنگی گذرگاه پیخال بمقدار را بهنگام بر نیاید و اکثر رودهٔ جانور پاره شود و قدری در پرهای بیضه [1] چسپد و قدری بسته و ریزه ریزه متفرق و پاشیده شود و پارهٔ در ته جانور بماند و خشک گردد و کمتری در شکم جانور را آن بهم رسد و آن علاجه این است *

علاج آن بود که کف روغن شیر یخت سیاه [2] نیم توله - مسک یک سرخ - دانهٔ الاچی خورد یکسرخ - این هر سه را بهم باریک آس نموده و در روغن مذکور حل کرده و قدری یک بمشک گوشت تر و یا گوسفند آلوده بخوراند

---

[1] پرهای بیضه according to [illegible] بیضه is derived from the Persian باوه by [illegible]. The Ar. form is [illegible] which according to the Kitāb [illegible] B[illegible] [illegible] a MS. copy of which is in the possession of the editor, means 'the feathers under the tail.'

[2] شیر یخت سیاه the oil obtained from the black seeded variety of sesamum.

خیزد. و بدر از خسکی و بهکری یعنی سنگریزه که در بیقر[1] جانور بهم رسد و آنجا را قرحه و خوره کند * علامت آن بود که گوشت دیر شکار بود و بوی ترش و بد از دهان جانور آید و خمیازه بسیار شود *

علاج آن بود که سنونی[2] که بدان دندان سیاه کنند و بهندی مسّی خوانند قدر یکسرخ داروی گوشت بجانور خوراند انشاء الله تعالی در عرض چند روز و هفت چند طعمه بدستوری که نوشته صحت یابد. و طعمهٔ معتاد آدارد و گاهی بروغن بادام میداده باشد و این از تجارب جمال الدینخانی است *

*

علاج دیگر * جانوری که در شکمش آبله بهمرسد بدانت سه ماشه دو نیم دو آسیده حبّ در جای او فرو نگذارند و بالای آن در دهن جانور چوب جانورک سازو گرما گرم بچکاند و طعمه داری بموجب عادت بعمل آرد و اکثر گوشت طیف و نرم بی استخوان نیک است و این از محمد قاسم میرشکار سعید خانی است *

فصل دهم در معالجهٔ بخیر * سببش آن بود که سیر کرده بپرانی. و یا سیر نوده از دور بچنسه انگنی و یا بکریز گرسنه داری و جانور با حوزده ماند و یا از تونک فربه بر داشته باشی * علامت آن بود که اگر انگشت برته جانور نهی و بجوئی چون گرسنه بود چیزی مثل خایهٔ گنجشک در شکم او بیابی و هر روز که بپرانی زیاده شود تا قدر خایهٔ مرغ گردد و جانور بمیرد *

---

1 بیقر vid. note 4 p. 181

2 سنون (sanūn), Ar. "tooth powder", مِسّی missī, H., is a powder (composed of yellow myrobalan, gall nut, iron filings, vitriol, etc.), used for tinging the teeth black.

علاج آن بود که از گوشت تذرو مادہ یا خشیشار [1] مادہ طعمہ دهی و روغن دیوسیده [2] بآب ترب در گلوی جانور فرو ریزی و بگوشت ماکیان سیر کنی تا به شود *

علاج دیگر آنکه پوست هلیلهٔ زرد نرم بکوبی و بروغن یاسمین ممزوج کنی و حوصله یا زهرهٔ مرغی پاک کنی و بشوئی و این روغن پر کنی سرش را برشتهٔ باریک به بندی و بگلوی جانور فرو بری و رشته را بر آری و زمانی بر دست نگهداری تا دارو در تن باز اثر کند * بعده بگوشت ماکیان سیاه بروغن جوز آلوده سیر کنی به شود *

علاج دیگر * تخم هر دو یکدرم - حب الرشاد سفید [3] یکمثقال - باندکی آب بجوشان و گوشت بدان آب در آلوده چند بار سیر کنی تا به شود *

علاج دیگر * گوشت ماکیان سفید بروغن هستهٔ زرد آلوی تلخ چند روز آلوده سیر نما به شود *

علاج دیگر * بوره سفید که در شلدی ترنج گوئی [4] یکمثقال بسرخ - زنجبیلی دو سرخ - مصطکی رومی نیم سرخ - نبات پنج ماشه - همه را باریک نموده و بگلاب لوئی کرده بدستور هایی بعمل آرد و بعد بشکال آب سیر نرم دهند و بعد از آن بگوشت خطاف (که مرغی است سیاه و نیز از قسم ابابیل) و یا ماکیان سیاه سیر کند به شود انشاء الله تعالی *

---

1 خشیشار vide note 1 p. 181.

2 دیوسیده the author's word for دیوچه "a leech."

3 حب الرشاد سفید (*ḥabb ur-rashād*) the seeds of the cress, *Lepidium sativum*.

4 See note 2 page 218.

بعده جگر مرغی باستخوان باهم نرم بکوب و قدر یکجوز بار را بده تا بخورد و آن روز دیگر هیچ مده * روز دویم ماکیانی سیاه بکش و بگوشت و روغن او سیر کن و گردن مهره بخون و روغن او آلوده بده , به شود * و چون جانور ازین مرض بر آید تاریکی چشم افزاید و روشنی کم شود دوای او این است - پارهٔ هزار درمان [1] حسک و نمک کسی [2] و شکرطبرزد نرم بکوب و دیگو بگیر و بماسورهٔ باریک بچشم جانور در دم , به شود *

علاج دیگر * گوشت سیر , یا گوشت ماری که در شکم دهامن باشد و یا گوشت خرگ صحرائی , هرچه ازینها بهمرسد عمل قدر یک نخود همراه طعمه چند بار بدهد , به شود *

علاج دیگر , از علت نقرس * زعفران - صندل - مسک - مومیائی - از هر کدام یکماسه - بمالیده سپید گرانی کند و برابر یک نخود روز اول در پارهٔ گوشت بخوراند و بعده سیر بده و روز دوم فاقه کند * روز سیوم همان یک حب بخوراند - انشاء الله تعالی در چند روز به شود *

علاج دیگر * برنج تالمی , سونتر و حلبه [3] و زنجبیل از هر کدام یکماسه - شب در ظرف آب ترکرده نگهدارد و صبح از پارچه صاف نموده طعمهٔ گوشت در آن ترکرده بخوراند , آخر روز گوشت کبوتر در زنجبیل زده سیر کند , به شود و این از سیم عمل نیکوکارهٔ میرشکار ازادتخانی است *

فصل هشتم در معالجهٔ مرض کشمه * و اصل این از سوح است و این از گرمی که در مزاج جانور بهمرسد خیزد * علامت آن بود که جانور

[1] هزار درمان v. note 2 p. 210
[2] نمک کشي probably error for نمک کچهي, salt of Cutch
[3] حلبة (*hulbah*), Ar., the fenugreek *Trigonella Fœnum græcum*

شکم را همیکند و بیمه [1] زند و دلو زند * اگر طرف راست بغل زیادة زند معالجه پرداز *

علاج او این است که طعمهٔ سگ از ماکیان سیاه و گردن او بسکر طبرزد و گوشت چوزه و گوشت گاو بوزینه دیلوی و گوشت میس بروغن بعسه آلوده باشد خوراني باید سود *

علاج دیگر * ریوند چینی بیمدانگ - کافور بیمدانگ دار لعل بیمدانگ - همه را خورد بکرده بر بیر و شیر در کاسه ورق گوشت ماکیان سیاه سیر خر سیاه ترکرده بدر یک کعکسک بخوراند و گوشت سرت [2] با روغن بعسه آلوده بده بده سود و سرت دام جانوری است خاکستري رنگ که ذکر حق حق گوید [2] *

فصل ششم در معالجهٔ قراقر که در شکم پیدا شود ○ این مرض از دادن گوشت گاو و از سردیها و از طعم در اسفر جانور پیدا سود * علامت آن بود که در شکم جانور آواز قراقر از رودة چون بسیار خوش آیند و در پیخال دانهای سفید بزرگ مانند کف آمیز بر آرد *

علاج آن بود که سپندان کهنه و زنجبیل هر دو برابر مانند دانگی ازان همراه طعمه جانور را بخوراني به سود *

علاج دیگر * گوشت آهوی تازه و یا گوشت خارپشت بسم خر سیاه تر کرده بده تا بخورد * در چند بار به شود - انشاء الله تعالی *

فصل نهم در معالجهٔ آکلهٔ شکم ○ و آن از قرحه در به معدهٔ جانور بهم رسد . و این مرض از گوشت چرک و بادي بسیار مثل دوست میس

[1] بیمه vide note 1, p. 247

[2] سرت, word not traceable. A species of small owl is called *Hu-ḳ-ḳu*

بداروهای مذکوره بمودهٔ بکوب، و زهرهٔ برّهٔ وارون کن و پاک بسوی،
و این داروها را در جگر برّه آمیخته برهره اندر کن، و برشتهٔ باریک نگرهٔ
شکاربند ببند چنانچه گفته شده، و جانور را گرفته در گلوی او فرو بکذران
و رشته را بالا کس، وی یک زمان گرفته دار تا دوا اثر کند * بعده بر دست
بگیر چندانی که معالجه کار کند، آنگاه بر پدوار خورد بسته طعارهٔ پر آب
پیش او بده که بخورد و غسل کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر علت زیاده بود بدار وسمه و سکرطبرزد و دودهٔ آستانهٔ
خانه[1] و نمک هندی و زعفران ساح، از هرکدام یکدرم وباریک آس نموده،
قدری روغن گاو که کهنه وتیر و تلخ شده باشد بر آتش بگدار و این داروها[2] را
دران بیامیز و یک بندنی[2] باریک یکسر بسته بیار و چوبی درو بگردان
تا صاف شود و پردها از اندرونش بر آید و آن دوائی که بروغن آمیخته دران
بندنی بدار و بعد دانه سرد شود * و اگر تابستان باشد در یخ بنه و یا در
آب که در سوره سرد شده باشد تا دوا منجمد گردد آنگاه آن نی را بشکاف
و دوا را از آن بر آر، و بدستور ساده بقدر دانه برابر دانهٔ سنجد درست کن -
و باید که پس جانور را روغن هستهٔ شفتالو چرب کرده این شافها را در پیگاه
جانور اندر کنی، و نگونسار داری تا در شکم جانور بگدارد آنگاه بر پدوار
بسته طعارهٔ آب پیش جانور بنه تا بخورد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شیر خشت چهار درم بکوب و قدری عسل مصفّی[3]
بر آتش بنه و بجوشان تا منجمد گردد * آنگاه قدر چهار درم در ظرفی کن
و سرنخ و با آب سرد بنه که سرد شود و بسته گردد و آنرا قدر دو درم در شیر

---

1 [illegible] 247
2 بندنی one [illegible] of a cane, as much as lies between two knots
3 منعقد = [illegible]

خست و شکرطبرزد بهم کوفته بقطان و سه گولی کن و آنها را بروغن بنفشه چرب کرده در حلق جانور فرو بر و زمانی گرفته دار * بعده بر چکسه بنشان و تا ظهر گرسنه دار * چون صاف شود آب پیش او بنه و آنروز اندکی مایهٔ خیری[1] بده * بعده ساده از مغز گاو قدر یک دانهٔ سنجد ساخته تهیه جانور را بروغن هستهٔ شفتالو چرب کن و سادهٔ مذکور را در وی دار فروده و زمانی بسته دار تا دوا کار کند * بعده جانور را بر دست گیر و بعد یکساعت آب پیش او بنه تا بخورد . و بگوشت ماکیان سیاه وقت آخر ظهر سیر کن تا به شود *

علاج دیگر * روغن زیت دانگی - و قدری انگبین - و یکدانگ نمک هندی - و بورهٔ ارمنی دانگی - همه را نرم بکوب و بآب بادیان و شیر گاو ممزوج کرده و در زهرهٔ بدستوری که گفته شد بکن و جانور را گرفته بن او بروغن هستهٔ شفتالو چرب کن و این دارو را بمنقار و یا حلقه اندر کن و جانور را نگونسار دار تا دوا کار کند * بعده بر چکسه بنشان و آب در طغارهٔ پیش جانور بنه و بعد نماز ظهر بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و گردن ماکیان را بروغن هستهٔ شفتالو و خون او آلوده بده به شود *

علاج دیگر * نمک هندی و بنفشه خشک از هر کدام نیم دانگ - سفید قند یعنی بتاشه[2] دانگی - سُک[3] دانگی - بابلی رومی مساوی - این همه را نرم بکوب و با زهرهٔ گوسفند بیامیز و سه شیاف درست کن * بعده جانور را گرفته استوار بکنند و بن او را بمغز گاو چرب کن و شیاف را در بهیگاه اندر کن و زمانی نگونسار دار * چون دانی که دوا در شکم جانور گداخت آنگاه بر دست گیر و ساعتی نگهدار * بعده آب پیش جانور بنه تا بخورد *

---

1 مایهٔ خیری paste of the *Khairi* flower

2 قند هندی بتاشه *Fanid* is thrice refined sugar used in the preparation of the *batasa* sweetmeat

3 Vide note 3, page 240

علاج دیگر * شیر خر سیاه بروغن کنجد سفید باهم بیامیز و بجوشان و بنه تا سرد شود * بعده گوشت خوک بچه و یا خار پشت دران روغن چرب کرده جانور را بدان سیر کن و سه روز معالجه کن *

دوای که شوح را زائل کند * تربجبین نیم مثقال - شیر خشت یک مثقال - نمک هندی نیمدانگ - همه را نرم سائیده بروغن بادام چرب کن و یک چهار ماشه پاؤ کم قطره آب در افگن [1] و بگلوی جانور فرو بگذاران تا معدهٔ او پاک شود . و جهت صاف کردن جانور بهتر ازین دوا نیست و بهر موسم موافقت دارد * و اگر جست مدعا کار کند بهتر و الا ضرر نرساند * مگر زمستان عوض روغن بادام روغن جوز داخل نماید * بعد فراغ کار بگوشت ماهیان سیاه بروغن خایهٔ مرغ درو پنبه آن آلوده سیر کند تا به شود . و این از استاد صاحب بازنامهٔ ایران است *

فصل پنجم در معالجهٔ کچ * و آن مرضی است مثل شوح * علامت آن بود که چون جانور پیخال بند دم بالا بردارد و پنجه استوار کند و دم بجنباند و بسختی پیخال کند . و در آن خوردک خوردک رنگ کچ بود *

علاج آنکه از یک موش خورد پوست کشیده آن پوست را بگردان و وارون کرده بشو و از روغن کنجد و یا روغن بنفسه پر کن و سر آن را بریسمان بسته از حلق جانور فرو بگذارن . تا روز دیگر آن خلطه را با موی بر آرد *

علاج دیگر * ریوند چینی و تربد سفید [2] از هر کدام نیم دانگ و شکر طبرزد دانگی . هر سه را نرم بسا و بروغن گاو بیامیز و سه قسمت کن

[1] چهار ماشه پاو کم قطرهٔ آب در افگن , error in text

[2] تربد سفید , the white variety of *Turbud*, Turpeth root or Indian jalap, *Ipomœa turpethum*

و در بیخ بنه تا صرد شود ، پس ازان در حلق جانور فرو بر ، به شود انشاء الله تعالی ٭

علاج دیگر ٭ جگر مرغاله بنوک چوبی نوکدار چند مرتبه بزن چنانکه کباب را زنند ، و نرم کرده در ساس کودک که کم از یک ساله بود آن جگر را بنه و یک شبا روز دران تر کرده دار ٭ بعد ازان قدر یک گنجشک جانور را بده تا بخورد ، و اگر خود میل نکند در گلویش فرو بر ، و تا ظهر هیچ مده ٭ بعده بگوشت ماکیان سیاه ، روغن بنفشه و شکر طبرزد آلوده چند روز سیر کن ، و در خانهٔ تاریک نه بند ، به شود ٭

علاج دیگر ٭ بیار نمک هندی و شم ورن شکر طبرزد از هر کدام سه پاره برابر مساوی کن و هر شش پاره را بروغن بنفشه و یا روغن بادام چرب کرده از حلق جانور فرو گذران و آب پیشش بنه تا بخورد ٭ هرچه عاب در شکم جانور بود در پیخال بیرون آید ٭ بعده آب سالم بگیر و بده تا صاف شود ، و قدر یک طعمهٔ معتاد دران تر کرده سیر کن - انشاء الله به شود ٭

فصل ششم در معالجهٔ هیضه ٭ و آن از شروح بهم رسد وقتی که از کج نگذارد ٭ علامت آن بود که بار دم بوقت پیخال بردارد و یک دو بار آواز پف پف چون گوز از تهیگاه جانور بگوش رسد و پیخال زدن نتواند و اگر بد خورد و بزردی مایل ، و کف بر تابد ، و حظ نکشد ، مثل مرض یکجا کند ٭

علاج ٭ صمغ سقوطری زرد و زعفران ساج و نمک هندی و دلیل وسمه و شکر طبرزد از هر کدام نیم دانگ این مقدار جانور میانه را شاید و کلان را از هر کدام دانگی ، باریک آس نموده و جگر پارهٔ بر ماده بخار و مجروح

آنگاه کبوتری کشته بگوشت وحون او سیر کن، و این معالجهٔ استاد مدر میران شاه هریوی است •

علاج دیگر • دو درم سنگ زنجبیل چینی در اندکی آب بجوشان و چند پارهٔ گوشت گوسپند دران تر کرده بده، به شود. و این معالجهٔ دهقان قاهکین است •

علاج دیگر • مغز جوز هندی و سه دانه مغز پنبه دانه، همه را نرم بکوب و بروغن بادام در گلوی کبوتر کهنه ریز و گلوش بریسمان بسته بیاویز و روز دیگر جانور را از گوشت آن کبوتر سیر کن - انشاء الله تعالی به شود •

فصل چهارم در معالجهٔ شوخ • و این بیماری را در ابتدا سوخ خوانند و چون مزمن گردد کم خوانند و آن علاج جدا دارد و چون ازان بگذرد شیشه نامند • این مرض از گرمی خیزد و کثرت استعمال گوشت گوسفند و کبوتر. و از خون نبهای بی آب دادن و از گوشت ماکیان سیاه ناپاک و استخوان بدادن و آب پیشش نه نهادن • علامت آن بود که پیخال دراز بکند ولی تاریک و گسسته بود و تر کرده کند[1] •

علاج • گردن حسدسار[2] ماده یا ماکیان سیاه با شکر طبرزد بده و یک مثقال سُک[3] یکجا بکوب و حکوبره در آن ادویه بیامیز و زهرهٔ بره بیار و تهی کن و پاک بشوی و اگر زهره نباشد حوصلهٔ مرغ. و این داروهای آمیخته را دران زهره و یا حوصله اندر کن و سرش را ببند و در گلوی او فرو بر. چون به حوصله فرو برد آن زمان ریسمان را بکش تا از هم بکشاید و رسته را بیرون آر.

1 بره کند, error in text
2 حسدسار, same as حسدسار, *khashan r*, "a coot" *vide* note 1 p 181
3 سُک, *suk*, is this an error for سُکّر Ar, refined sugar? *Vide* note 3, page

پس جانور را بر دست بگیر و زمانی باحتیاط نگهدار تا دارو در تن جانور اثر کند، آنگاه در پرواز بدهند و طعارهٔ پر آب پیش جانور بنه تا به شود *

علاج دیگر * سُکُ و شکر طبرزد و دود آستانهٔ خانه [1] و نمک هندی از هر کدام یکدانگ، همه را بهم بکوب و جگر برّه را بدان اجزاء بکشا بیز بکوب ودر زهرهٔ کن و سرش را بریسمان باریک ببندد و در گلوی باز فرو بر * چون از حوصله فرو برد آن زمان ریسمان را برکش تا وا شود، و زمانی جانور را گرفته دار تا دارو در تن او اثر کند * بعد ازان طعارهٔ آب پیش جانور بنه تا به شود و گوشت ماهیان و استخوان سر دم غازهٔ [2] گوسفند دهد تا به شود *

علاج دیگر * شش برّهٔ گوسفند بماء العسل [3] سوده به جانور بدهد تا بخورد، و اگر میل نکند در گلویش ریز تا به شود *

علاج دیگر * گوشت را با روغن گاو سه روز بدهد به شود *

علاج دیگر * گوشت ماکیان سیاه بروغن بسرشته با بادام بدهد، به شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بیار خون میش بدهد تا سرد شود و پس جانور بنه تا بخورد * و اگر نخورد در گلویش فرو بگذران و دو روز پیاپی بدهد * و روز سوم کبوتر بچهٔ فربه بکش و بآب گرم بکشت بده و روز دیگر بدهد تا جانور بخورد با همه آلات شش، آنچه خواهند، پس هرچه در شکم جانور علت بود بیرون افگند *

---

1 دود اسفادهٔ خانه, vide note 1 p. 200

2 دم‌غازه for دمکزه the root of the tail, the pope's nose

ماء العسل, an infusion of honey

علاج دیگر • اگر از علاج مذکور اندسته کنی نائزهٔ از مس و یا برنج و یا استخوان[1] درست کن و اندرون را پاک کن و این را در حلق جانور بروغن هستهٔ سفتالو چرب کرده بده و کجکی[2] در آن ماسوره اندر کن و پرمهره را بانگشت نزدیک دهنگاه باز آورده و سر ماسوره را بر آن مهره نهاده و کجک در آن خلانیده بکش • اما بدانند - اول نائزه را چرب کردن و کجک را غیر نائزه بخلانیدن و جانور را استوار بسته داشتن و احتیاط معدهٔ جانور کردن ، این احتیاطها باعث مجرب بار است . و اگر خطائی سرزند . از آن . جانور هلاک شود • بعده بگوشت ماکیان سیاه با روغن بادام آلوده سیر کن و زنهار که درین ایام پر و استخوان ندهی که باعث مرگ است •

علاج دیگر • انگوره مدر دو نخود از حلق جانور فرو بگذرانند و یا در ورق گوشت بدهند - انشاء الله تعالی پرمهره را بر اندازد . مجرب است •

علاج دیگر • گر ممع جانور پرمهره را بیندازد آنرا گردن مهرهٔ مانده سماه بانداری گوشت وچند دانه فلفل در ورق بخورانند و با طهر گرسنه دارد - انشاء الله تعالی زود پرمهره را بیندازد و این حیلهٔ متیر است •

فصل سیوم در اسرحا وسستی بدن جانور • این مرض از گوشت سرد خیزد و از چوزهٔ مرغان که نارسیده و خورد باشد و از بچهٔ هر مرغ که ناشستهٔ خورانیدن بود • علامت آن بود که جانور پر گوشت بود . و ... و یکی بوی دهانش ترش بود و گوشت زود بکار برد و پیخال تنگ و آبدار کند و پرها فرو افگنده دارد و خیرهٔ جسم و بخاستن ضعیف و سست باشد و بال بتواند زدن و در پریدن بنگ پهلو برد •

[1] The tarsus of a crane or a heron is usually used

[2] کجک (kajak) a crook or hook

علاج آن بود که روغن هستهٔ زرد آلوی تلخ و روغن یاسمن و روغن کنجد سفید با قدری سداب نیکو بخوشانی و صاف کنی و چند قطره روغن نفط سفید درو چکانی و آنها را در گلوی کبوتر ریزی و ریسمانی در گلوی کبوتر بسته چند بار نوک کارد در اعضای کبوتر زنی و تمام شب بیاویزی و صبح از گوشت آن سیر کنی و چند روز بگوشت گوسفند بروغنهای مذکور آلوده سیر کنی - انشاء الله تعالی به شود •

علاج دیگر • عود خام و مسک و مرفل و شکر طبرزد و تودری سرخ و علک رومی و زنجبیل و مرمر[1] همه را باریک سائیده بآب بخوشان و بده تا بخورد و چون جانور را سیر کنی قدر قدری از آن دوا همراه گوشت پاره بده و سیر کن . به شود •

علاج دیگر • دو دانگ زنجبیل بکوب و بدو پاره گوشت اندر زن • اگر جانور توانا و قدآور تر باشد بدو توان داد . و خورد را کمتر از آن . و نگهدار تا پیخال بدهد • آنگاه انگور[2] بکدرم سنگ اندر آب بخوشان و جانور را بگیر و به گلویش چکان و باقی را در آب دیگر ممزوج کرده در طهارت پیش جانور بنه و تا نیم روز گرسنه دار • بعده بگوشت گوسفند نیم سیر کن و آنروز چیزی دیگر مده - و این معالجهٔ سرد باد هندیست •

علاج دیگر • بیار بول کودک شیرخواره که یک سال بس او بوسیده . کمیز[4] اولین و آخرین بکار نیاید میانه را باد گرفت . و از آن قطرهٔ چند در گلوی جانور چکان • بعده سه پارهٔ گوشت گوسفند بده • چون شتم الله

[1] مرمر or مرمکی; perhaps a copyist's error for قرفه, cinnamon.

[2] انگور for انگوزه — (Lomas P. *Ferula asafoetida*.)

[3] سنگ, "weight."

[4] کمیز *kamīz*, urine, dung; vide note 1, p. 56 and note 2, p. 233.

علاج دیگر * صابون لاهوری دانگی - بآب حل کرده در حلق جانور فرو چکانند ، فوراً پرمهره بر آرد *

علاج دیگر * دانهای سیر کوفته و حب نموده در حلق جانور فرو برد - انشاء الله تعالی فی الحال پرمهره می کرده بر آرد *

علاج دیگر * اگر جانور پرمهرهٔ خام و نرم و دیر بر آورد آن از سردی و بلغم است که از بد گواری طعمه در معدهٔ جانور بهمرسد * آنرا ماکنگنی نیمدرم - فلفل یکسرخ - شنجرف یکسرخ - نوشادر یکسرخ - نمک هندی یکسرخ - مومیائی نیم سرخ - گهونگچی سفید نیم دانه - دانهٔ الاچی دو سرخ - قرنفل یکعدد - نبات چهار سرخ - همه را باریک آس نموده بآب نیموی گولی ساخته نگهدارد . و روزی دو بی معالجه شود * شب طعمه از هر روزه کم کرده دهد بی استخوان . و صبح گولی بطور صافی عمل آرد * بعد سه پیخال آب سیرگرم پیش باز نهد . و بعد صاف شدن اندکی گوشت بآب تر کرده بدهند . و عصر بگوشت کبوتر سیر کند و اگر دارو هضم نکند و قی کند بعد استفراغ آب داده سیر کند - انشاء الله تعالی پرمهره بمراد بر آرد *

علاج دیگر * برنج باریک آس نموده و قدری کنار جنگلی گولی ساخته و قدر یکنخود چوب عاقرقرحا دران خلانیده از حلق باز فرو برد - انشاء الله تعالی پرمهره می کرده بر آورد و این آزمودهٔ مقرر است *

علاج دیگر * جوز القی که در هندی مین پهل[1] گویند کوفته باریک نموده و وزن چهار سرخ تا سه دانه مویز سیاه ممزوج نموده و گولی کرده از

[1] جوز القی (Jauz-'l Qay), Ar., مین پهل (mayn phal), H., the emetic nut, Randia dumetorum.

حلق جانور بگذراند * اگر قی القوری بر آورد بهتر و الا آب گرم باید داد، و اگر خون بخورد اندکی دمائره ندهد . مجرّب است و از بجوبر قمر*

علاج دیگر * خردل بارنگ آس نموده بآب خب برابر کنار جنگلی کرده در حلق باز فرو برد - انشاء الله تعالی زود فارغ شود *

علاج دیگر * روغن سرشف تلخ [1] چند قطره در حلق جانور چکاند * اگر پرمهره بر آرد بهتر . والا آب شیر گرم بده بهر حیلهٔ که خورد - انشاء الله تعالی به شود *

• علاج دیگر * دانهٔ از نمک بتراش برابر کنار جنگلی ، درست نموده با دو دانه فلفل گرد از حلق جانور فرو بگذران . و این معالجه پرهیزرا نه از اندازه بالا درست و با بهر نوع که باشد نرم کرده و گسسته بر آرد . و اگر چند پر از هم وا سده در شکم جانور بار مانده باشد شمراه پیچان بر آید، و آزمودهٔ قمر است *

علاج دیگر * بمارد روغن بند بنخمر و با قدری آب گرم یک جا کرده در حلق جانور حکاند - آزمودهٔ این قمر است *

آخر الدوا * اگر جانور بهیچ نوع پرمهره بر نمارد آن را بیم هلاک بود ، پس باید که نول و حدی عرّ و حلّ نموده شکم جانور را جانب چپ چاک کنی و بسکافی و پرمهره را بر آری . بعد بار سم بدو و خون کبوتر گرم و دازه بر آن جراحت بمال و سنگ سرمهٔ خوار می و سمع بلادر [2] سوده در جراحت پاس با دو رو آنگاه بر غن باداد چرب کن تا به شود *

---

[1] سرشف تلخ (sarshaf-i talkh), P the black mustard *Brassica nigra*

[2] سمع بلادر *vide* note 1 p 227, and note 1 p 232

مزبه، هر کدام ازینها بهم رسد، سیر نماید • و اگر گوشت را از سبب مرض
هضم نکند آنرا گوشت گوسفند تا خون حفظ عورت آورده سیر کند، گوارا
شود • و اگر درد از گرمی بود، گوشت گرم شده و در متعفن و گندیده شده
بر آرد و قی کند اما دیر دیر •

علاج دیگر • کاهو دو سرخ با آب کشنیز و آب خیارین[1] ممزوج نموده
گوشت بزغاله در آن تر کرده بدان جانور را سیر کنند. و اگر آب خیارین
بسبب نبودن موسم میسر نباشد، آب تخم آنها نافع است •

علاج دیگر • شیر میش تازه که گرما گرم بود گوشت در آن تر کرده
بخورانند - انشاء الله تعالی سود دارد •

علاج دیگر • گوشت ماهیان تازه در شیر خر سیاه تر کرده جانور را
بخورانند نفع بخشد •

علاج دیگر • کلوخ آفتاب سوخته در آتش گرم کن و چون خوب گرم
شود در آب انداز، و چون سرد شود کلوخ را بر آورده آب را بنه تا صاف
شود • بعده از پارچه صاف نموده و گوشت بزغاله در آن تر کرده بخوراند،
نافع است •

علاج دیگر • حلیم بچهٔ مهوز یعنی سرخ رنگ که لاک و سرخی نامند.
بس در شیر تر کرده نگهدارند و صبح گوشت تذرو یا تذرجین عرف تیهو[2]
در آن تر کرده بدهند. و اگر این گوشتها بهم نرسد ضرورةً گوشت درّاج سیاه
و یا ماهیان سیاه دیده دهند •

---

[1] خیارین *[illegible]* (dual), the two kinds of cucumbers, i.e., the cucumber and the musk melon.

[2] تیهو *[illegible]* or *[illegible]* is, in Persia, the See-see partridge (*Ammoperdix [illegible]*) and not the quail.

فصل دوم در معالجهٔ بروخ[1] بر نیاوردن * و این پرمهره بر نیاوردن بود * سببش از بی خبری و تغافل بازدار است که جانور پرمهره بر نیاورده باشد و بازداشته اورا سیر کند * و دیگر از بی تیماری بازدار که جانور را وقت آخر شب آگاه[2] ندارد، و جانور غافل شده پرمهره را در شکم نگهدارد * چون وقت پرمهره انداختن میگذرد جانور در فکر خورش نو می باشد و آن پرمهره را بطمع گوشت داشته بر نیارد * و قاعدهٔ استادان است که آن شب که پر دهند از معتاد قدر دو گنجشک گوشت کم کرده بخورانند، تا آخر شب قبل از دمیدن صبح باز گرسنه گردد، و آن وقت طعمهٔ دیگر بدهند، در آن تاریکی البته پرمهره اندازد، و اکثر جهت قوی پر بر نیاوردن همین است *

علاج آن بود که جانور را برای خوردن چیزی ندهد و گرسنه دار تا که پرمهره بر آرد، و اگر بر نیارد موی زیره که در زیر دم خر می بود بر آورده در گوشت تازه جانور را بخوراند تا پرمهره بر آورد، و بعده سیر کند بگوشت پاکیزه، و لیکن با زنجبیل پرورده، و اگر بدین معالجه بر نیارد پس —

علاج دیگر دیر یعنی مویز را گولی برابر دانهٔ ساخته کرده در حلق جانور فرو برد تا همراه آن پرمهرهٔ کهنه را هم بر آرد *

علاج دیگر * بزر کتان که در هندی السی[3] نامند باریک نموده با گوشت پاره بده تا بخورد، بعد از آنکه پرمهره بر آرد سیر باید کرد *

علاج دیگر * فلفل گرد چند دانه باریک نموده در کام جانور بمال، و اگر باین بر نیارد برابر دو نخود گولی از فلفل ساخته با آب تازه بسته از حلق جانور فرو بگذران - انشاء الله تعالی پرمهره بدان بر آرد *

---

[1] بروح, word not traceable

[2] A good falconer, especially when his hawk has been fed late, will take it on the fist and 'carry' it an hour or so before daylight

[3] بزر کتان (bazr i kattān), Ar, السي (alsī) H, linseed, *Linum usitatissimum*

سفاله بخوران ، و چند روز کافور و طباشیر و شکر طبرزد و گشنیز خشک ، از هر کدام یک جزو با گلاب گولی بسته قدر دو نخود باز را بدهد ، و قدر مغز پسته پنیر را داشته اند ، و این حیلهٔ این قدر است *

علاج دیگر * گل ارمنی در گلاب تر کرده و صمغ صاف نموده و گوشت بدان آب تر نموده بخوراند - ان شاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر جانور از دهن آب قی کند آنرا زنجبیل دو سرخ - و فلفل بعدد - کافور یک سرخ - دانهٔ الاچی خورد دو سرخ - در پنبه پیچیده فتیله دستور برم دوخته شب طعمه تر کرده بدهند * بعد هضم آن فتیلهٔ مذکور را بدهند ، اگر یکبار به نشود از تکرار صحت یابد *

باب پانزدهم

در معالجهٔ امراض معده مشتمل بر هفتده فصل

فصل اول در معالجهٔ درد معده • و ایرانیان به شکم جانور را بیتمر[1] خوانند • این مرض از برودت و حرارت خیزد • علامت. اگر درد از سردي بود جانور پیچتال کند و آنداک و لعم آمیز کند •

علاج • از دونر[2] یعنی موم گولی قدر یک دانهٔ سنجد[3] عدیم در ورق گوشت جانور را بخوراند و پیش از وی دودن سیر نباید کرد •

علاج دیگر • سیر حسب و ترنجبین از هر کدام نیم مثقال - نمک هندي دانگی - در روغن جوز چرب کرده و گولی ساخته جانور را دهد تا لعاب از معدهٔ او بر آید و پاک شود. و اگر از شدت سردي گوشت نرم ناسده از معده نگذراند آنرا زنجبیل پرورده همراه طعمه دهد تا هضم شود •

علاج دیگر • خوربوا دو سرخ و مرمکی دو عدد باریک آس نموده و در سه پارهٔ گوشت گنجشک یا موش بچه یا موش خانگي یا کبوتر بچهٔ

---

[1] بیتمر vide note 4, p. 181

دونر vide note 1, p. 226

سنجد (...), P., the common jujube, *Zizyphus vulgaris*

و این عمل را کمتر از سه مرتبه نباید کرد، و موجب قول حکما هفت مرتبه تکرار کردن بهتر است ٭

علاج دیگر که طعمه از حد زیاده آرد ٭ مصطکی رومی یکماشه - زنجبیل پرورده سه ماشه - مومیائی و مسک از هرکدام دانگی - فلفل چهار عدد - نبات سه درم - قرنفل یکماشه - همه را باریک نرم آس نموده بادوکی عسل ممزوج کرده معجون کن و پیش از طعمهٔ صبح قدر یک ماشه گولی کرده در وی گوشت باز را بده، و اگر خود بخورد گرفته از حلق او بگذران ٭ بعد دو پیچال سیر بدهد و این آزموده و تیر است ٭

فصل هشتم در معالجهٔ سیلان آب از دهن که در هندی آنرا کلی نامند یعنی مضمضه کردن ٭ و آن از برودت معده و بلغمی که تازه و خام از امتلا و دادن طعمه میرسد ٭ علامت آن بود که جانور بی سبب آب قی کند مثل مضمضه کردن و آن آب بدبو زرد رنگ بود، سفید و زرد ٭ سفید از برودت و بلغم بود و زرد از حرارت و صفرا ٭

علاج ٭ مالکنگنی یکسرخ - سنجرف یکسرخ - مومیائی نیم سرخ - صندل یکسرخ - نوشادر یکسرخ - نمک دو سرخ - نبات چهار سرخ - همه را در آب نموده گولی بسته، صبح پیش از دادن دوا طعمه داری کند بی استخوان و صبح بطور عادی گولی را از حلق جانور فرو بگذرانند و بعد سه پیچال آب سیر گرم دهد و چون صاف شود تهوار از گوشت کبوتر و فاخته دهد چون آزموده مجرب است ٭

علاج دیگر ٭ زنجبیل چهار سرخ - نبات چهار سرخ - نوشادر یکسرخ - عقرقرحا نیم سرخ - سرگین سگ که خشک و سفید شده باشد دو سرخ - دارفلفل نیم سرخ - همه را نرم سائیده بمغز گنجشک گولی بسته در حلق جانور

بدستور صافی فرو برد * اگر وی کرده ملعم و آب بر آرد بهتر. و اگر هضم کند، آب شیر گرم پیش او بنهد * چون صاف شود پس بگوشت زاغ و یا سار بدم سیر کند - انشاء الله تعالی مرض دور شود *

علاج دیگر * صبر دو سرخ - سملیت دو سرخ - اجوائن دو سرخ - اندرجو شیرین[1] دو سرخ - همه را باریک سائیده بآب گولی بسته بدهد بطور صافی. و بدستور صدر بعمل آرد *

علاج دیگر * دانهٔ الاچی خورد دو سرخ - قعر هلیلهٔ زرد یک سرخ - صبر یک سرخ - همهٔ اجزاء را بمغز گنجشک گولی بسته در حلق جانور فرو بگذراند. اگر بیکبار دادن صحت باشد بهتر و الا تا سه روز بتکرار باید داد - به شود بامر الله تعالی * و در سه مرتبه دادن مانند هر مرتبه سه روز باید که به رو شود * اگر سیلان از صفرا و حرارت بود و اگر بدل از سیر کردن در پرسانی آب می کند رنگ آب زرد بود علاج کرکم[2] *

علاج دیگر * زرشک بی دانه پاکرده دانه - شیر خشت دو درم - ... دو را بهم بکوب و ... ... بعده ... ... و در ... آب ... ... در آب ... ا پارچه صاف نموده دواهای مذکور را در آن آب قدر ... حل ... و صاف نموده جانور را گرفته در ... ... * چون از وی و ... کردن فارغ گردد آب ... در سیر ... ... نموده در ... پس جانور آر * اگر ... خود ... بهتر. و الا در ... ... * بعد از صاف ... ... گنجشک ... ... - ... و ... نموده در ... و آب ... ... و ... ... چهار گنجشک از گوشت ...

[1] اندرجو شیرین ... ... *Wrightia antidysenterica*.
[2] کرکم ... *turmeric, Curcuma longa*.

و زمانی گرسنه دارد * بعده گوشت موش بخون بازه او آلوده سیر ان -
انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر جانور قی کند و گوشت هضم نکند بیارد حقّانش کلاغ
عرف شمپرک و قوت سموادی از گوشت آب بخون او آلوده خوراند -
انشاء الله تعالی هضم شد * اذ طمع جانور قوت کند پس چند مرتبه
همین را استعمال کند * چون تهاعمه آید آنگاه بگوشتهای دیگر سیر نماید
مجرّب است *

علاج دیگر * قرنفل نرم سائیده در پنبه بپیچیده و در آب همان قدر نه
پنبه او را حدث کند تر کرده چند قطره از آب در حلق جانور چکاند به شود *

علاج دیگر * نان خمیر پخته حوت بریان کند چند تکه سرخ گردد
هرچند بریان و بسیار خشک شود نیکو تر اثر کند * بعد از آن گرما گرم در آب
اندازد تا سرد شود * پس آنرا از آب برآورده و بدان آب طعمه را تر کرده
بخوراند *

علاج دیگر * اگر جانور قی کند و طعمه هضم نکند بیارد هلیلهٔ زرد
قدر دو سرخ و نخود سیاه یکتوله بریان کرده در آب گرم اندازد
و آن آب را از پارچه صاف نموده طعمه را بدان تر کرده بخورند تا سه
مرتبه و گوشت از معتاد کم کرده بخوراند و چون قوت هاضمه نیکو آید
بگوشتهای دیگر سیر کند *

علاج دیگر * چون داند که جانور به هیچ معالجه گوشت نگاه نمیدارد
آنرا به بدات تنها . نمک قدر یکدانهٔ ماش در آن بار کرده بدان صاف
کند و بهتر ازین حیلهٔ دیگر نیست . و بدان موجب برداشت مزاج
جانور باید داد *

علاج دیگر * اگر جانور از مقدار طعمه زیاده خورده باشد ، اگر قدر یک گنجشک هم زیاده خورده پس قدر یک سرخ نمک بجانور باید خورانید سر هر گنجشک یک سرخ نمک مقرر فرموده اند * هر قدر گوشت زیاد خورده باشد بقدر آن نمک بخوراید - انشاء الله تعالی مجرب است *

علاج دیگر * اگر شاهین و یا جانور دیگر طعمه هضم نکرده باشد آنرا قدر یک ماشه نوچ بایک آس نموده در قدری آب حل کرده در حلق او چکانند ، اگر باشی دارو قی کند و گوشت را از حوصله بر آرد بهتر ، و الا قدر دو ماشه روغن بیدانجیر که در هندی آنرا ارند و شربوت[1] نیز گویند در حلق او فرو ریزد و اگر روغن مذکور پیدا نشود روغن گاو باندکی نمک در آموده در حلق جانور ریزد انشاء الله قی کند ، مجرب است *

علاج دیگر * اگر هاضمهٔ جانور کم شده باشد آنرا قبل از شکار کردن قدر یک سرخ نمک قلیا . دو دانه فلفل سوده در آب آلوده کرده طعمه در وقت گوشت بر بالد خورانید و بجای گرسنه باید داشت و بعده نگوشت ماکیان سیر باید نمود اشتها و هاضمه سیر زیاد و بالای طعمه خوراندن پرکوار است و آزموده فقیر است *

نسخهٔ ساختن نمک قلیا * اول اشخار قدر یک سیر [illegible] در آب دو [illegible] آن تمام شب تر کرده صبح آنرا بعد از [illegible] صاف نماید و آن آب صاف را در دیگ گلی آنقدر بجوشانند که آب همه فنا گردد و نمکی که در ته دیگ ماند در آب تازه حل کند و بعد از لحظه صاف نماید و بار دیگر بجوشانند تا خشک شود و بهمین دستور سه مرتبه جوش کند تا نمک صاف و سفید رنگ شود پس نگه دارد و هنگام احتیاج بکار برد *

[1] روغن بیدانجیر که در هندی ارند و هرنولی گویند [illegible], P., [illegible] H., castor-oil plant, Palma Christi, Ricinus communis.

تازه و گرم ، در آن دنبخانگی بریز ، و بعده سنگ سرمه خوارزمي و شمع الادر[1] سائیده بر جراحت بپاش ، و اگر اینها پیدا نسود سرگین خر خسک کرده سائیده برو بپاش و هیچ اندیسه مکن که باز را ازین سلیم تر علاج دیگر نخواهد بود •

فصل هشتم در طعمه قی کردن و ناگواریدن و معالجهٔ آن • این شکایت از بی وقت سیر کردن ، و بسیار خورانیدن گوشت گوسفند ، و پی و چربي خورانیدن ، و بعد از خورانیدن مسکه آب دادن و گوشت بالای گوشت خورانیدن ، یعنی هنوز خوب گرسنه نسده و ته شکم جانور خالي نسده سیر کند ، برمیگیرد •

علاج • جانور را در خانهٔ تاریک باید بست و تا بدیر گرسنه داشت • بعده سه پاره گوشت گوسفند با زنجبیل پرورده و بیخ سوسن کوفته بده تا بخورد ، و گوشت پاره ورق کن و در آب گرم آغاره کرده بدان سیر کن ، و روز دیگر جاوشیر[2] درم نکوب و سفیدي خایهٔ مرغ[3] ممزوج نموده چند لقمه بده تا بخورد و تا شب گرسنه دار ، آنگاه بگوشت درم سیر کن ، و اگر جانور فربه باشد پس گرسنه داشتن نفع بسیار است •

علاج دیگر • زنجبیل نیمدانگ - مرمکی نیمدانگ - زعفران شاخ نیمدانگ - مویز نیمدانگ - صندل الطیب[4] نیمدانگ - عود خام دانگی - نمک یکجو - همه را نرم بسای و به بیز . و قدری شهد بر آتش نه تا بقوام آید و ادویه را بدان معجون کن . و قدر یک بادام جانور را گرفته و از حلق

---

[1] شمع الادر *Vide* note 1, p 227

[2] جاوشیر (*jāushīr*) P, *Ferula galbaniflua*, Galbanum

[3] خایهٔ مرغ the author uses this expression more than once apparently for "hen's egg"

[4] صندل الطیب spikenard, *Nardostachys jatamansi*

او فرو نگذاران، و تا دیم روز گرسنه دار * بعد از آن بگوشت زندهٔ نرم سیر کن
و طعمهٔ زیاده بده البته قدری از معتاد کم باشد، موافق اشتهای جانور *
و در شش روز سه روز بده یعنی بنوبت یک روز درمیان ناغه میکرده باش *

علاج دیگر * سداب جسک نرم سوده وزن دو دانگ همراه طعمه
با چند ورق گوشت بخوران * بعده کلوخ سوختهٔ آتش را در آب افگن
و گرمان نگهدار و گوشت گوسفند بدان آغشته کرده سیر کن * در چند
مرتبه دادن صحت یابد - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * اگر جانور طعمه را قی کند بیار مومیائی انسانی و نرم
سائیده همراه سانش صفیان گولی درابر داده ولعل ساخته جانور را در یک
ورق گوشت خوران، و بعد زمانی سیر نما * در ایام زمستان بهتر ازین
دوائی نیست *

علاج دیگر * فاملهٔ معار عرف الاجب خورد نرم سائیده همراه
گوشت بخوراند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر جانور در ایام گرما طعمه را قی کند آنرا قدری کافور
بهیم سینی[1] در آب حل کرده و گوشت بدان آلوده بخوراند، هضم شود *

علاج دیگر * اگر جانور از سبب امتلا طعمه نخورد او را مومیائی
و بکمیز کودک[2] نافع است *

علاج دیگر * اگر جانور در ایام زمستان طعمه نخورد او را خردل قدر
مسرج و فرنفل یکدیگر باهم باریک آس کرده در یک ورق گوشت
بخوراند و اگر خود نخورد گولی بآب کرده از حلق جانور فرو نگذارند

[1] کافور بهیم سینی the Borneo or Barus Camphor. See Watt, C 255.
[2] کمیز کودک vide note 1 p. 80. Evidently a slip for کمیز.

فصل پنجم در معالجهٔ زهرک • و آن بسبب طعمهٔ بی وقت و بسیار دادن و بدیر هضم کردن بهمرسد • علامت قی کردن و سستی سر و بال و در خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن •

علاج آن گرسنه داشتن و بیشتر پرانیدن است ، و طعمه از برنج و زردهٔ تخم مرغ باین نوع باید داد که مرغ را پخته در آب جوش نموده پوست دور کرده و قدری برنج داریک آس نموده بهم ممروج کند و عوض طعمه جانور را همان دهد ، و اگر خود نخورد بخون سرخ کرده بخوراند • و روز سوم طعمهٔ گوشت گنجشک دهد و دوا که ذیلاً گفته می شود در آن پیچیده بدهد • زنجبیل و مصطکی و یا دارچینی و ملفل گرد از هر کدام یک جزو - حرف ابیض [1] و شکر طبرزد باهم باریک آس نموده برابر یکدانهٔ ملفل نموده هر روز صبح یکی از آن در ورق گوشت میداده باشد •

جهت دفع رطوبات غلیظه موثر را از جملهٔ مجربات فرموده اند • قدر خوراک باز از سه دانه تا هفت دانه و سوهٔ زس [2] و ادهم [3] خوشنده و مصطکی و مرمکی را بیر اختیار نموده اند و بر برگ نعناع [4] تازه و پودینه و سداب [5] تازه سرکه پاشیده بر آن باز را نشاند و بخسپاند و در پیش نشیمن بگستراند •

از انسان و وحوش و طیور سه صنف اند که بخمه بآنها نسود یعنی حکیم و راهب و مسافر. و از میان وحوش شیر و پلنگ

---

1 حرف ابیض (hurf-i abyaz), the White Mustard, Brassica alba.

2 سوهٔ زس, for sumar ? Sumar (سومار) is iron or copper filings.

3 ادهم, word not traceable.

4 نعناع (na'na'), A., peppermint, Mentha piperita. پودینه (pudīna), H., the marsh mint, Mentha arvensis.

5 سداب (sudāb), P., garden rue, Ruta graveolens.

و آهو، و از میان طیور کلنگ و شترمرغ و قطاة که بفارسی سنگ شکنک [1] گویند •

فصل ششم در معالجهٔ گوشت نافه افگندن جانور • و این مرض پیدا میشود از سبب آنکه وقت سیر کردن اگر از پس پشت جانور کسی بگذرد و جانور بترسد، گوشت از حطرهٔ آن نافه کند • علامت آنکه جانور سر بیفشاند و گوشت را که در حوصله مثل نافه گره شده است بر آوردن نتواند و عوعه بسیار کند •

علاج • جانور را گرفته آب گرم در حلق او بریزد و نگونسار دارد تا گوشت بر اندازد، و اگر بر نیارد و نتواند پس جانور را مداچه کرده به بندد و اندام پرباد کرده و جانور را بسته بر دیگ پرباد چند بار برند می الحال بر آرد، و اگر بار هم بر نیارد علاج آنکه چند دانه نبات از حلق او فرو بگذرانند، قدر چند نخود بکار برد، مجرّب است •

علاج دیگر • آب موبر بکام و دهان بار بمال و اگر گوشت نافه را بر نیارد قدری آب در حلق او بریز، البته بر آرد •

علاج دیگر • نخ ابریشم سفر باریک بتاب و پارهٔ گوشت بر سر آن به بندد و جانور را بده تا بخورد و یک زمان فرصت کن • بعد از آن ریسمان را بیرون برکش تا جانور گوشت را بر آرد •

علاج دیگر • اگر گوشت بر نیارد و وقت زیاد باشد پس جانور را بگیر و نیکو به بند و از جانب چپ حوصلهٔ جانور را بشکاف و گوشت بیرون آر و زود بابریشم سفر باریک طور نیکو بخیهٔ حوزد [2] بزن و جون کموتر

[1] سنگ خوار P, and قطاة A, is the sand grouse, *Pterocles arenarius*. The Ar is قطا. *Sang shikanak* not traceable. [2] بخيه a stitch.

و اگر باین حیله بر نیاید پس مویز در آب حل کرده آب آنرا صاف نموده در کام و دهان باز بمال و نیز در حلق او بچکان تا قی کند * و چون روز دیگر سیر کنی گوشت از جانوری که روز اول از آن داده باشی و آن در حوصلهٔ جانور یخنی شده باشد آن را موقوف داشته در عوض آن گوشت متبدل دیگر بده که شاید گوشت جانور دیگر پسند کند و هضم نماید * و استادان طعمهٔ متبدل جهت همین مقرر فرموده اند * و نیز اگر مرض در بیاوفتد و سببش را معلوم نکرده باشی پس همان گوشت جانوری که در شکم باز یخنی شده روز دیگر هم بده تا اصل مرض نیکو بتحقیق شود * پس بدانکه اگر جانور مریض است روز دویم یخنی کند و در معالجهٔ آن تغافل کردن خطاست و در علاج آن بکوش و اگر هضم کرد نشانهٔ تندرستی است *

علاج دیگر * قدری زنجبیل نرم بکوب و میان گوشت بخوردن بده به شود بامر رب العالمین *

علاج دیگر * قرنفل نیم دانگ باریک نموده و بگوشت آلوده به خوردن بده تا صحت یابد *

علاج دیگر * گوشت پشت مازهٔ گوسفند بروغن جوز و روغن فندق ممزوج نموده و آلوده بخوران تا به شود و گوشت موسل [1] و بچهٔ فاخته و گنجشک [2] سیاه که در سوراخ دیوارها بچه کند و گوشت کندره [3] که آن مرغی است که درختان را بمنقار سوراخ کرده دران بچه کند و گوشت موسیچه [4] و فراستوک خانگی یعنی پرستوک (و آن در خانها آشیانه سازد) جهت این امراض نافع و نیک است *

---

1 موسل Can this be an error for موشک ?

2 گنجشک سیاه probably the common sparrow

3 کندره *kundara* a woodpecker, vide note 5, p 24

4 موسیچه *mūsīcha* possibly the Indian tree pipit (*Pipastes agilis*) According to a footnote in Qā[illegible] this is a swallow

فصل چهارم در معالجهٔ ضعیف شدن حوصلهٔ جانور * و این علت از بسیاری گوشت سرد دادن و از باهم و رطوبت بهمرسد * علامت آن بود که گوشت گرم ناشده از حوصله پس بگرداند و قی کند *

علاج * کبوتری کشته و خون آن در پیالهٔ گرفته و مغز کبوتر را بدان سرخ کرده بخوراند ، و بگوشت همان کبوتر بخون او آلوده نیم سیر کن ، اگر هضم کرد بهتر ، و اگر بر آورد زنجبیل و مرمکی و جوزبوا سائیده در سه پارهٔ گوشت گوسفند جانور را بدهد ، به شود *

علاج * شیر گوسفند گرم کرده و گوشت مغش در آن تر کرده بخوراند - انشاء الله تعالی هضم کند و به شود *

علاج دیگر * سرخی [1] در شیر گوسفند یا در شیر عورت و یا شیر بز یک شب تر کرده صبح فسرده و گوشت کبوتر بچهٔ مرده بدان آلوده سیر کن تا به شود * و سرخی رنگ مهاور را گویند که پارچه در آن تر کرده خشک سازند *

علاج دیگر * یک گل کویله در یک ورق گوشت باز را بخوراند و بعد زمانی بگوشت پرنده نیم سیر کند - انشاء الله تعالی هضم کند *

علاج دیگر * اگر جانور از ضعف حوصله گوشت هضم نکند آنرا گوشت نباید داد * کبوتری گرفته خون آن را گرم و تازه در حلق جانور باید چکانید و اگر کبوتر بدست نیاید خون هر پرندهٔ که موجود بود بکار برد * بعد زمانی سیر نماید ، صحت یابد *

---

[1] سرخی or رنگ مهاور, *mahāwar* or *mahāwir* (مهاور) H., is lac, the red animal dye so called.

باب چهاردهم

در بیماری حوصله مشتمل بر هشت فصل

فصل اول در معالجهٔ حوصله گرده شدن جانوران • این مرض از بلغم و سردی خیزد •

علاج آن بود که از دوری[1] که آن موی خسک است از آن بوحی[2] بتراش یعنی دانه دستور ، و در ورق گوشت ... را بده تا بخورد ، و آن روز چیزی بده که گولی برآرد و قی کند و در روز دویم گوشت پست ... گوسپند بشکر طبرزد آلوده سیر دها - به شود ان شاء الله العزیز •

علاج دیگر • زنجبیل دو ماشه - اصل السوس دو ماشه - ابرسان ، که آن بیخ سوسن بود ، خسک ، سه ماشه - صمغ کندر[3] دو ماشه - بارنگ آس نموده دانگی از آن در ورق گوشت بخورانند ، و تا یکپاس برآمدن روز گرسنه دارند . آنگاه بگوشت و خون ماکیان سیاه سیر کنند ، و مهرهٔ گردن بروغن زیت و شکر طبرزد آلوده سیر دهند - ان شاء الله تعالی بلغم بگدازد و در پیخال بر آرد • از مجربات وقیر است •

1 دور , later written دوبر word not traceable

2 بوحي copyist's error for صدروطي ?

3 صمغ کندر kundur, A., the gum of *Boswellia Carterii*, the frankincense or olibanum of European commerce

فصل دوم در معالجهٔ گوشت در حوصلهٔ جانور افسردن. یعني سرد شده در حوصله بماند و هضم نشود *

علاج آن بود که جانور را نزدیک آتش داري تا گرم گردد. و شراب نیکو گرم کرده قدر یکماسه در گلوی جانور کلان فرو چکاني تا آن گوشت سرد شده را بگدازد و هضم کند * و روز دوم گوشت کبوتر بخون او آلوده و قدری زنجبیل سائیده بمیان گوشت مذکور گذارده بخوراني و بدان سیر کني * و اگر در آن وقت شراب نیابی آب گرم عوض آن بده که استادان روا داشته اند تا گوشت را هضم کند *

علاج دیگر * اگر گوشت در حوصلهٔ جانور بسیار سرد شده باشد. پس جانور را گرفته استوار به بند. و دلاري کن و مترس. و حوصلهٔ جانور را از جانب راست چاک کن و گوشت را بیرون آورده بابریشم سبز رنگ باریک بدوز. و پارهٔ سنگ سرمه خوارزمی و شمع بلادر[1] نرم سائیده بر جراحت بمال و این کاربست سلیم * بعد طعمه بروغن خور آلوده و کم از معتاد کرده سیر کن - انشاء الله تعالی به شود *

فصل سیوم در معالجهٔ گوشت در حوصلهٔ جانور یخنی شدن * و یخنی آ را گویند که گوشت هضم نشده سخت نباشد ولی نرم شده بماند *

علاج * اول آنکه پارهٔ گوشت گرفته در سر تار ابریشم به بند. و همان پاره گوشت را بجانور بخوران و سر تار بدست نگهدار و بعد زمانی آن تار ابریشم را بیرون کش تا آن گوشت که در حوصلهٔ جانور یخنی شده است باین گوشت پاره. که در سر ابریشم بسته است. چسپیده از حوصلهٔ جانور بر آید *

[1] صمع بلادر probably a copyist's error for شمع بلادر

علاج دیگر * بیارد چند ورق تنبول و آب آن را بر آورده دو دانه ملفل گرد در آن حل کرده و ورم را بچوب درخت کفار خاریده داروی مذکور را بر آن موضع بماند ، و زمانی توقف کند تا دارو کار کند * بعد ازان بگوشت بر سیر کرده تا سه روز همین دوا کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بیارد خرفه[1] مع شاخ ، چهار توله - ملفل گرد چهار توله - بهم باریک نموده و حناق را بچوب درخت کفار خاریده ادویه را بدان جا بماند و زمانی فرصت کند * چون طعمه طلبد بقدر معتاد بخوراند ، و لیکن یک روز درمیان ناغه کرده معالجه کند *

علاج دیگر * بیارد سرگین خر بچه که نو زائیده بود و در سایه خشک کرده نگهدارد ، و جانوری که ورم گلو داشته باشد ، چهار سرخ از سرگین مذکور و یک دانه ملفل گرد ، هر دو را بآب بالای سنگ سوده در دهن او بماند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بیارد شحم حنظل یک ماشه - چرچره یکماشه - با سرکهٔ انگوری سائیده جائی که بلائی باشد آنجا را بخارد و دارو را متواتر بماند - انشاء الله به شود *

علاج دیگر * نوشادر یکسرخ - ملفل گرد یکدانه - و هستهٔ زرد آلو ده سرخ - همه را با آب ترب ده سرخ بساید و دهن جانور را فراخ نموده و بلائی را خاریده بر آن دارو را بماند - در سه روز به شود *

علاج * بیار آب و سرگین اسب بهم سائیده و دهن جانور را باز کرده و دانهٔ مذکور را خاریده دارو را بر آن ضماد کند . سه روز پی هم این دارو را بعمل آرد *

1 خرفه (*khurfa*), P., *portulaca oleracea* the common Indian Purslane

علاج دیگر * گوشت ماکیان سیاه بروغن زیت آلوده سه روز بخوراند ·
انشاء الله تعالی در مداومت صحت یابد *

علاج دیگر * نوشادر یک قیراط - مامیران چینی[1] یک قیراط - باریک
سائیده بانگشت معجون کند و در کام جانور مالد و جانور را نیکو گرفته
بخوردانی بعمل آرد * یک آثار جو و یک آثار نیم شونیز[2] در آب
جوشانیده بگذارد تا صاف شود و باز را گرفته چند قطره در حلق او بریزد
و باقی را در طغارهٔ پر آب بگذارد و تا نیم روز گرسنه دارد - آنگاه بگوشت
ماکیان سیاه سیر کند و بروغن زیت آلوده دهاند *

علاج دیگر * اگر جانور بزرگ بود هفت دانه مویز و اگر میانه بود
قدر پنج دانه و اگر خورد بود سه دانه با آب دو کرده منقّی بکند بعد
فوم سائیده بکام و دهان جانور بمالد تا هر بلغمی که در شکم و گلوی
جانور باشد فی الفور بر آرد و تا نماز ظهر گرسنه دارد و چون از قی
فارغ شود آنگاه او را در زیر کام و دهانش را بشسته بگوشت ماکیان
سیاه بروغن زیت آلوده سیر کند - به شود *

علاج * اگر آواز جانور بند شده باشد آن را انجیر زرد و خطمی و زوفا[3]
و عسل بهم جوشانیده بخوراند - به شود *

علاج دیگر * اگر مرض دشوار بود پوست تخم مرغ نرم سائیده
و با مویز ممزوج کرده گولی سازد و با آب کلم پوته دارو[4] است باز را بخوراند
انشاء الله تعالی به شود * و اگر مرض از گرمی بود طعمه بروغن بنفشه
و گلاب و آب کاسنی و روغن گل دهند - دفع بسیار رساند *

---

[1] مامیران چینی, vide p. 199 note 1.

[2] دیم شونیز (shuniz), A small fennel or black cummin, Nigella sativa.

[3] زوفا (zūfā), A hyssop, Hyssopus officinalis.

[4] کلم پوته دارو است error in text.

باب سیزدهم

در امراض گلو - مشتمل بر دو فصل

فصل اول در معالجهٔ کشوم - و آن بثرات حلق است * علت آن گرمی و خشکی است و از خوردهٔ منشر پیدا گیرد و علامت این علت چند دانه مثل ارزن بر هر دو سر حلقوم باشد * علامت آن بود که جانور همواره بخارش و بچوب چکسه حلقوم خود را بخارد *

علاج * ریوند چینی[1] دانگی - کافور دانگی - سیرحسب دو دانگ - شکر طبرزد قدری - همه را باریک آس نموده بروغن گاو گولی بندد و بگلوی جانور سه روز متواتر فرو بگذارند * و کندر با روغن بنفشه و خایهٔ مرغ سفید یکجا بیامیزد و در گلوی جانور فرو ریزد و سه روز عمل آرد * هر طعمهٔ که دهی بروغن نیلوفر و بنفشه آلوده بده و این مرض صعب العلاج است . و الله اعلم *

فصل دوم در معالجهٔ تتائی[2] - و آن دانهٔ در گلوی جانور بهم رسد ورم کند مثل خناق . و در هندی آنرا تنائی گویند * این علت از طعم

[1] ریوند چینی [illegible], Panja, the root of rhubarb, Rheum emodi.

[2] [illegible] p. xxvi, note [illegible]

وخوردن گوشتهای پلید و سرد خیزد، و نیز اکثر اوقات از فساد خون سوداوي
بهمرسد * علامت آن بود که در هنگام خوردن طعمه از گلوی باز آوازی آید
و بانگ نتواند زد *

علاج * بیارد لتهٔ آلودهٔ حیض دختری که اول بار به حیض آمده
باشد و آن پارچه را در شیرهٔ لیموی تر کرده و یک قطره از آن در حلق
جانور بجای خناق بچکاند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج * چون از شدت مرض جانور گوشت خوردن نتواند، بیارد حشفت
کهنه و آن را سائیده و بآب آمیخته دهن جانور را بدان بشوید، بعده
نگلات ممروج نموده دهن جانور را بدان بشوید. آنگاه مشک باریک آس
نموده بر آن ورم بپاشد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * مومیائی و جوز و مرتکل و سمه و مشک و ملدا بعضی[1]
شنجار مساوي بهم باریک آس کرده و بآب گوی برابر نخود سازد * یک
گولی در ورق گوشت پیش از طعمه دهد و زمانی توقف نکند. بعده سیر
کند * اما این ورق ... است و زیرهٔ جانور را نصف * ورم گلو باز و الله تعالی
دفع شود *

علاج * دارچینی که بنائی باشد آنها را بچوب ... ...
پوست دور کرده، بخورد * آنچه چرک بود پاک شد، و شراب ...
بادنکست در گلوی جانور نماند * بعده این دوا کند - ادرک بوزن یکدرم
فلفل گرد دو دانه - هر دو را بهم سائیده در شراب حل نموده جائی که زخم
بود نماند و سه روز همین دوا کند * و هرگاه به این عمل نشد اول آن ورم را
بچوب مذکور خارج بعد از آن علاج نماید - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] بعضی شنجار ... قلا هبی ... Sajjī khār, P. Alkaline ashes

علاج دیگر * اگر منقار کژ شده باشد و پیچیده بود، شب نمایی در سرکهٔ انگوری سائیده ضماد نماید، اکثر خود راست گردد و اگر اندکی کج ماند پس چون منقار باستعمال دوا نرم گردد آنزمان بدست خود راست کند *

علاج دیگر * اگر منقر از هم باز نشود و ناخن انگشتان نمو، پس باید که با کفچه و روغن گاو تازه چرب کنی و در دماغ جانور بهر چکانی و طعمه برزدهٔ تخم مرغ خانگی دهی، اما تخم خام که پوست سفید بر آن نمانده باشد و از شکم ماکیان ذبح نموده بر آرند که هنوز خام بود آنرا باید داد *

فصل سیوم در معالجهٔ آکلهٔ دهن * و آن خوره است و اکثر معالجهٔ آن موافق بمعالجهٔ آکلهٔ سفید مرگ بود که در آن فصل درج گردیده و قلیلی در اینجا یاد کرده شد *

علاج آن بود که عدس را خشک کرده بهمراه تخمش سائیده باریک نموده و عسل بر آن جراحت آکله مالیده ادویهٔ مذکور را بر آن بپاشند - انشاء الله تعالی بزودی به شود و مجرّب است *

علاج دیگر * آب برگ حنا و آب گشنیز تازه بهم ممزوج نموده و پارهٔ وسمه دران سائیده بران جراحت نماند، نفع بسیار دارد *

علاج دیگر * کافور دو سرخ - مرداسنگ[1] چهار سرخ - گل گلاب خوشک[2] یکماشه - در آب حنا سائیده در جراحات دهان بمالد - نفع بسیار کند *

فصل چهارم در معالجهٔ خشونت دهان و تشنّج اعصاب گلو - یعنی کشیدگی رگهای گلو که دراز نشود و مانع خوردن طعمه بود *

1 مردار سنگ or مردا سنگ P, Litharge, dross of lead

2 گل گلاب خوشک apparently dried rose leaves

علاج آن بود که آب انجیر و مویز بهم بجوشانند و جانور را بخورانند ، و اگر خود نخورد در حلق او چکانند ، و روغن گردکان را بر آن موضع بمالند - نافع است ◉

علاج دیگر ◉ بهدانه و با شملیت در گلاب تر کرده بدآن دهان جانور را بسودن و طعمهٔ گنجشک دهد - انشاء الله تعالی زود به شود ◉

علاج دیگر ◉ نشاستهٔ [1] گندم و کتیرا باریک نموده در دهان جانور پاشد - تسیدگی اعصاب گلو را مفید است و نیکو ترین معالجه است ◉

---

[1] نشاستهٔ گندم starch of wheat.

علاج آن بود که زهرهٔ هر جانوری که بهم رسد در شهد ممزوج نموده در چشم چکانند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * آب برگ مورد[1] را در چشم چکانند * و استاد آدهم گوید که آب مذکور را بهمراه سنگ بصری[2] که بترتیب شسته باشند حل کرده کار فرمایند که در تجربه رسیده *

فصل چهاردهم در معالجهٔ طرفه یعنی سطبری پلک چشم و تنگ شدن چشم از سبب آن *

علاج آن بود که خون بوزهٔ بچهٔ هر پرنده که موجود باشد با شکر طبرزد ممزوج نموده در چشم جانور چکانند * جهت آن طرفه که آب متواتر جاری باشد و کشتی فرمت یک دو گوی در سفیدروز کنند و چشم تازه آید و اکثر بدید نمی آید معالجهٔ مذکور را جمیع استادان نافع پنداشته اند و اکثر امراض چشم را مفید است و بتجربه رسیده *

---

1 برگ مورد ... H., the leaves of the myrtle. M ...

2 سنگ بصری carbonate of zinc

باب دوازدهم

در معالجهٔ امراض خورهٔ منسر مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ خورهٔ منسر یعنی منقار •

علاج • تا جائی که منقار را خوره گرفته باشد هرچند که خون جاری گردد بعده بوسنگ[1] و تنکار[2] سوده در آنجای بریده بمالد و با تکپاس بدا[illegible] و هیچ چیزی نزدیک به منسر نرساند •

علاج دیگر • رگها بارنگ آتش نموده و منسر را از آن خوره چندانکه گفته شد پاک نموده بعده دوای مذکور را بمالد - انشاء الله تعالی به شود •

علاج دیگر از مستعمل عبد الواحد میر شکار • خوره را بریده و برگ درخت نیم هردو دست مالیده نرم باید و بر آن جا بماند و بیماری گرسنه دارد • بعده طعمه معتاد سیر بدهد. آزموده این فقیر است •

فصل دوم در معالجهٔ کج شدن منسر • در منقار کج شده [illegible] بسایند تا درست کن •

[1] بوسنگ perhaps [illegible] which is the antler of the [illegible] rubbed on a stone with water and applied to wounds.

[2] تنکار perhaps a copyist's error for [illegible] Ar. biborate of soda.

فصل هفتم در معالجهٔ جرب و سرخی یعنی خارش و خسوف پلک چشم *

علاج آن بود که سفید آب که از ارزیز[1] سازند، آنرا بشراب انگوری حل نموده در چشم جانور چکاند *

علاج دیگر * آنکه سماق که بهندی آنرا تتریک نامند با گلاب تر کرده در چشم چکاند - انشاء الله تعالی به شود *

فصل هشتم در معالجهٔ پدله * و آن دانهٔ در گوشهٔ چشم است و اکثر طرف بینی بود و طرف گوش کم بهمرسد، و میلان آب اندازد *

علاج آن بود که روغن گل و شراب انگوری در چشم چکاند به شود *

فصل نهم در معالجهٔ دموع * و آن کثرت اشک است و این از دود و خاک و از نزدیک نشستن آتش عارض شود *

علاج آن بود که روغن بنفشه و دادا [illegible] عرق ممزوج نموده در چشم جانور چکاند به شود *

فصل دهم در معالجهٔ سبال بر داشتن از چشم جانور * آن پردهٔ رگ کبود مایل بسرخی و سفیدی است که پیش چشم جانور آید و در بصارت نقصان کند *

علاج آن بود که سنگ آبگینه[2] که بهندی آنرا کاچ لون گویند و آن قسمی است از بوره سرمه سا کرده و جانور را گرفته دوا را در چشم او از میل کشیده تا دیری بسته داری تا مرض به شود. و یک مرتبه اگر نفع نکند

---

1 ارزیز arzīz, P. stannum, tin.

2 سنگ آبگینه this is evidently the same as [illegible]; see page 181, note 2.

سه مرتبه همین معالجه کند - انشاء الله تعالی صحت یابد ، این از مجربات حکیم و آزمودهٔ ابوالجوارح است •

فصل یازدهم در معالجهٔ غشاوه یعنی موتیابند و آن ضعف بصر آرد •

علاج آن بود که کلیهٔ هر جانور که بدست آید با مروارید ریزهٔ باریک بهم سائیده و قدری شکر طبرزد ممزوج کرده در چشم باز بکار برد - انشاء الله تعالی صحت یابد •

فصل دوازدهم در چشم فراز کردن جانور یعنی بهم بسته داشتن •

این مرض از گرمی و خشکی دماغ بود •

علاج آن بود که باز را گرفته و روغن گاو میش بهردو سوراخ بینی اندر چکاند تا به شود ، و روز دوم نوشادر را بروغن گاو گولی کن و بالای یخ نهد تا سرد شود و بگلوی جانور فرو برد • و این معالجه از جالینوس حکیم و آزمودهٔ خواجه زکی اصفهانی و جمیع اجلهٔ وقت است •

علاج • قدری تریاق فاروق[1] در شراب حل کرده در بینی جانور چکاند و این آزمودهٔ صاحب بازنامهٔ ایران است •

فصل سیزدهم در معالجهٔ اتساع • و آن علتی است در چشم که جانور در روز نه بیند • علامت آن بود که مردمک دیدهٔ جانور فراخ و وسیع گردد ، و جانور وقت تندرستی در هوای سرد شب و یا روز مردمک را فراخ میکند و هنگام گرمی این علامت پیدا نمی شود •

[1] تریاق فاروق, "An electuary said to be prepared from seventy medicinal substances: it is an antidote to all poisons. Also called تریاق کبیر "The Great Antidote"." See Khory's *Bomb. Mat. Med.*, p. 119.

علاج دیگر * بیارد سپرز [1] بز و آنرا در سیخ زند و اندکی نمک سنگ و فلفل بران پاشد * بعده بر آتش نرم گرم کند تا خوناب ازان روان گردد ، آن خوناب را در چشم جانور باید کشید * زنهار که زیاده گرم نباشد و نه تمام سرد ، شیر گرم نافع است *

فصل سیوم در معالجهٔ پردهٔ چشم * چون پرده در چشم جانور آید و بالا بار پس نرود بایطور باید سوخت که غیر از سوختن حیلهٔ دیگر ندارد ، باید که فتیلهٔ باریک در دست کنی و جانور را گرفته استوار نه بندی * پس بیار چوب گز که تازه و تر باشد و یا چوب بید تر و یا چوب انگور تر . ازین سه ، هر آن که بدست آید در آتش نه تا آب از سر چوب بحرارت آتش جاری گردد * بعده آن فتیله را زیر پرده نهد تا پرده از مردمک جدا شود * پس ، ازین چوبهای گرم هر کدام که آب چکد بر سر پرده نه تا بسوزد و این عمل را بسرعت و سبکدستی و دلیری باید کرد * چون پرده سوخته شود جانور را در هر دو پا پابند ضامن [2] بربند از دم پذمه . تا بناخن آن داغ را نخارد . و چند روز در خانهٔ تاریک بسته نگهدار - انشاء الله تعالی صحت یابد *

فصل چهارم در معالجهٔ درد چشم وکوري چشم جانوران * درد چشم جانور از گرد و خاک و از دود و خون و گوشتهای گرم خورانیدن و از حرارت آفتاب خیزد * علامت آنکه در چشم جانور رگهاي سرخ پیدا شود و گوشه های چشم را خم گیرد . و چون در پی صید پراني نرسد و در راه بنشیند *

[1] سپرز , P , the spleen

[2] Text appears corrupt *Zāmin* in Urdu is an amulet and *zāmini gundana* is a kind of plaiting

علاج آن بود که خوب کلان [1] که آنرا خاک شیر نامند در هاون گلی انداخته بدستهٔ چوبی بگردانی تا پوست اران بر طرف شود و مقشر گردد و بدم تا صاف شود * بعده آنرا باهموزن شکر طبرزد باریک آس نموده باز را گرفته آهسته و استوار ببندد و بماسورهٔ باریک در چشم باز دوا را اندازد و چشم جانور را با یک لمحه ببندد * بعد از آن بگذارد تا دیده از هم وا کند و بجا وی خود بماند - انشاء الله تعالی صحت یابد * و این معالجهٔ خواجه عبدالله بن خالد هرلوی است *

علاج دیگر * هزار درمان [2] خسک و قدری شکر طبرزد و اندکی زاج سفید باهم سائیده بهتر و در ماسورهٔ کرده در چشم باز اندر بدم و زمانی بسته دارد تا کار کند آنگاه بگذارد تا دیده از هم وا کند و بگرداند و این از بهترین معالجات است و از تجربهٔ ابوالعباس بن فضل بلخی است و آزمودهٔ استادان *

فصل پنجم در معالجهٔ جدري * و آن نقطهای سرخ و مدوّر در پلک چشم است *

علاج آن بود که آنجا را با سیر بمالد * بعده خاکستر برگ زیتون بر آن پاشند صحت یابد *

فصل ششم اندر معالجهٔ سلاق * و آن سرخی پلک است و در هندي آنرا نامهی گویند و اگرچه درد نباشد اما طعنهٔ و خوبیش بسیار کند *

علاج آن بود که گلاب با روغن پسته در چشم چکاند - انشاء الله تعالی صحت یابد و مجرّب است *

---

1 خوب کلان (*Khub kalan*), H., خاک شیر, properly خاکسي (*Khākshī*) P., the seeds of Sisymbrium Irio

2 Vide note 2, p. 210

علاج دیگر • بیارد برگ کدو، و میلی از نمک سانبهر طیار کرده آن مثل را در سرساخ آن برگ حلانیده و پر آب کرده در چشم داز کند، خلاص دمع شود •

علاج دیگر • بیارد تخم کهوری و سذانکه [1] و شیر عورت پسردار، هر سه را باهم حل نموده در چشم جانور چکاند، سفیدی دمع گردد •

علاج دیگر • بدار سفال چینی و آن را سرمه ساز و در چشم جانور دماسورة در دم. از هر قسم سفیدی که باشد چه از جلس طوماغه و چه از چیزی دیگر این دارو صحت یابد - انشاء الله تعالی • اما دوا وقت شب در چشم باز کنی و دیر دست گرفته رو بروی چراغ نشان تا جانور از مواجهت چراغ و روشنی آن چشم را نگرداند آرد که دوا اثر کند و گل [2] زود دیده ترک •

علاج دیگر • اگر خار در چشم جانور بخلد و آب چشم جانور ریخته شود، وی جانور آب برگ... بقدر دم حو در آن سحق کرده چند قطره در چشم جانور بچکاند. (اگر چه تنها بی نمک هندی، آب برگ مذکور هم این کار کند اما شوره اثر بیشتر کند) و رهائی بسته دارد • بعده یک مرتبه همین دوا را بعمل آرد، صحت یابد •

علاج دیگر • اگر در چشم جانور خار خلد و بی نور شود و آب ریخته و مردمک از بی آبی مثل پوست گردد پس برگ حنظل خورد در دست مالیده وی جانور آب آن را در چشم جانور چکاند، ثفل [3] آن در چشم

---

1 سدانکه, I ... unable to trace this word

2 گل ...

3 ثفل, the flesh of the fruit after the juice has been expressed.

بندد و تا چهار پاس بسته دارد . بعد ازان گوشت بنماید و امتحان بصارت جانور بکند . و اگر اندکی شکایت باقی ماند یکدو بار دیگر هم این عمل را کنند * این دوا بمجرد زخم رسیدن بچشم باید کرد . بعد از دیری بسیار کار نیاید . مگر یکپاس وقت روا است که در بالاس دوا بگذرد . و امتحان آنست که سوزن در چشم خروس خلانیده و بی آب کرده دوا را درو بنماید و این باذن الله تعالی مجرّب است و بتجربهٔ فقیر رسیده *

فصل دوم در معالجهٔ **عشا** و آن شبکوری است * استادان فرموده اند که غیر انسان و پرنده و مرغ خانگی و کبوتر دیگر همه جانوران شبها همه چیز را واضح و روشن می بینند . و جانور باخی دارد که صاحب محلت عبارت از آن است . اگر شبها کم بینند غیر شبکوری تصور نتوان نمود * علاج آن دیر نه درست است [illegible] بلکه مانع کلی است . و اگر حدوث و علاج دشد . گاهگاهی از [illegible] باید داد . وگلاب و شکر طبرزد در حلق جانور چکانند *

علاج * جگر بوی بریان نموده [illegible] شیر عورت سحق نموده در چشم جانور نهند . انشاء الله تعالی بینا گردد . و صابون عراقی[1] خوب و خود دوای عشا است . اگر در آب سحق نموده در چشم [illegible] کاه دهد *

علاج دیگر * جوز بوا و فلفل پیلانی و آب بلدهٔ از هم ممزوج کرده و اندکی فرفیون[2] در آن سائیده در چشم جانور اندازد . به شود آزموده فقیر است *

---

[1] صابون عراقي = صابون رقّي, "soap manufactured at Raqqah a town on the Euphrates."

[2] و فيون (for [illegible]) Ar. Euphorbium the gum or resinous exudation of E[illegible]

علاج دیگر * قدری انگدان با شیر زنی ممزوج کن و قدر تخم جو زنگار در آن باریک حل نموده و جانور را گرفته در ملاچه کن و دوا را در چشمش اندر چکان و زمانی چشم اورا بسته دار و چند مرتبه همچنین کن به شود * واین معالجهٔ بوزرجمهر حکیم است و آزمودهٔ خواجه زنگی اصفهانی *

علاج دیگر * صندل الطیب[1] نرم سائیده بماسورهٔ در چشم جانور میدمیده باش تا به شود ، و این فرمودهٔ جاماسب حکیم است و آزمودهٔ خاص بگ رومی *

علاج دیگر * بیار هزار درمان[2] ، و خسک و خورد و سعتر نموده به بیز ، و باهم وزن گوندای سفید مستر باریک کن و بماسورهٔ در چشم جانور اندر دم و زمانی چشمش را بسته دار تا به شود و این معالجهٔ ابوالحدر و آزمودهٔ سرباد هندیست *

علاج دیگر * اگر جانور کور چشم شده باشد بگیر تخم کهربی[3] و بلادر سر جدا کرده عرق بهلاوه و سندهور[4] ، و هر سه را سوخته سرمه کن و بماسورهٔ در چشم جانور بدم - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر چشم جانور سیاه چشم کور شده باشد آنرا بشیر انسان در چشم انداخته زمانی بسته دار ، نیکو روشن گردد *

علاج دیگر از شاه کمال * قصلهٔ دجهٔ انسان که زادهٔ یک دو روزه باشد با پیخال همان جانور مریض و سرگین سگ ، که سفید شده باشد باهم باریک آس نموده در چشم جانور اندازد - انشاء الله تعالی به شود *

---

1 صندل الطیب spikenard, *Nardostachys Jatamansi*

2 هزار درمان probably an error for هزار چشان or هزارفسان, the bryony or white vine, *Bryonia dioica*; Watt, *Bryonia laciniosa*

3 تخم کهربی ... H., *Mimusops hexandra*

4 سندهور *Sandhur*, H., red oxide of lead

علاج دیگر * جانوری که بیاض العین [1] داشته باشد آنرا زیر درختی که در هندی بر نامند برده یک قطره شیرهٔ درخت مذکور در چشم جانور چکاند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شیشهٔ حلبی [2] یکسرخ - سندور دو سرخ - هر دو را نرم بآب بالای سنگ سائنده و در ماسورهٔ پر کرده در چشم جانور بدمد تا سه روز - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج * بیارد چند برگ کومه و آب آن بر آورده پوست هلیلهٔ زرد قدر دو سرخ در آن سوده و از پارچه صاف نموده چند قطره در چشم جانور چکاند - بامر الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * سب یمانی دو نگی و نوشادر دانگی هر دو را در شیر عورت سوده و از پارچه صاف نموده در چشم جانور چکاند سفیدی چشم زائل گردد بامر الله تعالی *

علاج دیگر * بیارد شکر طبرزد نوب یکماسه و در شیر عورتی که پسر زائیده بساید و در چشم جانور چکاند و از تکرار استعمال آن نفع بسیار کند *

علاج دیگر * بیارد سرطان که در آب مادد و پوست آنرا بگیرد و نرم بساید (اگر خشک شده باشد قطرهٔ چند از آب داخل نمید) و در پارچه صاف نموده در چشم جانور چکاند صحت یابد *

علاج دیگر * یک عدد فلفل گرد - و نمک هندی یکسرخ - برنج یک سرخ - شر سه را در آب سسته از دست در ظروی سوده در چشم جانور چکاند - انشاء الله تعالی سفیدی دفع شود *

---

[1] بیاض العین glaucoma

[2] Aleppo was famous for its glass manufacture. In India "Aleppo glass" means thick glass.

برگ کومه, probably an error for کیم (k…), *Fraxinus excelsior*, the common ash.

علاج دیگر * روغن بادام یکتوله و آب زهرهٔ گاو دو توله هر دو را بهم ممزوج نموده بر آتش بجوشانند تا آب بسوزد باقی گردد و بعده از پارچه صاف نموده نگهدارد * هر روز روغن سیر گرم کرده در گوش باز چکانند بامر الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * روغن کنجد یک جزو و آب ترب دو جزو هر دو را بهم بجوشانند تا آب فانی گردد * بعده از پارچه صاف نموده سیر گرم در گوش جانور بچکانند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

فصل دویم در معالجهٔ ریم و چرک و سیلان آب از گوش جانور *

سبب آن کثافت دماغ و بخارات معده بود *

علاج آن حضض[1] مکی که در هندی آنرا رسوت گویند در سپید خایه سحق نموده در گوش جانور اندر چکانند و طعمه بآب گشنیز خشک دادن نفع بسیار دارد و این تجربهٔ فقیر است *

علاج دیگر * پوست سفید که در اندرون سنگدان مرغ خانگی بود باز خشک کرده بکوب و دو جزو از آن با دو جزو سپیداب که جلوری بود یکجا کرده و یک جزو سنگ بصری[2] شرسه را باهم بکوب و باریک آس کرده بدان برابر همهٔ دوا روی کرده داخل بین * هر روز پیش از طعمه دادن دو مرج در ورق گوشت باز را بخوراند و بعد یک پهر طعمه بدهند * انشاء الله تعالی صحت یابد *

1 حضض (*hazaz*), A., رسوت (*rasot*) H., extract of [illegible] Barberry.

2 سنگ بصری carbonate of zinc.

باب یازدهم

در معالجهٔ امراض چشم مشتمل بر چهارده فصل

فصل اول در معالجهٔ سفیدی چشم • علامتش خود ظاهر عیان است •

علاج آنکه خروس یکرنگ سفید بگیر و با وضو بوده و بسمله گوید بدست و جانور را گرفته مذبوحه کن و در دل خروس بجست کن که عبور این سفیدی از چشم خواهد بود و بگو "یا خداوند عز و جل تو بتوانی گداختن سنگ سخت را ... این سفیدی را از چشم خادم بردار" • بعد دم کردن باشد آن را در چشمش بچکان - انشاء الله تعالی فی الحال صحت یابد و این معالجه را هرگز سنگ ندانی که ... سوی و این را ... اختراع نموده و مجرب است •

علاج دیگر • خر هرچند مسک بوده و باریک نموده در شیر عورت ... چشم ... سود ... و این بشرط حکیم است •

کار ... = ... This rite is also mentioned in the ...

Hud hud "the hoopoe"

و بجانور هنگام گرفتن سخن مگو که هول در دل او پیدا نگردد ، و هر بار جانور را بر دست گیری ، گوشت در دست باشد که عادت ترس از دل برود و فراموش کند * و اثر رنجدیل بوته همراه طعمه دهی و دائماً بگوشت ماکیان سیاه سیر کنی و آب زیره بآب صاف بیامیز و پیش جانور نهه تا از آن آب خود را بشوید و بخورد ، به شود انشاء الله تعالی *

فصل سیزدهم در معالجهٔ اقرع و آن ریختن موهای ریزهٔ سر است *

علاج * آب جو خورانیدن و آب بدو بر سر جانور مالیدن و روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر سنبل جاهی[1] و شکوفه هستهٔ خرمای سوخته مالیدن ، نفع کند *

---

[1] سنبل جامی probably an error for سنبل کوهي [illegible] the Spikenard, [illegible]

باب دهم

در معالجهٔ امراض گوش مشتمل بر دو فصل

فصل اول در معالجهٔ درد گوش و کری گوش * سبب از گرمی و اثر از لاغری خیزد . اگر باز لاغر را زمستان در هوای سرد بپرانند و باد سرد در گوشهای جانور رود یا در شکار مرغابی باز در آب افتد و آب در گوش باز داخل شود آن باعث مرض گوش جانور گردد *

علامت آن بود که در آن آنی که وجع بود جانور سر بدان جانب دارد و از جهت درد گوش را بناخن و کلف خود همی خارد و ریم جاری گردد * اما بعد طول مرض نشان کری آنست که جانور سر منکوس دارد و دهن گشاده و لاغر گردد *

علاج * پیه خرگوش چهار سرخ - روغن نفط سفید[1] چهار سرخ - (نفط روغنی است که از کوه چکد و اینرا حکما در معالجهٔ ریش بکار برند) باید که هردو دوا را ممزوج نموده هر روز یک قطره بگوش جانور اندر چکانند تا به شود . و بگوشت ماکیان سیاه از خون او آلوده سیر کنند و در خانهٔ تاریک نشاندن نافع است *

---

[1] نفط سفید white naphtha see *Makhzan* sub voce

ادویهٔ مذکور را باریک آس نموده در آب مذکور حل کرده در حلق جانور فرو ریزد تا به شود . این علاج خواجه زکی عراقی است *

علاج دیگر * گندم پاک کرده قدر دو سیر در نیم من آب بجوشانند و صاف نمایند تا حرارتش دفعه شود * جانور را گرفته قدری ازان در دهانش چکان و پای را در طغارهٔ اندر کن و بآب بیامیز و پرش جانور بند تا بخورد . و تا نیم روز گرسنه دار * بعد از آن بگوشت مرغان . بعد گوشت عکه سیر کن و بعده تا یک هفته بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و این علاج شاه خلف سیستانی است *

علاج دیگر * آنچه در سگدان[1] لوسنگ[2] و آن مرغ آهوبره عرف تعداری است . باشند از آن قدر چهار سرخ - فلفل گرد چهار دانه - زعفران دو سرخ - همه را شب در آب تر کرده صبح صاف نموده همراه طعمه بخوراند و چند قطره در بینی جانور چکاند به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * اگر اصل این مرض از بلغم و برودت بود استخوان دانه انسان بگداخته - و فلفل گرد دو سرخ - کوفته باریک نموده در ماسوره کند و پارهٔ در دماغ جانور بدان ماسوره بدمد . اما دوا باید خشک باشد در بینی تر نکند * و اگر اصل مرض از صفرا و حرارت و احتراق بخار بعده باشد علامت آن بود که بنگری که جانور چشم بگرداند و آب سرد آنرا خوراندی اگر مرض دفع شود باید دانست که از حرارت است که بسردی زائل گشته * باید که شیرهٔ بهدانه یعنی لعاب آن و آب کاسنی[3] و آب سنبل خشک یا تر همراه طعمه بخوراند تا به شود *

[1] سگدان [illegible] buzzard

[2] لوسنگ I am unable to trace this word which may be an error for [illegible], a Hindi name of the great Indian Bustard *[illegible]*. It is in the Kapurthala State in the Panjab, the name of the Hubara Bustard, *vide* Jl. As. Soc. Beng. Vol. II, No. 9, 1906.

[3] کاسني (*kasni*) H., Endive chicory (*Cichorium endivia*).

علاج دیگر * اگر مرغ ہیچ دوا دفع نشود گوشت شپرک چند طعمه بدهد به شود *

فصل دهم در معالجهٔ دیوانگي جانوران * از گرمی و خشکی خیزد * علامت آن بود که چون جانور را بردست گیرند بال و پر گشاده کند - و در روی آدم بسیار بیند و بانگ کند و هرجا که رسد آدم را پنجه زند *

علاج آن * خوای مگس و روده اش بجانور بخوران و طعمه بروغن نیلوفر و بنفشه و بادام و بروغن افتیمون [1] آلوده بده و از گوشت ماهیان سیاه سیر کن *

فصل یازدهم درمعالجهٔ سر سست کردن جانور * سببش از گرمی هوا و از گرمی فربه کشیدن . و از آب نا دادن و از دوای گرم دادن بسیار * علامت آن بود که بار سر پیش انداخته دارد و غمناک بود و نیز از حرارت که باعصاب او رسد سر سست کند *

علاج آن بود که پیش بار آب همواره نهاده داري و پارهٔ از وسمه اندرو افگن تا جانور مدام ازان آب میخورده باشد و همه طعمهای سرد دهی - مجرّب است *

فصل دوازدهم در معالجهٔ سکته * سبب آن بود که ناگهان عقاب و یا میر شکار هر که باشد جانور را بزند و یا گاهی شغال و یا روباه و یا گربه بر جانور حمله کرده است . از آن ترس و هول . اگر جانور نمیرد *

علاج آن بود که با جانور نرمی کنی و دلنوازي و چون خواهی که جانور را برای صاف کردن بگیري اول کلاه در سر او بده و آنگاه بگیر

[1] ورعی افتیمون (*a'timun*) the Dodder, (*Cuscuta reflexa*)

و نیکو احتیاط کن که دوای مذکور اندرون حلق جانور نرود که قی آرنده است ، و همواره پنبه نزدیک خود میداشته باش و بدآن گلوی جانور را صاف میکن ، بعده آب سرگین خر و سرکه و روغن هستهٔ سفتالو بهم شامل کرده و جانور را گرفته در دماغش چکان - انشاء الله تعالی صحت باشد ،
و این تجربهٔ خاص بیگ رومی است و خواجه زکی عراقي *

علاج دیگر * ملفل گرد و تخم دنگ و هستهٔ زرد آلو و نوشادر از هر چهار قدری گرفته بسرکه حل نموده در کام و دهان جانور بمال ، مجرب است *

علاج دیگر از میرزا معل بیگ * نمک هندي و ملفل گرد برآن جوزهٔ دهان بمال و بعده روغن بهلاوه[1] یعنی عسل بلادر برآن بمال و بسیم داغ کن ، آنگاه آب انار شیرین بمال ، انشا الله تعالی به شود *

علاج دیگر * آرد گندم خمیر کرده گرد جوزه که در دهان باشد دیوار دستور خمیر بگیر که غیر آن جائی دیگر نسوزد و روغن گاو گرم کرده ، بلکه سوخته ، یک قطره از آن بالای جوزه بخاشاکی بچکان تا آنجا سوخته داغ شود ،
اما گرد جوزه طوری خمیر گیر که روغن اطراف دیگر دهان نسوزد *

علاج دیگر از یار بیگ * اول با تکهٔ نمک جوزه را بمال و خوب و چرب در آورده بعده در زخم آن سرمه و یا کت هندي[2] و یا شیرهٔ کوار[3] پر کرده طعمه بدستور سابق ده * آحرالدوا داغ باید کرد چهار فتیله از[4] سوت پنبه ، دو بزرگ و دو خورد ، ساز * جانوری که سفید مرگ سخت داشته باشد کام آنرا اول بدآن دو فتیلهٔ کلان پاک کن که خشک شود چنانکه

1 بهلاوه (bhilawa) H, the Marking nut Tree, Semecarpus anacardium

2 کت هندی (kat) H, the extract catechu or cutch, the resinous extract of *Acacia catechu*

3 شیرهٔ کوار (kuwar) H, an expressed juice prepared from the bark of *Holarrhena anti-dysenterica*, the Kurchi or Conessi Bark

4 *Sut* H "thread"

هیچ دم نماند. و بعضی جانور بلکو مکیده نفس را جاری سازد. آنگاه دو فتیلهٔ خورد را با زعفران نفسه چرب کن و در چراغ بسوزان و یک فتیله از آن دو روشن کن. آنگاه آن را بانگشت فسرده روغن ازو بچکان. بعده در کف دست نه تا شعله بمیرد و گل آن فتیله پخته گردد * آنگاه باز دیگر روشن کرده برحلقی که در وسط کام جانور می باشد بسوزد و سنگدستی بزس. و فتیلهٔ دویم بهمین دستور * اما چیزی دستی لازم است که جای باریک است. تصدیع بجانور نرسد * و باید که وقت داغ کردن. جانور را استوار نه بندی و راستان نگاه داری و پارهٔ کاغذ بر زبان و بر حلق جانور داری تا گرمی بدانجا نرسد واین فتیله از پس تلو ازحد برحی طرف منسر برکش و سیاهی کام را باید سوخت و زنهار که فتیله در حلق نرود که جانور هلاک گردد * بعده نمک نرم سوده بر آن سوختگی بمال و دیر یک دوای مسکه با شکر طبرزد در جای داغ نقه و با طهر گرسنه دار * آنگاه بگوشت پست پارهٔ گوسفند بروغن بادام آلوده نیم سیر کن و تا دو هفته بر و استخوان مده و بر دست مگیر و در خانهٔ تاریک نه بند و این داغ را چنان بسنگدستی کنی که زود به شود و دیر نکشد *

فصل ۲۴ در معالجهٔ کورگی و صرع * این مرض از گوشت کار دادن بسیار و از بد تیماری باردار حیند * علامت آن است که باز چون بآفتاب بیفتد بلرزد. چشم بگرداند *

علاج آن بود که پوست بیضهٔ کبوتر خانگی یک قیراط [1] - پوست جوز چهار مغز یک نیمه - بند آب نه در هندی آنرا حوچی [2] نامند بدری -

[1] قیراط A weight of four grains

[2] سداب - در سندی هوچي (Sudab Panjabi) the fruit of Euphorbia ... in Berg ...

و اندکی مسکه باو یار کن و قدر یک بادام بآب گشنیز از حلق جانور فرو بگذران و روغن نیلوفر و روغن بادام یکجا کرده طعمه بدان تر کرده بخوران - انشاء الله تعالی این مرض دفع شود * و گوشتهای سرد و نرم بخوران زنهار که پر و استخوان ندهی . طعمه خصی بهتر است * بفضل الهی در دوازده روز صحت یابد *

علاج دیگر آنست که روغن کنجد که بسیار کهنه شده باشد و فلفل گرد باریک سائیده در آن روغن حل کرده باز را گرفته در هر دو سوراخ بینی او چکاند . و روز دوم آب ترب در بینی جانور باید چکانید و روز سیوم روغن کنجد سفید اندر بینی جانور چکاند . و این علاج از ابو الجوارح است *

علاج دیگر * نوشادر سفید با زرنیخ[1] سرخ باریک نموده به نیر و در بینی باز بماسورهٔ در دم تا به شود و سپندان سفید و نمک هندی از هر یک یکدرم نرم کوب و به نیر و دهان جانور را بگلاب پاک شسته آنگاه در کام جانور آن دارو را بمال . و بفتیلهٔ باریک در شکافی که در وسط کام جانور است داروی مذکور را پرکن . و اگر نیکدار نه نشود سه بار همین معالجه کن و این آزمودهٔ شاه خلف است *

علاج دیگر * آب گشنیز و کافور و الاچی کبار باریک آس نموده در دهان جانور بمالد و همراه طعمه مالیده بخوراند . به شود *

علاج دیگر * سوزنی در نکمهٔ بینی جانور خلاند تا چند قطره زرد آب از آن براید . صحت یابد *

علاج دیگر * دو دانه فلفل گرد باریک آس نموده و در پارچهٔ بسته و در آب ترکرده چند قطره در هر دو سوراخ بینی چکاند صحت یابد *

[1] زرنیخ سرخ *Bisulphuret of arsenic*, red arsenic.

علاج دیگر * دو دانه فلفل گرد نرم بکوب و بروغن گاو حل کرده کام و دهان باز بدآن روغن چرب کن - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * فلفل گرد بآب ترب سحق نموده درآن جوشش عماد نماید . صحت یابد *

علاج دیگر * نوشادر خالص را بروغن گاو سائیده در کام و دهان جانور بمال صحت یابد *

علاج دیگر * ریوند چینی [1] و نوشادر و نیل وسمه [2] از هرکدام اندکی بکوب و بآب ترب و شیر عورت حل کن و در کام و دهان جانور بمال . به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بورهٔ ارمنی و زردچوبه و فلفل مساوی بکوب و به شیر و بآب شیر گرم ممزوج کرده در کام و دهان بار عماد کن و بعد از آن بسرکهٔ انگوری سسته بروغن گل چرب کن . شفا یابد *

علاج دیگر * جائی که خوره بود آنجا را بچوبی مثل خلال خاریده و چرک از آن پاک نموده بعده زنگار بر آنجای جوشش که خاریده باشی باریک سائیده بمال بعده بسرکه شسته بروغن گل چرب کن *

علاج دیگر * انار دوش و کافور و شکر طبرزد و آب غوره [3] و ریوند خطائی [4] همه را باریک سائیده در کام و دهان جانور بمال و بار دیگر بعمل آر تا به شود . و بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و گوشت دراج بکسلاک [5] در کرده سه روز بده

[1] ریوند چینی Chinese rhubarb, [illegible]

[2] نیل وسمه ([illegible]), the leaves of the indigo plant of commerce, *[illegible]*

[3] آب غوره (*āb-i ghūra*) the juice of unripe grapes or dates

[4] ریوند خطائی Central Asiatic species of rhubarb

[5] کسلاک I am unable to trace this word

کردن نتواند * سببش از سردي و تري است و از دادن گوشت گاو و گوشت چوزهٔ مرغ که نارسیده باشد *

علامت آنکه چون جانور را سیر کني پرها بر دم هر دو بازو [1] بیک سو می برد پس کشاد کند و دم را اکثر میکند، و بر خویشتن همي پیچد، و از پریدن باز میماند و چون بشکار پرانی نگیرد و بماند و بجهد *

علاج * مغز دانهٔ جوز و فندق را بیرون آر و نرم سای و روغن از آن بیرون آر، و هر بار که جانور را سیر کني گوشت گوسفند و یا بگوشت کبوتر بهمین روغن آلوده بده - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر آن که تخم بنگ را در پارچهٔ به بند و در روغن گاو و پیه اسپ بجوشان، بعده پارچه بر کش و دور کن و همان روغن را بهمراه طعمه میخورانیده باش - صحت یابد انشاء الله تعالی *

فصل هشتم در معالجهٔ سفید مرگ * و آن جوزهٔ سر باشد، و آکله همانرا گویند * خوردن را در عربي اکل گویند و خوره را آکله * این علت جانور را از سبب شوخ جیرد * چون از کسافت معده شوخ پیدا شود و بخار آن بدماغ باز رسد، از آن خورهٔ سفید بهمرساند، و این مرض از گرمي و خشکي جیرد و از خاک و گرد و از خون و گوشت گوسفند فربه خورانیدن، و این چیزها اکثر بانی شوخ اند، و سفید مرگ ضرور از شوخ پیدا شود *

علامت آن بود که پردهٔ گرد چشم که اندرون پلک می باشد آن بیرون می آید و جانور همیشه روشن چشم و آرمنده و خوشنفس و فربه بود، و دراز پیچال کند اما باریک و گسسته و ناپسندیده، و گاه باشد که خشکی و دمه پیدا کند *

---

1 Error in text.

علاج * گوشتهای سرد باید داد مثل گوشت گاو و ماکیان سیاه ، و طعمه بآب گشنیز و استخوان گردن ماکیان بشکر طبرزد دده ، وگاه طعمه را بآب گشنیز و کافور سفید و تخم مرغ و نیلوفر باهم بیامیز - انشاء الله تعالی به شود *

علاج * پارهٔ شکر طبرزد و اندکی کافور بکوب و بآب گشنیز ممزوج نموده چند دانه مثل بادام ساخته از آن یکدانه بگلوی جانور فرو بگذران تا بحوصله رسد * و اگر سفید مرگ بدهان دمیده باشد ، یعنی دهان جانور خوشیده باشد ، بیار سوزن و رشتهٔ دور آن سوزن پیچیده سر سوزن را اندک بیرون دار ، و تکمهٔ ، که آن گوشتی در بینی جانور بطور دانه بود ، آنرا برن ، تا خون از آن تکمه برآید ، و بعده مالیده پاک کن تا خون از آن جاری نماند ، و قدری مامیران چینی[1] که آن چوبی باریک زرد رنگ که برای تاریکی چشم کار آید ، آنرا بآب کامه[2] خوش بسای و پارهٔ کافور دران یار کن و جانور را گرفته و دهن آن را کشوده و هر آبلهٔ که در دهان جانور از خوشش سفید مرگ باشد بسر سوزن و یا با چوبی خلال دستور تراشیده بشکاف و خون بتاکید از آن بر آور * و از درازي کام ، یعنی از طول کام که از طرف منفسر جانب گلو باشد ، بشکاف ، و زنهار بر عرض بشکافي که به شدن زخم عریض آسان نیست و مطول بهتر است ، بعد از آن این داروها را در کام جانور بمال تا نیک خون آلوده گردد ، آنگاه بموم صاف آن خون را از کام جانور پاک کن ، و روغن بنفسه و روغن بادام ممزوج نموده کام باز را بدان چرب کن و نگدار * پس اگر تابستان بود در خانهٔ خوش هوا و سرد بنشان ، و از قدری کافور و پارهٔ شکر طبرزد بآب کشنیز گولي کن

---

[1] مامیران چینی , *mamiran* is *thalictrum foliolosum*, the gold thread

[2] آب کامه *āb kama* is a kind of sour and bitter gruel used as a digestive

علاج * باز را اول داروی قی کردن باید داد * بیار سپندان سفید دانگی - و ملفل گرد نیم دانگ - نوشادر نیم دانگ - نمک سنگ قدر یک خوائین - همه اجزاء را نرم سائیده با انگشتان معجون کن و گلوی جانور فرو بر. و نیم درخت موز . که در هندی کیله نامند و ان برگ نساد و دراز دارد، بکوب و در پارچه به بند و در آب سرد انداز وتا چند گهري نگدار * بعده آن آب را اندر دهان جانور چکان تا قی بسیار بفتد . و چون دارو دهی، اول هر دو دست پای جانور را بروغن گاو چرب کن . و هرگاه جانور از قی فارغ شود متدار یک بادام روغن گاو گولی کرده در برف یا آب سرد نهاده تا منعقد گردد * اگر از قی بسیار جانور بیهوش گردد گولي روغن منکور را در حلق جانور فرو نگداران تا بهوش خود آید و بعد زمانی بگوشت سگ نو و خوک سدو کن و آب دادن مضر است . پرهیز خوب بود و سیر مادة خر سیاه همواره بدهد - انشاء الله تعالی زود صحت یابد *

علاج دیگر * زنجبیل پروردهٔ شراب قدر یک مغز پسته و فودفل دو عدد در گوشت پارهٔ جانور را بخوران تا صحت یابد *

علاج دیگر * تنوري ساز ودران آتش از هیزم افروز و یا مغاکی در زمین مثال تنور ساخته و کاهته از هیزم گرم کن پس از آن خاکستر بدرون کشیده پاک کن . و خشتی خام بر آن بنه . و شراب کهنه بر خشت بریز . و خوب دود و بخار از آن برآید جانور را در قفاچه کن . و هر دو سوراخ بینی او را بغالیهٔ مسکین (یعنی چووه[1] سیاه رنگ و خوشبو که از عود چکانند) چرب کن . و بر همان خشت بنشان و زمانی تأمل کن * بعد از آن بر دار و در جائهٔ تاریک که از باد محفوظ بود نه بند . و نیم دانگ زنجبیل - و نیم دانگ

[1] چووة, app چووا, or چوا, H., a fragrant paste made of ambergris and other ingredients

عود قماری [1] - نیم دانگ دار مشک زمین عرف سعد کوفی [2] که در هندی ناگرموتهه نامند - و نیم دانگ قرنفل - و نیم دانگ تودری سرخ - نیم دانگ علک [4] رومی - نیم دانگ برگ کابلی - و نیم دانگ چندان سفید , همه را دارنگ نکوب و به شیر و سفوف دستور بعدی خشکه کن . و تا سه روز جانور را در گوشت کبوتر بچه و یا گوشت گوسفند بخوران هر روز سه لقمه . و چون سیر کفی مدری گل ارمنی همراه طعمه بخوران - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر ورم از سبب کم دهقی بهمرساند آنرا لعاب بزرقطونا [5] بآب گرم ممزوج کرده بخوران و انجیر و سیر بهم در آب جوشانیده چون مهیّا شود بر ورم مذکور ضماد کن . و چون بشکافد چرک از آن پاک نموده برگ عنّاب را کوفته مثل سرمه سفوف کن و برآن جراحت پاش تا به شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * باید به حوالی دور آهنی و یا میلی به جهت داغ کردن جانور سازند در آتش سرخ کنی و بدآن جانور را پس قفای بسور چنانکه عصب و لحم بسوزد و پوست داغ گردد چرا که سوختن پی و رگهای گردن موجب مرگ جانور است * و بگوشت کلهٔ سگ سیر کن نافع است انشاء الله تعالی *

فصل هفتم در معالجهٔ فالج [6] که در هندی آنرا آردهنگ نامند *

و در آن بکطرف تن جانور خشک میشود و از جنبش باز ماند و حرکت

---

[1] عود قماری pale coloured ... wood ...

دار مشک عرف سعد کوفی — ناگرموتهه مشك زمين (mushk i zamin) galingale P , سعد كوفي (su'd kufi) Ar , ناگرموتهه (nagarmotha) H , Cyperus, English galingale

تودری سرخ (todri) H Cheiranthus cheiri, the wall flower

[4] علك رومی (ilk i rumi) mastic, the resin of Pistacia lentiscus

[5] بزرقطونا (bazrqatuna) Ar Plantago ispaghula, spogel seeds

[5] Fālij Ar , and ardhang H , paralysis of one side of the body , hemiplegia

فصل پنجم در علاج سر گرفته شدن جانور * و آن از گرمی خیزد * علامت آنکه جانور سر فرو افگنده دارد و سیاهی چشمش بزردی مائل شود و گاهگاه چشمها باخوش کند و دم زند [1] و پیخال گسسته آرد *

علاج آن * نیم درم افسنتین [2] باریک سائیده درسه لقمه گوشت گوسفند جانور را بخوراند و زمانی گرسنه دارد و آب پیسس نهد ، بعده بگوشت کبوتر سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * ستارم [3] نیم درم بگوشت اندر کن و بجانور بخوران تا به شود و بهتر ازین دوا دیگر نیست * و ستارم صمغی است که از درخت انار بیرون چکد * و جانوری را که این علت باشد زمستان در خانهٔ گرم و تابستان در خانهٔ سرد باید بست *

علاج دیگر * گل ارمنی و قدری زنجبیل باهم در سنگ صلایه سائیده باریک کن و با روغن یاسمین در یک ظرف بر آتش درم بجوشان و سرد کن و در گلوی جانور بریز ، و سه روز این معالجه کن ، و سه روز دیگر فلوبیا [4] در گوشت گوسفند بده ، اگر جانور بزرگ بود یکدرم و میانه را نیم درم و خورد را دانگی باید داد *

علاج دیگر * گل ارمنی چند روز در ورق گوشت جانور را بخوران - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

1 Meaning not clear

2 افسنتین (afsantīn) *Artemisia absinthium*, the absinthe, wormwood

3 ستارم, in the text "gum from the pomegranate" I am unable to trace this name

4 فلوبیا, *vide* p 182, note 3

علاج دیگر * آنار شیرین و بادروج [1] و قدری شاه‌سپرغم [2] که به هندي گل ریحان نامند باهم بیامیز، چند گولی برابر معز بادام بسار و سه دانه ازان در سه ورق گوشت گوسفند بده * و اگر نخورد جانور را گرفته دوا را از حلق او فرو باید گذرانید، و بعد زمانی بگوشت جوک و بخون انسان آلوده باید خورانید * و چون آدمی از فصد کردن میسر آید * آخر الدوا داغ کردن است * باید که سوخته جرجائی [3] بهمرسانی و او را چون دانهٔ چلغوزه فتیله وار بتراش و بدان بسوز * اگر این فتیله بهم نه رسد پارهٔ کاغذ درشت به پیچ و مثل فتیلهٔ کن و بدان بسوز چنانکه پوست بسوزد و ضرر بگوشت نرسد * و پارهٔ نمک بروغن زیت حل کرده سوراخ بیني را بدان چرب کن * و داغ بدین دستور کردن باید که از سر منقار تا حد سبزی منسر، اما باید که سبزی بن منقار نسوزد *

علامت این مرض آنست که هرگاه جانور گوشت کندن گیرد از بینی جانور خوناب چکیدن گیرد و اکثر ریم جریان شود، و گاه باشد که از ره آمدن ریم دماغ جانور بند شود چنانکه نفس نتواند کشید *

فصل ششم در معالجهٔ لقوه، و آن دهن کج شدن است * این مرض از سردي و تري خیزد *

علامت آن بود که جانور همیشه روی بسوی آسمان کند و سر و گردن بر یک جانب دارد و بر خود همي پیچد و دم را یک سو کند و کج دارد *

1 بادروج (bādrūj) Ar, Common sweet basil

2 شاه سپرغم (shāh sipargham) P, Sweet basil, basil-royal

3 جرجائي, this word not traceable There is a herb called جرجار jarjār

بگ سرخ ازآن، شب، بعد از هضم طعمه در یک ورق گوشت جانور را بخوراند * جانور کلان را یک سرخ و جانور خورد را نصف آن *

علاج دیگر * قدری جلوتری و کافور بروغن گاو حل نموده برآماس ضماد کند - شفا یابد انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * کرم زمین یعنی خراطین آنرا خشک کرده همواره با طعمه میخورانیده باشد - صحت یابد *

علاج دیگر * زرد چوبه در آتش سوخته و گرفته قدر یک سرخ همراه طعمهٔ شب بخوراند، ورم دور شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * افیون باب برگ تاتوره سائیده بر دماغ جانور و بر سر و جائی که ورم باشد ضماد بکند و بعد رهائی در آفتاب بکند و گوشت بگدار در مخلب بار دهد یا استخوان دمچهٔ بر، تا خلطه از بینی جانور از سبب دوا مالیدن به بعض آمده بریزد *

علاج دیگر * اگر از سبب ورم آب از چشم جانور جاری شود بیارد برگ پنبه برمه[1] و آب آن در چشم جانور چکاند - انشاء الله تعالی صحت یابد و سیلان را باز دارد *

علاج دیگر که همین عمل کند * بیارد برگ تنبول سفید، سائیده آب آنرا در چشم جانور چکاند، سیلان را باز دارد *

علاج دیگر * اگر سر و چشم جانور آماس کند، فلفل گرد یکدانه، جانور کلان را در غدود گاو اگر بمهرسد، و الا غدود سر حلقوم بز، در طعمهٔ شب بخوراند، و البته آن شب طعمه کم کرده بخوراند * مرض بامر الله تعالی بصحت مبدل گردد * و جانور خورد را نیم دانه فلفل دهد *

---

[1] برگ پنبهٔ برمه *barg i pamba narma*, the leaves of *Gossypium arboreum*

علاج دیگر * اگر سر و روی جانور ورم کرده باشد بیارد شیرهٔ انجیر و قدر یک قطره در ورق گوشت بجانور دهد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج * بیارد برگ درخت سرس[1] و آب آنرا بر آورده در هر دو سوراخ بینی چکاند . به شود *

علاج دیگر * بیارد برگ راسن[2] وآب آنرا در هر دو سوراخ بینی جانور چکاند - شفا یابد *

علاج دیگر * اگر تمام تن جانور آماس کرده باشد مرتقل و ماقل گیرد . از هر کدام قدری . در روغن گاو برشته همراه طعمه بخوراند . ورم دور شود بامر الله تعالی *

فصل چهارم در تدلیس * بدانکه تقاعس مرضی است که پیس دماغ گیرد که جانور از آن حرکت نه تصدیع کند *

علاج آن * سبب که در هندی آنرا سوه خوانند و سدرهٔ آنرا پخته همراه طعام میخورند . باید که آب برگ آن را بروغن کنجد مساوی بهم جوش نموده و در آفتابهٔ لوله دار انداخته بر آن موضع نطول[4] کند یعنی همواره همواره بریزد - به شود *

علاج دیگر * شیرهٔ انگور بزرگ بخم مرغ ممزوج کرده گرم کند و همراه طعمه بخوراند * آب عناب و بنفشه بر آورده خورانیدن نیز نافع است *

[1] درخت سرش ([illegible]) H., the Acacia sirissa

[2] App راسن (rāsan) A. the Elecampane *Inula racemosa*

سوه ([illegible]) H., and شبت ([illegible]) P., the dill, *Peucedanum graveolens*

[4] نطول Ar., in H. [illegible], "warm water medicinally prepared and poured from a vessel slowly over the head"

علاج از سید لطف علي * اگر ورم مذکور از حبس مواد دماغ باشد ، بیار کوبهي[1] خورد عرف بهتل - برگ آنرا در دست مالیده آب آنرا در هر دو سوراخ بیني جانور بچکان - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * آب برگ جهت[2] برآورده و نمک سنگ در آن حل کرده بدستور متعارف در بیني باز چکان - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر از میر حبیب الله * آب برگ کندش عرف بکچهکنی[3] بر آورده چند قطره در سوراخ بیني جانور چکاند - انشاء الله تعالی به شود *

و اگر برگ تازه و تر موجود نباشد ، خشک را در آب خوده و افسورهٔ آن بر آورده بدان علاج کند و در آفتاب دارد *

علاج دیگر * برگ جیت[2] که گل سرخ داشته باشد وکوفته و آب برآورده در هر دو سوراخ بیني جانور چکاند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * برای جانوری که از سبب زکام سرش گران باشد * باید که آب برگ بادنجان صحرائي در دماغ جانور چکاند ، شفا یابد *

علاج دیگر * اگر سر جانور گران باشد و دماغ جانور بسته باشد ، بیارد ملفل گرد و تخم چرچره و هردو را بهم سائیده در بیني جانور بدمد ، صحت یابد *

علاج دیگر * روغن تلخ با آب برگ جیت ممزوج نموده در دماغ جانور چکاند - انشاء الله تعالی شفا یابد *

علاج دیگر * بیارد عوک خانگي و از گوشت سینهٔ آن طعمه طیار کند و جانور را خوراند ، و چون بعد زماني جانور طعمه بر اندازد یعنی قی کند

---

1 کوبهي خورد عرف بهتل , is this پهول گوبهي H "cauliflower" ?

2 Jit, Panj, the Tooth brush Tree, *Salvadora persica*

3 کندش etc *Vide* p 186 note 4

و آنچه خلط باشد همراه قی بر آرد. پس آب گرم پیس او نهد تا برغبت خود بخورد. بعده بگوشت بی پر و استخوان سیر کن * وصبح دویم به نبات صاف نما - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * باس برای شکره * روغن کنجد در چراغ سوخته و در هر دو سوراخ بینی جانور بچکاند. به شود *

علاج آزمودهٔ فقیر * اگر سر جانور ورم کرده باشد و یا دماغ بسته باشد. فرفعل یکعدد - ادرک یکماشه (و یا عوض آن زنجبیل) - و فلفل گرد سه عدد - شونیز عرف کلونجی دو سرخ - نمک هندی دو سرخ - و در آب تر کرده از پارچه گدرابیده در دماغ جانور بچکاند. و دمچهٔ بر در چنگال باز دهد که از کندن آن حاطه از دماغ او بریزد. پس بگوشت گنجسک بخون آلوده سیر نماید *

علاج دیگر * آب چرچره بر آورده در هر دو سوراخ بینی بچکاند - انشاء الله تعالی شفا یابد *

علاج آزمودهٔ فقیر * روغن گل[1] در سوراخ بینی باز بچکاند و پنج دانه فلفل گرد شب در پرمهره خوراند - انشاء الله تعالی شفا یابد *

علاج آزمودهٔ این فقیر * مداری بچهناک تیلیا اول در پارچهٔ بسته و از دهن دیگ گلی آویخته و سیر مادهٔ گاو سه آثار دران دیگ انداخته بجوشاند و زیر آن آتش نرم برافروزد تا از بخار شیر سمّیت او دفع شود؛ بعده در سایه خشک کند و یک ماشه ازآن بچهناک و یک ماشه دار فلفل و دو ماشه فلفل گرد هر سه اجزاء را تا دو پاس سحق نماید. بعد قدر

[1] روغن گل a cheap kind of otto of roses, the *zamina* is '*til*' oil and not sandal oil

علاج دیگر * بیار خرمای سفید یعنی جهرمای [1] و صندل سفید و صندل سرخ و سرگین سگ سرخ که خشک و سفید شده باشد ، همه را نرم بسود و با گلاب بسای و آب نیلوفر ممزوج نموده بر آماس سر و چشم ضماد کن و قدری در بینی جانور اندر چکان ، تا سه روز این معالجه بعمل آر * این فرموده ابو العباس بن فضل است و بغایت مجرّب *

علاج دیگر * شب یمانی دو سرخ - روغن تلخ خالص یک ماشه - بهم حل نموده همراه ماسوره در هر دو سوراخ بینی جانور بده و در آفتاب دسته گوشت رگدار در چنگال باز بده تا بکند و ازین عمل تمام خلطه از دماغ بریزد . و یا عوض گوشت رگدار استخوان دمچهٔ بز . گوشت از بالائی بتراشیده ، در پای جانور برای کندن ده . و چون بهوش آید سیر کن * اگر یکبار دادن صحت یابد بهتر ، و الا یکروز درمیان کرده بتجدید معالجه کن تا به شود *

علاج دیگر * بیار هفت دانهٔ انگور سیاه و در آب فشرده افشره [2] آنرا بر آورده از پارچه صاف کرده قدر نیم توله آزان آب در گلوی جانور بچکان و اندک از انگشت در کام و دهان جانور بمال . تا سه روز * صبح مکرر همین معالجه کن . و اگر از زیادتی قی بیهوش شده بیفتد ، باید که قدر نیم توله مسکهٔ گاو در گلوی جانور فرو کنی * بعد از زمانی صحت یابد - مجرّب است *

علاج دیگر * بیارد چند برگ کریله [3] و کوفته آب آن قدر یک دانگ بگیرد و روغن تلخ یک دانگ هر دو را ممزوج کرده و در ماسورهٔ نیم پر کرده

---

1 خرمای سفید یعنی جهرمای *jahrami* is a variety of date called after Jahram, a town in Persia.

2 افشره P (*afshura*), juice expressed from pomegranates, quinces, and other fruits or plants.

3 برگ کریله (*karela*), H and P, *Momordica charantia*, "Squirting cucumber."

جانور را گرفته در هر دو سوراخ بینی بدم * و در آفتاب بسته گوشت رگدار و یا استخوان دمچهٔ بر در مخلب جانور ده تا از کندن آن خلطه و آب از دماغ جانور بچکد * بعد ازان از لحم زنده[1] سیر کن * یکروز درمیان کرده معالجه کن تا سه مرتبه - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر سر و روی جانور ورم کرده باشد، بیار روغن تلخ خالص و در دماغ جانور چکان تا دماغ ملائم شود . بعد ازآن قدری شاش کودک با آب مساوی ممزوج نموده و دو عدد مرمکی در آن سائیده و از پارچه صاف کرده در هر دو سوراخ بینی باز بچکان و در آفتاب دار تا عطسه زند * اگر از یک مرتبه دادن دوا شفا یابد بهتر، و الّا تا سه مرتبه بعمل آر انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر ورم مذکور از سبب باد بود . بستانه عرق جلوزی چهار سرخ . باریک آس کرده و در روغن تلخ حل نموده از پارچه صاف کن و در ماسوره پر کرده در هر دو سوراخ بینی جانور بدم و حوزبوا و زنجبیل بآب گرم سائیده بر ورم ضماد نما *

علاج دیگر * اگر ورم از گرانی دماغ بود بیار نمک هندی،[2] و در قدری آب گرم و روغن تلخ حل نما، و چند قطره در هر دو سوراخ بینی بچکان و زمانی درآفتاب دار تا عطسه زند و زرد آب و خلطه از دماغ او برود . آنگاه استخوان دمچهٔ بر در مخلب باز ده تا بکند . و آب گرم پیش جانور بنه تا بخورد ، و اگر بخورد بگوشت ماکیان سیاه بخون آلوده سیر کن - انشا الله تعالی صحت یابد *

---

[1] زنده i.e. freshly killed and still warm, not butcher's meat.

[2] Namak-i Hindī, rock salt.

بعید بهم رسد آن مرض از اصل دماغ خواهد بود ، و اگر سر بالا بسیار دارد
و پائین کم ، پس اصل مرض از مشارکت مواد اعضا است •

علاج • اگر مرض از اصل دماغ و حرارت باشد سفید آب [1] را بآب
کشنیز حل کرده بر سر جانور طلا کند و اندکی در بینی چکاند و گلاب بنوشاند •

علاج • اگر مرض مذکور از مشارکت مواد اعضا باشد مرزنجوش [2]
که در هندی موشاکرني گویند در گلاب تر کرده و صمغ صاف نموده آن
گلاب جانور را بنوشان ، و اگر ننوشد همراه طعمه بدهد و مرزنجوش را
بگلاب تر کرده و جوشانیده بر سر ضماد نما •

فصل دویم در سرگشتن جانوران • جانور را این علت از دود
و خاک خیزد •

علامت آنکه بار بار فوارک [3] خیزد یعنی خمیازه [3] و ترس روی بود •

علاج آن • سپندان سفید و فلفل گرد و دار فلفل هر سه را وزن
مساوي گرفته و بآب ترب حل کرده در بینی جانور بچکان و دماغ جانور را
بدهن خود بیکو مکیده پاک کن و این معالجهٔ سرباز هندیست •

علاج دیگر • بیارد ودری نوشادر سفید و قدری کندش (که در هندي
نکچهکنی [4] نامند و از دمیدن در بیني عطسه آرد) هردو را بهم سائیده نه
نیز و در بینی بار بماسورهٔ پر بدم که در دماغ جانور رسد • و ماسوره آنرا گویند

---

[1] سفید آب, a white powder used by ladies for the face

[2] مرزنجوش P A, and موشا کرني S the Indian Worm wood *Artemisia vulgaris* H ... *dauna* (in *Makhzan dauna marwa*) The *Makhzan* says that *marzanjush* is quite distinct from *azanu'l jar*, called in H *chuha kani* The latter is the Sanscrit word *mūshā karnī*, a name for the *Salvinia cucullata*

[3] فوارک and خمیازه, yawning, فازیدن O P "to yawn"

[4] کندش *kundush*) P, a stimulative medicine نکچهکني (*nak chikni*), H. "Sneeze wort," *Centipeda orbicularis*, syn. *Artemisia sternutatoria.*

که دائرۀ از ریم پر سازند و دوا در آن پُر کرده در دماغ جانور و یا حلق او باحتیاط بدمند و در ایران این را میر شکاران ماسوره گویند و این معالجۀ خواجه رنگی اصفهانی است *

علاج دیگر * بیار برنج مدر دانگی و در سپید خام که شراب خام انگوریست حل کرده چند قطره در هر دو سوراخ بینی جانور بچکان - اسماء الله تعالی به شود و این معالجۀ بالس ترک است * درین روزها گوشتهای گرم بدهی اگر گوشت سرد دهی نافع است *

فصل سوم در ورم کردن سر و روی جانور که در هندی زهرباد گویند * این علت از سردی و طعام و گوشت نرم دادن بسیار خیزد *

علامت آنکه از بینی و چشم جانور آب بسیار روان شود و موی سر بر خاسته باشد و سر بسیار بخارد و سوی دم آرد و همیشه مدور باشد یعنی سر و دم یکجا بند و گرد شود و بانگ بسیار کند و سرهای پر بار بر دم اندازد و فرو هسته دارد و چشمها هم گرفته یعنی گوشۀ چشم بهم تنگ نموده باشد و بر خویشتن همی پیچد و بی آرام باشد و چون مرض غلبه کند جانور بیهوش شود *

علاج آن بود که دو دانگ صبر بکوب و دو دانگ نمک هندی بر سائیده و جانور را گرفته اول سه قطره آب آدار سمرین در هر دو سوراخ بینی جانور چکان پس دوای مذکور را سائیده در کام جانور بمال و از دست رها کن تا قی کند * چون بهوش آید آب شیر گرم پیش بنه و تا عصر گرسنه دار و بعده کام و دهان جانور بشوی و بگوشت ماکیان سیر گردان و این از خواجه عبد الله خوارزمی است *

باب نهم

در معالجهٔ درد و جميع امراض سر جانوران گلال چشم و سياه چشم - مشتمل بر سيزده فصل ٠

فصل اول در معالجهٔ درد سر ٭ سببش آن بود که اين بيماري جانور را از گرمی گيرد و از بسيار خون خورانيدن همراه طعمه و از دود و خاک و بسيار بآفتاب داشتن ٭

علامت آن بود که بار خيرهٔ چشم يعنی حيران وضع بود و نا آرميده و ترش رو و موی سر بر خاسته دارد و در وقت طعمه خورانيدن تصديع يابد و طعمه را بقوت کندن نتواند و خائيده خائيده و آهسته خورد ٭

علاج آن ٭ بگير آب زرشک [1] بآب ديد و شيشه کف [2] (که در هندي کاچ لون گويند) و اندکی کافور در آن ممزوج کن و قدری سرکه و روغن

---

[1] زرشک (zirishk), Barberry, *Berberis aristata*

[2] شيشهٔ کف P and کاچ لون H *kach laun* is a medicinal salt, which consists chiefly of muriate of soda, with a small quantity of iron, lime and sulphur *Shisha kaf* may mean the "froth of glass," which is dross of salt

بنفسه و بادام و روغن هستهٔ شفتالو و اندکی شیر عورت که پسر زائیده باشد همه را یکجا کرده در شیشه دار و داروی مذکور را دران روغن و شیر حل کرد و انگشت بر دهن شیشه گذاشته بجنبان تا ادویهٔ مذکور درآن شیشه از سخت جنبش کف کند • بعد از آن جانور را گرفته کام و دهانش را نیکو پاک کن و ملاحظه نمای که خونش در کام باز است یا نه ، اگر نباشد پس یقین باید دانست که درد سر دارد • و سوراخ بینی جانور را بدهن خود مکید پاک کن ، آنگاه داروی مذکور را همراه فتیلهٔ باریک در دماغ بچکان چنانکه دمغز سر جانور رسد ، و سرش گرفته دار تا دوا مؤثّر شود • بعده جانور را از دست رها کن و بستی دہ[1] تا عطسه زند • بعده بگوشت ماهیار سیاه سیر کن • صبح اگر جانور را روشن چشم و تازه دماغ بینی بهتر ، و اگر دوش روی باشد پس مکرّر این معالجه را تا سه روز کن - انشاء الله تعالی زود شفا یابد و این از تجربات شاه حلف است •

علاج دیگر • صندل سرخ قدر یک نخود و اندکی کافور بگلاب حود در دماغ باز چکان و طعمه با مغز شدیر و مغز بادام دادن نیکو تر است و این آزمودهٔ معتبر است •

علاج دیگر • اگر دانی که درد سر از بلغم است و یا از رطوبت و سودا بود پس باید که خلالهٔ سیاه نرم بسائی و عصر همراه طعمه بی استخوان بدهی ، اما گوشت بر بچّه نافع است و این از تجربهٔ معتبر است و اگر جانور از شدت مرض سر را گاه حرکت دهد و گاه معکوس کند و گا مرتفع نماید ، پس اگر سر را بدستور نگونسار دارد و بالا کم ، و دیر در چسمش

[1] بستی دہ 'allow it to sit', Afghan and Indian Persian, from the Urdu *nithne de*.

گوشت برّه گران و بلغمی است * گوشت گاو سرد و خشک است و دشوار گوار ، و گوشت گوساله مائل بگرمی است و رطوبت ، و نزدیک است باعتدال * و گوشت شتر گرم و خشک و سودا انگیز و غلیظ است ، دیگر نیست * و گوشت اسپ غلیظ و سوداویست و مضر است مر لطیف مزاجان را * و گوشت ماکیان گرم و تر است ، سبک اندر معده هضم شود و گوارنده * و گوشت مرغ جوزه زود گوارنده و لیّن است یعنی طبیعت نرم کننده است * و گوشت کبوتر بچه را رطوبت بیشتر ، و خاصه آن بچّه که در خانه زائیده شده باشد ، و کبوتر بیابانی را رطوبت کمتر است از اهلی ، آنکه گرد بال[1] بود سبکتر و غذایش پسندیده تر * و گوشت بط و مرغابی حار و رطب است * و گوشت فاخته[2] گرم و خشک است و طبیعت را قابض *

فصل ششم در دارو دادن جهت حفظ صحت جانور از سرما وگرما و دفع مضرت هوا

نسخهٔ فلونیا[3] بکار جانوران آید * فلفل سفید یکدرم - بذر البنج یکدرم - افیون خالص دو دانگ - زعفران یک و نیم دانگ - عاقر قرحا سه سرخ - افتیمون[4] مصری نیم دانگ - کافور و مسک و مروارید ناسفته ، از هر کدام دو دانگ - همه را خورد بسای و نه بیز ، و برابر همه عسل مصفی اضافه نما هر چند کهنه تر گردد نیکو تر شود *

---

[1] گرد دل probably a copyist's error for گرد باز "a tumbling pigeon"

[2] فاخته a name applied to the larger species of doves

[3] فلونیا, perhaps an error for فوصالي described in the *Makhzan-ul Adwiya* as being drugs mixed with honey but not boiled "فلونیا معجونیست مکیف که افیون و بذر البنج درآن داخل کنند" - غیاث اللغات

[4] افتیمون (*aftimun*), or the seed of *Cuscuta reflexa*, the Dodder

فلونیا نسخهٔ دیگر - تودری [1] سرخ و سفید و مصطکی و علک [2] رومی و زنجبیل و سپندان [3] سفید و ورنفل - همه را مساوی با قدری عود خام باریک سائیده ده سیر و قدری پیه اسپ را بگدار و روغن آنرا صاف کن و داروها را در روغن پیه مذکور بجوشان و نگهدار تا سرد شود، و روز شکار در لقمهٔ گوشت یکدانه ازین دوا جانور را نیک است بجهت حفظ سرما زدگی، و اشتها بسیار آرد *

دوای حفظ سرما زدگی * پیه روباه برزانوی باز از حد پرهای شلوار [4] تا ناخن پای چرب کن که قوت چنگال بحال ماند و نیک است *

نسخهٔ مقصود انگبین * یک رطل انگبین را در دیگ سنگین و یا در دیگ سفال بر آتش نرم جوش کن و کف از آن بردار، و کاسهٔ پر آب پیش خود نه و پس از آنکه بوی سوختگی نند شهد را در آب بریز تا سرد شود و در ظرفی کن * چون خدا نخواسته جانور را زحمت شوخ و کاهس و یا نقوه و یا خورد و گدار پیدا شود. پس از این دوا، دو درم، چهار گولی کن و از گلوی جانور فرو بگذران و تا دیر گرسنه دار * بعده بگوشت ماکیان سیاه سیر کن بخون او آلوده، علل را دفع کند، نیک اجابت آرد *

---

[1] تودری (todri), Cheiranthus Cheiri, the Wall flower (Watt), a species of *Iberis* (Dr R N Khory)

[2] علک (alk) The Resin, *Pistacia Khanjuk*

سپندان (sipandan) Mustard seeds *Brassica campestris*

[4] شلوار or "loose breeches" are the pendant feathers of the thighs

و آب جریان نماید، پس بداند که آفتی بجسم جانور رسیده است ● و اگر پیخال بدشواري کند دلیل بر بواسیر و سدهٔ روده نماید ● و تریدن پای و ورم کف پای از گرمی خنرد، و لرزیدن پای جانور از نقرس و درد مفاصل و ورم فوق زانو باشد ● و کسدن موی خود بمنقار از کرمهای روده و امعا بود، و از شپش هم است ● و کاویدن بال راست بمنقار دلیل ضعف جگر[1] است ● و خارش بینی که بسیار شود دلدل از آکله و خونس دهن و صداع بود ● و طعمه برغبت نخوردن دلدل تخمه و زهرک ● و افتادن از بسیمن و تسلگي، که بیرون از حد و اندازه بود، نشانهٔ موت است ●

فصل چهارم در مزاج سایر شکرگان ● بدانکه مزاج باز معتدل است و مائل بگرمی، و طبع باشه و پیغو، عرف شکره، گرم و خشک، و طبع بحري گرم و خشک، و مزاج شاهین بغایت گرم و مائل برطوبت، و مزاج جرع معتدل مائل ببرودت. و طبع سنقار بغایت گرم و تر و طبیعت ترمتا گرم و تر است، و طبع عقاب سرد ● اگر اینها پشدگی[2] باشد و در ابتدای موسم بدست آیند باید که باحتیاط نگهداشته نیکو بیمار بند تا رام شوند ● و اگر در اعضای جانوران شکستگي افتد باحتیاط باید راست بست، و چند بار مومیائی بروغن موسی باید داد تا بهتر شود ● و استخوان عقاب کبود است و خوراک او از گوشت دوبده بهتر. چنانکه از گوشت شدک[3] یعنی دنبهٔ کلان. وی گوشت

---

[1] ضعف جگر, having a weak heart

[2] پشدگي, probably a corruption for *pesh dhangi* (Indian), an epithet applied to hawks caught early in the season

[3] شدک یعني دنبهٔ کلان, the first word is probably a slip for کبش Ar "ram" *Kalan*, evidently "grown up"

ترّه چندان موافق نباشد بسبب رطوبت . وگوشت خرگوش نیک است : و از پرندگان ماکیان سیاه و بعد از آن گوشت حسیسار[1] ماده که در هندی چکور نامند و آن بیشتر شکار ملخ کند . و کبوتر بچهٔ فربه و گوشت کدن[2] و کنک که در هندی چکور نامند . وغیر این گوشتها دیگر نباید داد . مگر ضرورةً چند طعمهٔ دیگر روا است بغیر گوشت عکه[3] • چون سیرکنی و چند ساعت بگذرد بعد ازان انگشت بر حوصلهٔ باز یا جانوران دیگر نهاده به بین که نرم شده است یا نه و ته شکم جانور را (که ایرانیان آنرا بیقر[4] خوانند و آن اصل معده جانور است و به هندي ته گویند) نیکو بنگر • اگر سخت و پر از طعمه باشد مثل تخم مرغ خام . آن نشانهٔ تندرستی است . و اگر نرم باشد و در ته کم باشد و در حوصله بسیار . و نیز اگر نرمی شکم از کمی طعمه نباشد . پس علامت بیماریست و جمیع امراض را بنیاد همین است •

فصل پنجم اندر مزاج گوشتها • گوشتها همه گرم و تر است . و بیشتر غذا دهنده و اکثر خون زیاد کننده . بعضی از بعضی بهتر • همهٔ حیوان . چه پرنده وچه غیر پرنده . تا آنکه در ابتدای جوانی و بالیدن است . گوشت آن نیکوتراست از گوشت پیر[5] . گوشت بچه گرم و تر است . و گوشت برّه گرمی کمتر دارد و تری زیاد . و زود گوارنده تر از گوشت بز تکه . یعنی بزغالهٔ پیر[5] گرم و خشک است . و گوشت بزغالهٔ جوان معتدل بهتر و لطیف تر است . و لحم[6] تر است از لحم دره . از بهر آنکه

---

[1] چکور and حسیسار ماده . I am unable to trace these words In the Panjab, a bird called *tilyar* is said to hang on the wake of locusts

[2] کدن , I am unable to trace this word

[3] عکه magpie

[4] بیقر one Persian term for ته شکم is قعر معده

[5] For پیر ?

[6] لحم تر است از لحم دره , apparently the first word is an error for لحیم, but the application is not clear

زنگی اصفهانی و ابو الجوارح و شاه خلف و عبد الملک سهیل ترمذي و تالس ترک و ابو الخیر و سرباد هندي و خواجه عبد الله خوارزمي و خواجه زکي عراقي و دهقان تاجکین اند ، و در متاخرین ، میرزا برس از شاگردان حقیر کامل و بالغ بود • و جمیع این استادان متقدمین اهل و معتبر بودند ، انشاء الله تعالی ، در تجربه و تحریر ایشان تخلف نیست •

فصل دویم در نعل شناختن باز و آن بدین نوع است •

باید که دست در نعل باز کرده گوشت را نیکو ملاحظه کند • اگر چنانچه پُرگوشت و نرم است و سر گرد هر دو استخوان تن باز در گوشت پنهان و پوشیده است ، پس باید دانست که باز تندرست است و فربه • ولی اگر گوشت سخت و اندک باشد ، این علامت رنجوریست ، و آن از کم توجهی بازدار است و نگهداشت و طعمه داري جانور نیکو نکرده است • باید دانست که همواره گوشت بآب دادن ، و طعمهای گرم و سیاک (یعنی متبدل) و لطیف دادن ، و تجدید کردن ، و نرمهره دادن و استخوان شمراه طعمه خورانیدن ، موجب زندگانی و تندرستی باز و نیکنامی بازدار است •

اما نعل شناختن باز باین طور است که دست زیر بازوی باز کن ، آنجا که اصل بازوی جانور است رگی است طپان یعنی جهنده مثل نبض انسان ، اگر آن رگ با قوت و سرعت جهد نشان تندرستی است ، اگر ضعیف و دیر دیر و کم متفاوت جهد علامت بیماري جانور است و این بغیر تجربهٔ بسیار نتوان دانست • و اگر از نبض و پیخال مرض معلوم شود ، باید که زود در معالجهٔ آن کوشید • و این از مخترعات استادان ایران است که نبض طیور در مفصل ثاني بال است و از آنجا محسوس

شود و حرکت شش مابین مقعد و انتهاء استخوان سینه است که آن را استخوان زورقی نامند • فی الواقع استخوان سینهٔ جانور مثل زورقچهٔ باشد و کیفیت از آنجا خوب معلوم میشود که حرکت ریه از آنجا محسوس است •

فصل سیوم در شناختن پیخال و دریافتن احوال جانور •

دانکه چون جانور پیخال کند پس اگر پیخال سفید و بهم پیچیده و گسترده یعنی کشاده و عریض بود و سیاهی منجمد بر سر پیخال باشد آن نشانهٔ تندرستی است • و اگر پیخال بزردی مائل بود از ناگواریدن و بدهضمی طعمه باشد • و اگر مایل بسبزی یا لعلفامی یا سرخی رنگ رنگ و تنک و آب ناک باشد این علامات امراض است • پس اگر سبز رنگ زنگاری و تنک بود از سردی است و لاغری • و اگر بار پیخال لعلفام بود از زحمت اندرونی بود یعنی پیچش شکم که از اسهال پیدا شود • و اگر تنک و آبناک بود از خورد گداز بود • و اگر رنگ سرخ بود از کاهش بود • اگر بسیاهی بسیار مایل باشد از گرمی و دمهٔ شش بود • و اگر رنگ گچ داشته باشد و سطبر و باریک وگسسته باشد از شوخ بود و زود بمعالجهٔ آن مشغول شود • علامت هر مرض در فصل علاج همان ذکر کرده خواهد شد • و چون هر صبح بعد از خواب سه پر و بال خود را آرایش دهد و خود را بر افشاند اگر بسرعت پر افشانی کند و هنگام پریدن وطپیدن تند پری نماید و نیز مردمک چشمها روشن و نورانی بود و باطراف تأمل و نگاه کند و حسب خوی شکار و طعمهٔ خود کند نشانهٔ صحت توان دانست • و پیخال سفید و بامزه موافق نوشتهٔ عذر خواهد بود • و اگر در پریدن بال بسرعت وصوت زند و تندیر الحرکت بود دلیل خشکی و گرمی مزاج است • و اگر پر متفاوت و گران زند از رطوبت و بلغم و سردی توان دانست • و اگر شیر مرتعد چشم بند کند

نسخهٔ غدود جهت گیر * غدود سر حلقوم میش روز اول یک جفت د روز دوم باقه کند، روز سیوم نیز یک جفت دهد. علی هذا الطریق در یک هفته هفت جفت بکار برد * و آب جهت خوردن باید داد، و از غسل کردن و بآب روغن باز را منع کلّی است * و پس از فراغ، دو روز دیگر پرهیز از آب موجب نوشته نماید و در روز سیوم طغارهٔ پر آب کرده باز را غسل دهد تا سر زود بیرون برد، و این از استادان است *

باب هشتم

اندر چگونگي بازدار مشتمل بر شش فصل

فصل اول در کیفیت چگونگی بازدار که چگونه بماند و چه طور نگهداشت و پرورش جانوران نماید • مدرشکار باید که باز شناس بود و اقسام و رنگهای بازان و سائر جانوران بشناسد و بر جانوران مهربان و شفیق باشد و در علت و مرض و علاج و علامت مرض خبردار و صاحب وقوف باشد و اگر سیر کرده بدست او دهند معلوم کند که چه قدر طعمه داده اند و بحال دیده صحت و مرض و جمیع احوال جانور را دریابد و بفهمد و زود در معالجهٔ آن کوشد و سعی نماید و همواره خوشخو بماند و خوش منش بود و مریفل و الاحی و حب المسک دائماً میخورده باشد و حلیم و ملائم طبع و بغل شناس[1] بود • و دریں فن بهترین استادان ... رومي و ادهم و عطریف و شومارس و ... حادس[2] و خاص بیگ رومي اند و نیز خواجه

[1] بغل شناس, the condition of a hawk is determined by feeling the flesh and muscle under the wings (and also by feeling the flesh on the breast bone)

[2] For حاس ?

گیرد و پیش دروازهٔ خانهٔ زمانی استاده بعده بیرون برده بر بدوار که در هوا باشد با دوکهتری بر آن بسته دارد. و اگر احتباس هوا بعادت باشد پس باز را بر جای خود بگذار و انتظار هوا داشته باش. هرگاه اندکی اثر برودت ظاهر گردد هماندم در خانهٔ تاریک باید نشانند * و روز دویم دو حقب (که چهار عدد باشند) غدود در طعمهٔ گوشت مس بهمان دستور روز اول بدهد. و عصر همان سقوف سفال چینی[1] بگوشت و خون گنجشک داده سیر نماید و بپرهیز آب و هوا بطور مسطور عدد بعمل آرد * و سوم روز سه حقب (که شش عدد باشد) غدود بدستور بدهد. و آب جهت خوردن نیک است ولی از غسل احتراز کلی نماید. و تا سه روز دیگر غدود بباید داد * احتیاط هوا بتسمیه که گفته شده بکند و در خانهٔ تاریک بستن اولی تر است * انشاء الله تعالی درین یک هفته معالجه کردن ریزش پر و بال آید * پس باهستگی و بتدریج مدت هوا دادن زیاد کند. چنانچه شب اول تا یکپاس در هوا باید داشت، و بعد ازان در دالانی که هوا خوش و اندک باد میرسیده باشد آنجا بدوار ساخته بران بنشاند * و شب دوم تا دو پاس بیرون دارد و بعد ازان در دالان بندد * و اگر درین هفته پر برنبرد پس دو عدد غدود هر روز معتاد بکند - و بگوشت بر داده در خانهٔ تاریک دیگر نه نشاند دو پاس شب در هوا و نصفهٔ شب دیگر که آخرین باشد در دالان (که شبنم آخر شب موجب هوا زدگی است) نه بندد. و روز در خانهٔ که اعتدال هوا داشته باشد و نه بسیار روشن و نه تاریک بود نه بندد و آب برای غسل در طغارهٔ پر کرده پیش باز باید نهاد تا برغبت خود باب رود * و باز دیگر بعد از پنج روز طغارهٔ جهت غسل پر آب باید کرد، و مرتبهٔ سیوم بعد سه روز آب نهد * اگر درین اثنا برریش پر آید آن زمان

---

[1] *Vide* p. 173, note.

عدود نباید داد و از آب و هوا دیگر نگهداشت نکند . بلکه چون جانور باین
مرتبه رسد روزمره باب رفتن و در هوا و سردی شب نگهداشتن دفع بسیار
دارد . و گوشتهای گرم و سیاک یعنی معتدل خورانیدن بهتر فرموده اند .
مثل گوشت موش و خرگوش و کبوتر بچهٔ مرغهٔ اهلی و لحم روباه و خوک
صحرائی و سگ بچه تا که محتاج بعدود مکرر دادن نشود * و اگر میسر
آید طعمهٔ زاغچه[1] و کبوتر بچهٔ اهلی مرغه و موش بیکست * و اکثر جانوران
محرور مزاج از وفور حرارت دوا پر بریزد . آنها را همواره آب پیش نهد
و شبها بر دست دارد و بیدار کند . و این بیداری خود معالجهٔ برای
پر ریختن است * و روزی که باب رود آن روز بال بسیار ریزد . و هرگاه
که شروع پر انداختن نماید تو شروع بدادن روغن اکبر (که از تحریر
و تجربهٔ این فقیر است و دوای بسیار داخل دارد) بهمراه طعمه صبح
کنی . و یا روغن عدود که نوشته شده همان بده * چون طعمهٔ چرب را از
حوصله فرو برد آب پیش باید نهاد . و در طعمهٔ عصر کرمی که آنرا خاکی[2]
نامند و در دیوارهای کهنه یافت شود دو عدد ازان کرمها سر جدا کرده
بس آنها را بخوراند . این از جملهٔ تجربات استادان کامل و انتخاب نموده
و آزمودهٔ این فقیر است و انشاء الله تعالی ببرکت استادان هرگز تخلف
نخواهد ورزید و ضرر نخواهد رسانید * و میر شکاران را لازم است
که موجب نوشته بخاطر سنجیده کار کنند بعقل . الهی هیچ وجه خطا
روی ندهد * و بعضی استادان کرمهٔ کموه خاکی در ایام عدود
روا داشته اند - و این هم به تجربه رسیده و بی ضرر است *

---

[1] زاغچه, perhaps the jackdaw which, however, in India is found during the moulting season only in the hills.

In some parts of the Panjab *zagha* is a name of the Common Maina.

[2] خاکی later called کرمهٔ کدو خاکي Can the author mean خرخاکي P. "the Wood louse"? —

نسخهٔ تجربهٔ استادان ایران * روغن خار پشت یا روغن خفتو بادرده دوله، گوشت موش پشت خار¹ در آن بریان کند و هر صبح و در یک ماسه با چند ورق گوشت گوسفند باز را خوراند - انشاء الله تعالی پر زود ریزد، و بعد از پیخال سیر بدهد بگوشت خوک صحرائی. و با گوشت سگ بچه، مجرّب است، و این عمل باش ترک است *

نسخهٔ دیگر، از عمدالملک سهیل ترمذي است * جانوریست بر سر آب که اورا حولاهک² خوانند، از آن چند تا بگیرد و با نیم درم (که پابرده ماشهٔ پخته، و هر ماشه هشت سرخ بود) عدود سر خلوم میش خشک کرده بکوبد و بروغن گاو کوهی بسرشد از حلق جانور فرو بگذراند. و آنروز هیچ طعمه ندهد. روز دیگر بگوشت گنجشک بچه سیر کند پر بسیار بریزد * و عدود سر خلوم اسپ و از آن میش بستان و در سایه خشک کن و سائیده برگوشت بپاش و باز را بخوران، پر زود بریزد و نکو پر آرد. و اگر عدود بردهی، روز اول پنجعدد و روز دوئم سه عدد و روز سوئم یکعدد، بهمراه طعمه گوست گوسفند بده، پر بسیار بریزد *

ترجمت خوراندن عدود جانوران را جهت ریختن پر. چنانچه این فقیر خود دریافته و آزموده است * بدانکه عدود جانور را دادن هنر زیاد و احتیاط کلی میخواهد. چرا که اگر خدا نخواسته اندکی در قاعده اختلاف پذیرفت جانور را داغ بجگر میرسد. و از آن سوختگی، طبیعت جانور سوداوي میشود و اقسام امراض پیدا کند و علیل شود، مثل کوریر و پرگردان و شقاق و کلنجر * و اکثراً از حرارت و هواردگی

---

¹ موش پشت خار probably for *mush i khār pusht*, by which the author seems to mean the hedgehog

² حولاهک P, "spider, *lit* the little weaver"

جانوران پر ریخته نشد بمانند و بلکه هلاک شوند * اول احتیاط آنست که جانور را بحیلهٔ دیگر و دوائی مثل سفوف عرف، حسکه و روغنها معالجه کند ، اگر کار اینها انجام گیرد بهتر. والا بناچار عدود دهد * و این فقیر جهت تجربه ، و چونکه اختلاف بسیار در انواع دادن این دواها مثل چوب چینی وغیره است ، مدت نه سال همواره در کرتر میدادم ، چنانچه سال بسال بعمل آوردم ، و متقدیان که خطا کردند از جهالت و بی احتیاطي خود بود و آنها این عمل استادان را عبث بدنام کرده اند ، هر که ، در اصل ، تجویز دادن عدود کرده است بجا نکرده است * و این عمل ایرانیان و اختراع نورانیان است * در آن ملک هوا سرد است و اینجا گرم ، از جهت هوا بسیار تفاوت در این دوا است ، اما در جاهای خوش هوا و خانهای سرد میتوان باحتیاط داد *

طریق دادن عدود * روز اول باز را بمصري تنها صاف نموده و دو روز دیگر طعمه داري کرده روز چهارم صبح جانور را در خانهٔ تاریک که از باد محفوظ باشد بنشاند ، و یک حبت غدود سر حلقوم مدس همراه طعمهٔ گوشت میش باهم بخوراند ، اما آن روز طعمه از معتاد کم کرده بدهد ، و شام همراه طعمه زاغچه [1] سفوف چدنی ، و استخوان کوزهٔ کلال ، موجب نسخه باید داد ، و بگوشت گنجشک و بخون او آلوده سیر کند و آب در پیاله بقدر خوردن پیش باز باید نهاد ، و غسل دادن مهلک است *

دران خانه که جانور را بستن خواهی اگر سرد باشد ، پس آنجا پدواری جهت بستن او درست کن ، و عصر تر آن پدوار اندران خانه نه نهد ، بشرطیکه هوا و باد بیرون باشد ، و یا اگر هوا بند و گرمي زیاده باشد ، باز را بر دست

---

[1] زاغچه سفوف چیدي error in the text

از پوست صاف کرده داخل نماید و بجوشاند و کرمهای سرخ رنگ که در آرد گندم باشند بدرسه ماسه در آن روغن بریان کند * چون آب فانی شود و روغن خالص بماند و سیر سرخ شود بقسمی که نسوزد و نه خام ماند پس فرود آرد و ازپارچه صاف کرده نگهدارد * صبح بطعمه مدری میداده باشد * در ایام باران و آب بلان که هوا باعتدال رسد استعمال این رواست و جهت باز از دیگر برس دواها ومجرب است و این را دم بداند زیرا که خیلی نافع است از شیخ عبد الواحد نوشته شد *

نسخهٔ روغن استادان ایران * کرمی است گرد یعنی مدور و سیاه رنگ که بر روی آب پیدا می شود وآنرا قران حوق [1] نامند و در بعضی زبان بلاچي موران [2] نیز گویند آنرا خشک کرده همراه روغن گاو برشته و با طعمهٔ گاو یا بگوشت مس باز را دهد پر زود بریزد مجرب است *

دوائی که همین کار کند * روغن پنبه دانه که در کتب طبی آنرا روغن چراغ نامند جهت پر ریختن باز را بهمراه گوشت گاو دیگ اثر کند و با گوشت ماکیان سیاه و کبوتر بچهٔ فربه نافع است *

نسخهٔ طعمه داري - برای کریز مجرب است * بیارد بیضهٔ ماکیان ابلق رنگ و در آب گرم جوشاند تا زردهٔ آن پخته گردد آنرا سرد کرده و در گوشت بر ممروح کرده باز را سیر کند * اما چون زردهٔ مذکور دیر گوارنده است طعمه مدرسه کنجشک باز را کافی است وطعمهٔ شام را بجوجان گنجشک دهد لیکن این طعمه داري در ایام ابتدای تولک بهتر و در آب بلان روغنها دادن ضرور است *

---

[1] قران حوق, In Turki قورنچقه is an "ant," but apparently here a water spider is intended

[2] بلاچي موران, I am unable to trace this word

نسخهٔ روغن شونیز از عبدالحکیم * زنجبیل سه توله - زعفران دو توله - شونیز پنج توله - فرنغل دو توله - همه اجزاء را کوفته در یک آثار آب تر کرده ساعتی نگهدارد. بعد ازان روغن گاو دو آثار بر آن اضافه کرده بر آتش نرم بجوشاند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند پس از پارچه صاف نموده در ایام اعتدال هوا همراه طعمهٔ صبح باز را خوراند پر بریزد و بیکو بر آرد و رنگ پای را نیکو گرداند مجرب است *

نسخهٔ روغن جهت کریز * فرنغل نه عدد - شونیز شش ماسه - مسک چهار سرخ - جوز بوا یک عدد دانهٔ الاچی خورد چهار ماسه - همه دوا را غیر جوز باریک نموده و ظرف گلی را پارچه بر دهن بسته و ادویهٔ مذکور را بران پارچه نهاده وزن هفت بهلولی[1] روغن گاو داغ کرده بر آن ریزد. و جوز بوا را چند پاره کرده در روغن مذکور اندازد تا روغن داغ شده قوت دوا گرفته در ظرف رود * در ایام اعتدال هوا همراه طعمهٔ صبح باز را خوراند. و عصر طعمهٔ گنجشک لازم است بخون او آلوده سیر کند * اما وقت پختن آتش از علف گندم خشک افروخته کند. مجرب است * اما اگر خواهی که پر زود افکند گوشت فاخته و پرستوک خانگی. یعنی پرستوک که به پدهی[2] گویند و در خانها در آمدن کند و گوشت هدهد[3] و گوشت گنجشک بچه و گوشت موش بچه ازینها چند طعمه بدهد. پر زود افکند و از مجربات استادان ایران است *

---

[1] وزن بهلولي, apparently a weight of Sultān Bahlul Lodi, vide p. 135, n. 1.

[2] پدہ pitta and putta appear to be Hindi names for the Swift, but pidd'a is a well known bird the White winged Black Robin (*Pratincola caprata*)

[3] هدهد hud hud is the hoopoe a bird venerated by Muslims

اندازد، بهمین دستور پخته نگهدارد * قدر دو ماشه همراه طعمهٔ صبح میداده باشد، و شام خشکهٔ سفال چینی بدهد، جهت کریز سیاه چشم نظیر ندارد *

نسخهٔ گولی بچه‌های زنبور که پر را برآرند * آشیانهٔ زنبور معه بچها وزن شش توله - کونچ پنج [1] یکتوله - لودر [2] سه توله (و آن را رنگریزان بکار برند) - دار ملفل نیمتوله - گهونگچي سفید چهارده توله همه را باریک آس نموده و از پارچه صاف کرده در زردهٔ تخم مرغ ممروج کرده، قدر نخود، گولي‌ها بسته بار را دو گولي در ورق گوشت صبح باید خورانند، و بعد هضم کردن سیر کند * و دو روز ناغه کرده روز سوم بار باید خورانید که استادان چنین مقرر کرده اند * پیش از موسم باران و خنکی هوا ممنوع است *

نسخهٔ خشکهٔ چینی * استخوان سوختهٔ کورهٔ کلال [3] دو توله - سفال چینی بای تختی [4] اصل دو توله - غدود سر حلقوم میش خشک کرده دو توله - مرمکل چهار عدد - زعفران سه ماشه - کوبیده باریک نموده نگهدارد * هر صبح همراه طعمهٔ روغنها که موجب نسخه ساخته و اختیار نموده باشد بدهد، وعصر قدر یک ماشه ازین سفوف همراه طعمه بدهد - انشا الله تعالی در مداومت چند روز دفع بسیار در ریختن پرها کند، و اکثر روغنها محتاج باین خشکه اند، و این بی ضرر است و دیر اتفاق استادان هندوستان بر این است *

1 کونچ (kuranch), H., *Abrus precatorius*, Indian or Wild Liquorice Root پنج is probably a copyist's error for پیچ or H پیچ *Kūnch* are the scarlet seeds of *Adenanthera pavonina* which weigh about 4 grains each or two *ratı*, the latter being the seeds of *Abrus precatorius*

2 لودر (*lodar*), Pj, *Symplocos cratægoides*, or *S racemosa*

3 کورهٔ کلال potter's furnace

4 سفال چینی بای تختی porcelain manufactured at the capital, and hence, of excellent quality?

نسخهٔ روغن کرپر * اگر جانور در ریختن پرها راه روان باشد و اندک دوا ضرورت بوده باشد این روغن را بیازماید * مالکنگنی یکتوله - شویر دو توله - زعفران سه ماشه - دارچینی یکتوله - مسک یکماشه - مومیائی یکماشه - چوزبوا شش ماشه - عنبر چهار سرخ - بیربهوتی ده عدد - روغن بادام ده توله - پیه گوزخر پنجتوله - خانهٔ زنبور سرخ معه بچه‌های او دو توله - باید که همه اجزا را کوفته و باریک نموده و بآب بیخ سوسن تر کرده و دران روغنها بریان کرده نگهدارد * اگر بیخ سوسن تر و تازه بهم نرسد پس یکتوله خشک ازان بیخ صدبور کوفته داخل کند و بگلاب تر کردن سزاوار است * چون طیار شود ازان پارچه ءاف کرده ودر دو ماشه همراه طعمهٔ صبح میداده باشد چون هوا باعتدال آید * و این از مجرب است - مجرّب میباشد *

نسخه روغن ساده * روغن چراغ [1] بیست توله - گلاب همون - باهم یکجا کرده در ظرف مس بر آتش نرم بجوشاند تا آب فانی گردد و آنگاه یکماشه عنبر داخل کرده فرود آرد و نگهدارد * از دو سرخ تا دوازده سرخ همراه گوشت صبح بخوراند نیکو نفع کند *

نسخه که مستعمل استادان ایران است * زنبور سرخ را خشک کرده بکوبد و بر طعمه بپاشد و باز را بدهد * در هفتهٔ سه دفعه یک روز درمیان کرده بدهد و اگر باین معالجه نهکند پس باز را از گوشت فرود آر و لاغر کن تا پر بریزد و این از سرد باد [2] هندیست *

روغن کرپر از خانه زاد خان * روغن سرشف [3] یک آثار - آب دو آثار - باهم بجوشاند تا آب بصعد آید * آنگاه نیم آثار ثوم عرق سیر خشک

---

[1] روغن چراغ, the author later explains that this is cotton seed oil

[2] سرباد هندی Apparently a name

[3] روغن سرشف sarshaf) *Brassica rugia* the Black or True Mustard

یک سیر روغن بادام در دیگ مس قلعي نکرده بر آتش نرم گرم کند ، بعده دوای مذکور را در آن روغن اندازد و آتش ملائم دهد تا بجوشد و آن قدر جوشاند که آب باقی شود و روغن نماند ، پس آن زمان مشک و مومیائی و بدربهوتی و زنبور و خشخاش و عدود اینهمه اجزا را موجب اوزان صدر داخل نماید * اما اول دومها را بریان کند و هر گاه که فرود آرد خوشبو در آن داخل نموده فرود آرد ، و از پارچهٔ باریک صاف کرده در شیشه نگهدارد ، در ایام آبکلابی همراه طعمه باید داد * وقت صبح در گوشت کبوتر بچه و موش (هر دو گوشتها باهم مخلوط کرده ولی پیه موش درآن نباشد) از روغن مذکور قدر دو ماشه باز را وجرهٔ را یکماشه باید داد ، و آب بعد هضم طعمه پیش باز باید نهاد تا بخورد و از غسل منع کلي است * وقتی که بر نریزد آنزمان غسل کند و روزی که خود را می شوید پر زیاده خواهند ریخت * و اول در آب رفتن و زیر هوا بستن دار را خوب نیست که از هوازدگی امراض دشوار بهم رساند و در آخر غسل نیک است و هوا بد است و این تجربه کردهٔ این فقیر است بر پهلوان نام باز * و شام گوشت گنجشک خوبست ، تا خون او آلوده سیر کند * و اکثر در ایام آبکلابي هوا بد می باشد ، اگر متواتر چند روز باد و هوا خنک شود ، پس وقت شام چند گهرّي شب بر پدوار در هوا باید بست که از حرارت دوا جانور داغدار نشود - انشا الله تعالی بنکو موافقت کند *

نسخهٔ سفوف سماروغ [1] ، از باز نامهٔ ایران * پوست مار سیاه [2] که خود در هر سال می اندازد در سفالپارهٔ اندک بر آتش گرم کرده بکوبد زیراکه

---

[1] سماروغ (*samārūgh*), the mushroom *Agaricus campestris* قمار for فطر ، کهنبهي (*khumbī*), H., mushroom, toadstool, fungus.

[2] مار سیاه, the black and most venomous variety of the cobra.

غیر از دو دادن سفوف دسود، سفوف آن دو دوله - سمارو غ (که آنرا قمار نامند و در زبان هندی آنرا کهنبهی گویند و بیخ سفید رنگ است که بعد باریدن باران در دشتها پیدا شود و مردمان آنرا قلیه و کباب کرده میخورند) حسک نموده و کوفته سفوف آن نیز دو دوله - و زنجبیل سرخ قدر یک توله - کوفته داخل کنند، هر سه دوا را موجب اوزان حسک نموده سفوف کرده نگهدارد و در طعمهٔ شام یکماشه یار کرده بدهد، و صبح طعمهٔ ساده از گوشت گوسفند نافع تر است *

نسخهٔ روغن کوبیر برای سفاه چشم * پیه گرگت [1] وزن دو دوله - پیه موش پنجتوله - پیاز سفید وزن پنجتوله - برنگ کابلی دو توله - مرمکی یکتوله - جاوتری یکتوله - جوزبوا دو توله - مسک دو ماسه - همهٔ ادویه را باهم کوفته مرض کرده بعد ازان بهمراه پیاز سفید در یک آثار روغن گاو بریان کرده و از پارچه صاف نموده نگاه باید داشت، ودر سه ماشه همراه طعمه صبح میداده باشد، و از هوا و آب پرهیز لازم است * اکثر اوقات در ایام توانگ باز را هم چند طعمهٔ گوشت گرگت دهد، پر بزیرد بی شک، مجرب است *

نسخهٔ روغن غدود * سوندر یکتوله - دانهٔ الایچی خورد دو ماشه - مرمکی دو ماسه - خولنجان [2] چهار سرخ - دانهٔ شملیت یک دوله - مسک یکماشه - مومیائی یکماشه - زعفران یکماسه - بیربهوتی چهار عدد - جوزبوا یکماسه - بچهٔ زنجبیل سرخ یکتوله، اما تازه و تر باشد - غدود سر حلقوم میش نیست و یک حب که جمله چهل و دو عدد بود، حسک کرده کوفته همهٔ اجزا را در نیم آثار روغن گاو بریان کند، مگر مسک و مومیائی، آخر همه وقت فرو آوردن،

---

[1] گرگت (*gırgit*) H the "blood sucker" (*Calotes versicolor*), often incorrectly translated "chameleon"

[2] خولنجان, Ar, *Alpinia officinarum*, the Lesser Galangal, *Alpinia chinensis* of chemists (Watt)

صاف نموده نگاهدارد و همراه طعمه قدری از آن منخور نیده باشد - انشاء الله تعالی از کریز صاف بر آید بلکه این روغن کور پر را نفع بسیار دارد *

نسخهٔ روغن تنبول * برگ تلسي [1] دو جزء - برگ تنبول یکجزو - انگوره اندکی، همه را بقدری روغن برشته نگهدارد * همراه طعمهٔ صبح نافع است *

داروی پر ریختن * اگر جانور پر بیندازد آنرا گرفته یک قطره سرکهٔ انگوری در بن هر پر بخاشاک چکاند - انشاء الله تعالی آن پرها انداخته پرهای نو نیکو برآرد *

روغن جهت کریز بار * بدارد کرم که به هندي آن را چه بونده [2] دامند و در بادبدان زار بسیار بهم رسد، چون شبها چراغ در کشت مذکور روشن نمایند گرد آن چراغ اکثری از آن کرمها جمع شوند، دو عدد از آن کرمه حاصل باید کرد، و در نیم سیر شاهجهانی روغن گاو برشته و دو عدد غدود [3] که حلقوم ماده گاو و دو سیر شاهي کلونجی [4] یعنی شونیز داخل باید کرد * چون دیگ بریان گردد از پارچه صاف نموده نگهدارد، قدری همراه طعمه صبح میداده باشد و از باد و غسل دادن پرهیز کند * شناخت آن کرمه آنست که بطور جعل سیاه رنگ بود و طویل و شش داغک سفید بر پشت دارد و هندیان آن را چه بونده گویند که داغها را قطره مقرر کرده اند، و بوند در آن زبان قطره را خوانند، وجه تسمیهٔ او همین است *

---

[1] برگ تلسي (*Tulsi* H.), the leaves of *Ocimum sanctum*, the Sacred Basil

[2] چه بونده for *chha bunda* in Hindi *bund* "a drop"

[3] غدود = Ar غدة, any gland

[4] کلونجي (*Kalonji*) Hindi, *Nigella sativa* Small Fennel, or Black cummin.

دارو از باز نامهٔ ایران * بیارد ایرسان[1] و آن بیخ سوسن است، خشک کرده کوفته قدر دو سرخ در ورق گوشت پیس از طعمهٔ صبح بخوراند، بعد هضم کردن سیر کند بگوشت گوسپند، پر بریزاند و زود نیکو برآرد *

نسخهٔ سفوف از ارشد خان مرحوم * کنه کلان هر رنگ که در پوست سگ چسپیده بود هفت عدد با یک عدد چلپاسه باهم جوکوب نموده در سایه خسک کند * بعده باریک آس نموده نگهدارد * وزن خوراک بار چهار سرخ و حرّه سه سرخ و باسه را یک سرخ کافیست، و لیکن بشرطیکه جانور روغن خوارة باشد و الا بدهد که بی روغن مضر است * هرگاه بک پر خورد یا کلان بریزد آن وقت دوا دادن منع است، و این نسخه تمام است * و هر گاه که دوا بدهد طعمهٔ زنده استعمال نماید *

نسخهٔ روغن، بتجویز این فقیر که جهت کریز بی نظیر است * دارچینی دو توله - عاقرقرحا یکتوله - زنجبیل یکتوله - برنگ کابلی دو توله - اجوائن خراسانی یکتوله - خوربوا پنجعدد - جلوتری دو توله - کمال[2]، پتر[3]، مالکنگنی از هر کدام سه توله - شونیز عرف کلونجی سه توله - زعفران یک توله - مسک چهار ماشه - مومیائی دو ماشه - بیربهوتی سی عدد - زنبور سیاه خراسانی بیست عدد - خفّاش عرف شبپرک چهار عدد - غدود سر حلقوم میش پنجعدد - باید که همه ادویه را غیر کرمها جوکوب کرده در یک سیر شاهی آب خالص تمام شب تر کند، صبح نیم سیر گلاب اضافه کند و

---

[1] ایرسان for *ἶρις*, Gr., the Iris

[2] کمال (*kamala*) H., *Mallotus philippinensis*, the Monkey face Tree *Komāl*, *Prangos pabularia*.

[3] پتر (*pater?*) H., *Typha angustifolia*, the Reed mace, Lesser Cat's Tail, or Elephant grass.

نسخهٔ جوشاندهٔ[1] چوب چینی * مرتعل دو سیر شاهی - زعفران
یک سیر شاهی - مسک دو ماشه - همه اجزاء را حوکوب نموده
و چوب چینی سه توله بسوهان آهنگران براده نموده و در سه آثار
شاهجهانی آب خالص تر کرده همه را در ظرف سفال تمام شب
نگهدارد * صبح نیم سیر گلاب اضافه کند و بجوشاند تا نیم سیر
باقی ماند، فرود آورده از پارچه صاف نموده در شیشه نگهدارد، و در
ظرف غیر شیشه حدت کم گردد * نوع خورانیدن این است، که در ایام
آب کلانی چون هوا سرد شود و موسم باصلاح آید، اول جانور را بمصری
تنها صاف نموده طعمه داري سه روز که دستور است بعمل آرد * روز چهارم
جانور را در طعمهٔ صبح قدر یکماشه بخوراند تا سه روز و طعمهٔ معتاد
باید داد * روز هستم یکماشهٔ دیگر بخوراند یعنی دو ماشه هر روز بدهد *
چون یک هفته خورانید بعد ازان یک ماشهٔ دیگر اضافه کند یعنی
سه ماشه هر روز دهد تا سه هفته که بیست و یک روز باشد. بعده بس
کند * و خاصیت این دوا آنست که بالهای تار بزرگ زعفران شوند *
اگر بازو یا پای جانور از سدت باد سست شده باشد بحال آید،
و پرها زود ریزد و نیکو برآرد و از بلغم فارغ شود * چنانکه آدمی را
چوب چینی نفع کند جانور را هم کند * و آب خوب خوردن باید داد
و از برای غسل کردن منع کلی است و این طریقهٔ شکاریان است *
اما آخر شب جانور را در خانهٔ روشن که گرم نباشد نسانند زیرا که سردي
آخر شب خوب نیست، و زیر سقف هوادار نساندن نیکو تر است *
چنانکه در چوب چینی پرهیز خوب آدمی حکما مقرر کرده اند همان طور
جانورانرا نیز پرهیز کردن لازم است *

---

[1] جوشانده A decoction

نسخهٔ روغن که جهت کرپر نافع است * زنبور بچهٔ زرد بیست و پنج عدد - و کینچوه[1] (کرمی است که در بیخ درخت توت پیدا می شود) ده عدد - قرنفل چهار ماشه - پیاز سیر[2] یکتوله - برگ تنبول[3] دو ورق - مشک یکماشه - مومیائی یکماشه - دوای مذکور را باریک آس نموده بآن کرمه یکجا بهم در یک پاو از آثار شاهجهانی روغن گاو برشته پارچه بیز کرده نگهدارد و وقت صبح قدر دو ماشه همراه طعمه میداده باشد *

روغن دیگر که همین اثر کند * چند چلپاسه[4] در روغن مادهٔ گاو بریان کرده نگهدارد و همواره با طعمه صبح قدری خورانیده باشد مجرّب است *

نسخهٔ دیگر که در کرپر عمل خوب کند * دوغ قدر یکتوله - زنبور بچهٔ سرخ سه ماشه - در روغن مادهٔ گاو بریان کند و نگهدارد و همراه طعمهٔ صبح بدهد نافع است *

روغن بیخ سوسن[5] * سداب یکتوله - بیخ سوسن یکتوله - روغن چراغ یکتوله - این هر سه را در یک آثار روغن گاو برشته نگهدارد و از پارچه صاف نموده در طعمه صبح بخوراند - انشاء الله تعالی عمل نیک کند *

نسخهٔ روغن خار پشت * بیارد جانور موش خار پشت[6] و آنرا پوست دور کند و گوشت صاف نموده در روغن مادهٔ گاو بریان کرده نگهدارد و آن قدر جوش کند که گوشت مذکور سوخته گردد و آنگاه از پارچه

---

[1] کینچوه, *Kenchūā* in Hindi and *sānpa* in Panjabi is an earth worm, the Persians use the Ar. pl. خراطین (a pl. without a singular) as a singular.

[2] سیر (*sīr*) Pers., *Allium sativum*, the garlic.

[3] برگ تنبول (*Tanbul*), Betel leaf, *Piper Betle*.

[4] چلپاسه Any species of Gecko.

[5] سوسن *Susan* is properly the Iris, especially the purple variety, but the name is also applied to some lilies.

[6] موش خار پشت, the author probably means the hedgehog.

و طعمه ضم نمسکه و دهقنات و سام نگلاب ندهد * اما وقت جاست بعد از هضم طعمه، طعار را پر آب باید کرد که بالای روغن آب دادن خوب نیست ، و خون دادن بسیار همراه طعمه درد سر آرد * جانور را در ایام بارانی چند روز حوباب همراه طعمه دهد ، و دیر در تجربهٔ خود مقرر برده که ضم آندازه همراه آب و گلاب ، و عصر دهدیاب از همه خوبست زیرا که روز هم از آب باغه دمی سود ، و عصر بعد خوردن روغنها شب بردنگ مدرسد و احتیاج آب نمیشود *

و اگر باران دارد پس آن باران را باید دید * اگر باد نباشد و باران ملازم بود که تصدیع بمار برساند و قطرات عمام متفرق باشد سپش در بال جانور افتاد و کرمه در پرهای جانور پیدا شود * اگر باران لائق بر کردن بار باشد بار را در باران بالای پدوار باید بست که بردنگ زمین نباشد و آلوده نگردد * چون ایام آب کلانی رسد و هوا باعتدال آید آن زمان باید ملاحظه نمود که جانور چند پر از پرها ریخته است * اگر پرها خود بخود بریزد احتیاج دوا دادن نیست و این اتفاق جمیع استادان ایران و توران و هندوستان است و متقدیان اکثر دوائهای گرم و تیز دهند و از این سبب اکثر بار و جره را داغ در جگر پیدا شود و پرها بارنگ و سکندده بر آرد و کوریر و پربرداں و کلنحر بندا کند و بعضی جانوران را موافقت کند و از کوبر نیک و صاف بر آید و لیکن در پریدن خوبی نکند * چنانکه در ابتدا این فقیر بر مدت دوازده سال به همین تداری عمل نمود ، و این عمل نمودن حقیر و دیگران را منع کردن به از جهات بود * مدعا آنکه مدتی سوی تصنیف این چند اوراق در خطر بود و اگرچه اصل من واقف بودن از معاف کردن و از طعمه داری است و نزد استادان کامل قمه و پرهیزه بادونه دادن باعث حدوث حرارت در جانور و سبب ضرر است لیکن بار

بجهت آزمودن همه اقسام دوا فقیر خود هر یک از انها را ساخته و بکار برده است * بعد از آنکه از اتفاقات حسنه با شیخ عبد الواحد میر شکار سعید خانی مجالست افتاد، تمام وضع او را پسندیده و سنجیده، و آنچه از باز نامهٔ سعید خان و از بزرگان خود و آنچه این فقیر از باز نامهٔ ایران بهم رسانده بود و نیز از باز نامه میرزا ترسمن[1] شاگرد حضرت خواجه احمد نسفی (رحمة الله علیه) و از باز نامهٔ میر شمس الدین و از دارا شکوه نقل و انتخاب باتفاق شیخ مذکور نموده بود همه را درج کرد *

طعمه داری از ساه و زردی دیگ ایرانی * بیارد ماکیان میاه هفت عدد و آنهارا پابند کند و همواره آرد با روغن خمیر کرده برای خوردن دهد * اولاً در یک گولی آرد، قدر دو سرخ صمر سقوطری مرغ را بخوراند و بعد ازان آرد دیگر دهد، تا هفت روز این چنین کند * چون یک هفته پرورده شود روز هشتم یک ماکیان از آنها کشته و از گوشت او بخون آن آلوده باز را سیر کند * و مرغان دیگر را صمر همواره میداده باشد زیرا که، در باغه اثر صبر از گوشت آنها برود * علی هذه القیاس یک ماکیان هر روز برای طعمهٔ باز بکار برد، و آب پیس جانور همواره باید موجود داشت که غیر آب باز را زندگانی مشکل است (ولی مرغانرا در ایام پرورش آب کم باید داد که حکم استاد است) و جهت تندرستی بدن و نوبهای و ریختن پرهای جانور این ترکیب نافع ترین دواها و از تجربات دیگر بهتر است، و این فقیر مکرر نفع ازین یافته * و این طعمه یکخوره دادن خوب نیست که مسهل است، و بعد زمانی آب پیس باز باید نهاد بخورد و صاف گردد *

---

[1] ترسمن. Probably an error for ترمی.

ترتیب کریز خانه * کریز خانه چنان باید ساخت که نه تنگ و نه خورد و نه بزرگ بلکه میانه باشد . و دیوارهای بلند خوب است . و دو روزن داشته باشد . یک روزن طرف مغرب و یک روزن طرف مشرق . تا کریز خانه همواره روشن باشد . و در آن روزنها پنجره‌ها یا سوراخهای تنگ نصب کنند که از گربه ایمن باشد * و در سقف خانه و بالا هیچ میخ نباشد چرا که هرگاه میر شکار جهت طعمه دادن نزد باز رود مبادا قصد گریختن بالا کند و پر و دم خراب کند که علتها از آن خیزد * و نیز در کریز خانه ریگ درست باید ریخت تا باز دران ریگ غلطد و پر و بال زود بیفزاید * و جو باید کاشت تا از سبزی آنرا می دیده باشد که در بصارت هم زیاده آید و جانور دل تنگ نشود و گرد جو شاخهای موورو[1] و سرو باید در زمین خلانید که از بوی آن سپس خورند و جانوران هوام و سوام از آنجا بگریزند * و طغارهٔ آب پیش جانور همواره پر همی باید گذاشت و پیخالهای کهنه روزمره باید روفت و دور کرد که پیخال هر روز جدا در نظر میر شکار می آمده باشد که مرض و عافیت ازان معلوم گردد * و هیچ سوراخ در زمین کریز خانه نگذارد همه مسدود نماید که موش و مار بوی طعمه نزدیک باز نیاید مبادا باز گرسنه قصد گرفتن آنها خود را هلاک سازد * و آب پیش باز بتاکند باید نهاد . و اگر هوا گرم و گرما زیاده سخت بود پارهٔ یخ در آب اندازند تا خنک گردد * و پر و استخوان در کریز خورانیدن موجب خیال جانور است * و چند روز در کریز خانه دود شاخ گوزن و پوست خانهٔ مرغ کنند تا گزندگان بگریزند *

[1] موورو (*morū*), *Quercus dilatata*, the Green Oak of the Himālaya (Watt)

و طعمهٔ گوشت گوناگون جانور را هنگام کریز می باید داد از هر قسمی که بهم رسد. غیر گوشت عکه * روز اول گوشت گوسفند همراه مسکه بده و گوشت بی مسکه نباید داد. و دیگر روز گوشت گور بده بروغن جوز آلوده. و دیگر روز گوشت ...س بروغن کنجد[1] آلوده بخوران * بعد ازان گوشت کبوتر بده. و گوشت کبوتر و ماهیان سیاه بروغن بید بخوران. و گوشت کبوتر بچهٔ فربه. و گوشت موش‌بچه‌ها. و بچهٔ فرشتروک[2] که قسمی از ابابیل است و در سوراخ دیوارها بچه دهد. و گوشت بچهٔ گنجشک و بر همین قیاس می باش * چون کبوتر زاده دهی زنهار که کبوتر ازرق خواره نباشد * و آنچه گوشت خورده از طعمه باقی افتاده باشد نیکو چیده بیرون انداز و کریز خانه را پاک و صاف دار * و روی بام بخور سپند نیکو است و این اتفاق استادان است *

تا وقتی که چند پر از باز بریزد در کریز نه بندد و در ابتدا طعمهٔ آب و گلاب نیکو حرارت را دفع کند * و از سر ناخن انگشت سبابه و بر انگشت دابهور آهنی تیز ده که محض برای همین کار ساخته باشند سوم حصه از هر دو ناخن مذکور ببرده خون برآید و این عوض فصد است و یک هفته فاصله نموده به همان دستور صاف باید کرد * و چون بسنجی باز وقت شب نیکو تر است از روز. که باز مرغیست زیرک البته مرد شکار را شناخته ازو رمد و همواره وحشت از صورت او در دل او ماند بلکه در آموختن مرد شکار باید که سخن نگوید مبادا حرف او را بشناسد *

[1] کنجد (Kunjud, colloq. Kunjid) Sesamum indicum.

[2] فرشتروک I have heard this name applied to the common Indian Swift (Cypselus algesiacus). Ābābīl is the name of the common swallow (Hirundo rustica). In the margin, the following note occurs: * در مدار الافاضل مرغی است مثل قمری صغیه

نسخهٔ پرمهرهٔ چرغ • زنجبیل قدر یک نخود - برنج برابر آن -
صمغ قدر یک دانهٔ ماش - نمک برابر آن - اجوائین هفت دانه -
همه اجزا را در پرمهره و یا در فتیلهٔ پشم پیچیده دوخته شب بدستور
معروف بعد ازانکه طعمه هضم شده بدهد و صبح چون فتیله براندازد
خون چسانیده بپراند •

باب هفتم

در تولک بستن یعني در کریز نشانیدن جانوران گلال چشم و سیاه چشم و معالجهٔ پر ریزي

چون ایام بهار آید باز را جوجهای بسیار چون وزغ زنده و آبهای مراح و نوبرانه باید پرانید تا باز در آب افتد و هرچند آب خنک‌تر بود بهتر زود پر افکند و پاکیزه بر آید و از افتادن آب در ایام بهار هیچ ضرر بباز نرسد. بلکه بدین موسم افتادن در آب باز را سود بسیار دارد و پر زود افکند و نیکو بر آرد و آن سال باز سست نباشد • پس از روزی چند روز بشکار باید برد. و هرچه بگیرد بگذارد که خود بخورد بکام و بخورد تا بر شکار حریص باشد و در گریز شکار فراموش نکند • بعد از آن نوک و ناخن و چنگال تراشیده نیکو راست و درست کند • و باز را فربه باید کرد پسته و شکر طبرزد و روغن بنفشه و بادام و روغن هستهٔ شفتالو و روغن کدو و روغن نیلوفر. و جوز چارمغز[1] و روغن فندق همراه طعمه دهد و یک هفته پیش از نشاندن در تولک این روغنها باید داد تا جانور فربه گردد •

[1] Jauz-i chār magh "walnut."

بندند و آنرا بسریشم مذکور اندوده و یک پردهٔ نیز از برگهای درختان سر چوبها بسته همراه دارند و آن را پناه خود ساخته از هر قسم جانور که خواسته باشند بگیرند و ازان سبب لبت پنجبیت[1] نزد میرشکار ثابت شد که چوبی بسریشم مذکور آلوده در پنجهٔ خود دارد و هرگاه خزنده نزدیک صید رسد چوب دست را بپشتی او رساند و پرهای صید مذکور بدان سریشم بند شوند و او زونند بدست گیرند •

نسخهٔ لقمهٔ چرغ • صبر سقوطری یک ماشه - سهاگهٔ تپایا یک ماشه - نمک سنگ و نوشادر آمدانی از هر کدام یک ماشه - آب لیمون گولی بسته برابر دانهٔ نخود صبح دو گولی چرغ را از لقمهٔ مذکور در ورق گوشت بخوراند و بعد دو پیمانه دانرد آب شیر گرم بدهد و تا عصر گرسنه دارد • عصر یک گنجشک بخوراند و بهمان دستور کرده صبح خون چسانیده بپراند •

لقمهٔ رمع و چرغ • قنفیل دو ماشه - سب بیانی چهار ماشه - نیرهونی دو سرخ - مومیائی دو سرخ - دآب لیمو گولی برابر مغز بادام درست باید و صبح جانور را در ورق گوشت بنگت بخوراند و بهمان دستور کرده تا عصر گرسنه دارد و آنگاه قدر یک گنجشک گوشت از سینهٔ سارپا کبوتر را واحده بخون او آلوده بخوراند • روز دویم خون چسانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوبی بظهور آید • و اگر چرغ از دادن این دوا بی جان عرضه کند دانهٔ پاک ندارد لهٰذا اشتها زیاده شود و دفع زیادهٔ کند اما دانید آنست که آب ندید داد •

لقمهٔ بلادر که در وصل شکار شاهین درج است همان ور که درابعدا نوشته دو برابر آن چرغ را موافق آید و این عامل ترین لقمها است و تجویز از میرشکاران پنجبیت است •

[1] *Panjbet* ' a contraction of *panja* ' hand ' and *bent* or *bet* H. ' cane

صاوی چرغ که نظیر ندارد * سهاگۀ بریان یک ماشه - وقند سیاه کهنه چهار ماشه - مرجان دو عدد - عنبر یک و نیم نخود - گولی بسته بدستور صاوی بعمل آرد ودیگر را نصف وزن کاویست *

دائره از میر علی اصغر برادر عزیز الله * فلفل یک ماشه - نمک سنگ و فلفل گرد هر کدام یک ماشه - سپ بهاری و برنج هر کدام یک ماشه - داریک آس نموده وسپ صاوی یک ماشه نمک لاهوری در دو توله آب تر کرده ویک ماشه این جسته داخل نموده حل کند و بانده دهد * بعد حالی شدن ته دائرۀ آب شیر گرم داده بعد عاف شدن طعمه داني بدستور عادي معروف نموده بپراند * ودیگر را نصف آن وزن به حسب چرغ است دهد *

نسخۀ پر مهره * سپ بهاري وقدر لحم نخود در نیم بیچیده به ـــ بدستور چرغ را دهد و طعم بعد نیم برداختن آن خون چسانیده پراند *

صاوی اندر حو بلح * فلفل سفید و زردچوبه از هر کدام یک سرخ - نبات دو ماشه - عنبر و نمک لاهوري از هر کدام یک سرخ - وقند سیاه قدر یک بار * نبات و قند را یکجا گولی کنند بس باید دائرۀ این جدا کرده و آن دوا های مذکور را نبات شامل کرده گولی سازد و قندیکه جدا کرده است بالای آن بپیچیده و در نبات خشک معروف کرده نگردانند تا به نبات آلوده شود و بعضی بعوض نبات قندیل برای گولي آلوده کنند و این از نبات بهتر و پر قوت تر است * چون گولی طیار شود بامید حق سبحانه و تعالی جانور را گرفته بطور صاوي معروف بعمل آرد و بعد خلطه انداختن آب دهد سه روز طعمه داري کرده بپراند نافع باشد *

نسخهٔ اقمهٔ صبر * بدارد صبر سقوطري ، قنبیل ، نمک هندي ، قرنفل ، از هر کدام سه ماشه ، در شاش کودک تر کند و بر آتش نهد تا بقوام آید * روزی که شکار رود وزن دو سرخ در ورق گوشت خورانیده و خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوب گیری شد *

نسخهٔ تاتورهٔ سفید [1] * صبر سقوطري را سائیده و باریک کرده بدارد بار تاتوره ، و جوف آن خالی کرده دران دوای مذکور را پر کند ، و پارهٔ دیگر از بار تاتوره بریده و عوض سرپوش بران داده گل حکمت کند و در آتش نرم دودی درویس پخته شب نگهدارد تا سرد شود ، و آنگاه گل دور کند ، و هرگاه برای شکار سوار شود قدر دو سرخ در ورق گوشت خورانیده بالای آن خون بچشاند و چون خوب گرسنگي پیدا شد بپراند - و این سریع الاثر است *

پرمهرهٔ چرغ * قرنفل چند دانه روز یکشنبه در کشتزار ترب برده و در بیخ ترب چوبی خلال دستور خلانیده دران سوراخ قرنفل را خلاند ، و بهمین نوع همهٔ قرنفل دران ترب خلاند و تربرا از بیخ جدا نکند ، و بمعتاد معمول آب دهد تا یک هفته * روز یکشنبهٔ دویم آن را بر آورده در سایه خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج سه عدد قرنفل در پرها بپیچیده و یا در فتیلهٔ پشم دوخته بعد فرو بردن طعمه از حوصله آنرا بطور پرمهره بدهد * چون صبح پرمهره اندازد خون یک سارو خورانیده بپراند - مجرّب است *

نسخهٔ پرمهره * قرنفلها را در بار تاتورهٔ سفید بطوریکه در بیخ ترب نوشته شد بهمان طور پرورده بعمل آرد ، و دو قرنفل هر مرتبه که خواسته باشد در پرمهره یا فتیله بدهد - مبارک و مجرّب است *

[1] تاتورهٔ سفید *Datura alba*

پرمهره * قدری صبر سقوطری در پارچه پیچیده و با ساش کودک تر کرده بالایش گل اندوده و در تودهٔ دروس . و یا خود . تودهٔ ساخته دران دمی بند تا پخته شود * بعد ازان قدر نخود در پرها پیچیده وقت شب بعد فرو بردن طعمه از حوصله بخوراند . و اگر نخورد گرفته از حلق او باید فرو گذرانید * و صبح بعد انداختن پرمهره خون چسانیده بپراند . و در متینه با قدری دارچینی کوفته دادن هم نیک اثر کند و این از جمله مجربات است . و صبر مرشد چرغ است *

تتمهٔ چرغ . مجرب * صبر دو ماشه نمک یک ماشه . در آب نیمو کوبیده [illegible] از جنگلی ساخته که سه نخود باشد صبح چرغ را در یک وزق گوشت خورانیده نگهدارد * اگر قی کند و چیزی بر اندازد پس همان وقت دانه آب سیر گرم باید داد و تا عصر گرسنه دارد و سوای همان یک وزق چیزی ندهد و عصر یک گنجشک از پرها صاف نموده بخوراند و همان دوا بدهد . و صبح خون چسانیده بپراند و اگر هضم شد پس آب باید داد و تا عصر گرسنه دارد * عصر همان روز یک گنجشک دهد و صبح بپراند *

تتمهٔ چرغ از اعمال الله بیگ * صبر زرد یک نخود در روغن بلادر کوبیده در وزق گوشت صبح چرغ را بخوراند و گرسنه دارد تا عصر و بعده او را یک گنجشک خوراند * صبح خون چسانیده بپراند * و این از میر شکاران نواح دکهن و شنیده است که ایشان را برای آنجاها نجیب خوانند . و این ها گویند که آنها همواره جعبهٔ پر از سریشم یعنی میرا [illegible] ساخته همراه دارند و یک چوب دراز و باریک را بر سر یک نی [illegible]

1 Indian bird lime ([illegible]) is excellent. It is made either from the sap of the banyan tree (called in the Panjab [illegible]) or from that of the peepul.

خورانیده خون چسانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوف گیری کند ، و این آزمودهٔ شاهجهان است و بتجربهٔ این فقیر است *

فصل سیوم در معالجهٔ شکار چرغ و شنقار و زمج * چون احتیاج صافی برای جانوران مذکور باشد باین نوع که درین نسخه درج است بعمل آرد ، و لقمه و پرمهره ، و فتیله ، نیز دیلاً درج است *

صافی که در فصل چشم کشادن چرغ موصوف بر اینجا داشته اینست ، نمک هندی یک دانه ، مطول ، بطور حرما بکارد تراشیده ، بعده آب مال کرده صاف و سفاف کند ، مبادا گلوی جانور خراشیده مجروح گردد ، و آن قدر باقی ماند که بعد از آب مال کردن وزن سه ماشه باقی باشد * آنگاه به طیار شد جانور را گرفته و از حلق او فرو بگذراند سر دست نگاه دارد تا انکه پیخال کند ، و اگر قی کرده بعد یک یا دو پیخال خلطه چربی از سکنبه براندازد ، پس آب در پیاله پیش چرغ بیارد ، اگر برغبت خورد بهتر ، و الا بغائره ندهد ، اما آب شیر گرم باشد * و اگر پیش از پیخال کردن قی کند و خلطه اندازد همان دا یک پیخال دهد * بعد ازان بهر طور که خورد آب باید داد * و اگر دو پیخال کند و خلطه بیندازد پس بلا فرصت مائرهٔ شیرهٔ خردل بدهد به تاخیر جائز نیست * و دستور اینست که اول شیرهٔ خردل طیار کند بعد ازان نمک دهد * و اگر قبل از پیخال کردن قی کند و خلطه بر اندازد تا مدت معموله منتظر باشد و اگر تا آن وقت پیخال نکند پس آن را بلا فرصت چند منقار آب شیر گرم باید داد تا حدت دوا کم شود و جانور زود بحال آید و سدّه از رودهایش بکشاند و پیخال کند بسود * آنگاه که پیخال کند بدستور معروف آب دهد و بعد از فارغ شدن ، تهوار

گوشت دل بر ندهد، یعنی ورق آندازه کرده قدر یک گنجسک، و صبح نیز قدر دو گنجشک، و عصر سه گنجسک بدهد • وصبح دیگر مرغ زیر پایش کسته و از گوست و خون آن آلوده سیر کند و بعده بسکار برد •

نسخهٔ صافی معروف •[1] نبات یکتوله - نمک یکماشه - سائیده باریک نموده بآب گولی بسته بطور معروف صاف کند، و اگر خلطه دیر اندازد بائره شیرهٔ خردل بدهد و بعد استفراغ آب دهد •

صافی معروف چرغ • قند سیاه قدر یک توله - نمک پنج سرخ - باهم گولی بسته بدستور معمول بدهد و بعد از انداختن خلطه آب دهد و اگر احتیاج خردل باشد دادن مضائقه نیست •

نسخهٔ صافی چرغ • نوسادر صاف یکدانه - طویل تراسیده قدر یک ماسه، بدستور صافی نمک تنها، بعمل آرد، اگر حدت دوا را کم کردن خواهی پس دوای مذکور را بریان باید کرد بر سفال پارهٔ آب تارسیده •

صافی چرغ، نسخهٔ دیگر • قند سیاه یک توله - صبر سقوطری یک ماشه تو داده واز قند گولی بسته صبر را در سر گولی خلانیده بدستور صافی قند و نمک بعمل آرد •

صافی صبر نسخهٔ دیگر • نبات کوفته یک توله - قدری صبر در شاش کودک تر کرده و پخته خشک کند و چهار سرخ بآب گولی بسته چرغ را بدهد، و بعد دو پیغال اگر آب دهد رواست • اما منتظر می باشد، اگر بدهد بهتر، و الا بیم ندارد • و این صافی آسان و نافع و بی ضرر است •

---

[1] Sugar candy and salt is an excellent purge for all hawks For a *chargh*, however, half the amount of sugar-candy mentioned in the receipt is sufficient, for a peregrine, the salt also should be reduced to half.

آس نموده در آب لیمون تر کند ، و هر قدر پنبه که درین آب لیمون مناسب داند تر نماید ، و در سایه خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج ، دوائی که موافق طبیعت جانور خود داند ، درین پنبه پیچیده و بالایش ریسمان بسته بحلق جانور فرو گذارند ، و صبح بعد از استفراغ بشکار بپرانند * و یکی ازان سه دوا ، که در آن پنبه تر کرده است ، وقت بستن هیچ یکی ازان داخل بتکرار بکند *

نسخهٔ فتیله ، از حسن ، شاگرد میرزا علی بیر میر شکار و آزمودهٔ فقیر * قرنفل و زنجبیل مساوی باریک بهمراه سیر کوفته سایند و پشم دران تر کرده در سایه خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج فتیله ازین پشم ساخته دران یک قرنفل پیچیده بدوزد * اگر جانور سخت باشد قدری دارچینی با قرنفل همراه پیچیده و اندکی نبات بدستور معمول دوخته بدهد و بپراند *

فتیلهٔ ساده ، ازین فقیر * قدری پشم در آب شسته نگهدارد و در آفتاب بدارد تا نیکو خشک شود * بعده نمک سنگ در آب جوشانیده و پشم دران تر کرده در آفتاب خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج فتیله ازان ساخته و دران قرنفل و نبات ، و با برنج ، و یا زنجبیل ، پیچیده بدوزد و بدهد و بپراند *

فتیله از فقیر ، که در تجربه رسیده * گهونگچی سفید یکعدد - قرنفل یکعدد - بیربهوٹی یکعدد - مالکنگنی هفت دانه - مهلب[1] سه دانه - نمک و صدر و نوشادر آفتابی ، از هر کدام وزن یکدانهٔ ماش - زنجبیل برابر مغز پسته - و برنج نصف آن - همه را در فتیلهٔ از پشم پروردهٔ نمک دوخته

[1] مهلب Read محلب, vide p 87, no 2.

به شاهین دهد، بعد از استفراغ، خون چسانیده بپراند - انشاء الله تعالی آن روز بیشک کاری کند *

لقمهٔ که جهت شاهین نیک است * بیارد دیگ گل و آن را گل حکمت کند، و یک آثار شاهدانهای از شاش کودکان دران انداخته و نیم آثار نمک لاهوری سفید کوفته دران داخل کرده بر آتش نرم جوشاند که فقط نمک خشک باقی ماند. بعده نگهدارد * مقدار خوراک شاهین و بحری دو سرخ، صبح پیش از شکار در ورق گوشت خوراند. و بعد از یک کبوتری گوشت سازد، سینه چاک کرده، گرم خون آلوده چند لقمه بخوراند. چنان اشتهای جانور روشن شود که مطلق سیر نگردد *

پرمهرهٔ ترب، از شیخ عبدالواحد میر شکار * بیارد ترب. و آنرا برابر یک بند بر انگشت دست بتراشد و نگاه دارد * شب طعمه باند کم کرده داد و چون هضم کند و از حوصله بته برد آنگاه همان ترب پاره مثل فتیله بدهد * اما تنها بی پر و پشم، هیچ چیز دیگر بران نباید پیچید. و صبح بعد از بر انداختن آن خون چند بوک چسانیده بپراند - انشاء الله تعالی نیکو اشتها دهد *

لقمهٔ بلحهٔ گاؤ تجربهٔ این فقیر * بیارد زهرهٔ گاو که بر آب زرد باشد و آب آن در شیشه اندازد. و زنجبیل قدر یک توله - مرچهل یک ماشه - نبات یک توله - برنگ کابلی دو ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده دران آب زهرهٔ گاو تر نماید، و دران شیشه پر کرده در آفتاب نگهدارد. تا آب دران شیشه خشک شود * پس دوای مذکور را خشک در سنگ ملایه سائیده و مشک چهار سرخ - بیربهوتی چهار عدد - باریک آس کرده داخل کند * وقت صبح بعد پرمهره انداختن قدر دو سرخ در ورق گوشت

گرده در ورق گوشت، شب، بعد هضم طعمه، باز را و با هر جانوری را که دهد، اشتها بسیار آرد، اما آن شب طعمه سیوم حصه از معتاد کم کرده باید داد *

لسمه موز[1]، یعنی نمک کیله در فارسی کیله را موز گویند * بیارد چند درخت موز از بیخ بکنده، و در آفتاب خشک کند، بعد ازان آنها را آتش دهد تا سوخته شود و خاکستر آنرا در آب بسیاری تر کرده و به فتیلهٔ پشم حرّ علقه[2] نموده بچکانند تا صاف شود، چیزی که از آن در ته ماند کار نیاید * آب صاف شده را در دیگ سفال باید جوش کرد تا آب فانی گردد، و نمکی که در ته آن دیگ بماند آنرا بار دیگر در آب کرده از حرّ علقه[2] رواف نماید، و بدستور مسطور بعمل آرد تا سه مرتبه بهمین نوع نحو ماند * بعد ازان در ظرف سنبسه و یا چینی نگهدارد زیرا که در ظرف دیگر نماند، و آتش را سوراخ کند * وقت شکار در ورق گوشت خوارنیده سوار شود و خون چشانده بپراند * وزن خوراک شاهین یکسرخ، و باز مساوی، و بحری دو سرخ، و چرغ سه سرخ *

خسکه از استاد حدید سعید خانی * گوشت دل بر را ورق کرده در یک آثار شاهجهانی ساش کودک ترکند، و یک سیر شاهی فلفل بسته، و یک سیر شاهی نمک، و نیم سیر شاهی صبر سقوطری، داخل نموده و در ظرف سفالین انداخته، و دهن ظرف را بپارچه و گل حکمت مسدود نموده در چهار راهه دفن کند، که بالایش آمد و رفت مردم می شده باشد: تا سه هفته که بیست و دوروز باشد همانجا مدفون نگذارد *

[1] موز (Mauz) Musa sapientum the Banana, or Plantain

[2] حرعلقه Apparently the author means by this 'to filter through wool (suspended).'

بعد ازان بر آورده آن را باریک آس کنند تا سرمه دستور شود * بعده قرنفل چهار سرخ - زعفران چهار سرخ - کافور چهار سرخ - مسک و مومیائی و بیربهوٹی از هر کدام دو سرخ - همه اجزاء را باریک آس نموده دران ممزوج نمایند * وزن خوراک شاهین یک نخود ، و بحری دو نخود در ورق گوشت خورانیده سوار شود ، وقت شکار خون چسانیده بپراند * و اگر شکار گیرد بهتر والا بر ماکیان نکمه کرده سیر کنند که خون دادن باعث زندگانی شاهین است *

نسخهٔ فتیلهٔ حنظل [1] * بیارد برگ سنبهالو [2] و شحم حنظل ، و از هر کدام آب قدر پنج سیر شاهی بگیرد ، و آب قدر بسته که در آن تر میتوان ساخت تر کرده در سایه خشک کند * وقت احتیاج فتیله ازین بسته بخوراند * و اگر دوای دیگر غیر از نبات و مالکنگنی و دار چینی و الاچی بخوراند موافقت نکند * و صبح پس از وی کردن فتیله ، خون چسانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوب گیری کند * این قویتر فتیله جهت شاهین دیگر نیست ، و این اثر نیکو کند - والله اعلم *

نسخهٔ خسکهٔ شاهین . از حشیم سیر سکار * صبر سقوطری در پارچهٔ پیچیده و بسانس نودک پر کرده بالایش گل حکمت اندوده در تودی درویش دفن کند تا پخته شود ، آنگاه بر آورده سرد کند ، بعد ازان با نبات هم وزن باریک آس کرده سفوف بدد * صبح شکار در ورق گوشت خورانیده سوار شود * قدر مستعمل شاهین و بحری دو سرخ *

نسخهٔ فتیلهٔ خاص ، حیلهٔ وفیر * بیارد زنجبیل یک توله - قرنفل شش ماشه - نبات چهار توله - آب لیمون ده توله - اجزاء مذکور را باریک

---

[1] حنظل Colocynth , شحم حنظل , Colocynth pulp

[2] سنبهالو (*Sambhālū*), Hind *Vitex Negundo* a species of cinquefoil.

آرد * اما وقت پختن سه آثار شاهجهانی آب داخل نماند ، بعد ازان آتش دهد که گوشت بی آب خواهد سوخت وداغ بدو رسد واثر نکند *

نسخهٔ نوشادر آفتابی * نوشادر خالص نیم آثار باریک آس نموده در دو آثار آب تر کند و آن را با قندیلهٔ پسم بچکاند ، و چرک ته مانده کار نیاید ، پس آن آب صاف را در آفتاب تیز نگهدارد و چند پارهٔ نی دران آب اندازد تا هرچه خشک شود بدان پاره های نی چسپند وهم بکنار ظرف که دران است * چون آنس خشک شود ازان بر آورده نگهدارد * وقت شکار شاهین را یکسرخ و بحری را همورن آن ، و باز را نصف وزن آن دهد * و اگر در لقمهٔ و یا پرمهرهٔ نوشادر لازم شود ازین تصعید شده باید داد ، و این لطیف تر بود از دیگر نوشادرها ، و بهر حال نیکو اثر کند *

نسخهٔ لقمهٔ نوشادر تصعید کردهٔ آتش * بدارد نمک هندی و شب یمانی وزن مساوی - باهم در دیگ سفال اندازند دیگ دیگر عوض سرپوش برآن دهد ، و هر دو را گل حکمت کند ، و آتش دهد از پاچک دشتی ، تا هر دو خاک شود ، و بعد سرد شدن بر آورده نیم پاو ازان خاکستر مذکور با نیم پاو نوشادر باهم باریک آس نموده و در دیگ گلی بنوعیکه جهت کلس [1] کردن نمک و شب یمانی نوشته است بعمل آرد ، بلکه آنجا دیگ دویم بالا دادن معاوضهٔ سرپوش چندان ضرور نیست ، که در آن همه را خاک کردن است و در این جوهر اصلی بر آوردن است * آنچه از نوشادر در دیگ سرپوش چسپیده بماند همان را باید اصل دانست و آنچه در دیگ پائین ته ماند آن کثیف باشد و بکار نیاید * چون بایدحالت رسد باز دیگر می باید کلس نمک و شب یمانی باهم وزن بدستور صدر

[1] کلس کردن a chemical term "to purify over fire"

آتش دهد ، و مرتبهٔ سیوم نیز بدستور مسطور بعمل آرد * سه مرتبه نوشادر
را باید تصعید کرد ، و هر مرتبه که تجدید کند کلس مذکور را سر نو اندازد *
و این از تجویز این فقیر و آزمودهٔ مهر شکاران وقت است * هیچ لقمهٔ
این قدر اشتها ندارد که این لقمه آرد * وزن خوراک شاهین قدر یکسرخ ،
و بحری یک سرخ ، و باز قدر یک برنج ، و باشه را منع است ، و شکره
را نیم برنج ، اگر را هم وزن بحری و چرغ را دو سرخ ، و جانور سخت
را قدری زیاد توان داد * و این بسیار زود دار است از لقمه های دیگر ،
و این لقمه از آفتابی مجرب تر است ، مگر نسخهٔ بالا در که آن پر زور تر
از این معاینه شده *

لقمهٔ سادی بیگ * سنبل سنبله چهار سرخ - مرتفا دو سرخ -
مشک یکسرخ - مومیائی مساوی - زعفران دو سرخ - بیر بهوٹی یکعدد -
مهر ستوطری دو سرخ - نبات یکماشه - شنگرف دو سرخ - کافور یکسرخ -
نمک لاهوری چهار سرخ - با آب لیمون باریک سحق کرده نگهدارد * بقدر
دانهٔ فلفل ساختن را و باز را کافی بود ، و بحری را یک و نیم سرخ ، و جانور
خرد را برابر دانهٔ ماش باید داد *

لقمهٔ شنگرف ، بتجویز و تجربهٔ فقیر * شنگرف و سهاگهٔ پیلیا و بیر بهوٹی
و گهونگچی سفید و قرنفل و نمک و نوشادر آفتابی و مهر ستوطری
از هر کدام یکماشه - نبات سه ماشه - باریک آس نموده نگهدارد * وقت شکار
باز را یک سرخ و شاهین را دو سرخ ، و بحری و اگر را سه سرخ ، در ورق گوشت
خورانده و بعد دو ساعت خون چسانده بپراند - انشاء الله تعالی کاری کند
که هیچگاه از جانور بسته باشد * و اگر با آب لیمون گولی برابر مغز چلغوزه [1]

---

[1] چلغوزه (*Chi'ghūza*), the Neosia or edible pine, *Pinus Gerardiana*.

نسخهٔ خشکه که از زنجبیل پخته وغیره سازند * زنجبیل یک توله - مشک و مومیائی چهار سرخ - قرنفل دو ماشه - ترنج پخته یکماشه - قندیل پروردهٔ آب لیمون یکماسه - دارچینی چهار ماشه - نبات یکتوله - همه را کوفته باریک نماید * جهت کلال چشم قندیل ساده با آب شسته نیک است ولی برای سیاه چشم پروردهٔ لیمو خوب است * و ترنج و زنجبیل نیز به همین دستور بعد پختن در دست گوشت‌دهند در شراب پروردن ضرور است هم جهت پرمهره و هم جهت خشکه نافع است *

نسخهٔ صافی گوشت مار دهامن * گوشت خشک مار دهامن سه سرخ - شنگرف یک سرخ - تخم چرچره دو سرخ - قرنفل دو عدد - قندیل ناشسته چهار سرخ - نمک لاهوري چهار سرخ - نوشادر تصعید نمودهٔ آفتابی دو سرخ - همهٔ اجزاء را باریک آس نموده با آب لیمون گولی بسته باید نهاد * و شام چهار گنجشک بی پر و استخوان خوراند و صبح دوای مذکور را بدستور صافی بعمل آرد و آب دادن بعد خلطه انداختن و طعمه داري همه بنوع مسهلات دیگر است و خردل دادن (مگر مصرورت) روا است و الا نتوان داد * و پس هر صافی طعمه داري لازم است * و هیچ دوائی جهت جانور شاهین از گوشت مار دهامن و سنجرف و گبونگچی عمده تر نیست مگر نادر که آن نیز سم است *

پرمهرهٔ از محمد هاشم میر شکار * زنجبیل و ترنج و قرنفل هرسه اجزاء را در دوانهٔ بول خر و شراب تر کرده در ظرف سفال زیر زمین دفن کند * یک هفته بعد ازان در سایه خشک کرده نگهدارد وقت احتیاج قرنفل نکند - و ترنج و زنجبیل از هر کدام یک سرخ - در پرها پیچیده شاهین بخوراند صبح بعد بر انداختن پرمهره خون چشانیده بپراند - انشاءالله تعالی اشتها غالب آرد *

نسخهٔ صافی، آزمودهٔ این مقیر و از تجربات عسکر خان • نبات دو ماشه - نمک سیاه عرف سونچر[1] پانچ سرخ - دار فلفل پروردهٔ آب لیمون و دانهٔ الاچی و مالکنگنی، از هر کدام دو سرخ - مسک و مومیائی و کافور و شنجرف، از هر کدام نیم سرخ - همه را باهم بارنگ آس نموده با مغز گنجشک گولی بسته نگهدارند، و عصر طعمهٔ بی پر و استخوان، سیوم حصه از معتاد کم کرده بخورانند، و صبح بدستور صافی شاهین را گرفته حب دوا را از حلق جانور فرو نگدرانند و بر دست گیرند تا صاف شود • دو سه روز طعمه داری کنند باحتیاط، و چهارم روز خون چسانیده بپرانند • و خردل هر بصورت ندهند مگر آنگاه که خون خلطه بیاندازد • و این صافی برابر ده نسخه است بلکه نیکو تر از ده نسخه است •

نسخهٔ مقیلهٔ شاهین، از باز نامهٔ دارا شکوه • بیارد بچهٔ سگ که از ولادت او سه ماه گذشته باشد و اورا کشته و خونش در ظروی گرفته قدری پنبه در آن خون نیکو تر کنند چنانچه خشک نماند، و قدری زنجبیل کوفته آماده دارد، آنگاه شکم آن سگ بچه پاره کرده از رودگان و امعا صاف نموده دوای مذکور را که کوفته باشد در شکمش بپاشد، و پنبهٔ مذکور در شکم سگ بچه انداخته هر دو کنارهٔ پوست را بدوزد تا بخار ازان بر نیاید، و در یک دیگ سفالین نهاده دهن دیگ را بخاکدان بند کند، و آتش ملائم دهد تا آنکه گوشت مُهرّا شود[2] و آتش خشک گردد، بعد ازان فرود آورده نگهدارد تا سرد شود، پس پنبهٔ مذکور بر آورده نگهدارد و در سایه خشک کند • وقت احتیاج، دوائی که در مقیله دادنی باشد در همین پنبه بپیچیده و فروخته بدهد، و این از دیگر مقیلهها اشتها زیاده

---

[1] سونچر or سانچر، a black rock salt, much used medicinally

[2] مهرّا Well boiled

و چرغ را دو نخود تا سه نخود توان داد • صبح در ورق گوشت خورانیده سوار شود و بر شکار منیقن برود که خالي نشود • و اگر از قضاء صید میسر نیاید بر ماکیان سیاه سیر کند ، و وقت پرانیدن خون چسانیده به پراند •

پرمهرهٔ صعیر نائب کدیر[1] • نمک یکسرخ - زنجدیل و سرخ ، از هر کدام یک سرخ - نبات چهار سرخ - مرتعل یکعدد - مومیائی و مسک ، از هر کدام قدر یکدانه جواری - شب در پوست گردن مرغ دوخته بدهد و صبح بعد بر انداختن پرمهره بشکار برد - خون چسانیده بپراند •

لقمهٔ سهاگهٔ تیلیا[2] • نوشادر صدر سقوطری و نمک لاهوري ، از هر کدام یکماشه - نبات سه ماشه - سهاگهٔ تیلیا دو ماشه - نهم باریک آس کرده نگهدارد ، پیش از شکار قدر دو سرخ تا چهار سرخ ، شاهین و بحري را دهد - چنان باشتها آرد که از صید اسماء الله تعالی حفظ نکند ، و آزمودهٔ فقیر است ، اما خون چسانیده بپراند •

سنگتاب صدر • نبات یک توله ، در سه توله پیساب تر کرده ، و قدر چهار سرخ صدر جدا در آب تر کرده و قدر یک گنجشک گوشت دل بر ورق کرده در آب صدر تا یک گهري تر کند و بعد ازان باب دیگر شسته و تلخي کشیده آنگاه چند سه پارهٔ گرم در شاش که نبات در آب تر کرده باشد انداخته سنگتاب کند ، و گوشت مذکور را دران سنگتاب شیرین کرده عصر بخورند و علی الصباح بپراند ، اشتها آرد که چه توان تعریف نمود •
.وقت شکار خون چسانیده بپراند •

لقمهٔ نسخهٔ شب یماني که جانور را صاف کند ، و این جهت شکار قائم مقام صاحب سعید خاني است • قندیل دو ماشه - بیربهوتی دو سرخ -

1 صعیر vide p 137, note 1 نائب "Substitute"

2 This luqma is a favourite in Chhach-Hazara

مومیائی دو سرخ - بآب لیمون آس کرده و چهار ماشه شب یمانی باریک داخل کرده گولی برابر مغز بادام سازد * شاهین و بحری را نصف گولی در ورق گوشت خوراند . و بعد صاف شدن تهوار خون آلوده قدر یک گنجسک خورانیده ، و عصر دو گنجسک آبدار ، و صبح دوم خون چسانیده بپراند ، و بعد از چند روز که گرسنگی باقی نه ماند ، تجدید آن لازم است ، و چرغ و زمج را یک گولی باید داد *

پرمهره از حسن میر شکار * صمغ قدر یکدانهٔ فلفل - نبات یک ماشه - در پرها پیچیده بخوراند * و بشی که این پرمهره دهد طعمه سه گنجسک کافیست ، و بحری را نفع بسیار کند * وقت شکار خون چسانیده بپراند * مجرب است *

پرمهره از یعقوب علی دار دار * بیارد ذنب گوسفند و آنرا چاک کرده زنجبیل چهار توله - برنج خراسانی یکتوله - این هر دو ناکوفته باشد ، و آنچه کوفته داخل بدن اینست ، شونیز[1] سه ماشه - برنگ کابلی[2] شش ماشه - دارچینی سه ماشه - قرنفل سه ماشه - شملیت عرف حلبه[3] شش ماشه - همه اجزاء را یکجا کرده هرچه کوفتنی باشد کوفته داخل نماید ، و زنجبیل و برنج سالم باشد ، و آنهارا دران پیه ذنب مذکور دوخته و در زیر آتش دان که چهار پاس دران آتش متصل روشن شده باشد دفن کند ، و چون چهار پاس بگذرد بر آورده بگذارد تا سرد شود ، بعد ازان کشیده نگهدارد * وقت احتیاج قدری ازان زنجبیل در پرمهره پیچیده دهد ، اثر قوی دارد * و اگر جانور سخت طبیعت باشد قدری برنج ازان باید داخل نمود *

---

[1] شونیز *Nigella sativa*

[2] برنگ کابلی the fruit of *Myrsine africana*

[3] شملیت عرف حلبه *Trigonella Fœnum græcum* the Fenugreek

سازو خورانیده بهمان بهوار قناعت کند، و عصر قدر دو گنجشک آنداره دهد، و صبح دویم چون چسانیده بپراند * و اگر جانور سخت باشد، یک روز دوا داده و طعمه داری به موجب صدر دوسه روز سوم بشکار برد و چون خورانیده بپرانند *

صاوی اندر جوناج * زیرهٔ سفید که از محمد شاسم مدرسکار در شکار بار اوند شد، بهمان وزن و دستور ساهین را که بد عادت و بی اشتها باشد دادن اثر بسیار کند، مگر تفاوت همین است که سیاه چسم را اگر خود بی نکند و نیدارد، آن زمان دائره شیر خردل دهد، و طعمه داری موجب مسهلات دیگر است *

صاوی صفر * نبات سفید - نمک برابر داده - مایی کمتر - و صدر زرد ستوطری برابر نمک - هرسه اجزاء را موافق اوزان جدها بکارد تراشیده اول هردو حب آخر تدر ساهین را گرفته بدهند، و بمانند تا خلطه بر اندازد، و اگر فرصت کند خردل بدائره دهد * چون از وی فارغ شود، نبات بتنها آبرمان باید داد، و جانور را گرفته از حلق او فرو نگذرانند، و اندکی آب همراه نبات دهند، و بردست گیرد تا چند پیچال کند بعد ازان آب بقاعده خوراند * و چون صاف سود طعمه داری بموجب مسهلات دیگر است، این از جملهٔ تجربات این فقیر است *

نسخهٔ فتیله ساهین * نمک هندی یکتوله - نبات سه توله - زنجبیل یکتوله - همه را کوفته و در ساس کودک سائیده و قدری پسم دران بر کرده و در سایه خسک کرده نگهدارد و وقت احتیاج دواها را درین فتیله دوخته بدهد، یعنی دواها مثل برج پخته، و زنجبیل پرورده و فرفل، و دار چینی پیچیده بریسمان ابریسم سبز باید دوخت * و آنچه تداوی بطبیعت جانور موافقت کند بکار برد *

نسخهٔ لقمهٔ کرمهٔ مار درمن که در هندي آن را مار دهامن [1] نامند * لقمهٔ که از کرم آن سازند . و بهمان طور که در شکار باز نوشته و وزن داده بعمل آرد ، و این از میر شکاران عمده آزموده شده و در بازنامهٔ دارا شکوه درج است ، و از نوادر روزگار بوال داسست * و این لقمهٔ مدبر برای شاهین است . این در شکار دُز ازان نوشته ، که جهت باز شکاری سیرت بد نفع بسیار دارد و بتجربه رسیده *

لقمهٔ بچهناک [2] بیلیا * سعد کوفي [3] عرف ناگرموتهه چهار ماشه - کافور یکماشه - کچله یک ماشه - بیخ حنظل [4] یکماشه - مومیائي یکماشه - ورق دکماشه - مسک دکماشه - زعفران یک ماشه - صندل زرد ستوطري دو ماشه - صندل شسته شش ماشه - بیربهوتی یکماشه - زنبور سیاه یکعدد - مغز گردهٔ سیاه یکتوله - مغز سینه و پیه جانور بهوجنکه [5] (و آن سیاه رنگ می‌باشد و دم دو شاخه دارد) - و هر چهار پای و مغز موش پران که در هندي گلهري [6] نامند - پوست بیخ کنیر [7] سفید یکماشه - بچهناک تیلیا یکماشه - بیخ اندرائن [8] - در شراب در کرده صبح همه دواها را بهمراه همان شراب باریک نمایند تا دیکو باریک شود ، بعد ازان بر اندک آتش پخته نگهدارند * شاهین و بحري را از نوادر یکدانهٔ ملفل تا یک نخود توان داد ،

---

[1] مار دهامن *Zamenis mucosus*, popularly supposed to suck cows

[2] بچهناک بیلیا *Aconitum ferox* the Indian Aconite

[3] سعد کوفي *Cyperus scariosus*

[4] حنظل Ar., *Citrullus colocynthis* - colocynth

[5] بهوجنکه *Bojanga* or *bochanga*, the common Drongo shrike or 'king crow' (*Dicrurus macrocercus*), called in the Dera ját *Ká karíchu*. It figures largely in Indian folk tales

[6] موش پران یعني گلهری the common Indian Ground Squirrel (*Sciurus Palmarum*) called *gilahri* in Hindustani

[7] کنیر *Nerium odorum* sweet scented Oleander

[8] بیخ اندرائن H., *Citrullus colocynthis* colocynth

ظهر شکار برد. و اگر عصر داده باشد صبح شکار برد • و این مکرّراً بتجربهٔ فقیر رسیده و این را از نوادر روزگار توان دانست •

پرمهرهٔ صبر • برنج قدر چهار جو - سقوطری بوداده قدر یکدانهٔ جواری - زنجبیل بکدام سرخ - نمک لاهوری قدر یک عدس - نانخواه[1] هشت دانه اینهمه را در پرها پیچیده شاهین را خوراند • و صبح بعد از بر انداختن پرمهره خون چسپیده شکار برد •

صافی صبر سقوطری • قرنفل دو عدد - نمک یکماشه - فلفل سیاه دو ماشه - صبر سقوطری برابر یکدانهٔ جواری - نبات چهار ماشه - اینهمه را باریک آس کرده و بی آب گولی بسته صبح بدستور صافی متعارف صاف نماید • و بعد از خلطه برانداختن آب باید داد • و نائرهٔ خردل دادن تعالی باحتیاج دارد • و چون فارغ شود طعمه داری نموده بپراند - انشاء الله تعالی جونگری کند •

نسخهٔ نائرهٔ ساختن • اگر شاهین را بصافی اشتها بهم نرسد اورا این نائره باید داد • نبات دو ماشه - نمک قدر یک نخود - قرنفل دو عدد - زنجبیل بکسر ح - مشک برابر دانهٔ جواری - مومیائی مساوی - همه را باریک آس نموده در دو دوله آب تر کند و شاهین را بر عصر طعمه از معتاد سیوم حصه کم کرده بی استخوان بخوراند و صبح در قداچه کرده و کلاه برداشته ماسوره[2] در حوصلهٔ او رسانیده دوا از پارچه صاف کرده در دیره برد. پس کلاه داده از قداچه کشیده بر دست باید گرفت تا که مثل مسهل دو پیخال اندازد • پس آب شیر گرم دهند تا صاف شود و تمام روز گرسنه

---

[1] نانخواه *Carum copticum*, Hindi ajwain.

[2] ماسوره 'Reed', tube. See note 1 p. 133

دارد . و عصر قدر یک کنجشک گوشت دل بر آندازه کرده بخوراند • و روز دیگر طعمه داری بدستور طعمه داری و صافیها کرده سیوم روز بشکار برد •

نسخهٔ پرمهرهٔ کبیر[1] بموجبی که درشکار باز درج است بی کم و کاست بعمل آرد . و آن در اصل معالجهٔ شاهین است • چون باکثر باران بد بعمل موافقت کرد لهذا در آنجا درج کرده شد . بهمان اوزان بعمل آرد زیرا که در طبیعت باز و شاهین تفاوت نیست •

پرمهرهٔ برنج تنها که در شکار بحری نوشته شده . جهت شاهین بهمان وزن و ترتیب مجرب است و نفع بسیار کند •

پرمهرهٔ زنجبیل • زنجبیل ودریک نخود تنها در پرها پیچیده بشاهین خوراند . و صبح بعد انداختن پرمهره خون چسانیده بپراند •

نسخهٔ صافی سعید خانی • قندیل بسته سه توله - نبات دو توله - نمک لاهوری دو توله - زعفران یک توله - هر چهار اجزاء را موجب اوزان باریک آس نموده در ندم پاؤ از آثار شاهجهانی شیر گاو تر کند و در پتیلهٔ مس بر آتش کم پختند چون بتوام حلوای بر رسد آن زمان قدر دو سیر شاهی روغن گاو داخل نموده با چوبی ووب پختن میگردانیده باشند تا داغ برسد. و چون روغن دزال حذف شود فرود آورده . در ظرف شیشه و یا چینی . و اگر آن نباشد . در قوطی چوبی نگاهدارد . و وقت احتیاج چهار سرخ از دوا در ورق گوشت دل بر شاهین را صبح بخوراند . و بهمان مقاعت کند . و منتظر شود تا آن ورق گوشت و دوا هر دو را شاهین قی کرده براندازد . و گرسنه دارد تا زمانی که از قی کردن و پیخال بردن باز ماند . و البته چند مرتبه قی و پیخال خواهد کرد • چون فراغت حاصل آید . گوشت نعل

[1] *Kabir* means simply "great." *saghir* occurs further on on p. 140.

دانه - دانهای دار فلفل هفت دانه - نبات شش ماشه - بآب یا گلاب سائیده گولی بسته صبح شاهین را گرفته گولی بخوراند ، و چون صاف شود قدریک گنجشک بی استخوان بهوار اندازه کرده بخوراند ، و چند روز طعمه داری کرده ماکیان زیر پایس بسته و گرم نموده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ شنگرف صغیر * قندیل ناشسته دو سرخ - شنگرف دو سرخ - صبر سقوطری یک سرخ - نبات دو ماشه - زعفران دو سرخ - گهونگچی سفید یکدانه - همه اجزاء را باریک آس نموده بآب لیمون گولیها برابر ماش سازد * وقت شکار شاهین را دو گولی ، و باز را یک گولی در ورق گوشت خورانده بشکار برد و چون چسائیده بپراند *

نسخهٔ صافی دار فلفل * شنگرف دو سرخ - صبر سقوطری یکسرخ - دانهٔ دار فلفل دو ماشه - نمک یک سرخ - مشک دو سرخ - قندیل ناشسته چهار سرخ - نبات شش ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده و با قند سیاه ، آنقدر که نبات گولی شود . بقدر و قدر دو ماشه از حلق جانور فرو بگذارد و انتظار می باشد * بعد از دو پیچال و قی کردن . آب سیر گرم دهد ، و بعد فارغ شدن بگوشت فاخته بخون آلوده سیر کند . و زیاده از یک بغل فاخته نباید داد . و عصر قدر دو گنجشک اندازه خوراند ، و صبح مرغ دهد ، و گرم کرده قدر سه گنجشک اندازه گوشت بر در شکم ماکیان تکمه کرده نیم سیر کند ، و شام بر همان قناعت کند . و صبح سیوم چون چسائیده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ عسل بلادر[1] * صبر قدر یکدانهٔ ماش . باریک نموده و با روغن بلادر گولی کرده و در ورق گوشت خورانیده و بعد از زمانی قدر

[1] عسل بلادر (*baladur*), the juice of *Semecarpus anacardium*

یک گنجشک گوشت باخته بخون او آلوده بخوراند . و عصر قدر دو گنجشک اندازه خورانیده بهمان قناعت کند . و صبح دوم خون چسانیده بپراند • زنهار که اندازه بدهی که ضرر دارد •

لقمه از شادی بیگ • چنانچه در فصل شکار باز دوسته بدانموجب وزن و طعمه داری بعمل آرد . بغایت مجرب است •

لقمهٔ سهاگه • شنگرف یکسرخ - سهاگه یکسرخ - باریک آس کرده در ورق گوشت خورانیده بشکار برد . اما در شکار حسنی دیر بباید برد و خون چسانیده باید پرانید • و اگر صید میسر نیاید بر ماماں سیر کند •

لقمهٔ گهونگچی • بیر بهوتی یکعدد - گهونگچی سفید یکعدد - این هر دو را باریک نموده در ورق گوشت خورانیده سوار شود و بعد یک پیغال بپراند •

نسخهٔ لقمهٔ گهونگچی ، نوعدیگر • مریفل یکعدد - نبات یکماشه - گهونگچی سفید یکعدد - بدندان خاوند در ورق گوشت خورانیده بعد یک پیغال بپراند •

نسخهٔ هنگتاب بدخسانی • چند برت را در سایه خشک نموده قدر نیم توله از آن بر سفالپارهٔ آب نارسیده نهاده آتش کند تا بسوزد . و بعد ازان آن خاکستر را در دو توله آب تر کرده و هفت سفالپاره که هر کدام برابر بهلولی [1] باشد در آتش سوخته و دران آب سرد کند . و بگذارد تا صاف شود • پس آن آب صاف را در ظرف دیگر فرود آورده و از پارچه گذرانده و قدر یک گنجشک گوشت بر دران تر کرده بخوراند • و اگر صبح بخوراند

[1] بهلولی Probably the name of a coin of Sultān Bahlul Lodi, who died in 1488 A.D., after a reign of about 39 years

نسخهٔ حسنهٔ صدر سقوطری از حکیم میر شکار • صدر سقوطری را در پارچهٔ پیچیده و در ساش کودک در برده و گل حکمت نموده و در دودی درویش پخته و در آورده سرد کند و با نبات هموزن باریک آس نموده روز شکار قدر دو مرح در ورق گوشت خوراند و حوب حورانیده بپراند •

پرمهره از حسن میر شکار • صدر قدر یکدانه حواری - و نبات سه سرح - در پرها پیچیده و بعد هضم طعمه بجری را بدهد • وصبح بعد پرمهره بر انداختن بشکار باید برد و سب اول زیاده از حد گنجشک طعمه نباید داد که اشتهای دوا باعتلا مبدل شود •

فصل دویم در معالجهٔ شکار شاهین • جانور شاهین بسیار سخت طبع و درشت است . و یکبارگی باز بادتی و استعمال نباید کرد یا از حدت دوا خواهد مرد (چرا که بچه و گاهی دوا ناخورده برداشت چه طور کند ؟) و یا آمده از دادای صبر و بحکی اثر دوا نفهمد و نگیرد و گم گردد . و یا غایت این است که بجگر جانور داغ رسد و هلاک شود • میر شکار را فکر آبرو و سرخروئی خود و سلامتی جانور هم لازم است . و آن در احتراز کردن از مسطور صدر است •

صافی ساده • اول نبات تنها کوفته و باریک نموده قدر شش ماشه بآب با گلاب گولی بسته بقواعد صافی ساده که در فصل شکار باز درج است بعمل آرند . مگر در صاف کردن سیاه چشم و گلال چشم این قدر تفاوت است که باز آب خود بمقدار خورد . و سیاه چشم اکثری آب بطور باز خورند و بعضی نخورند پس آنها را آب بذائقه باید داد • و از استخوان کلنگ و عتار و یا هوبره عرف تعدری ماسوره سازند . ماسوره را اندرون حلق

جانوران بقدری فرو برد که صر ماسوره [1] تا بحوصله رسد و از حوصله پائین به روده بردن خطا است *

نسخهٔ صافی اسکندهه [2] * سنجرف بکسرخ - مومیائی یکسرخ - صندل ناشسته چهار سرخ - نمک لاهوری چهار سرخ - ست نمانی یک سرخ - بیربهوتی یک عدد - شکر طبرزد دو ماشه - اسکندهه ناگوری [2] در آب سائیده و بدال آب گولی بندند و صبح شاهین را گرفته و از حلق او فرو بگذرانند . و بعد از دو پیچال . آب در دائره دهد . و بعد از دو پیچال دیگر اندکی آب بار دیگر هم بدهند * و چون صاف شود و از وی و پیچال کردن فارغ گردد . قدر یک گنجشک گوشت ساخته و تا بتوبر بیرون کرم آلوده باید خورانید وسه سه سه چهار گنجشک بآب تر کرده بخوراند * و صبح دویم قدر دو گنجشک گوشت تر . آندازه کرده بخوراند و دو روز دیگر طعمه داری کرده بر عادیان گرم نموده شکار برد * و بعضی سنجرف دو سرخ باستعمال آورده اند * و شاهین را در ابتدای زمستان وقت صاف کردن در آفتاب باید نگهداشت . و اگر هوا تر باشد پس آتش در خانه افروخته و گرم نموده در خانه گرفته بنشاند و آب نیم گرم دهد که نافع است *

نسخهٔ لقمهٔ بلغهٔ خروس که در فصل شکار باز درج است * همان وزن و دستور شاهین را دادن اشتهای بسیار دهد و در شکار جانور بد عادت را راه گرداند *

صافی شنگرف * صدر ستوطری دو سرخ - نمک لاهوری دو سرخ - سنجرف دو سرخ - صندل ناشسته چهار سرخ - گهونگچی سفید یک

[1] ماسوره properly a reed for playing on in the sense of "flute"

[2] اسکندهه اگوری (asgandh) *Withania somnifera* (Watt)

صافی لسان العصافیر[1] یعنی اندرجو تلخ[1] و صبر و نمک و نبات - در فصل شکار چرغ درج است - همان دستور و وزن جهت بحری از جملهٔ تجربات است ●

صافی مغز سیاه و روغن گاو که در فصل شکار شاهین درج است ، بهمان وزن و دستور بعمل آرد ، که برای بحری نافع ترین صافیها است ، و این ، جانور سرکش را نیک است ، و لیکن اول اندکی روغن مادهٔ گاو در حلق جانور ریزد و بالای آن گولی دهند و این مجرّب است ، و از باز دامهٔ بادشاهزادهٔ دارا شکوه ● و اگر جانور شاهین و بحری بهمین صافی ناشتها نیاید آنرا این دایره بدهند ●

ادویهٔ که در دایرهٔ دهند ● نبات دانگی که شش سرخ باشد - و نمک هندی یک نخود - قرنفل دو عدد و مشک برابر یکدانهٔ ماش - [2] زنجبیل هندی یک نخود - همه اجزاء را در آب حل کرده و از پارچه صاف نموده در دایره بدهند ، آب زیاده از یک توله نباشد ● و بعد از فارغ شدن ، آب سیرگرم دهد ● چون از پیخال آب فارغ گردد سینهٔ یک سارو بخوراند و بهمین قناعت کند ، و عصر دو گنجشک آندازه بخوراند ● و صبح دوم مرغ در طلبه دهد و نیم سیر کند و شام گرسنه دارد و یک گنجشک مع پر و بال و استخوان چنانچه رسم پرمهرهٔ است بدهد تا یکعدد قرنفل دران پیچیده ، و بعد انداختن بشکار برد - انشاء الله تعالی خوب گیری کند و نهایت نیک است ●

نسخهٔ پرمهرهٔ بحری ● زنجبیل یک سرخ - دارچینی قدر چهار جو - نبات یک ماشه - در پر پیچیده بخوراند ، و اگر جوع لخورد بحری را گرفته

[1] اندر جوی تلخ or لسان العصافیر *Holarrhena antidysenterica* Kurchi or Conessi bark

[2] ماش *Phaseolus radiatus*

از جای او بابد مرو گذرانید ، و صبح بعد از انداختن پرمهرة خون خورانیده باید پرانید •

نسخهٔ پرمهرهٔ دیگر • برج خراسانی ، که چونهایش سطبر بود ، پوست ازان دور کرده و پارچهٔ سناش کودک تر کرده پیچیده بر آن گل حکمت کنند و در دودی درونس دمی کرده پخته نماید • چون گل حکمت نیکو خشک و سرخ گردد بر آرد و شب نگهدارد تا سرد شود • صبح ازان در آورد و هرگاه که خواهند خوردنش ، ودر یک مانند برج که یک تکه چرب باشد در پر مهرة پیچیده بخورانند ، و صبح بعد از انداختن پرمهرة خون چسانیده بپرانند •

نسخهٔ پرمهرهٔ دیگر • گهونگچی سفید عدانه - مورفل یک عدد - سپاکهٔ تدلیا یک سرخ - بیربهوتی یکعدد - در پردهای گوشت پیچیده بخورانند و این از جملهٔ تجربات است •

نسخه از حکیم ولد فیروز میر شکار عاریخانی • زنجبیل یکماشه - برج یکماشه - قرنفل یک ماشه - دالچوئی[1] دو ماشه - نمک هندی چهار سرخ - دار فلفل و بیربهوتی از هر کدام یکماشه - صمغ ستوطری دو ماشه - مقیل ناشسته سه ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده و چند سفا پارهها نرم کرده و درمیدری شاش کودک سرد کرده دوای مذکور را در سنگدان معجون کنند • و مدر مستعمل آن اگر در ورق گوشت بدهند دو سرخ کافیست و اگر شب قدری از طعمهٔ معتاد کم کرده بخورانند و دوا را در پارهٔ پوست گردن مرغ پیچیده و بهمراه پرمهره دهند ، پس باید چهار سرخ باستعمال آورند ، مجرب است ، و بهر دو طور بنو عمل کنند •

---

[1] دالچوئی I am unable to trace this word

لقمهٔ بحري از نتهو جگ میرشکار سعید حببی • صبر زرد سقوطري ، و نمک ، و نعان ، از هر کداء یکتوله - هر سه اجزا را باریک آس نموده در یک پاؤ [1] شیر ماده گاو حل کرده بر آتش نرم پخته چون بقوام آرید ، مسک ، مومیائی ، بیربهوٹی ، از هر کدام چهار سرخ داخل کند • بحري را پس شکار قدر بخود خورانیده سوار شود و در شکارگاه خون چسانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوبی کند • و اگر شکار بدست نیاید قدری گوشت بر اندازه در شکم ماهیان تکمه کرده نیم سیر بخوراند و شکم سیر نباید داد ، و روز دوم بپراند اما اگر اشتهای جانور ثابت باشد ، و الا نصف وزن خوراک این لقمه داده سوار شود •

لقمهٔ نلخهٔ خروس ، که در وصل شکار شاهین درج شد ، بهمان وزن و دستور جهت شکار بحري عامل است و بتجربهٔ استادان رسیده •

لقمهٔ از منصور • سهاگه ، صبر ، نمک لاهوري ، مساوي . از هر کدام یک سرخ ، همراه ساش کودک حل کرده گولی تازه بسته در ورق گوشت صبح پیش از شکار خورانیده سوار شود - انشاء الله تعالی کلنگ گیرد • اما اگر صدمه این را بدهد بگاه‌تر دهد ، و چند منقار آب جانور را دهد و چون از پیخال آب فارغ شود بپراند • و اگر آب برغبت خود بخورد احتیاج نیست ، خون چسانیده بپراند ، مبارک است •

صافی مد سیاه و نمک ، که متعارف میرشکاران پنجاب است و اوزان آن در وصل شکار چرغ مذکور کرده خواهد شد - جهت بحري بغایت آزموده و بی نظیر است •

[1] پاؤ Pāū is a quarter of a 'seer,' and a seer is about 2 lbs

لعمهٔ کوار بوٹی [1] ، احتراع این فقیر و آزموده ٔ فقیر شکاران عصر است و عدیل و نظیر ندارد • بیارد کمیله دو توله . اما سسته و پاک کرده باشد ، و صبر سقوطری یکنیم توله - نمک هندي یکتوله - زنجبیل چهار ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده بلعاب کوار بوٹی [1] قرص سازد . و بر ضخالپاره آب نارسیده نهاده بر آتش ملائم چنان باحتیاط پزد که خوب سرخ شود و نسوزد و خام نماند . و آنرا هر بار بگرداند تا هیچ طرف قرص سوخته نگردد ، آنگاه آنرا در سایه چند روز نگهدارد تا خشک شود . پس باریک آس کرده بآب لیمون علایه کرده قرص سازد و در آفتاب خشک کند ، و بعد در شراب دو آتشه سحق کرده این دواها را داخل کند . مشک موميائي ، بیربهوتي . لونگ عرف زعفران از هر کدام یک ماشه - بشراب مذکور علایه کرده و گولیها برابر دانهٔ فلفل و بعضی برابر دانهٔ نخود ساخته در سایه خشک کند • بحري را یک گولی خورد که برابر فلفل باشد بدهد . و شاهین را هم یک گولی خورد ، چرغ را دو گولی کلان . و عقاب و زمج را پنج تا هفت گولی کلان ، روز شکار پس از شکار ، در ورق گوشت خورانیده بپراند و آب کم دهد . و خون بسیار دادن نیک است • و اگر بحري از یک گولی خورد راه نگردد آنرا یک گولی کلان باید داد ، دو گولی روا نیست •

نسخهٔ سعتاب دحساني که در فصل شکار شاهین درج است . همان دستور و وزن بعمل آرد و این از باز نامهٔ فقیر شمس الدین بن حکیم خوشحال خان است و بتجربهٔ این فقیر رسیده ، و حیلی عمل این دیده شده و شاهین و بحري را نظیر ندارد •

---

[1] کوار [illegible]

در دائرة بهر طوري كه خورد * و طعمه داري بي تخلف موجب عافيتها كه سياه چشم را موافق باشد و در آخر اين فصل درسته خواهد شد بدانموجب بعمل آرد *

نسخه صافي صدر بوداده * اگر جانور بحري بد فعلي كند آنرا صدر سقوطري زرد بريان كرده و يک دانه از آن صدر را برابر سر انگشت در قطر و در طول با يک بند انگشت بكارد براسيده و درست كرده و بحري را گرفته از حلق او فرو بگذارند و بدستور مسهلات بعمل آرد و آب بعد انداختن خلطه دهد و دائرة خردل اگر احتياج باشد بدهند و الا ضرور نيست *

تمه وفلفل كه حب بحري آزموده دلپذير است * صدر سقوطري و فلفل باسسته نمک لاهوري مساوي در ساش بودک بوفته باريک نموده بر كند و بعد صافي بر آتش نرم پخته چون بقوام آيد نگهدارد * قدر خوراک بحري دو بخود و نيم نصف آن و چرغ را دو برابر خوراک بحري پيش از شكار در ورق بوست بر خوانيده سوار شود * و اگر چند فلفل ناكوفته داخل كند و بهمراه دواهاي مذكور پخته نگهدارد آن بكار پرمهره آيد . يكعدد آن بحري را كافيست *

صافي از تجربه محمد قاسم ميرشكار * نوشادر[1] دهها يكدانه تراسيده قدر چهار سرخ - بريان كرده بدستور مسهلات بدهند خصوصا جانوري را كه بد فعل و سوخ باشند * و شمه قواعد دوا و طعمه داري اين صافي . نمک تنهاي نيست و چهار هرج موافق است و بدان موجب بي كم و كاست عمل نمايد و اين مجرب است *

[1] نوشادر Sal ammoniac

لعمهٔ صبر سقوطری * مار تاتوره را جوف خالی کرده و قدری صبر در آن داخل نموده و گل حکمت کرده در دودی پخته نگهدارد * قدر دانهٔ ملفل نحری را پیش از شکار در ورق گوشت خورانیده سوار شود . و در شکارگاه خون چشانیده بپراند . انشاء الله تعالی خونگیری کند * و لکر و چراغ را نیکو نافع است *

لعمهٔ ترنج [1] که زیاده عامل تر از این برای نحری نیست * زنجبیل دو ماسه - احمود [2] خراسانی سه ماسه - صبر سقوطری چهار ماسه - زنجبیل دار مستقه چهار ماسه - پیپل چهار ماسه - نیربهونی پانزده عدد - فلفل بیست عدد - عاقرقرحا . دارفلفل مسک از هر کدام یکماسه - نمک لاهوری یکتوله - پودنه سه ماسه - فلفل گرد یکماسه - هلیله زرد و بلیله [1] و آمله [3] از هر کدام دو ماسه - همه اجزا را بهمراه آب ترنج صحیح بلع کرده چون باریک شود سفرسرخ یکدیم دوله داخل کرده و باندازی شراب خالص [4] بقدر مایحتاج داخل نموده معجون کند و نگهدارد * و این لقمه بهمه جانوران سوای باشه عاملست و این حمله از حیل عائلهٔ این فقیر و آزمودهٔ مدرسکاران عصر است * قدر مستعمل نحری دو دانهٔ فلفل و زیاده ازین نباید داد . باز و شاهین را نصف آن چرغ و شنقار را سه سرخ و عقاب را پانج سرخ . در ورق گوشت پیش از شکار خورانیده شود و در شکارگاه خون چشانیده بر صید رها کند انشاء الله تعالی خونگیری کند * اما این طور دواهای سخت آن زمان باید داد که جانور لاغر و شکار بزرگ باشد *

[1] ترنج The citron (*Citrus medica*)

[2] احمود خراسانی ([illegible] (Watt)) a species of carraway

هلیله زرد The ripe fruit of *Terminalia chebula*

بلیله The dried pulp fruit of *Terminalia belerica*

آمله The emblic myrobalan *Phyllanthus emblica*

[4] شراب خالص, in practice this is English brandy

سلدم در ارس نیست • و اس ار حاجی الماس اسب • باسه جانور ریرہ اسب و جندان چمري نیست و ار سدب نراب طبع که برداشت دارو نکند نگهداسب او ار آن مسکل اسب •

لقمهٔ سهاگهٔ[1] بوریاں ار محمد هاشم میرشکار که در فصل سکار دار اسب • قدر نیم سورح ار آن لقمه جهب سکار باسه و سکره بطر و عدیل ندارد و آرمودهٔ اس فقیر اسب •

---

1 سهاگه H borax

باب ششم

در معالجات شکار جانوران سیاه چشم مشتمل بر سه فصل است

فصل اول در معالجات شکار بحري • چون بحري را چشم را بندد در اول این عملی نافع است •

نسخهٔ کچله زهره [1] از حاجی الیاس . و آزموده این قدر است •

کچله زهر سه عدد - تخم مورد [2] (که در هندي آنرا موره گویند و آن برگ سبز و تخمش بتخم حنا ماند) پنج دانه - قرنفل یکعدد - نمک هندي دانگی - نبات شش ماشه - اول کچله را پاره و پر نوده تمام شب دران خیسیده دارد و صبح در دودی دیوس گرم کند و چون نیم جوش شود تخم از آن برآورده وهمه اجزا را باریک آس نموده در آن داخل کند و بلعاب دهن گولی بسته بحري را صبح بدستور عامی از حلق فرو بگذارند . و بعد دو پیچال اگر جره قی کرده خلطه بر اندازد بهتر . و الا بالرا خردل کرده چون از حاجه فارغ شود آب باید داد . خواه در پیاله . اگر در آن عادت کرده باشد . و حواله

---

[1] کچله زهر (*Kuchla*) *Strychnos Nux vomica*

[2] تخم مور مورد *Murad* P , the common myrtle *Myrtus communis*, is in Hindi murd

صافی کسمیری، جهت شکره خوب است * قندیل شکسته نیم سرخ - قرنفل نیم عدد - مصطکی یکسرخ - تخم چرچره یک سرخ - نبات دانگی - همه اجزا را باریک آس نموده بالدکی قند سفید گولی کند. و شکره را صاف کند بدستور صافیهای معمول و بعد از قی و حلقه بر انداختن آب دهد، پس طعمه داری برده بلا گیر کند *

نسخه از گوری پادری که در فصل شکار باز درج است * نصف خوراک باز از همان نسخه شکره را در شکار دادن نیکو گرسنگی آرد و ناشه را دفع است *

صافی شکره و باشه از بازنامهٔ دارشکوه * نبات ده سرخ - نمک سه سرخ - نیک باریک آس کرده و بآب گوی بسته صحیح بطریق صافیها بعمل آرد و آب بعد حلقه انداختن دهد *

صافی باشه * نبات بیست و یکسرخ یک دانه - بکارد برسیده باشه را صحیح از حلق فرو بگذرانده و بهمان صاف بکند و این نیکو ترین مسهلات است و در شکار خوگیری بکند *

پرمهرهٔ باشه که جهت شکار دفع است * دار چینی قدر یک جو - نبات دو سرخ - در پر پیچیده باشه را بخوراند و بعد انداختن بشکار برد * برای شکره خوب است و آزموده *

صافی شکره عمل این و مر که دامی و خانه گیر و آشیانی پخته از طعمه گیر بکند * نمک بکدانه برابر نهار حنگالی برسیده و آنجال نموده بهمان بدنها صاف کنند و بعد قی نمودن حلقه آب دهند و طعمه داری گرده بشکار برد - انشاء الله تعالی خوب گیری کند * و بعد از دادن این مسهل شکره باشها ببیند، باشه زود بانده صاف داد و طعمه داری نمود تا گرسنگی بدر آید، و الا باز دیگر نبات اندک باید داد. با بعد دو باشه نبات

دانها برآسیده بدستور صافی ساده بعمل آرند و با قدر سه ماشه نبات در آب تر کرده و قدری مغز سگ از گوشت دل بر ورق برده بدان اندازه کرده بخوراند • چون یک پیخال کند بر طهارة آب سنگ دوال باشد بسبب را بخوردن آب قادر باشد ولی غسل نکند • و این صافی ذئب صافی باز است که در فصل شکار باز مذکور کرده شد و مقدار آن بیست و پنج سرخ سنگ لاجوردي میباشد . و مجرب است [1] •

نسخه شگرف و گهونگچی • چنانچه در فصل باز است علی قدر حاجه نامه را اندک است •

لعقه نامه و سکره مجرب است • مرتبش چهار سرخ - عمر ستوطري نکاشه - قرنفل دسته نکاشه - کرکم [2] عرف زعفران چهار سرخ - بارنگ آس نموده آب لیمون خمیر کند و در پارچه سفید چون حب برده در آن داخل نموده بآتش گل حکمت کرده در دودي درویش [3] پخته نهند • و یک خوراک باشد قدر نخود کال [4] وسمره نکند به خوراک پیش از شکار خورانیده سوار شود و در عین شکار دادن روا است •

لعقه صافی باشد که بدان بی دقیق حلقه بر آید و خوب کاری کند • نبات سه ماشه - سنگ لاجوردي کسور ج - قرنفل نیم عدد - بارنگ آس نموده لعاب دهن خود گولی بسته بنوشد صافی داده پس از بر انداختن حلقه آب دهد و طعمه داري برده بر آید • و چهار باشد صافی

[1] I. J. p. ... 114

[2] کرکم is Turmeric, Curcuma longa. In many books, as here, the name kurkum is incorrectly given to saffron.

[3] دودی درویش "A fire lit by the poor, and by the qalandar monks. It is called الاو in Hind.: a fire kindled in a hole in the ground around which the villagers sit and warm themselves."

[4] کال I am unable to trace this word.

باختر[1] هرچه میرشکاران معاصر بودند کسی این قدر جرأت در زیادتی و کمی اوزان دواهای صائبه و قوی الاثر نکرده، ولی در اکثر هنرهای نوادر و غرائب این فن، فقیر جراًت نموده مثل این که باشه را در سه روز بر دراج و سارو طیار و گیرا کرده است و در یک شب دوا در چشم باشه کشیده چشم وا کرده و باز به بسته است * غرض آنچه هست درین نسخه درج است * و طعمه داری باشه، بعد صافی اول، سینهٔ یک گنجشک، و وقت دویم ودر دو گنجشک حصی، و وقت سیوم قدر معتاد باید خوراند، و صبح چهارم بشکار باید برد *

نسخهٔ پرمهرهٔ باشه * چون باشه را بر جهت خوبی شکار دهند، آنرا هیچ دوائی دیگر دادن روا نیست مگر مرتعل، که نافع ترین دواها است * از سبب تریاک طبع، باشه برداشت سختی دوا نکند، قدر خوراک آن نصف عدد قرنفل * و سبی که پرمهره دهند، بهر جانور، چه خورد چه بزرگ، آن شب، سیوم حصه از طعمهٔ معتاد کم کرده باید داد و الا ضرر بسیار دارد، شاید صباح بعد از یک و نیم پاس روز برآمده پر و مهره را قی کند و وقت شکار صفا گردد *

نسخهٔ خسکهٔ زنجبیل، از محمد هاشم میرشکار - اول زنجبیل را در گوشت ران اسپ چاک کرده و دوای مذکور را در اندرون آن گذارده بریسمان بدوزد، و در دیگ انداخته بر آتش نرم نگهدارد تا خوناب از آن خشک شود، و هیچ آب دیگر داخل نکند * چون گوشت بریان و سرخ رنگ گردد، از آتش فرود آورده نگهدارد تا سرد شود * آن گاه زنجبیل برآورده در شکم کبوتر بیابانی انداخته و کنارهای

[1] باختر the West is specially applied to Khurasan and the district of Kandahar

شکمش دوخته و چند تهٔ پارچه بر آن تر کرده به پیچد، و بالای آن گوشت کبوتر گلِ حکمت کند، و در دودی دفن کند[1] تا پخته شود و آن گل سرخ رنگ گردد و بوی سوختگی پارچه که بر آن گوشت کبوتر اندرون گل پیچیده است برآمدن گیرد، آنوقت بیرون کشیده نگدار تا بفسرد * بعد ازان زنجبیل مذکور را کشیده، دنب گوسفندی بیارد که یک لخت پارچهٔ پیه بود، و آنرا چاک کرده دوای مذکور را در آن داخل نموده و کنارهایش بریسمان دوخته و قدر یک وجب زمین کاوته و گودال نموده دنب مذکور را در آن دفن کند و تا یکپاس بالای آنجا آتش روشن کند، بلکه زیر آتش دان مطبخ که آنجا آتش باشد دفن کردن نیک است * بعد از سرد شدن، آن را از آن پیه بر آورده در آب لیمون چند شبا روز پرورده در سایه خشک نموده بعد از آن در شراب دو آتشه تر کند، چند شبا روز درهمین باشد * اما آب لیمون و شراب آنقدر باید انداخت که زنجبیل آنرا در چند شبا روز جذب کند و باقی نماند * چون زنجبیل طیار شود، قدر یک توله از آن زنجبیل - و مشک چهار سرخ - مومیائی و بیربهوٹی از هرکدام چهار سرخ - نبات یکتوله - و بعل یک ماشه - همه اجزاء را موافق اوزان بارگ آس نموده خشک معروف کرده نگهدارد * پیش از سوار شدن، دسه را قدر یک سرخ در ورق گوشت خورانیده بشکار باید برد، و اگر در عین شکار سرخی کند دیگر نمیتوان داد * و در هوای سرد و ابر، و اگر طعمهٔ زیاده خورده باشد یا هضم نکرده دیر نگهدارد، آنرا بسیار دافع است، و آزمودهٔ این فدوی است * وزن خوراک بار یکماشه، و بار دو را نفع بسیار کند * و ماشه را از یک سرخ تا سه سرخ توان داد و این نسخه از نوادر عصر است *

تخم باتوره ، تخم بنگ ، از هر کدام دانگی - نبات برابر همه ، که پنجماشه بود - همه اجزا را موجب اوزان گرفته باریک نموده نگهدارد * و اگر جانور نو گرفته را بدهد طیار کند ، و هم در شکار بکار آید و جانور ناهموار را بسیار ملائم کند * از سبب کیف ، مقدار یک خوراک ، وزن یک نخود است ، و جانوری که مزاج آن احادث دوا نمیکرده باشد آن را وزن یک ترمس [1] (و آن باقلای مصري را گویند) در ورق گوشت بدهد * جانور نو را ، همراه طعمه ، و روز شکار ، پیش از سوار شدن ، باید داد *

لحمه از عبد الحکیم - زنجبیل نمک هندي ، نبات ، از هر کدام یکدرم - همه اجزا را باریک آس نموده بعده بیارد شاش کودک ، و آنرا سنگتاب یسفالپارهٔ سوختهٔ آتش کرده و دوای مذکور را با این بول پخته خمیر نمایند وگولی چند سازد . هر کدام وزن سه سرخ * صبح پیش از سوار شدن چون جانور پرمهره بر اندازد آن زمان در ورق لحم بخوراند . و بعد ازان که دو پیخال کند بپراند - مبارک است *

پرمهرهٔ باز ، از شیخ عبد الواحد - قرنفل یک سیر شاهی - نمک هندي یکسیر شاهی - بول خر سیاه پاؤ آثار شاهجهانی - در یک حمرهٔ گلی بر آتش نرم آن قدر جوش کند که قدر یک سیر شاهی بول در آن باقی ماند . آنگاه فرود آورد و دران ظرف در آفتاب نگهدارد تا دوای مذکور خشک شود . و لیکن بورهٔ [2] کوفته داخل نماید * باز را در ایام زمستان یکعدد قرنفل مذکور در پر پیچیده بخوراند . و جره را نصف عدد ، و پیغو و باشه را ربع * صبح بعد از انداختن پرمهره بشکار برد ، اگر صید زود میسر آید ، خون همان کافیست و هرچند خواهی بپران . بعده

---

[1] ترمس یعني باقلای مصري (*Turmus*) *Lupinus albus* (Watt).

[2] بورهٔ borax, perhaps for بورهٔ ارمنی Armenian bole

دآنرا از سیر کن • و اگر در شکار یافتن دیر واقع شود چون خورانیدن از هر پرندهٔ که موجود باشد لازم است و الا جانور از زیادتی گرسنگی عاجز گردد و در پریدن خوبی نکند - و الله اعلم بالصواب •

فصل دویم در معالجهٔ شکار باشه و پیغو عرف شکره • چون در طلبیدن و باولی دادن بمدعای خود رساند. چلغو در گلوبس بسته دست رو [1] پرانند و این طریق پسند کردهٔ استادان است • ولی مبتدیان آنرا مثل شکره در مست گرفته بپرانند. اما دست رو بهتر است •

طعمهٔ معتاد باشه زیاده از دو گنجشک خوب نیست • چه صبح گوشت بر دهد و چه عصر گوشت زده. هرچه باشد. از آنچه استادان اتفاق بر آن دارند تخلف آن بالجزم مضرت رساند • و علاوی باشه. نیکوتر از نبات حالی. نیست •

نسخهٔ صافی ساده که جهت شکار باشه نافع است • باید که شب اول سینهٔ دو گنجشک بی استخوان و پر بخوراند صبح چون دو گهری روز برآید و سردی هوا کم شود گولی نبات آب درست کرده [2] بدستوری که در فصل باز جهت صافی ساده نوشته شد بدهد • و آب دادن و جمیع آن قواعد اینجا هم بدان موجب بی زیاد و کم بعمل آرد • و برای باشه چهار ماشه نبات. یک خوراک. موافق است. و از سه ماشه گرفته تا شش ماشه استادان فرموده اند • و در این ملک

---

[1] *Dast rau* to cast from the fist *i.e.*, not to hold in the hand and throw as is done in the case of the *Shikra*, which is a bird of slow flight

[2] آب درست کردهٔ, the sugar candy, etc, is powdered very fine till it is as smooth to the touch as fine flour three to five drops of water are then added drop by drop, and rubbed in, this makes the powder slightly damp, so that, when tightly rolled in the corner of a handkerchief it binds into a hard ball that does not break when being forced down the hawk's throat

زمانی جانور را سرنگون کرده و انگشت در حلق جانور داده آب مذکور از دهن جانور بر آرد ، و یک بائیرهٔ دیگر نیز بهمین دستور کند * اگر جانور بحال آید و هم پیخال کند بهتر ، و الا فتیله را بروغن چرب کرده در صفرهٔ [2] جانور دهد و بائیرهٔ سیوم بدهد - انشاء الله تعالی درست گردد ، و این بائیرهٔ سیوم نگذارد تا هضم کند - و الله اعلم بالصواب *

نسخهٔ قنبیل از شیخ گهاسی میرشکار سعید خانی - دمک هندی یکتوله - نبات یکتوله - قنبیل یکتوله - زعفران یکدرم [1] - مسک یکماشه - مومیائی یکماشه - الاچی کلان دانها سپیده یکدرم - همه اجزا را باریک نموده در شش سیر شاهی شیر گاؤ حل کرده بر آتش نرم پخته طیار کند ، چون قوام گیرد ، قدر دو سیر شاهی روغن گاؤ داخل کرده بجوشاند تا حلوا دستور گردد ، آن زمان فرود آورده نگهدارد * وقت احتیاج برابر دو نخود در ورق گوشت دل بر جانور را خوراند ، و دو سه اوراق ازان گوشت مذکور بآب سرد تر کرده بخوراند ، اما فی الفور جانور را بر چکس باید نشانید * پس اگر قی کرد ولقمه بر انداخت بهتر آنرا چند نوک آب باید خورانید * چون پیخال کرده فارغ گردد ، یک بغل سار فوراً دمده و بخون او آلوده تازه گرم بخوراند ، و عصر دو گنجشک آنداره بار را خوراند ، و صبح بقصاو الهی خون چسانیده بپراند * و اگر دوا را هضم کند ، پس از فارغ شدن از پیخال ، سینهٔ سارو خون آلوده بخوراند و شام یک گنجشک آنداره بدهد - انشاء الله تعالی صبح بپراند * اگر طعمه داری با وقوف و خبرداری کند اشتهای این لقمهٔ صافی تا سه ماه روز بروز زیاده گردد ، و اگر خطا کرد سه روز اشتها وفا نکند * همواره طعمه باحتیاط ، چنانکه در اصول طعمه داری یاد کرده خواهد شد ، بدان موجب بعمل آرد *

---

[1] درم or درهم Diam (a weight) [2] صفرهٔ Anus, in Persian and Hindustani صفره

لقمهٔ صبر از شیخ عبد الواحد نوشته شد - نبات یکتوله - صبر زرد سقوطری یکتوله - هردو را باریک آس نموده آب لیمون هفت توله ، در ظرف مسی که بی قلعی باشد بر آتش نرم بپزد ، اما آب لیمون یک مرتبه نیندازد ، بدفعات چند اضافه نماید . چون بقوام آید فرود آورده نگاه دارد • مقدار یک خوراک باز معرور دو نخود ، در یک ورق گوشت دل بر بخوراند ، و تا زمانی صبر کند که جانور دیر پیخال از لقمهٔ مذکور کرده گرسنه شود ، آن زمان اگر شکار میسر آید مبارک است و اگر تاخیر واقع گردد خون چند منقار بدهد از هرچه موجود بود - و الله اعلم •

صافی باز از عبد الواحد میر شکار - نمک هندی دو ماشه - شب یمانی دو ماشه - شهد سفید چهار ماشه - هر سه را باهم حل نموده فتیل آن قدر داخل کند که بدان گولی بسته شود • آنگاه باز را قدر دو نخود در ورق گوشت صبح بخوراند . چون دو پیخال کند بر آب بگذارد تا بنوشد و هیچ ندهد و با عصر گرسنه دارد • بعده یک گنجشک اندازه بخوراند ، و صبح خون خورانیده بپراند • و این صافی ، زیاده ازین طعمه داری نمیخواهد ، و بالخصوص جهت چرغ و بحری است • لیکن اینها را مطابق وزن صدر تمام و همه را یک گولی کرده بطور صافی بدهد • و چون از قی فارغ شود فائیرا آب باید داد . و اگر خود قی نکند فائیره خردل لازم است ، بعده آب دهد ، و شام قدر یک گنجشک گوشت دل بر اندازه کرده بخوراند و صبح بپراند - مبارک است •

سفوف [1] از عبد الحکیم ، جهت باز - زنجبیل یک ماشه - برنج یکماشه - مرتعل یک دانگ - نمک هندی یکماشه - ول [2] حوائی ،

[1] سفوف Medicine taken dry and unmixed, a powder (in opposition to an electuary.)

[2] ول حوائی, apparently a copyist's error of اجوائن

استادان بتاکید زیاد منع فرموده اند که باز ملائم و لاغر را ندهند و شرح و بد طینت را سزاوار تر ازین صافی و لقمهٔ دیگر نیست *

نمک صافی تنها که بیست و پنج سرخ باز را دهند در تجربه رسیده و فقیر از شیخ عبدالواحد آزموده است * هر آن بازی که بدخو باشد و از دواها که درین مختصر درج است بهیچ یکی رام نگردد او را باید این صافی داد و نمک بسیار دیده تعجب نکند و بی اعتقاد نشود * شب علی الرسم قدیم طعمهٔ بی استخوان از معتاد کم کرده بخوراند و نمک سنگ لاهوری پایره صاف و شفاف را تراشیده مثل سر انگشت تا بطور حبها درست کند اما از وزن معین چند سرخ زیاده باشد و بعد از آن در میزان وزن بدهد و پارچهٔ سفید بآب تر کرده آن حب نمک را دران پارچه بمالد و هر بار وزن کند معادا در ماشی از وزن بسیار کم گردد * و وزن این از شیخ عبدالواحد عمر سکار سعید خانی که این صافی ازو یاد گرفتم و از دریست نامه تصنیف سعید خان مرحوم است بیست و چهار سرخ معلوم گردیده و بهمین وزن باید درست کرد * و یک حبه نبات وزن یکماسه آن هم بنمک باز بدهد و صبح باز را گرفته و درقماچه کرده اول حب نبات را و بالایش حب نمک را هر دو بهم یکجا بدهد و بر دست بنشاند و انتظار قی جانور کشد * اگر پیش از پیخال خود بخود قی کند بهتر والا تا یک پیخال هم باک نیست * وچون یک پیخال کرده قی کند آن زمان بر طغارهٔ آب بر چهار پایه باید بنشاند. وتنگ دوال باید بست تا بخوردن در آب نرود و منقارش بآب رسد و ماندگی در این امر نکشد * تا وقتی که آب میخورد بهوار نباید داد. اگر تمام روز هم بگذرد باکی نیست * و چون عصر شود به قدر سینهٔ یک گنجشک بهوار باید خوراند و تمام شب بهمین قناعت کرد * و صبح دوم گوشت بر آندازهٔ مقدار

دو گنجسک خوراند ، و عصر سه گنجسک * روز سیوم باید مرغ زیر پای باز کست ، و ازان ماکیان مقدار چهار گنجسک خورانیده سیر کند ، و عصر باده سه گنجسک پرها صاف نموده با استخوان اندازه کرده سیر کند ، و صبح باید بشکار رود - انشاء الله تعالی خونگیری کند *

و اگر احیاناً وی بر وقت نکند و طعمه در شکم خود نگهدارد ، آنرا خردل و سپندان که بهندی هالیون [1] گویند از هرکدام دانگی باریک آس کرده گولی بسته و باز را گرفته از حلقش باید فرو گذرانید * و اگر وی انحال بدین دوا قی کرد و طعمه بر آورد بهتر . و الا وزن چهار سرخ برنج باریک نموده بآب گولی بسته باز را گرفته از حلق آب باید فرو گذرانید ، تا طعمه قی آرد * و بعد از فراغ استفراغ و حلطه . آب جهت خوردن پیش آرد * و اگر قی بر وقت نکند و طبیعت باز سست گردد آنرا باید باندرهٔ آب نفها کرد . تا طعمه بهمراه آب از بهیگاه در پیخال بر آرد * بعده باندرهٔ روغن گاؤ ، شیر گرم کرده ، قدر سه ماسه بهمراه قدری خون ماکیان سیاه باره کسته دران ممزوج کرده بدهد تا طبع باز قوت گیرد * و در همچنین وقت قدر یکسرخ جندبیدستر که آنرا بچکان [2] نیز گویند و آن خصیهٔ سگ آبی [2] است ، بهر نوع که در شکم جانور داخل گردد باید خورانید و بسیار نافع و مجرب است * و این جندبیدستر برای سستی که از هوا زدگی و برودت باشد همه جا بکار آید و آزمودهٔ این فقیر است *

اما اگر جانور باز یا هرچه باشد از سبب هضغتی مسهل سر خود را بجنباند و بیهوش گردد ، آن را در آب برنج بسته و آب اول را ریخته و آب دوم را دران داخل کرده بدست اندکی مالیده ازان آب باندرهٔ بجانور دهد ، و بعد

---

[1] هالیون H and سپندان P *Brassica campestris* هالیون is Panjabi for 'mustard.'

[2] جندبیدستر (Janda bidastar) *Castor Fiber* (castoreum) سگ آبي is the otter, in Afghanistan called سگ او I am unable to trace the word بچکان

عقدهٔ دوا، که بهندی پوٹلی [1] خوانند، بچکاند * و زمانی بر آفتاب باید بست تا زرد آب از دماغ باز بچکد و قی هم کند و بلغم بر آرد * بعد از یک پیخال کردن بر طغارهٔ آب سیر گرم در آفتاب بندد و تمام روز گرسنه دارد و بر آب بسته باشد * عصر بگوشت کبوتر یا فاخته، و اگر میسر نیاید، ماکیان سیاه خون آلوده قدر دو سینهٔ دو گنجشک، بلکه کمتر، خوراند، و شب بهمان قناعت دهد * و صبح دوم گوشت بر قدر سینهٔ دو سه گنجشک آبداره بآب سیر گرم باز را بخوراند، و عصر چهار گنجشک از پر و بال صاف نموده باستخوان بخوراند باندک آب * صبح سیوم ماکیانِ سیاه زیر پای باز کشته از گوشت آن نیم سیر کند، و عصر سه گنجشک با استخوان و پر بخوراند، و بعد انداختن پر مهره سوار شود بشکار - انشاء الله تعالی خوبی در گرفتن کند * و اگر خواهی که باز از همین عطوسی [2] خلطه اندازد اول همه دوا بدستوری که نوشته شد، معه طعمه داری و آب دادن بعمل آرد مگر همین قدر تفاوت است که جهت بر انداختن خلطه، یعنی پیه زیادتی که در شکم جانوران بهم رسد و باعث بی اشتهائی آنها باشد، قدر مقدار حبگای دانه از نمک لاهوری تراشیده و پیش از چکانیدن آب آن را از حلق فرو گذرانیده بعد از آب مذکور چند قطره در حلق و بینی باز چکاند. و دیگر هیچ تفاوت در قواعد صدر ندارد *

سعوطی [3] عرف ناس کشمیری. از سعید خان مرحوم، که از عبد الواحد میر شکار نوشته * قرنفل سفید دو عدد - فلفل گرد سفید پنج دانه - زنجبیل یکدیم ماشه ده سرده سرخ باشد - برنج دو ماشه - نمک سیاه که هندی

---

[1] بوٹلی A small bundle, a packet, parcel (of medicine, etc.)

[2] عطوسي P from Ar عاطوس, Snuff

[3] سعوطی عرف ناس کشمیری سعوط Ar and ناس H both mean "snuff"

سواچیر مانند چهار سرخ - همهٔ اجزاء را موافق اوزان باریک آس نموده وزن سه سرخ خشک جدا نگهدارد، و باقی همه را در پارچه مثل نافه بسته و بآب سرد در کف دست خوب تر کند، و باز را گرفته در قباچه کند • و اول همان سه سرخ دوا که جدا خشک نگهداشته است در دهن جانور اندازد، و بالایش چند قطره از آن نافه [1] دوا که در پارچه بسته و تر کرده است چکاند و بر چشم جانور مالد، و در هردو سوراخ بینی باز از آن چکاند. و بر چهارپایه بندد تا صاف شود، و بر دست ندارد که باز را از تصدیع باس در چشم بر نیست نشستن تصدیع شود • چون از قی و پیخال انداختن فارغ شود خلطه هم بر اندازد • آن زمان طغارهٔ پر آب کرده بازرا بر آن باید نشاند و بنگ باید بست تا در آب پا بر نکند ولی نخوردن مختار باشد و نرسد بآب که آب اصل حیات باز است •

طریق خلطه گرفتن باز درین باس این طور است، که بدادن این دوای تنها خلطه نیاندازد. مگر آن زمان که دو سرخ نمک لاهوری وقت معالجه کردن در حلق باز فرو نگذارند. تا باز از اثر و قوت آن خلطه بر اندازد • و تا وقتی که باز آب میخورد گرسنه دارد و هیچ نهوار ندهد، چون از آب خوردن سیر شود و دیگر نخورد آنگاه دو نعل یک گنجشک نهوار باز را خوراند، و بر همان قناعت کند • و صبح دویم گوشت بر اندازه مقدار دو گنجشک خوراند، و عصر سه گنجشک. و صبح سیوم مقدار چهار گنجشک گوشت بر اندازه، و شام پنج گنجشک دهد. و صبح ماکیان سیاه در زیر چنگال باز کشته بر آب گرم کند و بخون آب آلوده از گوشت همان ماکیان نیم سیر نماید • و عصر دو گنجشک اندازه از پرها صاف کرده بخوراند. بهمراه استخوان معمولاً که همه کس میخورانند • و صبح دیگر خون چسانیده بشکار برد •

---

[1] نافه دوا, i.e., the pad containing the medicine, medicine bag

بعد از آن برداشت دوای مذکور خوب کند * و باز لاغر را مدر یک کنجسک گوشت دل بر آندازه کرده بهوار دهد تا باعث قوت طبیعت جانور گردد و بعد از آن سه روز طعمه داری بدستور صافیها کرده بشکار برد - انشاء الله تعالی خوبی شد *

لقمهٔ چوب چینی * مسک دو سرخ - مومیائی دو سرخ - زعفران چهار سرخ - برج سه سرخ - زنجبیل چهار سرخ - اجوائن دو سرخ - چوب چینی یکماشه - جو بوا چهار سرخ - الاچی خورد چهار سرخ - کافور سه سرخ - همه اجزا را باریک آس نموده ، صمغ عربی عرف گوند ببول [1] در گلاب تر کرده آن ادویه را ، باللعاب گولی بندد * باز را یک سرخ و حبّه را نصف آن * سب پرها همراه طعمه باید داد تا بخورد . و صبح وقت فی کردن چون پرمهره را بر اندازد و فارغ گردد . باز را در لقمهٔ گوشت یک گولی بخوراند . و اگر آب برغبت بخورد بهتر ، و الا احتیاج آب هم نیست * و چون بیک هضم بعد طعمهٔ گوشت مایل از معتاد سیوم حصه کم کرده بخوراند باندک آب مالیده و عصر نصف طعمهٔ معتاد ، کنجسک بآب تر کرده بخوراند * و صبح دوم یک حب دیگر در ورق گوشت بخوراند و سوار شود * وقتی که در شکار گاه رسد خون چسانیده بپراند ، نیکو اشتها آرد و خوب گیری کند * و بعضی دوا سریع الاثر است ، بیکبار خوردن آن . اثر قوی نماید . و اکثر دواها بعد از دو سه مرتبه خوردن اثر بظهور آرد *

لقمهٔ لیمون پخت [2] و عمل بختیار خان بر این لقمه بسیار است * بیارد صبر سقوطری . آنرا بر سفالپارهٔ آب نارسیده بریان باید کرد بر آتش کم ، و ازان صبر دو ماشه - قنبیل ناشسته چهار ماشه - زعفران دو ماشه - مسک

[1] ببول Acacia arabica Indian Gum Arabic Tree (Watt) The gum is called *babūl kā gond*

[2] *Limun pukht*, that which is cooked inside a lemon.

و مومیائی از هر کدام دانگی (و دانگ ششم حصهٔ مثقال و آن شش سرخ میشود) بیربهوٹی پنج عدد - شنگرف چهار سرخ - همه اجزا را باریک آس نموده بآب لیمون خمیر کند . و یک لیمون دیگر را سر بریده و انگشت در آن جنبانیده و خانه دستور کرده آن خمیر لعمه را در آن پر کند . و خمیر آرد گندم . بلکه گل حکمت کردن بهتر است • و بعده در دیگ گلی ریگ نمناک انداخته و آن لیمون را در آن ریگ داشته ریگ دیگر بالایش اندازد . و آتش اندک زیر آن روشن کند . و بعد زمانی فرو آرد و نگهدارد • وقت شکار بقدر یکدانهٔ فلفل باز را در ورق گوشت خورانیده سوار شود . و در شکارگاه خون چشانیده بپراند انشاء الله تعالی خوب گیری کند . و این مکرر آزمودهٔ فقیر و جهت باز و شاهین بی نظیر است •

ناس بدحسابی از میر حمید الله که عمل صافی کند و اشتها بیفزاید و تنقیهٔ دماغ را فراز واقع شد و دفع لاغری و شقاق و کلبعره کند • بیارد زنجبیل دانگی - و برنج نوهی دو دانگ - نمک سنگ لاهوری یکماشه - برنگ کابلی دانگی - شملیت دانها چهار سرخ - دار فلفل دو سرخ - قرنفل پنج عدد - باریک آس نماید و خردل بعدی سپید خوش در آب کند و چون آب زرد رنگ شود قوت دوا در آن آید آنگاه شمهٔ اجزاء را باریک آس کرده در پارچهٔ بسته این داروها را در آن قدر از آن آب خوشانده تر کند که همه تر شود . و چند قطره در حلق باز باید چکانید . و در هر دو سوراخ بینی باز چهار قطره . یعنی از هر یک جانب دو قطره از آب .

[1] Khāna dastūr, "like a receptacle", the author frequently uses dastūr in compounds in the sense of "like".

[2] Gil-i ḥikmat "lute, mud cement".

[3] ناس H "snuff".   [4] شقاق و کلبعره vide p. xxviii, note 6.

[5] برنگ کابلی (barang) Myrsine africana (Watt) Embelia Ribes ("Jauhar-i Ḥikmat").

[6] شملیت (shamlīt) Trigonella Foenum graecum The Fenugreek.

باشد * اول روغن گاو قدر دو توله داغ کند و هر سه اجزاء را یعنی حلوای قنبیل را در آن داخل کند تا بریان شود و بچوبی بگرداند که بسوزد * چون برشته شد ، آنگاه شربت اجزای مذکور را بر آن اضافه کند و بگرداند و بجوشاند تا مثل معجون شود و بقوام آید ، اما قوام سخت باشد که ، وقت دادن ، گولی بسته شود * قدر سه سرخ باز و سایر جانوران کلان از سیاه چشم و کلان چشم را ، برابر ، عمل کند * و طعمه داری موافق صافی لقمهٔ سیخ گهاسی بعمل آرد * و این از همه قوی تر است ، مگر چرخ را تا قدر یکدانگ [1] هم توان داد که جانور کلان و سخت طبع است *

لقمهٔ گوشت سیر و بچهناک [2] از شاه بهوار * صمغ گوگل [3] چهار ماشه - مومیائی دو سرخ - کافور چهار ماشه - بچهناک تیلیا [2] دو ماشه - گوشت شیر خشک و یا تر و تازه دو ماشه - گهونگچی سفید یک ماشه - قند سیاه دو ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده در شیر عورت گولی بندد و در بار تاپوره جوف خالی کرده اندر آن پر کرده تا یک هفته نگهدارد و هیچ آتش نزدیک آن نیارد * وقت شکار باز را قدر یکدانه عدس در ورق گوشت خورانیده بشکار برد ، اما چون در شکارگاه رسد آن زمان دهد که ضرر بجانور نکند - و از جملهٔ نوادر روزگار است *

لقمه از گدانیگ * افیون دو سرخ - گاو روغن یکسرخ - اشغار یکسرخ - بآب لیمون سائیده نگهدارد * قدر مستعمل باز وزن دو دانگ ازان در شکارگاه خورانیده بپراند *

---

[1] دانگ a sixth of a *misqal*

[2] بچهناک (*bachnāg*) *Aconitum ferox* Indian Aconite (Watt)

[3] گوگل *Balsamodendron mukul* Gum gugul (Watt)

لقمهٔ عاقرقرحا ، و این گرم است، در چله سرما نفع دهد ، حیلهٔ فقیر ؛ برای سرما نیک است • قرنفل یکماشه - جوز بوا چهار سرخ - حلویری دانگي یعنی شش سرخ - زعفران یکماشه - عاقرقرحا چهار سرخ - تیج پل [1] و اجوائن از هر کدام دو سرخ - قندیل ناسسته سه ماشه - نبات سه ماشه - همه اجزا را موافق اوزان موجود کرده کوفته باریک نموده و شاش کودک در ظرف گلي بر آتش نهاده و کف آن بر آورده بدان کف خمیر کند • و برابر یکدانهٔ ماش گولیهای خورد از آن سازد . و صبح شکار ، باز را یک گولي در ورق گوشت خورانیده سوار شود - مجرب است •

صافي دار فلفل - جانوربد جو را نافع است • نبات ده ماشه - نمک لاهوري چهار سرخ - دار فلفل چهار سرخ - هر سه را بهم سائیده ، بآب گولی بسته و باز را ، شب ، طعمهٔ بی استخوان سیوم حصه از معتاد دم کرده بدان سیر کند • و صبح باز را گرفته و گولي از حلق او فرو گذرانند، اما مداری نبات خشک بر گولي مذکور اندوده بعد از آن باز را دهد که بلدي دوا زود بر آن ظاهر نگردد ، و گولی را قی کرده پیش از حصول مدعا بر نیاندازد و باز لاغر را چهارم حصه دم کرده بدهد • و بعد از دو پیخال و قی کردن خلطه ، آب شیر گرم در پیاله دهد تا برغبت خود بخورد • و اگر باز بآب خوردن عادت نکرده باشد آنرا گرفته آب قدر یکتوله سیر گرم نموده در دائرهٔ مثل سیاه چشم دهد ، و این از هنر توران [2] است • چون از پیخال کردن فارغ شود پس بیاس باید برد ، اگر باز فربه باشد. و از اثر دوا سست نشده باشد آنرا گرسنه داشتن نافع است : و اگر باز لاغر باشد آنرا صافي ساده داده تدارک فربهي باید کرد و چون فربه شود

[1] تیج پل for تیجبل *tejabal ? (Zanthoxylum rhetsa)*

[2] *Tūrān*, Transoxiana, Turkistan

شیر مادهٔ گاو داخل کرده بر آتش نرم بپزد تا حلوا طور گردد * آنگاه دو سیر شاهی روغن مادهٔ گاو اضافه کند و آتش نرم کند مبادا که داغ خورد و سیاه گردد، و بخوبی بگرداند تا خمیر به دستور بقوام آید * آنگاه فرود آرد و در ظرفی مستعمل نگهدارد تا روغن از آن خشک نشود * هرگاه باز بهیچ صافی و پر مهره رام نگردد و بد فعلی و اقسام وحشت داشته باشد، آنرا، و یا اگر جانور بیک خو باشد و از فربهی و امتلا بی اشتها شده باشد، آنرا، این طور خوراند، که اول عصر چهار گنجشک بی استخوان از پرها صاف کرده (که در هندی طعمهٔ خصی [1] گویند) باز را بخوراند و بر آن قناعت کند، و صبح قدر دو سرخ در یک ورق گوشت تر (و اگر باز سوخ بود آنرا سه سرخ دادن رواست) بخوراند و بر دست دارد تا آن ورق را قی کرده بر اندازد و بجائی نگهدارد تا چند پیخال و چند مرنده قی از اثر دوای مذکور کند * و چون خوب خالی شود و از قی و پیخال فارغ گردد، چهار گوشت ساروی گرم بخون آلوده یک سینه خوراند و بر آن قناعت دهد و عصر دو گنجشک آنداره کرده بخوراند * و صبح دویم چون هر مرغی چسانیده شکار برد اما بر صید کلان و آن صیدی که پیشتر نگرفته باشد نپراند - انشاءالله تعالی خوب کند * و بعد از چند مرغ گرفتن آب چند منقار بدهد و دم داده [2] و دهن راست نموده بپراند * و چون از شکار فارغ شود از گوشت گرم شکار بخون آلوده او را سیر کند * بعد از اندک زمانی آب دهد مدعا آنکه از ابتدای خورانیدن دوا تا گرفتن صید درمیانه آب منع است،

---

[1] *Khaṣī karnā* in Indian falconers' jargon is to prepare a bird for hawk's food by plucking it, removing the entrails and cutting off the shanks and then boning it by removing the breast bone and thigh bones. The flesh of the breast remains intact in one piece.

[2] دم داده probably means "blowing on the hawk's head", falconers do this to a blown hawk.

و بعد از آن هم بسیار نباید داد که جوش این کم نشود ، و آب مطابق ندادن هم خوف داغ رسیدن بجگر جانور، از جوش و حرارت دوا، باشد *

و اگر این لقمه یکبار بجانور باز و با شاهین خورانیده باشي و آن جانور، از سبب طبیعت نامجیب خود ، حکم علاج را قبول نکند، برای آن این فقیر حیلهٔ سوای سابق بعمل آورده، که یک روز، موجب وزن خوراک، ازین صافي باز را داده و طعمه داري موجب نسخه بعمل آورد ، چنانکه اختراع سعید خان مرحوم عرف ارشد خان است، و روز دویم وقت صبح که نوبت شکار باشد موقوف کرده نباید زد ولی همان وقت و بلا فرصت باز دیگر لقمهٔ مذکور بهمان دستور و وزن که گفته شد باز را بخوراند و چون از می و پیغال کردن فارغ شود تهوار بخون آلوده بخوراند. و عصر قدر سه گنجشک آندازه کرده بخوراند و روز سیوم خون چشانیده بپراند * و درین نوع تفاوت اینست که سعید خان یک روز لقمه داده و طعمه داري کرده روز دویم شکار میرفت * و این فقیر بهمین نوع بمار تند خو و بد فعل آزموده بسیار نیک اثر کرد * اما هر آن باری که اقسام عیب داشته باشد و هیچکاره بود آنرا دو روز متواتر این لقمه داده و طعمه داري نموده روز سیوم بشکار میرفتیم و با سابق شمین تفاوت داشت * از اختراع این فقیر است و آزموده و مجرب است *

صافي لقمهٔ قنفیل ، تصرف این فقیر * قنفیل یکتوله - زعفران یکدرم - صبرسقوطري یکدرم - نوشادر چهار ماشه - شب یماني چهار ماشه - ندات دو توله - مسک و مومیائی ، هر کدام یک ماشه - شهد خالص دو توله * قنفیل و زعفران و صبر هر سه اجزاء را در آب لیمون ملایه کرده بدستور حلو کنند ، و ندات و نوشادر و شب یماني و شهد در آب لیمون و گلاب تر کرده جدا مثل شربت کنند. چنانچه گلاب و آب لیمون هر کدام قدر چهار توا

و یا از هر پرنده که موجود باشد بچون او آلوده بخوراند و بشکار سوار شود - مبارک است * و این از استادان است و آزمودهٔ این فقیر است *

پر مهرهٔ دارچینی ، از فقیر * اگر باز در شکار خوبی نکند آنرا صبح طعمهٔ گوشت بر بقدر چهار گنجشک ، در سر دست (یعنی بدان قدر بکتوله و سه توله آب ،) تر کرده و بدان آندازه کرده بخوراند . و بر طعام آب بدهد تا آب برغبت خود بخورد * و عصر چون باز گرسنه شود چهار گنجشک از پرها صاف نموده و با استخوان آندازه نموده بخوراند * و چون شام از حوصله طعمه را هضم کرده بتهٔ[1] برد ، آن وقت نمک برابر یکدانه جواری - مرتعل یکعدد - دارچینی قدر چهار جو - نبات چهار سرخ - در پرها پیچیده باز را بخوراند و صبح بعد انداختن پرمهره چون چشانیده بشکار برد *

لقمهٔ بهاری باز و ازین فقیر است * چون در ایام زمستان باز را دواهای حار و یابس اکثر اوقات میدهند آن زمان بسبب هواهای سرد موافقت کند . ولی در موسم بهار حرارت در طبیعت باز غلبه کند . آنرا طعمه بدوآتشهٔ آب و گلاب . استعمال کردن ، و گاهگاهی شیر بر یا عرق بید مشک همراه طعمه دادن نافع ترین دواها است * و لقمهٔ ذیل برای خوب گیری شکار در آن موسم بهترین لقمه ها است - بهیدانه دو ماشه - تخم کاهو یکماشه - تخم کاسنی[2] یکماشه - کافور چهار سرخ - عنبر[3] دو سرخ - کشنیز[4] خسک یکماشه - مسک چهار سرخ - زنجبیل پرورده سه ماشه - نمک یکماشه - نبات شش ماشه - دار چینی دو ماشه - همه اجزاء را نرم باریک نموده بآب لیمون سحق

---

1 *Tah*, the stomach as opposed to the crop

2 تخم کاسنی (*kāsnī*) The seeds of *Cichorium endivia*, or the Garden Endive (Watt)

3 عنبر Ambergris

4 کشنیز (*Kashnīz*) Coriander (*Coriandrum sativum*) (Watt).

نموده نگهدارد * وزن خوراک باز از آن دو سرخ وقت صبح ، در ورق گوشت خورانیده سوار شود ، جانور بشکار خوبي کند انشاء الله تعالی *

پرمهرهٔ بول حمار* زنجبیل یکتوله - برج یکتوله - مرفل یکتوله - باکوفته در شراب و شاش خر مساوی الوزن ترکرده در چاه ذیل [1] دفن کرده بعد از یک هفته بیرون کند و در سایه خشک کرده نگهدارد ، هرگاه بخواهد که ازین دوا در پرمهره باز را بدهد وزن آن این است ، مرفل نصف عدد ، برج و زنجبیل از هر کدام برابر یکدانهٔ ماش ، شب در پرها پیچیده باز را بخوراند ، صبح بعد از بر انداختن پرمهره بشکار برد * ضرورةً جانور شوخ را باید داد ، اما جانور سلیم طبع را رعایت خوب است ، دوای دیگر بسیار است *

خستهٔ مصطگی رومی ، هیلهٔ مقدر که جانور را فربه و تندرست دارد و اشتهای شکار زیاده کند * هلیلهٔ کابلی [2] سه ماشه - مصطگي رومی یکماشه - نبات دو ماشه - باریک آس کرده سفوف نقد و اکثر اوقات در ورق گوشت قدر چهار سرخ باز را باید داد ، بسیار نافع است *

نسخهٔ صافي سعید حاجي که از عبد الواحد میر شکار ، بتجربهٔ این فقیر در آمده - قندیل ناسسته سه توله - نمک لاهوري دو توله - زعفران یکتوله - نبات دو توله - اول این همه اجزا را باریک اس نماید (و هر چند احتیاط در اوزان کند در هر دوا نفع از آن زیاده بیند) و بعد از آن ادویه را در پتیلهٔ مس [3] که بقلعي اندوده نباشد انداخته و یکنیم پاؤ (از آثار [4] شاهجهانی)

---

[1] چاه دبل probably a copyist's error for زبل "dung, manure

[2] هلیلهٔ کابلی name of the *Terminalia chebula* "chebulic myrobalan," when quite mature

[3] پتیله a deep pot of metal

[4] آثار the Indian 'seer,' a weight of about 2 lbs

که چند مرتبه لقمه در آن افگنده و خرج کرده باشد داخل کرده نگهدارد . مدعا آنکه قوطی نو ، آب آنرا بخورد حدت کند و قوت دوا کم شود و نیکو عمل نکند * و در ایام آب کلانی[1] قدری شراب نو داخل کند اما دو آتشه ، و قوت این تا پنج سال خوب ماند ، و بعد از آن کم عمل کند * و اگر در ظرف شیشه و یا چینی باشد قوتش هفت سال بلکه ده سال باقی ماند * خوراک باز که بعادت شوخ باشد دو سرخ ، و الا یک سرخ باز را موافق است * بحري و شاهین را دو سرخ باشد . و چرغ را چهار سرخ * و قوت این لقمه بعد از یک گهري معلوم شود * در ورق گوشت ضم پس از شکار خورانیده سوار شود . و در عین شکار هم بجانور دادن سزاوار است و این نی سگ از همه لقمه‌های سفید کامل تر است *

نسخهٔ پرمهره که جهت شکار عمل خوب کند * مرتفل یکعدد - گمونکچی مغز یک دانه - در پر پیچیده باز را عصر سه گنجشک طعمه دهد و چون هضم کند پرمهره دهد وصبح بعد از انداختن پرمهره خون چشانیده بپراند *

لقمهٔ سماق که اشتهای باز را زیاده کند و از متغیر است و مجرّب است *

سماق که آنرا در هندی تترک[2] گویند سه ماسه - زنجبیل پرورده چهار ماسه - شونیز دو ماسه - مالکنگنی دو ماسه - زیره سوتی یکماشه - فلفل گرد دو ماسه - اجوائن خراسانی دو ماسه - پودینهٔ خشک سه ماسه - دانهٔ انار ترش خشک سه ماسه - همه اجزا را باریک آس نموده در دو توله قند سیاه لاهوري با آب و گلاب بر آتش بقوام آورده ممزوج نموده

[1] آب کلان, by this the author means the depth of the rains or the *bari barsat*. By *sharāb ı nau* he probably means "brandy." It is the custom of most Indian falconers to add either brandy or lemon juice to a *luqma* during the rains as this is supposed to make it peculiarly efficacious in the coming winter.

[2] تترک *tatrak* H. or سماق A.P., *Rhus coriaria*, Sumach.

سه ماشه نمک لاهوري بر آن اضافه کند و معجون[1] کرده نگهدارد * وزن خوراک باز از آن دو سرخ . در ورق گوشت . صبح پیش از طعمه بخوراند . و بعد هضم کردن آن . قدر چهار گنجشک آندازه گوشت بر آب گرم دهد . و عصر طعمهٔ سه گنجشک با استخوان بخوراند . و اندکی پرهای ساده نیز همراه طعمهٔ عصر بدهد * و صبح پیش از شکار چون پرمهره قی کند قدر دو سرخ از لقمهٔ مذکور خورانیده بشکار باید برد - انشاء الله تعالی خوب گیري کند *

، لقمهٔ شب یمانی . این نیز از فقیر است . برای باز سخت * مرتفل دو ماشه - زنجبیل چهار ماشه - قنبیل ناشسته سه ماشه - زعفران یکماشه - برنج یک ماشه - حب نماي چهار ماشه - همه اجزا را باریک آس نموده و بآب لیمو پرورده تا چند روز آفتاب کند * قدر خوراک باز یکسرخ . و اگر شکار دیر میسر آید چند ورق آندازه بخوراند تا طبیعت باز بحال آید *

طعمه داري یکخوره که نیکو اثر کند * اگر جانور در شکار خونگیري نکند باید که آنرا صبح یکخوره قدر ده گنجشک آندازه خورانید و تمام روز بر همین قناعت کند و عصر هیچ طعمه دیگر ندهد * چون یکپاس شب باقی ماند باز خوب گرسنه شود . آن زمان قدر سه ماشه نبات تراشیده باز را گرفته از حلق او فرو نگدراند و از قباچه کشیده بر دست گیرد و باز را نزدیک آتش و جای گرم نگهدارد * و آب و شش کودک بهم مساوي ممزوج نموده پارهٔ زنجبیل خام باکوفته در آن داخل نماید . و بر آتش نرم شیر گرم کرده بدهد و بعد از دو پیخال . آب پیش باز آرد تا هرچه بخواهد برغبت خود بخورد و از پیخال کردن فارغ شود * صبح چند ورق از گوشت سارو یا فاخته

---

[1] معجون An electuary, a confection

خسکهٔ[1] برنج ، از تجربهٔ فقیر و آزمودهٔ محمد هاشم میر شکار • برنج خراسانی که چوبهایش سطبر بود شب در بول کودک تر کنند ، و نیک[2] را در آب جوش کرده مقدری روغن گاو خوش در آن اضافه نماید تا قوت نیک[2] در روغن آید ، بعد از آن ، روغن بر آورده و آن برنج که شب در بول تر شده است آنرا در آن روغن برشته باید سرخ رنگ کرد ، چنانچه نسوزد • پس آن برنج را در شراب دو آتشه سه شبانروز تر کرده آن قدر شراب داخل کنند که در ایام معتاد برنج آنرا جذب کند و باقی نماند • آنگاه آنرا خشک کرده وزن یکتوله از آن برنج ، و مسک ، و مومیائی ، از هر کدام یکماشه - نمک لاهوری دو ماشه - قرنفل دو ماشه - نبات شش ماشه - بیربهوتی یکماشه - همه اجزا را موافق اوزان باریک نموده نگهدارد • صبح پیش از شکار دو سرخ باز نافرمان را داده سوار شود - انشاء الله تعالی رام گردد و خوب گیرد • و در عین شکار دادن هم روا است • اما این برای بازی که گریزان و بد فعل و بد دماغ بود - چه جای آن که ملائم طبیعت و مجیب بود •

پرمهرهٔ اصل السوس • اگر باز فربه باشد و از زیادتی طعم بی‌اشتها شده باشد آنرا بادیان[4] چهار سرخ (که هندی آنرا سونف[4] نامند) و اصل السوس ، عرف ملهتی[3] ، دو سرخ در پر پیچیده جانور را بخوراند ، و از دادن دو بار اثر نیکو بظهور آرد • و لیکن اصل السوس را پوست دور باید کرد که ماران چون آزارمند شوند جائیکه گیاه مذکور رسته باشد در آنجا بروند و خود را بدان مالند لهذا پوست این چوب دور کنند که در خوردن ضرر بسیار دارد •

---

1 خشکه is properly rice boiled plain without seasoning, here = سفوف.

2 نیک, is this the diminutive of نی?

3 اصل السوس Ar., and mulhatti H., Liquorice Root *Glycyrrhiza glabra*. (Watt)

4 بادیان P and سونف H., *Illicium verum* The Star Anise of China (Watt)

طعمه داري صبر از محمد هاشم میر شکار • صبر سقوطري وزن چهار سرخ بآب مدر چهار توله تر کرده و طعمهٔ دل بر ورق کرده، قدر چهار گنجشک، در آن آب تر کند . و بعد زمانی از آن آب بر آورده و در آب باره شسته و تلخي صبر کشیده و در شکم ماکیان گرم کرده باز را باید خورانید • اگر صبح این طعمه داده باشد شام شکار برد . و اگر شام این طعمه داده باشد صبح شکار کند - مجرب و آزمودهٔ فقیر است •

لقمهٔ ورق الخیال[1]. تجویز این فقیر و آزمودهٔ میر شکاران عصر• هر آن جانوری که بد فعلی و بی فرمانی کند و از درخت بدرخت گریزد و صید را نگیرد این لقمه او را سزاوار است • یارد صبر بو داده شش ماشه - قنبیل ناشسته چهار ماشه - نمک سنگ سه ماشه - نوشادر تصعید کردهٔ آفتاب چهار ماشه - شب یمانی عرف پهتکي[2] دو ماشه - زنجبیل دو ماشه - برنج دو ماشه - عاقرقرحا سه ماشه - قرنفل سه ماشه - سهاگه دو ماشه - بیربهوتی سه ماشه - دارچینی سه ماشه - نبات دو توله - همه اجزا را کوفته و جوکوب[3] کرده در مدری سرکهٔ انگوري تر نماید و در ظرف شیشه یا چینی باید پرورد، و در ظرفی که از اجساد معدنی باشد در آن نباید انداخت که از سبب سرکه زهر قاتل گردد • یک هفته بعد از آن بر سنگ ملایه سحق بلیغ نماید، و چون نرم شود ورق الخیال شش ماشه - مشک دو ماشه - مومیائي دو ماشه - زعفران سه ماشه - همهٔ این اجزاء را در آن داخل نموده بشراب دو آتشه تر کند چنانکه حلوا[4] طور شود، و در قوطی کهنه

---

[1] ورق الخیال *Cannabis sativa* The Indian Hemp

[2] پهتکي *phatki* for *phitkari*, "Alum"

[3] جو کوب, i.e., roughly ground like *ardāwā*

[4] حلوا a sweetmeat properly made of camel's milk, flour, and sugar it is of the consistency of a jelly.

در ورق گوشت خورانیده سوار شود ، در شکارگاه خون اندکی چشانده بپراند *

صافی صبر سقوطری نو داده * اگر باز در شکار با مرمانی کند، آنرا شب سیوم حصه از طعمهٔ معتاد کم کرده بخوراند ، و صمغ نبات شس مانند دانها تراشیده نگهدارد و نمک سنگ قدر دانهٔ کنار جنگلی تراشیده وصبر سقوطری بریان کرده برابر دانهٔ نمک آن هم طیار بعد * و اول باز را صمغ گرفته هر دو دانها که از نمک و صبر باشند از حلق او فرو نگدارد ، و از مفاچه کسیده بر دست گیرد تا وقتی که فی بعد * پس و پس از پیخال ، فی کردن مضائقه ندارد * آنگاه که از قی فارغ سود و خلطه بر اندازد ، باز را باز دیگر گرفته نبات مذکور مطابق وزن صبر باید از حلق فرو برد ، و از مفاچه کشیده بر دست گرفته باید نشاند تا یک پیخال کند * بعد از آن بر غضارهٔ پر آب تنگ دوال باید بست تا بخورد ولی باندرون آب نبرود * و بعد فراغ از آب خوردن و پیخال کردن ، اگر بعقد که باز برداست خواهد کرد ، تا عصر فاقه داشتن بسیار نافع است و اگر نازک طبع باشد قدر یک گنجسک گوست بر آندازه برده بخوراند ، وشام همان سینهٔ چهار گنجشک معمول که بعد هر صافی دستور است بخوراند ، و سه روز دیگر طعمه داری کرده بشکار باید برد *

پر مهرهٔ کمیر عمل متیر * زیاده بهتر ازین دیگر پر مهرهٔ نیست - اگر جانور را مرمانس شکاری بکنی که پیشتر گاهی نگرفته باشد و آن صید کلان مثل مار و کلنگ بود ، و یا بر چیزی که در ابتدای طیار کردن از آن ترسیده و هول آن از دل فراموش نکرده باشد ، میخواهی بپرانی ، آنرا این پر مهره باید داد * اول سه گنجسک آندازهٔ با استخوان از پر و بال صاف کرده باید با چهار گهری در آب تر کرد

که خون و هیچ سرخی در آن نماند . وقت عصر مرغی در زیر پای باز داده و کشته و سینهٔ او را پاره کرده همان سه گنجشک را در آن گرم کرده باز را بخورانند . و دل مرغ و مهرهٔ گردن ماکیان خورانیده بدان سیر کنند و بهمان مقاعت نماید . و زنهار که گردن مرغ و مهرهٔ نر که خار بمثل مهرهٔ مار دارد باز را ندهند که مبادا رودهٔ باز را پاره کند • و پوست گردن ماکیان نر آورده و پرهای نر که بر آن رسته باشد و پر خون باشد و بیخ آن پخته نباشد دور باید کرد . ولی پرهای کهنه که بیخ آن پخته باشد آن خوب است • آن پوست گردن را بک سر بابریسم سخت رنگ دوخته و همه داروها را موجب اوزان و نسخهٔ ذیل در آن داخل نموده سر دیگرش را هم بابریسم باید دوخت • اگر باز به پرمهره خوردن عادت کرده باشد و خود بخورد بهتر و اگر خود نخورد گرفته از حلق باز فرو باید کردانید بشرطیکه طعمه از حوصله هضم کرده و نقه برده باشد . و تا وقتی که گوشت هضم نکند پرمهره ندهند که فائده نبخشد • و چون عمل می کردهٔ پرمهره بر اندازد باصورت بشکار باید برد و برای گرفتن هر صید که بدهی انشاءالله تعالی حظ بکند •

نسخهٔ اجزاء که در پرمهره دهند - زنجبیل نیم سرخ - برنج خام یک سرخ - مانسفنکی چهار دانه - دارچینی قدر سه جو - زعفران یک سرخ - مسک قدر یکدانهٔ جواری - مومیائی قدر یک دانه جواری - نمک لاهوری . و صبر ستوطری . و شب یمانی بریان . و نوشادر . و سهاگه بتانهٔ خام . از هر یک قدر یکدانهٔ ماش - کهونگچی سفید . بیربهوٹی . و مینقل . از هر کدام یکدانه - نبات چهار سرخ - این دوا موافق اوزان بعمل آرد . و این آزمودهٔ این فقیر است •

دو سرخ - صدر ستوطري بریان دو سرخ - مشک دو سرخ - مقیل چهار * سرخ - شنجرف چهار سرخ - و بهمان نوع و وزن بعمل آرد - بعنایت مجرب است *

صافی اندرجو تلخ [1] یعنی لسان العصافیر - از محمد هاشم میر شکار * نبات سه ماشه - قند سرخ لاهوري خالص یکماسه - نمک لاهوري یکسرخ - زیرهٔ سفید دو سرخ - اندرجو تلخ [1] هفت دانه - قرنفل دو عدد - شونیز [2] یک سرخ - همه اجزاء را باریک نموده با اندکی قند گولی خورد بندد و قند نبات که در اوراق صدر ستور است بهم ممزوج نموده و بران گولی مذکور پیچیده معلّق بکند تا بمعرض دادن جانور فی بکند * و چون گولی طیار شود قدر یکدانهٔ حواری صدر ستوطري در سر گولی حلاند و باز را گرفته در قفا . کرده از حلق او فرو برد * بعد دو بیتخال آب بدهد بلکه تا وقت فی کردن نسبه دارد * چون خاطه انداز آب سیر گرم پیش باز نهد تا برغبت خود بنوشد * و چون از آب خوردن و پیتخال کردن فارغ گردد قدر یک گنجشک گوشت بر اندازه کرده بخوراند * و اگر جانور سست شود خون از کبوتر و فاخته و سارو و مرغ خانگي در حلق او باید چکانید و تهوار گوشت سارو و خون گرم نافع است و اگر سارو نباشد کبوتر بچهٔ فربه بهتر است * و همان عصر سینهٔ چهار گنجشک که در همه صافیها معمول است بدهد * و روز دیگر طعمه داری کرده چون ناشتها آید باید بشکار برد * و اگر باین صافی اشتها نیاورد اندکی رج خام [3] در پردهٔ مرغ پیچیده سه بخوراند و صبح بشکار برد - مجرّب است - از تجربات فقیر *

[1] لسان العصافیر or اندرجو تلخ *Holarrhena antidysenterica* Kurchi or Conessi Bark (Watt)

[2] شونیز *Nigella sativa* Small Fennel or Black Cummin (Watt)

[3] رج خام probably an error for بج

لقمهٔ سهاگهٔ بریان از محمد هاشم میر شکار • سهاگهٔ بریان کرده وکوفته باریک نموده وزن دو توله ، و نبات دو توله ، در ظرف مس قلعی داکرده در آتش نرم برد ، و مدد چهار توله آب لیمون داخل نماید • چون آن آب جوشیده نزدیک بقوام رسد چهار توله آب لیمون تکراراً اضافه کند و بجوشاند ، و چهار توله آب لیمون مرتبهٔ سیوم هم داخل کند و ببرد تا بقوام شهد آید ، آنگاه در قوطی چوبین یا شاخ گاو نگهدارد • صبح پیش از شکار باز را مدد یکدانهٔ نخود در ورق گوشت خورانیده سوار شود • برای باشه و شکره نصف آن •

لقمهٔ ادوائی خراسانی ، از تجربات این فقیر • زنجبیل یکماشه - صبر دو ماشه - تخم بیل باشنته دو ماشه - ادوائن دو ماشه - بیربهونی بابرده عدد - قرنفل بیست دانه - مشک یکماشه - عاقرقرحا یکماسه - دار فلفل یکماشه - نمک لاهوری یک توله - پودینهٔ [1] خشک سه ماشه - قند سیاه لاهوری [2] که خالص باشد شش ماشه - همه اجزا را باریک آس نموده بآب ترنج خمیر کرده و ترنجی را جوف خالی کرده آن خمیر داروها را در آن پر کند ، و دهن آنرا با پارهٔ پوست ترنج مسدود نماید • بعد ازآن دیگ گلی را پر از ریگ نمناک کرده و ترنج مذکور را درین ریگ ، نصف بالا و نصف پائین گذاشته ، بر آتش نرم نهد ، تا بخار از سر دیگ بر آمدن گیرد ، آن زمان از آتش فرو آورده نگهدارد تا سرد شود • بعد ازآن آن ترنج را نگهدارد ، وقت شکار بقدر مایحتاج از آن ترنج بر آورده بکار برد • وزن خوراک باز یک سرخ و شاهین مساوی ، و بحری دو سرخ ، و جانور زبره را نماید داد که دوا سخت است • و پیس از شکار

[1] پودینه The Marsh Mint *Mentha arvensis* (Watt)

[2] قند سیاه لاهوری is gur

و نبات شش ماشه نرم آس نموده بآب گولي بندد ، و نمک دو سرخ ، صبر دو سرخ ، با دو ماشه نبات باهم سائیده گولی بندد و دو شب نگهدارد * و صبح اول گولی خورد بدهد و بهمان دفعه گولی نبات ساده نیز بالای آن باز را گرفته از حلق فرو بگذراند و از قباچه کشیده بر دست نشاند و بعد دو پیخال منتظر خلطه باشد * اگر خلطه انداخت بهتر ، واگر پیخال سیوم نیز پس از خلطه قی کردن بکند. آب باید پیش جانور نهاد و اگر قدری آب خورد و بعد از آن قی کند. بیجا نیست * و ممکن است که طغاره پر آب کرده و جانور را تنگ دوال بر کنارهٔ آن نشانیده نه بندد ، ولی از بیم هوا زدهگی ، آن روز غسل کردن و بآب رفتن جانور را نگذارند * و در ایام چلهٔ سرما بسیار احتیاط کند بلکه آب هم در پیاله دهد ، ولی موسم بهار چندان ضرر ندارد * و آب خوردن نافع ترین دواهای اشتها انگیز است * و بعد ازان که از آب خوردن و پیخال کردن فارغ شود گوشت بر قدر یک کنجشک اندازه کرده نهوار دهد و شام سینهٔ چهار گنجشک بآب تر کرده بخوراند ، و دو روز دیگر طعمه داری نموده بشکار برد - مجرب است و آزمودهٔ این فقیر است *

لقمهٔ برفی[1] تجویز و آزمودهٔ این فقیر است * سهاگهٔ تلیا - نمک لاهوري - شب یمانی[2] - نوشادر تصعید کردهٔ آفتاب - نبات سفید - صبر سقوطري - از هر کدام مساوی یکماشه باریک آس نموده باندک آب لیمون ممزوج کرده یک هفته در آفتاب نگهدارد ، و در ظرف شیشه و یا سفال و یا فوطی چوب داخل بکند * صبح پیش از شکار یا در عین شکار در ورق گوشت بقدر یک نخود باز را خوراند و بعد یک پیخال آب دهد و چون یک پیخال دیگر بکند خون خورانیده بپراند * و اگر جانور طبع نامجیب داشته باشد آنرا در سرخ

---

[1] برفی, from barf "snow," a fanciful name explained by the author a few lines further on

[2] شب یمانی Alum

باید داد * و اگر صبر را در سفالپاره بریان کرده داخل نماید عمل سخت کند * و بوی از آن نامیده که هیچ دوا درین غیر از اجابت آور نیست و دمجرّد دادن بجانور زود مثل برف در شکم جانور نگدارد *

صاف نوشادر * اگر جانور بصاف نمک خونگیری نکند و بامتحان رسیده باشد پس او را بمات هفت ماشه - نوشادر تصعید کرده آفتاب یکسرخ - گولی بآب خاص بسته شب نگهدارد و صبح باز را گرفته و بتباچه کرده گولی از حلق او فرو نگدارند و چند قطره آب بالای آن در گلوی باز چکاند و کشیده بر دست نشاند * و بعد دو پیخال اگر حلطه انداخت بهتر والا بعد پیخال سیوم آب دهند * چون آب خورده برهای خود فارغ شود ودر یک گنجشک اندازه گوشت میش باز را بخوراند بعد از طعمه داری بشکار برد - انشاء الله تعالی خوب گیرد * و در انواع ماهی طعمه داری که از صاف ساده اختلاف ندارد بر شمار موقوف است و هر جائی که اختلاف است واضح میگردد * و باز را وقت آب دادن بعد از صافی در آفتاب نشاندن نافع است *

تتمۀ گنجشک نر * گنجشک نر را از پر و بال صاف نموده و شکم آن خالی کرده و بر چوبی دراز بسته نزدیک آشیانۀ زنبور برد تا زنبوران بر آن جمع شوند و بعده چوب را حرکت دهد تا زنبوران جدا شوند و باز نزدیک زنبوران برد چند مرتبه چنین کند * مدتا آنکه زنبوران نیش چندان در آن گوشت زنند که گوشت را تمام خورده استخوان خالی نگدارند * بعده ادویۀ مذکور الذیل را داخل کرده در روغن گاو بریان کند بدستور شکر خوره * بیربهوتی چهار عدد - کرکم [1] دو سرخ - مریقل چهار سرخ - عاقرقرحا

[1] کرکم Turmeric (Curcuma longa). (Watt)

لقمهٔ قرنفل * شکر طبرزد چهار مرح - قرنفل دو عدد - دندان خاویده
در حلق اندازد. بعد از یک پیخال آب ندهد، ولی یک سینهٔ فاخته و یا سار و
و یا یک گنجشک بخون گرم آلوده بخوراند و چون خالی شود باید بشکار برد *

سنکتاب شیرهٔ گلکرونده * بیارد گلکرونده و آب آنرا کشیده باندکی ماش
کودکان ممزوج نماید، و دو عدد قرنفل در آن سحق نموده چند سفالپارهٔ
سوختهٔ آتش در آن سرد کند * بعده از پارچه گذرانیده قدر یک گنجشک
گوشت بر در آن تر کرده باز را پیش از شکار خورانیده سوار شود، و چون
دو سه پیخال کرده از ته شکم خالی گردد بپراند *

نسخهٔ حب نبات * حبها که قنّادان پنجاب آنرا از تنها چاشنی[1] نبات
سازند باید خالص بهمرسانید. زیرا که اکثری آرد داخل کنند که در وزن جهت
فروختن نفع به ایشان برسد. و آن بکار جانوران نیاید مگر خالص. و طریق
دادن و استعمال آن دو نوع است *

یکی آنکه اگر جانور صافی سخت نخواهد، و امتلا[2] نیز هم مستولی
نباشد ولی فقط اندکی بی اشتها گشته باشد. آنرا گرفته چند دانه بطوری
که صافی دهند. از حلق او فرو بگذرانند. و بعد از دو پیخال آب دهند *
اگر ابتداء زمستان باشد و یا ایام بهار آب سرد بهتر است. و اگر سرمای
شدید باشد آب شیرگرم نافع تر است * چون از آب خوردن و پیخال
کردن فارغ شود قدر یک گنجشک گوشت بر ورق کرده باز را تهوار خوراند
و بهمان قناعت کند تا عصر. و آن وقت قدر سه گنجشک طعمهٔ اندازه
باید خورانید و آن شب هیچ پرمهره نباید داد و صبح گاه باید بشکار برد *
و اگر جانور سخت طبع باشد و نامجیب آنرا لقمهٔ که بمزاج موافقت کند
و آزموده بود بدهد *

[1] چاشنی, Syrup.

[2] امتلا Repletion, satiety

نوع دوم این طور است که روزی که خواهد شکار رفتن، شب آن[1] اندکی طعمه از معتاد کم کرده بدهد، و در پر خالي بی زمافت دوای دیگر ندهد، و صبح شکار، چون باز پر را نگرداند و قی کرده برانداز، آن کمان دو حب از آن حبوب نبات که وزن دو ماشه باشد از حلق باز فرو نگذراند و سوار شود • وقتی که یک پیخال کند آب باید داد، چند منقار بخورد و بعد یک پیخال بپراند، و این از تجربات این فقیر است و از محمد هاشم میر شکار • و اگر پیش از آب دادن صید میسر آید مبارک است، احتیاج آب نیست •

صافی از عبدالواحد میر شکار • اگر باز نبات هضم نکرده ولی باگداخته بمجرد دادن می کرده بر اندازد، آنرا باید که اول نمک تنها قدر کنار جنگلي از حلقش بگذرانند و چون بعد زمانی آنرا می کرده براندازد باز دیگر باز را گرفته نبات از قدر مستعمل سیوم حصه کم کرده باید داد، و همه دستور و قواعدش، از آب دادن و سیر کردن، مطابق صافي ساده که در اول این فصل مذکور شده، بعمل آرد •

لقمهٔ ترب که به عربی فجل[2] گویند، از حاجي الیاس • اگر در شکار باز بیغرمایي کند و هیچ داروی دیگر موجود نباشد پارهٔ ترب که تلخي زیاده داشته باشد بدندان خاویده و باز را گرفته لعاب دهان در حلق اندازد، و چند دانه حرمل[3] بدندان خاویده بر هر دو سوراخ بینی چسباند، و بعد یک پیخال بپراند، و این را فقیر آزموده است •

صافي صبر از محمد هاشم میر شکار • اگر باز در شکار بد فعلي کند باید که عصر بطعمهٔ پنج گنجشک بی استخوان از پر صاف نموده سیر کند.

---

[1] The Muslim night comes before the day

[2] ترب P فجل Ar The Radish *Raphanus sativus* (Watt)

[3] حرمل *Peganum harmala* (Watt)

که هر دو عضو او بیک دفعه بریده شود (مدعا آنست که در سر و دم مار زهر قاتل است ، و اگر یکی ازین دو عضو بریده شد زهر دیگری وارد گردد ، لهذا بتاکید تمام عمل باید کرد) و میانهٔ آنرا در ظرف گلی انداخته در زمین دفن کند تا کرم در آن افتد ، و آن کرم را در سایه خشک کرده نگهدارد * و ترکیب جهت دادن باز این طور است که کرم نیم سرخ - مشک یکسرخ - نوشادر نیم سرخ - بهم ممزوج نموده در ورق گوشت انداخته آن زمان باز را یا شاهین را بدهد که در عین شکار باشد * چون دیدی که بقضای الهی خلل شانه شکار بدست نیامد چند ورق گوشت بروغن بادام (اگر در شکار همراه باشد) آلوده بخوراند ، و اگر آن موجود نباشد اندازه خرده بخوراند که مضرت بجانور نرساند * و اگر بیضه خانگی مرغ عوض روغن مذکور دهد از اندازه بهتر است * برای باشه و شکره نصف وزن آنکه برای باز و شاهین گفته شد * و آن اوزان یک خوراک است و آزمودهٔ استادان است *

لقمهٔ گل چنبه [1] * بیخ پیپل [2] را در سایه خشک کرده نگهدارد چون باز در شکار خوبی نکند بیخ پیپل چهار سرخ بدندان خاویده تا یکعدد پیر بهوتی . و گل چنبه یکسرخ ، یار نموده در ورق گوشت باز را خوراند. بعد یک پیچال بپراند-انشاء الله تعالی بی خطا گیرد * و اگر شکار میسر نیاید چند ورق گوشت اندازه کرده بدهد تا بحال خود مانده سست نگردد و این تجربهٔ استادان است *

لقمهٔ شکر خوره [3] - بیارد مرغک شکر خوره و آنرا چنان بکشد که خون او نریزد و اندرون عروقش نماند . و از پر و بال صاف نموده و سینهٔ او را

---

1 گل چنبه Flowers of Michelia champaca (Watt)

2 پیپل (prop. pīpal) for pipal The Peepul Tree Ficus religiosa (Watt).

3 شکر خوره - مرغک شکر خوره A species of sun bird (Nectarinidae)

چاک کرده و بیربهوٹی چهار عدد ، زعفران دو سرخ ، مرفلفل چهار سرخ ، عاقرقرحا دو سرخ ، مسک دو سرخ ، منمیل چهار سرخ ، صمر سقوطری در سفال آب نادیده بریان کرده دو سرخ ، اینهمه اجزا را باریک آس نموده در چاکهای سینه و شکم آن پر کند ، و بروغن گاو آن را بریان کند که هم سرخ رنگ شود و خام نماند و نسوزد ، و هم روغن باقي نه ماند . اینهمه قواعد مدّ نظر داشته کار کند ، و همراه خود همواره داشته باشد . هرگاه جانور باز و یا شاهین بی اشتها شود آنرا در عین شکارگاه بدهد ، قدر چهار سرخ از آن گوشت و دوا . نیم بآب تازه سائیده ، در حلق جانور چکاند و بعد یک پیخال یک سینهٔ سارو[1] تهوار دهد بخون او گرم کرده سیر کند ، و بر همین قدر طعمه قناعت نماید . و عصر قدر سه گنجشک اندازه بدهد و بدان سیر نماید • صبح دویم نیز چهار سرخ از همین لقمه در آب تازه سائیده در حلق جانور چکاند و هیچ آب ندهد • این عامي نیست ، و این خوش در سردي بسیار خوب نیست تا که اشتهای جانور بند نشود ، و آنروز زود خورانیده سوار باید شد • و بعد از خون چشانیدن و یک پیخال کردن ، پرانیدن و صید گیرانیدن لازم است • و این از نوادر لقمهها است و از نسخهای مجرّب عمده است • و این را کسی که داند غیر ازین بر دیگری عمل نکند ، و کمتر کسی از میر شکاران است که واقف باشد و این را داند • و مطلق آب ندادن هم نیم داغ بجگر جانور رسیدن است • بعد از نیرانیدن دو دست ، چند کرّت آب باز را نخوراند و بشکار مشغول شود و بر مرغان بزرگ مثل تاز و تغدري و سرخاب ، باز را راغب و دلیر گرداند • برای شاهین سه سرخ ، و برای بیسره و شکره[2] یکرتي باشد •

---

[1] ساروا for سارو the starling the maina   [2] Rati H. and ... P

طعمهٔ آهن تاب [1] * که جهت اشتها بیعدیل است * باید که آب نبها را هفت مرتبه آهن تاب کند ، یعنی آهن گرم کرده در آب سرد کند ، بعد ازآن دانهای قاقلهٔ صغار ، عرف الاچی خورد [2] دو سرخ - مالکنگنی [3] نیم سرخ - نبات شش ماشه - پخته باریک پارچه بیز کرده بعد از پر مهره انداختن صبح قدر یک کنجشک گوشت بر در آن تر کرده باز را بخوراند ، بعد از چهار پیخال شکار باید برد ، و نه باشه و شکره نصف وزن باید داد ، و این آزمودهٔ استادان هندوستان است *

سنگداب [1] سهاگه * شاش کودک دو توله - آب نبها ده توله - هر دو باهم ممزوج کرده سفالپارهٔ چند سوختهٔ آتش درآن سرد کند ، بعده الاچی کلان [4] پنج سرخ - سهاگهٔ بریان یکسرخ - در آب سحق نموده قدر یک گنجشک گوشت بر درآب تر کرده باز را بخوراند وبعد سه پیخال شکار برد و این آزمودهٔ استادان است *

سنگداب استخوان کلهٔ سگ * چون باز در شکار بی فرمانی کند و هیچ دوای دیگر رام نگردد ، بگیرد استخوان پارهٔ کلهٔ سگ دیوانه با روغن چرب کرده بر فتیلهٔ چراغ نگهدارد تا آتش گیرد * چون آن روغن بالایش بسوزد ، هفت مرتبه این عمل را تجدید و تکرار کند * بعد از آن بگیرد شاش کودک یکتوله - آب خالص یکتوله - مالکنگنی دو سرخ - سهاگهٔ بریان دو سرخ - باریک آس کند و آن استخوان را هم سرمه سا کرده داخل نموده درآن دو آب مذکور تر کرده قدر یک کنجشک گوشت بر در آن تر کرده باز را بخوراند و بعد خالی شدن بشکار برد ، اما بشرطیکه شکارگاه دور نباشد * و اگر شکار رود میسر

[1] آهن تاب *vide* p. 79 note 2

[2] قاقلهٔ صغار عرف الاچی خورد The Lesser Cardamom *Elettaria cardamomum* (Watt)

[3] مالکنگنی *Mal kangni* *Celastrus paniculata* Black oil, the *Oleum Nigrum* plan (Watt)

[4] الاچی کلان The Greater Cardamom *Amomum subulatum* (Watt)

دیاند و جانور از شدت گرسنگی عس کند آنرا ورق چند آندازه خوراند و این
از استادان قدیم است •

صافی چرچره[1] • اگر باز در شکار بی مرمادی کند آنرا در عین شکارگاه
مدرسه ماشه دمات در حلق فرو باید برد و بالاس چند قطره آب برگ
چرچره در دهن باز چکاند و بعد دو بیحال بر صید براند - انشاء الله تعالی
رو بروز خوبی زیاده کند • و شاهین را همین دستور شاید • و اگر شکار دیر
شود چند ورق گوشت آندازه کرده بخوراند و این آزموده استادان است •

لقمهٔ سنجرف • سهاگهٔ خام یکسرخ - شنجرف نیم سرخ - در عین
شکار در یک ورق گوشت بماز مدکور باید داد و نه باشه و سکره نصف آن
و شاهین را سزاوار تر ازین دیگر دوا نیست • و اگر شکار میسر نباشد چند
ورق گوشت آندازه کرده بخوراند •

لقمهٔ گمونگچی سفید - بیرهونی یکعدد - گمونگچی سفید دو دانه -
بدندان خاویده یار[2] کند و در ورق گوشت باز را خوراند و بشکار برد •

لقمهٔ گمونگچی[3] نسخهٔ دیگر • قرنفل یکعدد - بدات دو سرخ -
گمونگچی سفید یکدانه - باهم باریک نموده در یک ورق گوشت بطور لقمه
باز را خوراند و در عین شکار دادن روا باشد . از تجربات استادان است •

لقمهٔ قرمهٔ مار دهامن[4] برای خوب گیری باز - این لقمه از همهٔ لقمها
قویتر است • بیارد مار دهامن و آنرا قدر یک وجب از جانب سر و دم
بریده دور کند . اما باید که دو وجب متصل ببرند یکی بو گردن و دوم بر دم

[1] چرچرة (*Chirchira*) *Achyranthes aspera* vide p. 82 note 9
[2] يار كردن i.e. to mix together
[3] *Kirma* from كرم "worm"
[4] مار دهامن (*dhāman* H.) a large species of harmless snake ... (which is supposed to suck cows)

لقمهٔ یکمیز [1] که جهت شکار سریع الاثر است * اگر باز در شکار بی‌فرمائی کند و هیچ دوا در آنجا موجود نباشد. پس باید که چند ورق گوشت از هرچه موجود باشد با بول خود تر کرده بخوراند * امّا کمتر از نیم کنجشک نباید و زیاده هم منع است که دوا است، و طعمه را شکم سیر میدهند * و این تجربهٔ استادان هندوستان و آزمودهٔ این فقیر است *

لقمهٔ برج [2] بو داده [3] * برج را در پارچهٔ پیچیده و با شاش کودک تر کرده در دودی دفن کند که بریان شود * بعده پوست دور کرده قدر نیم سرخ از آن با یک سرخ مندیل ممزوج نموده شب در ورق گوشت باز را بخوراند و چون هضم کند چند ورق گوشت باخته بخون او آلوده از آن سیر کند - انشاء الله تعالی با صبح اشتها بسیار آرد و این از هندوستانیان است *

لقمهٔ مومیائی * اگر در شکار گرفتن باز کمی کند آنرا مندیل باشسته نیم سرخ - شکر طبرزد چهار سرخ - مومیائی قدر دانهٔ جواری - باهم باریک آس کرده در یک ورق گوشت صبح پیش از شکار داده سوار شود * بعد از یک پیخال، آب شیر گرم چند بوک بباز خورانیده چون یک پیخال دگر بعد پرانیدن میخواهد و این از استادان است *

لقمه از گدا بیگ * گوروچن [4] دو سرخ - افیون یک سرخ - اشخار [5] نیم سرخ - باب لیمون سائیده گولیها برابر عدس سازد * وقت شکار باز را یک گولی در ورق گوشت خورانیده بپراند پیش از شکار و در عین شکار دادن روا است. و چند منقار خون خوردن دهد تا اشتها زیاده پیدا کند *

---

1 یکمیز I am unable to trace this word.

2 برج or بچ *Bach* the root of the sweet flag (*Acorus calamus*)

3 *Dūdī*, in Hindi *a a* , is a faqir's fire, which is usually kindled in a hole in the ground

4 گوروچن In Hindi *go rochan* a stone procured from the gall of cows.

5 اشخار is an alkaline deliquescent substance, like barilla the ashes of salt plant

لقمه از گوري پاندي • گهونگچي سفيد دو دانه - پيرپهوتي ده عدد - کوکنار يک پوست - قرنفل سه عدد - نمک سنگ يکنيم سرخ - فلفل گرد سه دانه - زنبور سياه [1] يکعدد - کافور يک رتي - حب المحلب [2] دو سرخ - مومدائي و مشک از هر کدام يک سرخ - عاقرقرحا يک سرخ - مصطکي [4] يک سرخ - بچهناک نيليا [5] يکسرخ - انگوزه [6] يکسرخ - همه اجزاء را باريک نموده بآب ترب خمير کرده برابر دانهٔ ماش حبها سازد • باز را روز شکار يک گولي داده سوار شود •

سنگدان مارو • آب کوکنار يکتوله - آب مارو دو توله - هفت مثقال پاره گرم کرده در آن اندازد • چون آب مذکور بعد زماني صاف شود مشک قدر يکدانهٔ ماش - پيرپهوتي يکعدد - نبات سه ماشه - اين همه را سائيده در آن داخل کرده قدر يک نخسک طعمهٔ گوشت بر در آن تر کرده باز را بخوراند و بعد چهار پيچال بپراند - انشاء الله تعالى خوب گيري کند و اين آزمودهٔ استادان است •

طعمه داري که نظير ندارد • نبات يکتوله - سرمه کرده در يک پيالهٔ سفال آب باديده نقدر دو نخسک طعمهٔ گوشت بر باهم ممزوج کند و تمام شب در هوا نگهدارد و صبح مشک دو سرخ - قرنفل يکعدد - در آن داخل نمايد و باز را بخوراند و بعد از خالي شدن بشکار بايد برد و آب شير گرم پيش از سوار شدن بايد داد : اين طعمه داري فائقمقام عالي است و تجربهٔ استادان است •

[1] زنبور سياه probably a wood boring bee, or else a species of mud wasp

[2] حب المحلب, prop حب المحلب The berry of *Prunus mahaleb*

عاقر قرحا *Aqarqarha* *Anacyclus pyrethrum* the Pellitory of Spain

[4] مصطكي Gum Mastic

[5] بچهناک نيليا *Bachnag* ... *Aconitum ferox* Indian Aconite

[6] انگوزه Assafoetida *Ferula alliacea*

تا برغبت خود بخورد * چون از نه خالی شود قدر یک گنجشک طعمهٔ
دل بر آندازه بدهد ، و آخر روز نعل چهار گنجشک حصی بی استخوان
خوراند * و صبح دوم بر مرغ خانگی طلبیده نیم سیر کند ، و شام سه گنجشک
از پر و دل صاف نموده با استخوان معمولی بخوراند ، و صبح سیوم بشکار
برد - انشاءالله تعالی موافقت طبع نیکو کار کند و مجرّب است *

لعمه از محمد لطیف * منبیل ناشسته نیم ماشه - صبر سقوطری
مُساوی - قرنفل وزن عدد - سهاگه برابر دانهٔ برنج - هر چهار را بآب لیمون سوده
برابر دانهٔ ماش حبها سازد * مقدار خوراک باز دو گولی ، و جانوران زمره
یک گولی ، در یک ورق گوشت بر بخوراند و زود باید بشکار برد ، و اگر آنروز
باندک طعمه آندازه قناعت کند و در روز دویم بشکار برد . بسیار نافع است *

نائرهٔ [1] باز از منصور * قرنفل دو عدد - نبات یکماشه - پوست کوکنار
برداده [2] چهار سرخ - در آب و ساش بودک حل کرده چند سفالپاره سوختهٔ
آتش در آن انداخته چون صاف شود آب مذکور را بنائره یا در چیزی مثل
آن باز گرفته در حلقش ریزد . بعد از دو پیخال قدر یک گنجشک آندازه
بدهد * اگر دوا صبح داده باشد ظهر بشکار باید برد و اگر عصر داده باشد
صبح دویم بشکار باید برد *

لعمه از سادی بیگ * فلفیل ناشسته چهار سرخ - قرنفل دو سرخ -
مشک یکسرخ - مومیائی یکسرخ - زعفران دو سرخ - بیر بهوتی یکعدد -
مصطگی دو سرخ - مصری یکماشه - شنجرف دو سرخ - کافور یک سرخ -

---

[1] نائره, i e a reed or pipe, frequently the tarsus bone of a heron or crane The hawk is first cast and 'held' or held by an assistant The falconer then fills his mouth with water inserts one end of the pipe into the hawk's crop, and next fills the crop from his mouth

[2] برداده parched

نمک سنگ چهار سرخ - بآب لیمون سحق کرده گولی برابر دانهٔ ملفل باز و شاهین را کافی است ، و جانور ریزه را برابر دانهٔ ماش ، پیش از شکار و در عین شکار دادن هم رواست • بعد دو پیغال خون هر پرنده که موجود باشد خورانیده بپراند •

اقلهٔ تودري سرخ [1] • بورهٔ ارمنی [2] نیم سرخ - مسک برابر یکدانهٔ ماش - تودري سرخ یکسرخ - نیر بهوتی نصف عدد - پیش از سوار شدن بآب تازه گولی بسته در ورق گوشت باز را خورانیده بشکار برد ، هیچ احتیاط طعمه داري نیست •

قمهٔ عود که نه هندي اگر باشد • ورنعل دو سرخ - ندربهوتی یکعدد - مسک نیم سرخ - تودري سرخ دو سرخ - بورهٔ ارمني دو سرخ - عود دو سرخ - نمک لاهوري سه ماشه - همه اجزاء را بآب لیمون سحق نموده برابر دانهٔ ماش گولي بندد و وقت شکار باز را یک حب از آن در یک ورق گوشت بر خورانیده بپراند و این از استادی است •

عماي که باز را نافع است • نبات دو ماشه - نمک سنگ دو سرخ - هردو را باریک آس کرده بآب لیمون و روغن گاو گولي بسته نگهدارد و شام طعمهٔ بی آستخوان سیوم حصه از معتاد کم کرده بخوراند . و علم گولي مذکور باز را گرفته در حلق او فرو برد و بعد از سه پیغال آب دهد شیر گرم • چون از پیغال آب خالي شود بدر یک کنجشک گوشت بر اندازه نهوار بدهد و عصر مینهٔ چهار کنجشک ، روز دوم طعمه داري بضابطهٔ ماقبها که نوشته شد بعمل آورد • روز سیوم بشکار برد و این عمل استادان قدیم است •

[1] تودری سرخ *Tūdrī surkh*, some kind of thorny tree or plant called in Arabia بذر العنجدم , the seed is used in medicine

[2] بورهٔ ارمني Armenian bole.

نهوار is apparently meat cut in slices

نسخهٔ لقمهٔ افیون حارا[1] • اگر خواهی که در وقت سرما و هوای ابر شکار کنی و ضرر بجانور نرسد بیار افیون قدر یکدانهٔ ارزن - و مرتعل نصف عدد - صمغ در ورق طعمه باز را بخوران و سوار شو - انشاء الله تعالی مضرّت سرما بباز نرسد ، و این نسخه چشمان موافق تر است ، آزمودهٔ استادان است •

عمل نواب عالم خان • شنگرف[2] دو رتی - صبیل نانشسته یکسرخ - صبر سقوطري[3] نیم سرخ - نبات دو ماسه - گهونگچي[4] سفید یکدانه - زعفران دو سرخ - همه را یکجا باریک آس نموده بگلاب خمیر کرده گولي برابر دانهٔ خود بسازد وقت شکار باز را یک گولي و شاهین را دو گولي و این آزمودهٔ فقیر است •

همه از مقصود میر شکار • کافور بهیم سیدی[5] یکسرخ - فوفل یکماسه - مُسک نیم سرخ - حلوتري دو سرخ - دانهٔ الاچی خورد بیست و پنج دانه - بیر بهوٹی چهار عدد - شنگرف نیم سرخ - نمک سنگ یکماسه - ڈاک[6] سفید بریان کرده یکسرخ - صندل سفید چهار سرخ - مومیائي یکماسه - نبات چهار ماسه - اجزاء مذکور را باریک آس نموده و بآب برگ برداره[7] و آب پنج[8] چرچره[9] و آب گوله نارنجی[10] و آب

[1] افیون حارا I am unable to trace this

[2] شنگرف or شنجرف *Shanjarf* or *Shangarf*, Cinnabar

[3] صبر سقوطری *Aloe succotrina*, the Socotrine aloes

[4] گهونگچی سفید *ghūnchi*, the white variety of *Abrus precatorius*, the Indian or Wild Liquorice root

[5] کافور بهیم سیدة *Bhimsaini* or *Baras* camphor, the Sumatran camphor

[6] ڈاک سفید for پهتکری سفید، راج "Alum"

[7] برداره *Barara*, also written بریالہ, *Sida carpinifolia*, the Hornbeam leaved sida

[8] پدنج probably a copyist's error for بیخ

[9] چرچرة *Chirchira*, *Achyranthes aspera*, the prickly chaff flower

[10] گوله نارنجي orange flowers

نیم اسکندهه [1] ممزوج نموده بر سنگ ملایه بشیرخات قدر ما یحتاج
آمیخته سحق بلیغ نماید تا باریک گردد و معجون کرده نگهدارد • قدر
مستعمل از آن یکسرخ برای باز و جانور ریزه یعنی شکره و باشه و بیسره را
وزن یکدانهٔ ماش . پیش از آن که سوار شود بجانور دریک ورق گوشت
خورانیده بشکار برد و درانجا خون هر پرنده که موجود باشد چند نوک
داده بپراند • و اگر جانور بسیار باضعیف بود آنرا دو روز متواتر باید
خوراند و باندازه از معتاد ثلث حصه کم کرده سیر نماید و صبح سیوم
درمرغ گرم کرده نیم سیر کند . بعد از آن باید بشکار برد - انشاء الله تعالی
خطا نکند که مجرّب است •

نسخه از ایاز • فلفیل ناشسته و صبر سقوطری و نمک از هرکدام
یکماشه با آب لیمون کاغذی ممزوج نموده روز شکار قدر دو سرخ باز را در ورق
گوشت پیش از شکار بخوراند و چون دو پیخال کند آب شیر گرم باید
خورانید و اگر میسر نباید آب سرد بخوراند • چون از پیخال آب [2] فارغ
گردد باید پرانید و اگر جانور ملائم طبع باشد و از حدت دوا سست شود
قدر یک کنجشک اندازه باید خورانید و بعد خالی شدن بپراند و این
مجرّب است •

صافی گمونگچی سفید • اگر باز بغایت بد خو بود برای آن نبات
یکماشه - نمک سنگ یکسرخ - فلفیل ناشسته نیم سرخ - صبر سقوطری
برابر دانهٔ جواری - سنجرف یکسرخ - گهونگچی سفید یکدانه - بریان کرده
داخل نماید - همه اجزا را سائیده بآب باره گولی کرده صبح باز را گرفته
مثل صافی از حلق او فرو نگدارند • چون دو پیخال کند آب شیر گرم دهد .

[1] اسکندهه *Asgand*, *Withania somnifera*.

[2] پیخال آب, after physicking a hawk drinks freely and for some time voids nothing but water.

شام خورانیده سیر نماید و صبح باید که چون هر پرنده که دران وقت موجود باشد خورانیده پراند . و این از استادان هندوستان است •

نسخهٔ سنگتاب ساده - باید که هفت سفالپارهٔ آب نادیده را در آتش گرم کرده در پنج تولهٔ شاش کودک اندازد تا سرد شود و آنچه کف کند آنرا دور کند و بقیه را از پارچه صاف نموده در یک کنجشک گوشت بر در آن تر کرده صبح بخوراند و ظهر بشکار برد . و اگر صبح بشکار بر دست شکار بعمل آرد [1] چرا که مابین این و شکار اندازه نداند داد که جوش این دوا تا چهار پاس نماند بعد از آن اثر بهتر کند و این از استادی است •

نسخهٔ لقمهٔ سهاگهٔ بریان - اگر باز در شکار جوب گیری نکند بیار سهاگه تیلیه [2] را در سفال بر آتش بریان کرده وزن یکسرخ و نبات یکماشه بهم باریک نموده صبح و با هرگاه که متوجه شکار شود زمانی پیش از آن در ورق گوشت خورانیده سوار شود و بعد از یک پیخال بپراند و این از متقدّمین است •

لقمهٔ صافی افیون - اگر باز در شکار نگریزد و از درخت بدرخت پریده نشیند و جوبی نکند آنرا باید که این لقمه بدهند • کمیله [3] دو ماسه نمک سنگ چهار ماشه . سهاگهٔ تیلیهٔ خام چهار ماشه . نبات چهار ماشه . همه داروها باریک آس نموده در بار داتورهٔ جوف خالی کرده دوا را پر کنند و بالایش گل اندوده در آتش نرم پخته بعد از آن مرتعل چهار عدد افیون قدر یکسرخ در شیرهٔ لیمون و اندکی شیر عورت با همه داروی مذکور یکجا کرده سحق نماید . برای باز وزن یکسرخ . صبح در یک کنجشک خوراند بعد

---

[1] There is an error in the text

[2] سهاگهٔ تیلیه *Suhāga Telia* Crystallized borax

[3] کمیله = قمیله *cf.* p. 51, note 2

چهار پیخال، طعمهٔ اندازه قدر دو گنجشک بار را خوراند و روز دویم بشکار برد، و خون خورانیده، بعد از آن بپراند * و همراه دوا همان یک گنجشک گوشت بر صبح کافی است، و تمام روز تا ظهر گرسنه دارد و عصر باندازه سیر کند چنانچه گفته شد *

نسخهٔ لقمهٔ احوائن * نبات وزن یکسیر ح - احوائن [1] خراسانی یکسیر ح - قرنفل ناشسته دو سیر ح - نیرهونّی نیم سیر ح - در آب برگ درخت نیم و شیرهٔ لیمون سائیده گولی وزن یکسیر ح بند. مقدار خوراک برای باز یک گولی و زیره جانور را نصف. هنگام شکار در بکورق گوشت خورانیده سوار شود در شکارگاه خوب پرنده چسانیده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ قرنفل * موميائی [2] یکسیر ح - قرنفل یکعدد - نمک سنگ قدر یکسیر ح - بارگ آس نموده یکروز صبح پیش از شکار در یک ورق طعمه بخوراند و بعد دو پیخال قدر یک گنجشک اندازه گوشت بر بخوراند و تمام روز دیگر هیچ نخوراند عصر سه گنجشک خورانیده سیر بند و صبح دوم خون داده بپراند *

نسخهٔ لقمه نسخه خروس * نبات یکماسه - نمک سنگ نیم سیر ح - تلخهٔ [3] خروس نیم سیر ح - بارگ آس نموده و ظرف بوده در یک ورق گوشت بر صبح باز را بخوراند و چون چهار پیخال بند قدر یک گنجشک گوشت بر اندازه کرده بآب شور گرم باز را دهد تا باشتها آید و ظهر باید که بشکار برد * و این دوای باز سوخ طبع نیکو مجرب است و عمل استادان قدیم است *

---

[1] احوائن Ajwain Common ptychotis
[2] موميائی Pissasphalt Ar. عرق الجبال
[3] تلخه is probably the gall bladder

نسخهٔ پر و مهرهٔ جانور نو - چون جانور نو را طوماغهٔ بوزن دار شب از سر بر دارند و شبها ملندره شود . آن زمان میر شکار را لازم ست که دو شب باغه کرده شب سوم پر مهداده باشد و مهره هم گاه گاه • و مردم عوام پر مهره را لفظ مرکب برای پر دادن گویند . و این غلط است • پر آن است که داروی چند در پرها پیچیده ، یا پر تنها وقت شام بخورانند و وقت انداختن باید نظر بر آن داشت ، و مهره آنرا گویند که مهرهٔ گردن مرغ بالای طعمه بخورانند • چون پر و مهره بهم یکجا دادن موافق تر است جهت حفظ صحت جانوران ؛ و دیگر بهترین طریقهٔ حفظ الصحت است لهدا آنرا پر مهره گویند •

و باز نو را چیزی که میر شکاران کامل اول دهند ملفل گرد است ، و قدر مستعمل آن از یکدانه تا پنج دانه . و زیاده ازین نباید داد ، و بدندان خاویده و هر دانه را سه پاره کرده در پر پیچیده باید خورانید ، و لیکن باید پرها اندک باشد که ابتدا است • و فلفل گرد باز را برای همین یک خاصیت در پر دهند که از حدت و تلخی آن پر در ده شکم نگه نمی دارد و بوقت اندخه می کرده بر اندازد • و این جهت شکار بکار نیاید مگر آنکه جانور را پر خوردن و بوقت بر انداختن آموخته کند •

پر مهرهٔ دیگر که جهت شکار بکار آید - یکعدد مرغ حام را که در هیچ دوائی پرورده نباشد در پر گردن یا باروی مرغ و یکعدد نبات قدر یکماشه باو باز کرده پیچیده بخورانند . و صبح بعد از بر انداختن پر چون هر پرنده که میسر آید باز را خورانیده بر شکار پرانند • و باز را و همهٔ جانوران شکاري را که پر خورانی [1] از همه پرندگان خوب است و لیکن گوشت عکه ممنوع

[1] There is an error in the text

است • و پرهای فاخته و کبوتر و باز و وانگ [1] و تعذری مضر است جهت نرمی پرشان •

نسخهٔ طعمه دادن سنگتاب [2] جهت شکار باز - اگر باز بر صید حریص نبود آنرا قرنفل قدر دو سرخ در یکتوله آب تر کرده و سائیده نیکو حل کند، و هفت پارهٔ سفال که هر کدام برابر ناخن در انگشت آدمی باشد در آتش گرم کرده در آن آب اندازد. چون سرد شود بر آورده آب مذکور در پارچه صاف نموده و قدر یک کنجشک گوشت بر در آن تر کرده وقت صبح باز را بخوراند و دیگر هیچ نباید داد • و عصر سه کنجشک مع استخوان اندازهٔ شیر گرم داده سیر کن • و صبح دیگر چون هر زنده که موجود باشد خورانیده بر شکار باید پرانید و اگر عصر خواهد که باز را بشکار برد صبح این طعمه داده باشد، تا هم روا است برود •

نسخهٔ سنگتاب ککرونده [3] - اگر باز در شکار گرفتن کاهلی کند و بی فرمانی نماید بدارو ککرونده (و آن گیاهی است که در هندوستان بهم رسد و مردمان آنجا ثمرهٔ آنرا بخورند) و سیرهٔ از آن گیاه بر آورده قدری قرنفل وزن یکسرخ در شاش کودک سائیده ممزوج نماید. و نبات ناکوفته که یکپاره باشد در سفال بالای آتش نهد. چون گداخته چکیدن گیرد آن زمان نبات مذکور در آن دوا باید انداخت. چون سرد شود آن آب را در پارچه صاف نموده و طعمهٔ گوشت بر قدر یک کنجشک در همان تر کرده صبح باز را خوراند • و اگر آخر روز بشکار برد تا هم نیز باک ندارد، و الا قدر سه کنجشک اندازه وقت

---

[1] *Wank* or *wank* is, in Kapurthala the name of the night heron (*Nycticorax griseus*). In Kashmir it is called *kor*, in Oudh *waluk* and in Persia *vaq*.

[2] *Sang tāb* subs. Any decoction prepared by plunging hot stones in it; is a similar mixture heated by a piece of hot iron.

[3] ککرونده *kakronda* *Blumea lacera* (Watt). The "Makhzan" says the Arabic name for it is *kamafitus* "the germander".

باز را در ایام بهار بر مرغابی پرانیدن نفع بسیار دهد ، و در آب افتادن باز جهت گریز دیگر است * و زنهار که تا جانور را صاف نکرده باشی بشکار نبری مبادا که بیوفائی کند و بگریزد و صافی جانور نو را ساده خوب است و آن دیگر بر دو نوع است *

صافی اول - مصری[1] قدر هفت ماشه با کارد دانها گرفته برابر کنار جنگلی[2] تراشیده و در پارچهٔ تر که اندک نمناک باشد مالیده و هموار نموده باز را گرفته قماچه کرده دهنش را وا کن و چند قطرهٔ آب در دهن باز چکانیده گلویش را باید تر نمود تا بمصری خراشیده نگردد ، و بسنگدستی و جلدی نبات را از حلق جانور فرو نگذار و جانور را از قماچه کشیده بر دست باید داشت تا به دو پیخال کند * بعد از آن اگر زمستان باشد آب نیم گرم در پیاله پیش باز بیار تا بخورد و نه یکبار آب بسیار بدهد مبادا سردی هوا بر جانور غلبه کند * بهمه جهت آهستگی خوب است * چون از آب خوردن فارغ شد گوشت دل بر ورق تراشیده قدر دو سینهٔ یک گنجشک اندازه خورانیده سیر نما و بهمین قدر قناعت کرده عصر هر دو بغل چهار گنجشک حصی بی پر و استخوان صاف نموده بخوران * و بعده تدریجاً زیاده کرده روز سیوم بر طعمهٔ معتاد آر ، آنگاه قابل شکار گردد * و اگر باین موافقت نکند پس صافی دیگر اختیار باید کرد که ازین درشت تر بود *

نوع دیگری صافی ساده - نبات قدر نه ماشه باریک آس نموده سرمه بقد و با آب یا گلاب گولی طویل بطور خرما درست نموده صبح باز را در

[1] By *misri* the author means sugar candy, called in the Panjab *kuza misri* and *sangari* (corrup. of *sangari misri*). Falconers of the Derajat generally use this receipt for purging saker falcons, on first taking them out of the moult.
[2] By *kunar i jangali* the author means the Indian Jujube or Chinese Date (*Zizyphus jujuba*), in Hindi *ber*.

قداچه گوفته بدستور صافی سادہ که نوشته شد بعمل آرد . و آب دادن و سیر کردن همه بیک طور است لهذا تکراراً نوشته نشد •

نسخهٔ طعمه داری [1] که پس از هر صافی به باز و همه جانوران موافق است و اتفاق استادان بر این است • چون خواهي که صبح جانور را صاف کنی پیش از آن بوقت شام طعمهٔ معتاد که جانور همیشه میخورده باشد . سیوم حصه از آن کم کرده باید خورانید . پر و استخوان منع است , که مضرت بروده جانور رساند . بلکه پاره کند • و فردای آنروز , دم صبح صافی باید داد بقواعدی به در صافی سادهٔ اول گفته شده , و آب دادن پیش از دو بیحال خطا است مگر آن که بعد صافی دادن بند شود و بیحال نکند آن وقت بلا ترغیب آب دادن لازم است . و تا وقتی که بترغیب خود آب میخورد طعمه دادن خوب نیست • چون از آب فارغ شود آن زمان بقدر یک نعل گنجشک [2] باز را که لاغر باشد برای تقویت طبع بخورانند . و فربه را احتیاج دادن آن نیست • و شام صیدهٔ چهار گنجشک بی پر و استخوان , و صبح دویم قدر دو گنجشک گوشت دل پر , و شام سه گنجشک از پرها صاف نموده با استخوان باید خورانید •| و صبح سیوم گوشت بر قدر چهار گنجشک ورق تراشیده آندازه برده بخورانند . و شام بقدر پنج گنجشک بی پر و استخوان باید خورانید • و صبح دیگر بر مرغ در میدان طلبیده بخورن و گوشت آن سیر بدن و بعد از آن شکار را بر خود مدارک دان •

[1] Indian falconers as a whole diet a hawk in this manner after purging

[2] It is the custom to give this quite fresh and warm, and mixed with blood It is always given if the hawk has cast up, or got rid of, any fat If, however the hawk is in good condition and has got rid of no internal 'fat' this taste of fresh meat and blood is seldom given

و روز اول شکار و دیر روزی که صید کلان نگیرد آنروز باید که باز را یکخوره کرد . و طعمه با شکر طبرزد و نبات آلوده باید داد . و همواره شیرینی باز را دادن خوب نیست • و یک خورهٔ سبک باز را باید داد که بین الصلوتین عصر و شام باز گوشت را که صبح خورده باشد از حوصله رفته برد • و اگر تا بظهر طعمه را رفته فرو برد و یا پیش از آن هضم کرد ، تا هم قدری که بوقت شام جانور تواند هضم کرد بالای یکخوره اضافه کردن روا است • قول استادان است ، که اکثری برین اتفاق دارند ، که بالمره یکبارگی دلاوری کرده طعمهٔ زیاده نباید داد خصوصاً جانور لاغر را که طاقت هاضمهٔ معتاد هم برای او مشکل است و زیادتی و دلاوری بدان جانور لاغر صریحاً خطا است •

چون سیر کرده بخانه رسند باید که زود طغارهٔ پر آب نموده و چکس نزدیک آن زده باز را بر چکس بسته تسمه را دراز گذارند تا باختیار خود غسل کرده تمام روز آرام کند • و چون وقت طعمهٔ عصر رسد باز را بر دست گرفته قدری طعمه پیش او بیار و بنما تا بخورد اما قلیلی که دفع وسواس و حرص او شود . و وقت طعمه خود را شناخته بطلبد • چون روز شکار یکخوره سیر کرده باشی عصر باندک قناعت باید کرد . و شام اگر بر پدوار قرار گیرد بهتر . والا بر دست ، چنانچه عادت کرده باشد و بنوعی که آرام کند بدار • و بعد یک روز درمیان کرده که آن روز باید آندازه خورانید و روز دیگر باید بشکار برد • و چند روز بیک درّاج قناعت کن و سیر کرده چون بخانه رسی بر طغارهٔ آب پر کرده بنشان تا باز بداند که بدون شکار آرام کردن نمیگذارند • و هر چند بلا داعه بشکار بری بیک خو گردد . و آرام دادن باعث فربهی و صحت باز است •

و جانور را در ابتدا بهر چهر که باولي کردي بگیرد و بهر داروئی که اول عادت کردي موافقت واجابت نماید • و داروی سخت ابتدا جانور نو را بجانوریرا که میر شکار دیگر طیار کرده باشد . بدهي • و منفع کلی که درین هنر است این است که اگر طبع خود جانور از اجابت بدوا ملائم و موافقت نماید و محتاج بسخت نشود . آنرا هرگاه که بیفرمائی بکند و اندکی سخت باو دادي . زود رام شود • و جانور که اصلاً عادت بمعالجهٔ سخت کرده باشد . و همه نرمی و گرمی آزموده باشد . پس اگر خدا نخواسته آن جانور بیفرمائی کند به بسیار سختي رام شود . و در سختی بسیار واقعهای سخت پیش آید . و دریافت و تداوي آن را اگرچه این مبتدي نیز بموجب حوصله و بصارت خود درج نموده هر از تجربهٔ بسیار مشکل است • و نگهداشت باز باین طور باید کرد تا در سفر و مقام بهمه بارد . ورنج و راحت بر خود قبول کند •

باید که باز نو را روزی که شکار اول کند سیر کرده و بخانه آورده و بر طغارهٔ آب بنشاني تا طهر . و بعده برداشته طعمه خورانیده بر دست گیری تا شام . و شام بر پدوار بندی • اگر همراه جانوران دیگر قرار گرفت بهتر . و اگر بطپد بر دست گرفته بعادت قدیم بدار • چون نمار خفتن رسد بر پدوار بند تا یکپاس شب نشسته باشد • و شب دویم نیز یکپاس اول نشسته باشد و سه پاس آخرین بیدار بدار • و چون شکار خواهی بردن . آنشب چهار پاس بردست بدار و صبح بشکار برو • بعد شکار بهمان دستور بر آب بند و بهمان دستور بر دار و بیدار کن . مگر بهمین قدر تفاوت که دو پاس شب بر پدوار بندی . و بعد از شکار سیوم سه پاس شب بر پدوار بند و یکپاس آخرین شب معتاد کن به بیداري • و روز بنوعی که گفته شده • و هر داروی که خواسته باشی بمصلحت علم بعمل آر •

باب پنجم

در معالجات جهت شکار جانوران گلال چشم مشتمل بر دو فصل

فصل اول در شکار باز و جرهٔ آن • بدانکه باز نو را که روز اول بیرون بری بلکه هرگاه بشکار برائی. چون نزدیک اسب برای سوار شدن بیائی اول بایست بدانکه دست راست بر کردن اسپ الف ملفوظی (یعنی الف و لام وفا هر سه حروف بهم مرکب) بنویس که الف[1] شود • و چون سوار شوي این دعا بخوان تا حق سبحانه تعالی ترا و جانوران ترا از همه آفات و جمیع بلیات در حفظ خویش دارد و بسلامت باز آرد • قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ[2] اللهم سلمنا و سلم دفنا و احفظ علینا متاعنا وردنا الی اهلنا سالمین بحول منک و قوتک و عزتک و شرفک و عظمتک اللهم سلم براتنا و بواهیدنا و صقورنا من العقبان و الزمجة و من غیرهم الذین یتعقبون اطیارنا و جوارحنا بادنک و الحول منک لا اله الا انت انه الواحد الصمد لم یلد

---

[1] It is said that 'Alamgir used to 'write ' الف on his standards and horses

[2] Qur., xliii, 12 the remainder of the Arabic is not from the Qur'an

و لم یولد ولم یکن له کفواً احد و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و یکمرتبه سورهٔ فاتحه و سه مرتبه درود بخوان[1] و اسماء الله تعالی بشکار برآمده طلب صید کن •

روز اول درّاج را بجا محاصره باید کرد که آنجا علف و درختان کمتر باشد و گرداگرد سواران چند استاده شوند و احتیاط نمایند که درّاج پیاده شده گریخته نرود . و پیاده را بگو که ساج درخت گرفته بدست گیرد و بدان برمک بومک زده درّاج را بیرون پراند . و کسی را که باز بدست باشد آنرا باید که رود بتابو روبروی باد بپراند • و زنهار نگذارد که دور رود ورنه باز جائی استاده بیدل شود و میل خوب شکار نکند • چون گرفت بدون آن میرشکار که باز او را رام و هوادی باشد کسی دیگر بسر باز نرود . و آن هم از دور از اسپ پیاده شده بناز حرف زبان و سخن گویان و نوازش کنان نزدیک رود و داند که رو بروی باز نرود و استاده و پس پشت بسر باز نرود که باز از استاده رفتن بترسد و رم کند و نشسته رفتن بهتر است تا باز هم نداند که این کس همان است که هر روز ناوک(?) و طعمه از دستش میخورد • پس بمجرد رفتن . درّاج و هر دو سیاقین[2] باز را بدست گیرد • و بهمان یک درّاج قناعت کردن خوب است . و باز را بگذار تا پر نکند • چون بخوش بعلی پر از شکار کند و رام شود . بعد از آن بر آن گسته بسر کن • و تا چند شکار بیک درّاج قناعت کن • بعد از آن که شلائن شود بر هرچیز و صید کلان که بپرانی اسماء الله تعالی بی خطا گیرد •

[1] The breath would then be exhaled over the person, the horse, the hawk, and in the direction of the "field."

[2] سیاقین vide note 2, p. ..

نزدیک رها کن تا سر غو را بگیرد * آنروز دیر بگوشت مرغی سیر کن * چون در دو سه روز حریص گردد بعد از آن کلاه از سر غو بر آر تا تیز پرد و باولی کن و بسیار بنما * چون گیرد بعل غو را چاک کن و دل و شش آن بسکر طبرزد آلوده بدان سیر گردان *

بعده در کنار رود خانها و نهرهای آب بجائی که مقام غو باشد برو ، و بگو تا غو را از آب بیرون آرند * چون غو از آب بر آمده بسمت بیابان پرد . تحمل باید تا از آب دور تر برود . آن زمان شنقار را رها کن * چون بگیرد بر آن سیر کن * تا ده شکار همچنین بریک غو سیر نما * بعد از تولک هرچند کیرائی بگیرد و زنهار تا غو را از آب دور نکنی شنقار را رها نه نما که شنقار جانوریست سخت کوش . مبادا عقب غو خود را در آب زند و غرق شود * و شنقار بسنقار خوب نیست زیرا که او جانور تند خو و متمرده و بلند پرواست * هر چند بلند تر باشد اسان تر گیرد . و بعمرها یکی بدست آید و آنرا از سمت بلغار[1] و آن نواح آرند *

و اگر خواهی که لک لک را یا از جنس انرا که بکنار آبها ماند و بهندی مکسه[2] خوانند و انلی بنگ است باولی بدهی پس بدستوری که برای باولی کلنگ نوشته شده بدان موجب بی کم و کاست بعمل آر . انشاء الله تعالی همه را بگیرد *

شنقار را در پی شکار زیره از آن نپرانند که شنقار جانوریست سخت کوش و کم یاب در پی شکار آن قدر کوشد تا بگیرد و الا تا چند فرسنگ تلاش کند * و همه کار و کردارش بباهین و چرغ ماند . و او را

---

[1] *Bulghār*, Bulgaria the country of the Sclavs, which formerly included a large portion of Russia.

[2] **مکسه**, I am unable to trace this word, but it is evidently a species of stork, probably the "Beef steak Bird" or Episcopal Stork (*Ciconia leucocephala*)

عزیز و مدارک دارند . و در اصل یک لحظه از خدمتگاری آن عامل شدن خطا است • نزد معلان همین شنقار شاه جانوران است • در موسم گرم در جاهای گرم مدار . و پیش از هوا سرد شدن او را بگرم سیرها مبر . که اورا گرما بغایت زیان دارد • آشیان و مسکن شنقار در ترکستان در جائی است که آنجا برف همیشه موجود می باشد و هیچگاه نمیگدارد • و در تابستان چون او را بصحرا بری چیزی بر بست شنقار بپوشان که آفتاب و گرد او را زیان دارد • و بوقت توک بسرد ملک برند • و در خانهٔ تاریک که در آن دود باشد مبند که او را تباه کند و زبست گرداند • وقتی که گرسنه باشد تنها مگذار که از غایت گرسنگی پای خود بکند و بخورد[1] والله اعلم بالصواب •

[1] A habit of the Red headed Merlin also

دلاور کن و کلنگ را بر زمین خوابانیده شنقار را بر آن سیر کن تا بداند که کلنگ آسان است و حریص شود و ترسنده نگردد که روز اول است * و روز دویم نیز بهمین طور * روز سیوم منقار کلنگ را بریسمانی درهم بند تا شنقار را زخمی نکند . و مهار در بینی کلنگ شتروار کن و بدست کسی ده تا آهسته کلنگ را پیس نکشد و نگرداند و کلاه از سر شنقار بردار و رها کن تا ناولی را بگیرد آنوقت نگهدار و بر آن سیر کن * چون چار روز چنین کردی آنگاه کلنگ را تفنگ تر نگردان و بر آن رها کن . و گیرانده و نعل چاک نموده و دل ناولی بر آورده و شکر طبرزد آلوده شنقار را سیر کن *

پس از آن سه کلنگ پریدهٔ تیز پر را در میدان برده بر بلندی پشتهٔ شنقار را به بر و برابر کمر بسته ناولی را نگهدار . و چند سواران زیر پشته باید فرستاد تا آنها کلنگ را بپرانند . و تو شنقار را نگهدار تا نگیرد و زود بمدد او رس و کلنگ را فرو گیر و نیکو سیر کن * روز دیگر شنقار را بر پشتهٔ بلند برده و ناولی را بر زمین رها کرده و شنقار را از سر پشته پائین گرفته استاده شو و بگو کلنگ را بپرانند * چون دور تر رود شنقار را رها کن و سواران را بگو که زود بمدد رسند و چون گیرد زود کشته بر آن سیر کن . اما دل کلنگ بشکر طبرزد آلوده و شیرین ساخته بخوران *

بعد از آن طعمه داری کرده شنقار را موافق مدعای خود باشنها آورده چند سواران همراه گرفته بیرون بصحرا برو و کلنگ یگانه و دوگانه بطلب * چون بتانو رسی زود بر سر کلنگ اسب تاخته برس و شمیده کلنگ برای پریدن در حرکت و خیز آید . توکل قادر کریم و کارساز رحیم شنقار را رها کن ، و زود باید بمدد رسید * چون بامر الله تعالی کلنگ را بگیرد زود بکش و سیر کن یکخوره * و در هفتهٔ یکمرتبهٔ بهمین دستور بپران * و سال اول

بدو سه کلنگ قناعت کن . بعده چون از تولک [1] فارغ شده بر آید . در حال دویم هرچند که پرانی بهتر گردد . و چندانکه گیرایی بگیرد •

شنقار و چرغ را هر چند بی کاهلی [2] پرانی نیکو شالان شود و از امراض ایمن گردد . و هرچند نزدیک و قائم پرانی خطا نکند و قائم گیر گردد • و جانور نو را هرگز پیش از خانه گریز شدن و خوب آموخته شدن در بی کاهلی [2] بپرانی که برحمت نگیرد . و باشد که آواره گردد و گم شود • اگر خواهی که شنقار را برمو و مار پرانی در ابتدا باولی قاز باید داد بجانوری که باولی کلنگ دهند و نوسته شده • و قو جانوریست سفید و بمشابهت قاز و لیکن بقامت بزرگ تر است اکثر بزرگان ایران در جاها خوب تماشا نگهدارند و نیز از شنقار گیرانند • چون قو جانوری است قوي هیکل و باولي او کم یاب بهم رسد و یکایک بشنقار گرفتن مشکل است لهذا باولی آن بدین نوع دهند •

مونی کسته بدست آر و شنقار را بنما . و دیم گاه آن پیش جانور بدار • قو را در بغل کسی دیگر پنهان کن . و چون جانور مدیم آید ادرا دروت بر آن سیر دن • بعد از آن مونی زنده را کلاه در سر بپوشان و ریسمانی از آن کلاه بالا بندان و پاره گوشت بر آن ریسمان بند • قو در بغل دیگری باشد بپارچه پیچیده . و سر آنرا از پس بغل خود بیرون کسد و شنقار را بنماید • چون بگیرد گوشت مرغ دیگر داده سیر کن . و قورا زنده برای روز دیگر باید نگاه داشت •

سه روز بهمین دستور بعمل آر . بعد از سه روز . چهارم روز کلاه قو را برابر چشمهایش سوراخ کن و سر و بال قو بدست دیگری ده و شنقار را

---

[1] Tulak T. "moult of birds."

[2] بي کاهلي, by this expression the author apparently means constant flying, that is not allowing intervals of more than a day to elapse between the flights

چون کستاخ بر طعمه آمدن عادت و شعار خود کند آنگاه پوست آهوئی بدست آر * چون جانور بمرتبهٔ باولی دادن رسد بدین نمط باید باولی داد * پوست آهو را پر از گیاه نموده چهار چوب بداری پای آهو در هر چهار پایش نصب کن تا بقوت آن استاده ماند . و چهار پایه[1] گردون درست کرده زیر آن پاها نصب کن که هرگاه دران ریسمان بسته بکشند از گردش پایه[1] بدود * و یک ریسمان دیگر از پس قفا در پوست گردن آهوی مذکور بگذران و پارهٔ گوشت سرخ بر بند * و شب چرغ را قدری طعمه باید کم کرده داد تا صبح باولی را زود بگیرد و در صحرا برده دست بدست یعنی از بسیار نزدیکی بر باولی بچسپان . و بهار که روز اول از فاصلهٔ دور بیندازی * و چون بر آن پارهٔ گوشت بسیند سیر کن و چند روز بهمین نوع ترتیب کن که بیکو باولی خود را و صورت آهو را بشناسد * پس از آن آن آهوی چرغ با را در میدانی که صاف باشد برده نرمک و آهسته بکش چنانچه پایهٔ گردون آواز بکند تا باعث رمیدن چرغ نگردد . و اگر پایهٔ گردون آواز کند قدری آب بر آن پایها بریز تا آواز نکند * و چون چند بار باولی را دید و بیکو شناخت پس هر روز فاصله را قدری زیاده کن و ریسمان را بزور باید کشید تا باولی تند تر بدود و از آهوی زنده تفاوت نکند *

چون خوب گیرا و گستاخ گردد آن زمان آهو برّهٔ[2] بدست آر و باولی ده * چون بیکو دلیر و شلائق گردد پس بامید حق سبحانه تعالی بر آهو بپران . و باد روبروی چرغ خوب است * و چون گیرد خوب سیر بخوران ، یکدوره . بشکر ططرزد آلوده *

---

[1] پایه گردون, *pāya*, "foot" perhaps an error for پهیه *pahiya* H. "wheel." *gardūn* "wheel," perhaps for *gardān* "revolving." In any case the author's meaning is clear.

[2] آهو برّه "a fawn."

چرغ که برای آهو گیری طیار سازند تنها نمی اندازند ولی دو چرغ بهم یکجا ترتیب کنند تا وقت کار مددگار یکدیگر باشند • و دو سگ تازی همواره بهمراه چرغان باید برطلبه خوانند و بر آن قرالقو بکباب سیر باید کرد • و بر باولی از گوشت باولی خوراند و سیر کند تا رفیق کار باشند •

و هر دوا که احتیاج افتد بهر چرغ آنرا در فصل شکار چرغ باید دید و بموجب آن عمل کرد • و دوای سگ در فصل سگ انشاء الله تعالی •

فصل هشتم در چشم کشادن شنقار و طیار کردن آن و عقاب و زمج موقوف بر همین است • بدانکه چشم کشادن و طیار کردن شنقار تمامش بشاهین بنحوی ماند که در اکثر فصول مذکور شده • و چون خواهی که کلنگ گیر کنی • اول بخواندن و طلبیدن بر قرالقو گستاخ و حریص کن • و چند مرغ زیر پایش بکش و بر آن سیر کن تا گرم شود • بعد ازانکه اعتبار در خواندن و رفتن و آمدن بهم رساند مکر باولی کن باین نوع که کلنگ را در بغل دیگری بده و بگو که سر کلنگ را از بغل از طرف پشت خود بیرون بدارد و گوشت پارهٔ سرخ بر سر کلنگ بر بند و کلاه از سر شنقار بردار و آن گوشت پاره بنما و باولی دار را بگو تا کلنگ را پا و بازو استوار نگه دارد و بهر حیله شنقار را بر باوی باید چسپانید • و روز دویم و سیوم و تا چهارم همچنین کن •

بعد از آن کلنگ را بر زمین رها کن • و یک کس پاهای او را نگهدارد و دیگری بدست منقار او را بگیرد • و گوشت پارهٔ بر باروئی کلنگ بر بند و کلاه از سر شنقار بردار تا بر آن چنگال زند و بگیرد و مدد کرده شنقار را

و یک نیم کروه چرغ مانده نشود و مفارقت از سواران نکند و بر سر سواران پرواز کنان خواهد رفت *

اگر خواهی که تغدری[1] گیر کنی آنرا ناولی تغدری، و اگر آن بهم نرسد ناولی مرغ که رنگ تغدری داشته باشد باید داد * در صحرا برده چرغ را بلند کن و چون پشت بطرف تو کرد و اندکی دور تر رود مرغ را رها کن چنانچه چرغ نداند که از دست رها کرده، و نعره زن که جانور متوجه ناولی شود * پس از نعره خاموش باید شد تا چرغ خود آمده ناولی گیرد و بر آن سیر کن * و دو روز دیگر طعمه داری کرده روز سیوم شکار تو و بیران باین تدبیر که در صحرا چون تغدری بینی، دور تر چرغ را پرواز کن تا بلند شود و چنانکه همدیگر را نه بینند، و خود تغدری خواهد خوابید، و چون چرغ چند دور گشت چنان خود باید کرد که صید نخیزد، و چون صید برخاست آنزمان چرغ را نعره کن تا بر سر تو رسد و چون قابو آید و بر سر تغدری رود بیران و تماشا کن * اگر یک کروه متصل پریده برود و چرغ قریب پنجاه حمله و صدمه بر صید زند عجب مدار. و این سبب نه بلنگ تماشای بسیار خوب دارد *

و اگر کار[2] گیر کنی اوغری[3] بیران و ناولی کردن آن این طور است * یک ناولی کار چشم دوخته در صحرا برده بگذار تا راه رفتن گیرد. پس آن چرغ را بگذار تا اورا بگیرد و از آن یکخوره سیر کن * و دو روز دیگر درمیان اندازه خوابیده روز چهارم یک کار دیگر که پر و بال او درست باشد در صحرا

---

[1] *Tughdarī* one of the names in the Panjab for the Houbara Bustard *vide* J. As. Soc. Beng., Vol. II, No. 9, 1906. The great Indian Bustard is in some parts of the Panjab called *tughdar*.

[2] کار incorrect for قار (also spelt قار) "a goose."

[3] *Ughrī* T. subs. "thief", here used as an adverb.

برده و در ریسمان دوارده گره بسته کسی را بگو که آنرا گرفته در درختی
پنهان شود و مار را بگذارد تا در آن دشت خرامیدن گیرد و سر ریسمان
بدست داشته باشد * چرغ را کلاه از سر برداشته بسوی قار متوجه کن *
چون باولی را بطلبد آن زمان بگذار تا سوی باولی بپرد . و باولی دار را بگو
که چون چرغ نزدیک رسد بگرفتن . مار را رها کند تا پیش جانور بپرد و او را
بگیرد پس بر آن سیر کن * بعد بیگو طعمه داری کرده جائی که قار
صحرائی یگانه یا دوگانه یابی اسماء الله تعالی بر آن بپران * در ابتدا بر گلهٔ
بسیار هراسان کرده ولی چون دیگر بگیرد و شلاق شود در جائی که بسیار قار
نشسته باشد بر گلهٔ آنها چرغ را مثل باز بپران اسماء الله تعالی بی خطا
بگیرد * و هر صیادی و نکته که در کار چرغ احتیاج افتد در فصل شکار آن را
باید دید و آن از جملهٔ مجربات است - و الله اعلم بالصواب *

فصل هفتم در طیار کردن چرغ آهیانی آهوگیر طریق

استادان ایران نصر الله اتهم * چون خواهی که چرغ را آهوگیر بسازی
اول بچهٔ آن را که موصوف بتمام صفات باشد بهم باید رسانید و بیگو باید نگاه
داشت و پرورش نمسنه و گوشت سیاک[1] و لطیف نمود *

چون پر بال و دم درست بر آورد بر دست گیرد و پایچه بند و کلاه[2]
بموجب قاعده باید پوشاند و بدست کسی ملائم مایل سازد * پس
باید که قرقاو یعنی طلله از پرهای دراج عرف تلتک و یا عقاب بسته
بر آن گوشت پاره بندد و چرغ را بران موافق قاعدهٔ سیاه چشم خواند
و بر آن سیر کند *

[1] سیاک vide note 1, p. 58.
[2] قراقو هاي طلله see note 3, p. viii, and note 1, p. 47.

که جهت شکار و طیار کردن شاهین احتیاج شود در فصل شکار شاهین باید جست و بعمل آورد - و الله اعلم بالصواب *

فصل ششم در طیار کردن چرغ دامی موافق تجربهٔ فقیر ، و طیار کردن لگر[1] بهمین موقوف می باشد * اول باید چرغ خوب و قدآور و خوش رنگ ، چنانچه موجب فرمودهٔ استادان در اوصاف جانوران نوشته شد بدست آورده نیکو نگهداشت و بند و کلاه پوشانید و بر دست گرفته روز و شب بیدار باید داشت * چون بدست کسی عادت کرده و نیکو ملائم شد پس هر بار سرش را در مست گیرد تا در وقت کلاه دادن تصدیع نبیند * چون آخرشب چرغ بخواب گرفتار شود کلاه در سرش باید داد * و شب دویم ثلث حصهٔ چشمش را وا کند و بیدار بتاکید باید نمود ، و روز ، چشمش را بالا باید بست * شب سیوم نیم چشم را باید وا کرد و روز هم قدری چشمش وا باشد * شب چهارم تمام چشم باید وا نمود و روز نیم چشم باشد * روز چهارم تمام چشم را وا کرده آن روز باید صاف نمود * اگر میر شکار صاحب هنر باشد پس جرات کرده با نمک تنها صاف نماید از همه بهتر است * و اگر وقوف این صافی نداشته باشد پس از دیگر صافی صاف نموده خلطه اندازند و در خواندن و طلبیدن بر طلبه مفید تعلیم نماید *

چون گستاخ شود پس آنرا بنوعی دیگر طلبد یعنی این طور که از فاصلهٔ دور طلبیده چون نزدیک رسد قرالقو پنهان کند * چون چند دور بر گرد سر تو بگردد ، و پارهٔ بلند شود ، آنزمان بار قرالقو را به ریسمان

---

[1] لگر ، Hindustani لگر or لگھڑ the Lagar Falcon *Falco jugger*, vide Jl. As Soc., Beng Vol III No 1 1907

سه گر بسته بر زمین پیش چرغ بیفدار تا بران حمله[1] کند . و چون نزدیک رسد بار طلمه پنهان کن • چند مرتبه چنین کرده پس برالقو پیسس بدار تا بر ان بشیند . آخرمان مرغ باید داد و بر آن سیر کرد •

هر روز قدری حملها زیادة کن و صبح و شام متواتر همین تعلیم کن و بلا باغه تا آنکه به پنجاه حمله رسد و بیست و پنج حمله یک وقت عادت کند و بر طلمه و مرغ خوب گستاخ و حریص گردد •

• پس اگر خواهي که کلنگ گیرايي . باولي دربا که در ترکي کلنگ گویند باید داد . اگر میسر نیاید پس باوی عقار بدهد •

اگر خواهي که خرگوش گیر کني مرغ خانگي که سفید رنگ باسد و تاج کلان و کساد داسته باشد در صحرا برده هر دو پاي آن بریسمان بهم به بندد . و مابین هردو پای مرغ قدر چهار انگشت فاصله باشد و در بیابان رها کن و چرغ را بلند گردان • چون چند دور پرواز کرده بلند شود تو در پی مرغ بدو و چرغ را نگه کن • اگر بسر تو مي آید بهتر و الّا نعره زن . چون جانب تو گردد دیگر نعرة مکن تا آنکه مرغ را بگیرد . بران یکخوره کن و روز دویم طعمه داري نموده روز سیوم مبارک است بر خرگوش پرانیدن . اما باین طور که چرغ را پرانیده بلند کرده و نعره زده در جائی که خرگوش خفته باشد آورده خرگوش را هیبت باید نمود تا از جنگل بر آید و در صحرا بدود و درآنجا تماشای چرغ و خرگوش باید نمود • و چون نیکو بقواعد شائسته گیرد پس در بیابان و جنگل اندک که در آن خرگوش موجود باشد بالای آن چرغ را بلند کن . و سواران جدا و از هم دور تر کشاده شدة خرگوش را جویند • تا یک کروه

[1] حمله , the author's word for a stoop, in modern Persian سر زدن .

و قروانک [1] و پیلاغ (و آن مرغی است که کرمها خورد و ابلق رنگ باشد و در زبان هندی آنرا لنوره [2] نامند و در فارسی چاقرق خوانند) در پس هر جانوری که از اینها پیدا شود شاهین را رها کن * اما ابتدا هر چند پی زیره جانور پران بهتر است . و چون نزدیک رسد بگرفتن ، فرصت مکن و فوراً نعره کرده طعمه بگردان و گردن مگذار که زیره گیری شاهین را خوب نیست ، و هم در اول شاهین را عقب جانور دوانیدن و باز بر طعمه آمدن آموختن است *

چون خوب در آمدن و رفتن شائق گردد پس باید بمصری تنها صاف کرد و سه روز طعمه داری چنانکه دستور است نموده و باوی قروتک [1] و یا باران طلبک ، که هندی ٹٹہری گویند. موجود داشته باشد دران وقت شاهین را باوی آن دهد * اما باوی هر جانور که شاهین را دهد چشم دوخته و نیم‌چشم وا کرده بدهد که در وقت دست انداختن نزد شاهین حیله نکند و شاهین خالی نشود . زنهار که این فراموش نکنی که خطای عظیم است *

چون این باوی دادی بعد از آن چند باوی مرغابی کلان باید داد و این اکثر میرشکاران ندانند یا دیده دانسته خطا کنند . و کم کسی از

---

[1] قروانک for کروانک, a common name in the Panjab for the stone plover, (*Œdicnemus crepitans*), called in Persia *bachcha kubara* P and *chākhrūq* T.

[2] پیلاغ apparently the author makes a slip here, چاقرق is probably identical with چاحروق T, a name of the stone plover in Persia (*vide* note above.)

لنوره I am unable to identify this word which is perhaps a copyist's error for الورا H "[illegible]" in the Derajat the name of the Indian grey shrike (*Lanius Lahtora*) there also known as *mamala*.

باران طلبک lit "The Little Rain caller," in India ٹٹیہری , ٹٹیری etc, and in Kashmir کل کاوُ is the Red wattled Lapwing (*Lobivanellus indicus*). To Anglo Indians it is well known by the name of "*Did he do it*." It is a quarry for the *lagar* the shahin and the peregrine tiercel. In the Panjab the *tatīri* is said to call on rain. The word 'plover' is derived from the French *pluvier*, from the Latin *pluvialis* "rainy." An Indian falconer tells me that in spring a pair of these birds will mob a wild fox, and that he once caught a pair in a *do-gaza* with a small kitten as a lure.

میر شکاران ازین قواعد واقف است • بالضرورت چند مرغ آبی باولی باید
داد و اگر میسر نیاید با هم خیر است •

و چون شاهین بدین مرتبه رسد آن زمان ملاحظه کن. اگر اشتها
موافق مدعای تو باشد فبها و اگر کم شده باشد. پس سر دو بتصوری
حالی صاف کرده و در این اثنا پر و مهره و پلینهٔ دم و پنبه و پشم ساده
ومصالح دار[1] موافق طبیعت جانور باید داد و بر کلمرغ[2] باولی کرده بپران •
چون کلمرغ گرم شد بعد از آن بر هر مرغ کلانی مثل کاز[3] و کلنگ و لکلک
و مکسه بپران. و ازینها هرچه باولی بدهی بگیرد و چون گیرد از آن سیر کن •
و اگر حالی دست افتد و آمده بر مرالقو سپید مرغ خانگی زیر پای
شاهین داده و کشته از آن خوران. بلکه تکمه دادن[4] بسیار نیک است •
و تکمه[4] از آن گویند که گوشت بریان کرده را ورق دستور مسلسل زنجیره
دار[5] تراشیده در شکم مرغ گرم نموده بخورانند مخلوط بگوشت مرغ
و آنرا تکمه گویند • و گوشت بیات آنرا نامند که گوشت تازهٔ صبح را تا شام
نگهدارند و به هندی آنرا گوشت باسی گویند و اکثر شاهین را همین
گوشت موافق تر است در ایام شکار •

آنچه قواعد شاهین داری است و آنچه از استادان حاصل کرده
بودیم درین مختصر بموجب کتب استادان سلف درج نموده ام و هر دوائی

---

[1] مصالح دار, Indian falconers sometimes give an artificial 'casting' of *namda* or wool, etc., that has been soaked in aloes or in some other drug. This acts as a very mild purge and temporarily increases a hawk's hunger.

[2] کلمرغ, in the Panjab vulgarly *safed kā*, and in the Derajat *sangra*, is the white scavenger vulture (*Neophron percnopterus*). In Persia it is called *kachal-kark*.

[3] کاز incorrect for قاز, also spelt غاز.

[4] تکمه, *vide* p. 57, note 2; the term is here better explained.

[5] مسلسل زنجیره دار, i.e., apparently meat nearly cut to pieces, but in reality in one string, alternate cuts being made from each side so that the meat pulls out like the peel of an apple that has had the peel removed in a continuous strip.

و گاه گاه تنها قدر یک کنجشک طعمه کم کرده باید داد * و پر و مُهره دادن خوب، نافع ترین چیزها است که حافظ صحت جانوران اند، باید خورانید تا پر و مُهره خوردن و بر گردانیدن هم اشتها پیدا کند و هم عادت فتیله خوردن [1] گیرد * و چون شاهین باین مرتبه رسد یکسر قدری طعمه کم کرده باید داد، و صبح ریسمان بافرده گز شاه جهانی [2] دولا کرده هر دو سر آویزان نگذارد و میانش را در پایچهٔ جانور بندد و از نزدیک بخواند * و چون نزدیک آید دستی طلبه را گرفته باشی، دائم دار از حرکات، که جانور بخاطر جمع و خوشخوئی تمام طلبه را گیرد * پس آنروز هم مرغ دادن از جملهٔ ضروریات داند و دیگر حلقه نه بندد *

و اکثر شاهین که بالا پر شود او را بیست گز طناب شاه جهانی مقرر کرده اند و مسافت پله [3] سی قدم. اما وقت پیمودن یک قدم نشمارد و یکی بشمارد. و اگر هردو قدم شمارد شصت قدم میشود * و بعد هر سه روز دو گز از ریسمان می بریده باشد که سبک شود. و ریسمان سنگین و سطبر اول بستن اولی است که شاهین گنبد [4] کنند یعنی بوقت خواندن در نصف راه بالا پری نکند که آن بدخوئی عظیم است * ابتداء ریسمان گران بهتر است. و اگر احیاناً شاهین در راه پیچ کند. پس آنقدر باید ملاحظه کرد که مار پیچ می آید یا بیک جانب پیچ بسیار میکند. پس اگر بیک جانب پیچ بسیار میکند آنرا یقین باید دانست که باد مخالف اوست. وقت خواندن شاهین را باد موافق باد لقوة [5] است. یعنی بادی که رو برو نباشد ولی از

---

1 فتیله, evidently an artificial 'casting' of wool, cloth etc

2 *Gaz i Shahjahani*, I am unable to identify this measure

3 پله *palla*, the full distance from which a hawk is usually called to the lure

4 *Gumbaz kardan*, said of a hawk that has, as it were, a high trajectory, when called to the lure

5 باد لقوة, evidently a "side wind" an incorrect or vulgar term نکباء Ar a wind blowing obliquely between two cardinal points.

برابر گوشت جانور زرد آن باز شاهین را موافق تر است ، و این را خود
حقیر از سر شاهین آزموده ۰ و اگر هم پیچ کردن عادت کند و این خوی را
نگذارد . پس اگر راست رو باشد . سه شهپر[1] از جانب راست بریسمان باهم
باید بست . و اگر چپ رو باشد . شهپر از جانب چپ باهم باید بست
مثل پر کبوتر خانگي[2] ۰ و هر آن شاهین که مار پیچ[3] آید از
تیز پري است ۰

و شاهین را از فاصلهٔ دور نباید طلبید ۰ چون خوب بر مراقبه حریص
مشود پس یکروز درمیان کرده و روز دویم مرغ داده و گوشت بر اندازه در
شکم آن پر کرده میخورانیده باشد تا آنکه برطلبه عاشق گردد ۰ پس از آن
کبوتر باید داد باین نوع . که قدر یکوجب پارچهٔ سرخ در پای کبوتر
بسته اندکی خاک دران باید بست که از گراني آن کبوتر بالا پر نسود
و شاهین بالا پریدن عادت نکند . و جانور نو را هرچه اولاً نمودي و آموختي
بدان خوی کند ۰ چون یکدو کبوتر پران خوب بقواعدي که پسند میر شکاران
است گرفت آنگاه زیاده باولي مکن که باولی شناس[4] نگردد ۰

چون باین مرتبه رسد آن زمان سر نو دهن شاهین بمصري جانب
سیرین نموده بامداد بر جانور پرنده مثل نقره پا[5] و زرد پلک[6]

---

[1] Shah-par is a flight feather, by some falconers only the first three flight feathers are so called.

[2] Pigeon fanciers bind with one length of thread each flight feather to the bastard wing.

[3] مار پیچ adj. and adv. coming in a zigzag.

[4] باولي شناس, also بد باولي, adj., said of a hawk that has acquired the vice of flying only at 'trains' and that will not kill wild quarry.

[5] نقره پا probably the Indian Courier Plover (*Cursorius coromandelicus*) called by falconers of the Derajat *nuqra' pa*: the tarsi are creamy white. In the Derajat, however, it is considered too fast a quarry for a peregrine.

[6] زرد پلک, perhaps the Yellow wattled Lapwing (*Sarcogrammus* ...)

فصل پنجم در طیار کردن شاهین آشیانی که بتجربهٔ فقیر در آمده، انشاء الله تعالی مجرب است * بدانکه شاهین آشیانی را، که موصوف بتمام صفات چنانچه موافق فرمودهٔ استادان این فن در این مختصر درج است، چون بهم رسانیدهٔ نیکو پرورش کن و نمکه گاو و گوشتهای نرم و سیاک [1] یعنی منتدل [2] بکم سیر خورانیده خوب فربه و توانا بسازد * بعد از آنکه خاطر خواه شود و اول موسم شکار رسد، اولاً او را بملائمت پایچه بند پوشانیده چند شب، آخر شب، بر دست گیرد، در ابتداء چهار گهرّي بیدار باید کرد. چون بچه نازک طبع است رعایت در همه جهت لازم است * هر شب قدری زیاده بیدار نموده تا دریک هفته بنصف شب رسان * بعد از آن، یک شب، یکپاس اولین شاهین را باید بسانید و دو پاس میانه بیدار نموده یکپاس آخر شب کلاه باید داد *

اما جانور بد کلاه یک بهلولی [3] نمي ارزد خصوصاً شاهین، که اگر بد کلاه شد بهیچ کار نیاید * و اگر خدا نخواسته باشد شاهین بد کلاه شود او را گلوبند [4] باید انداخت. یعني گولهٔ تفنگ که وزن آن دو سیر شاهي [5] پخته باشد در سر ریسمان چلغو [6] بیاویزند که از گراني آن عاجز آید و گردن از کلاه نگرداند اما زیاده از یک شبانروز نماید، که گردن جانور آزار نکشد * و اگر شاهین قداور [7] باشد یک دو ماشه زیاده روا ست، و اگر میانه یا خورد

[1] سیاک, this word occurs more than once, apparently in the sense of "tender."

[2] صندل, error for منبدل?

[3] بهلولي, can this be a corruption of بهله "glove"?

[4] گلوبند prop., a neckerchief or neck tie.

[5] سیر شاهي, probably the *ser* of 2 lb is meant.

[6] چلغو also *jalqū* and *chalqū*, in the Panjab *chagholi* or *chaghauli*.

[7] قداور *Qadāwar* prop. "tall of stature" is amongst falconers in the Panjab a common term for "big, heavy," of a hawk.

واجب باشد بهتر و سنگ گلوبند اندازد ولی اگر خود ملازم گردد بهتر •

او را در بیداری دستکشی ماهر باید کرد. و چون در بلاه داری و دستکشی گستاخ و محرم گردد آن زمان طعمه بآب دادن باید شروع کرد • و چون یکبار قبول نکند آهسته آهسته راغب اندازه بدهد و درین اثنا یکشب طعمه کم کرده باید داد و صبح صاف بمصری خالی باید نمود تا گوشت اندازه بخورد • و تاکه شاهین طیار نگردد گوشت بیات[1] ندهد. گوشت تازه بدهد •

و هر روز بر طعمه خوانده سیر بدهد و وقت خواندن بر طعمه حلقهٔ آهنین را در پایچه بند جانور با ریسمان که قدر یک وجب باشد ببندد و ریسمان اطناب را از آن حلقه بگذراند • و شاهین را بسته باید طلبید که بالا پری در ابتدا عادت نکند که شاهین بالا پر بکار نیاید و این کار ضروری است که پرواز بدهد و بلند بزند • چون داند که خوب گستاخ آمدن بوقت وی خطا می آید پس آن روز مرغ خانگی که فربه باشد زیر پای شاهین داده و بسته گوشت بر اندازه در شکم آن پر کرده چون گرم شود بخوراند • آن روز هم سیر. و یکخوره سنگ. دو حصه از گوشت بر و یک حصه از مرغ بخوراند • اما گوشت بر را بآب چند بار شسته و آب کردانیده[2] باید آب اندازد[3] • بعده اگر مرغ پرورده دادنی باشد و شده آب دور کند و اگر یکخوره و یا دو خوره که صبح و ظهر میدهند همان دادنی باشد پس آن قدر تر در آب خوراند که آب از هر دو سوراخ بینی شاهین برآید و چکیدن گیرد •

[1] بیات *bayāt*, "stale" (of meat only) especially what has been [illegible] the previous night. [illegible] p. 61 line 13.

[2] This explains the expression *[illegible]* on page 56.

[3] [illegible] is to wash grain in many changes of water.

خواهد یکدر باولی بدہ • و شاهین از برای آن گویند که همه گیرا است ، هرچه باولي کني ، از کلنگ و سرخاب و حوبرہ و بوتیمار و لکلک و عو و غار و مانند ایشان بگیرد • و اگر خواهي که مرغي گیرایي و بگیرد ، چون گریز کردہ فارغ شود البته بگیرد •

و بلند شدن شاهین بر دو گونه است ، یکی راست برود و از دور برود و باز آید و بالای سر بایستد و مي رود و مي آید ، آنرا باوردي[1] گویند : و دیگر آن باشد که زود بلند شود و نزدیک تو همي گردد این را دوري[2] خوانند •

و شاهین چون گوشت بیندارد و هضم نکند کم زندہ ماند و اکثر بمیرد •

و شاهین همواره آب را دوست دارد و هرچه خود را بیشتر بشوید نشان تندرستیست و اگر خود را کمتر شوید و کم مداخلت بآب نماید اثر بیماري است و نزدیک مرگ توان دانست • و چون دیر بلند شود و دیر فرود آید و شکار سست گیرد این هم نشان بیماري است • و پیخال شاهین را در بیماري و تندرستی بر همان موجب که در فصل امراض نوشته شد ملاحظه باید نمود ، و چونکه مزاج شکرگان بیکدیگر نزدیک است مطابق آن معالجه نمایند ، و نظر بر قامت و بزرگي جانور نمودہ اوزان دوا بدآن موجب بعمل باید آورد •

و اگر خدا نخواسته وبا و مرگ در جانوران پیدا شود (و این علت اکثر از آن پیدا شود که آن سال مرگ در گوسفند و بچهٔ ایشان بسیار باشد و جانوران را از آن گوشت دهند ، و یا مرگ میان کبوتران باشد و باز دار ندانند و گوشت ازان خورانند ، آنسال مرگ در جانوران شکاري بسیار پیدا شود) گوشت مرغابی نباید داد • و اگر خواهی که بسلامت

---

[1] باوردی *vide* p. 48, note 9.

[2] *Daur* in Persian adj. "waiting on", in the Panjab *pirrī* ..., adj. "waiting on".

ماند ، نیکو گوشتهای لطیف باید داد و بآساس نگه دار ، و در بیابانهای گشاده و مراحیها که در آن آب اندکی باشد بگردان • و از آن شهری که دور وبا افتاده باشد بشهری دیگر بر • و هیچ جانور مثل شاهین پرهیز نکند ، که بر سر درختان بریده و پسته و بلندی بسیار نشیند ، و گرنده بود همچون سگ ، و خویشتن را از باران شوید و بر خوردنی جنگ کند چنانچه باران کنند • و شاهین بهترین جانوران شکاری است و عزیز الوجود و مبارک •

اگر خواهی پرواری [1] آموزانی چون شاهین بخواندن راست و گستاخ گردد پس او را یک دو مرغ خانگی بر قرالقو داده بعد از آن روزی دورتر بخوان و چون نزدیک رسد و بر طعمه نشیند کبوتر چشم دوخته پیش آور تا بگیرد ، و بر آن سیر کن • و روز دویم بهمان دستور خوانده چون نزدیک رسد قرالقو پنهان کرده و کبوتر را کوفته بال و چشم دوخته ، بلکه میخ بند کرده بده تا بگیرد و بر آن سیر کن • و روز سیوم نیز بطلبه طلبیده چون نزدیک رسد کبوتر و طعمه هردو را پنهان کن • چون مایوس شود بالضرورت بلند شود ، فی الحال کبوتر چشم دوخته را پیش گذار تا خود بگیرد و بر آن سیر کن • دویم روز نیز بلند نموده بگذار تا چند دور گرد تو بگردد و چون پشت بسوی تو کند کبوتر چشم دوخته بیرون انداز چنانکه نداند که از دست پریده با خود بر بست و چون بگیرد بر آن سیر کن • بعده یکدو کبوتر پران دیگر بدهی • بعد از آن بهرچه باولی کنی بگیرد و شاهین پرواری را سیاقین [2] یعنی پایچه بند چنان باید که وقت پرانیدن پس شکار هر دو از پایش پراند [3] مبادا عقاب یا زمج قصد او کند •

---

[1] *Parwari*, see note on p. 54.

[2] سیاقین, dual of *siyaq* "jesses." doubtful Arabic.

[3] پراند, apparently the author means that the jesses should be long enough to flutter loose when the hawk is flying so that they may not be mistaken for quarry by eagles, etc.

آسان گیر و سبک شناس نگردد * بعد از آن سه روز گوشت بآب داده و صاف نموده گرم کرده بر کلنگ پراند * و اگر جانور بهادر نباشد و غردل[1] باشد و کار ازو نشود پس او را اول بر باولی کلنگ آشنا کند و بعد از آن بشکار برد - انشاء الله تعالی گیرا گردد *

قاعدهٔ صافی بحری این است که اگر در ابتداء صافی نرم داده باشند در آخر صافی سخت دهند ، و آنرا که اول سخت صافی داده باشند در آخر صافی نرم دهند. و این برای طبع معتدل است * و اگر جانور نرم باشد هر دو صافی او را نرم دهند ، و سخت را هر دو صافی سخت دهند * و لیکن اول در حالت فربهی بجانور درشتی کردن خوب است زیرا که جانور مثل آنکه در جنگل فربه باشد هرگز در خانه نشود و آن قوت که آنجا دارد اینجا ندارد * و آن همه نسخهائی که در فصل شکار بحری مذکور است از آنجا بوضوح خواهد انجامید * و طیار کردن شنقار که موقوف بر طیار کردن بحری است بآین طور موافق است ، بی کم و کاست *

فصل چهارم در طیار کردن شاهین طریق اُستادان ایران *

بدانکه چون شاهین آشیانی پر و بال و دم درست کند پائچه بند و کلاه پوشانند و بر گوشت پارهٔ بخوانند و از نزدیک بر آن جهانند * چون گستاخ شود گوشت پارهٔ بر طلده بسته از نزدیک بر آن طلبند * و چون پر کندن گیرد نگدار تا خوش منش گردد * و چون شاهین بپر کندن مشغول و گستاخ شود هر روز بآواز بلند از دور تر بخوان تا دو سه روز * آنگاه چند کبوتر پر کنده پیش شاهین رها کن و از دور بخوان و چون آمده

[1] *Ghar dil* "cowardly"

کبوتر را بگیرد بر آن سیر کن . و کبوتر بر طلبه نهاده باید خورانید تا بقرالقو نیک حریص شود •

چون شاهین پخته کار شد کبوتری چشم دوخته در دست رفیق پس دیوار باید پنهان کرد و تو خود شاهین را بر دست گرفته و بر اسپ سوار شده باولی باید بدهی • و چون بگیرد نزدیک برو تا پر کندن گیرد . آنگاه نرمک رو بروی او سخن گویان برو و از آن کبوتر بشکر طبرزد آلوده سیر کن • و بعد از انچند کبوتر باولی داده بر مرغ خانگی بخوان : چون بگیرد کشته بر آن سیر کن • چون بدین مرتبه رسد بعده بصحرا بیرون بر و بر تدرو یا کلنگ یا چغد به پران . اگر گرفت سیر کن و چند بار چنین کن تا نیک گستاخ شکار و دلاور شود • و چون سیر کنی بشکر طبرزد ممروج کن تا نیکو باز گردان[1] کرده باشی •

چنین باید که شاهین را چون دنبال صید پرانی و نزدیک گرفتن رسیده باشد نعره کنی تا فی‌الحال باز گردد و بر طلبه چسبد • بعده بشکار بیرون بر و جائکه رودی یا جوئی آب کم داشته باشد و مرغابی یکانه یا دوگانه نشسته باشد باید که نزدیک رفته و شاهین بر دست گرفته و برابر پهلوی با شاهین برانی[2] و احتیاط کنی که شاهین در آب غوطه نخورد . و چون نزدیک رسد طبل بر صوات زنی تا مرغ آبی از آب بیرون آید و بالا پر شود و بگیرد • و بران سیر کن • و همچنین عمل کن تا ده مرغابی یکان یکان بگیرد و سیر کنی . بعده هرچند زیاده پرانی بهتر بود •

شاهین را با جانور دیگر نسبتی نیست . در پرانیدن چندان که بیشتر پرانی خوبتر گردد • بعده هرچه خواهی میتوانی گرفت و اگر باولی

[1] Bāz gardān, "obedient to the lure, returning quickly"
[2] There is an error in the text

بخوران * چون بدین مرتبه رسد پس بصحرا برده باوی تدرو و چغد [1] و کلنگ [2] داده بعد از آن بپران ، و چون بگیرد از گوشت همان شکار بتاب آلوده سیر کن ، و انشاء الله تعالی بهرچه پراني و باولي کني مثل کلنگ و سرخاب [3] و حرة [4] و بوتیمار [5] و لکلک [6] و غو [7] و غاز [8] و مانند ایشان بگیرد * و هر شاهین که این طور باشد آنرا باوردي [9] خوانند و همه را در ایران شاهین گویند ، و آن دو قسم باشد ، آنکه بچه و آشیانه در کوه کند آنرا شاهین کوهي نامند و آنکه آشیانه و بچه در بحر و دریا کند آنرا شاهین بحري نامند * والله اعلم بالصواب *

فصل دویم - در چشم کشادن و طیار کردن بحري طریق

استادان هندوستان * چون بحري [10] نو چشم دوخته بدست آید باید تمام شب اورا بیدار داشته دمبدم کسی بملائمت کند و بتدریج و آهستگي طعمهٔ آبدار راغب نماید و کلاه در سرش پوشانیده گشت دهد * و چون ملائم شود ریسمان از چشم کشیده و پارهٔ گوشت بطلبه بسته و بر آن آشنا کرده بخوراند . و اندکی دنبله را هر روز افزوده بر طلبه از دور آمدن آموزد * چون دیم پله خوب بر طلبه بیاید و گستاخ و رام گردد پس شام طعمه

[1] *Chughd* ... the Panjab is one of the names of the 'spotted owlet' (... *Brama*) called in the Derajat *shapakī* and vulgarly *chhapakī*.

[2] *Kulang*, "the common crane," called in the Panjab *kunj* and in Persian *durna*, *turna*, etc.

[3] *Surkhab*, "the Ruddy Shieldrake" (*Casarca rutila*), the 'Brahminy Duck' of Anglo-Indians.

[4] حرة probably an error for حبارة A. (also spelt حباری A. and هوبره P.) the Hubara Bustard (*Houbara Macqueenii*).

[5] *Butimār*, "the common heron."

[6] *Lak lak*, H. and P. (also *laq laq*, P.) ... the white stork' (*C... ...*)

[7] *Ghū* or *qū* T. "a swan."

[8] *Ghā* for *qāz*, "a goose."

[9] باوردی *vide* p. 54, line ...

[10] *Bahrī*, "the peregrine."

قدری از معتاد کم کرده بدهد و صبح دویم بر طابله خواند . و اگر خوب آمده
بر طلبه چسپد پس آنروز مرغ زیر پای بحری کشته بر آن یک خوره
سیر کند • و چون خوب طلبه شناس شود آنگاه چند بار از دور طلبیده مرغ
دهد • چون مرغ شناس گردد و گستاخ آید باید چند روز یکخوره ندهد
تا مرته شود . پس بحری تنها صاف نماید و سه روز طعمه داری کرده
باولی عقار دهد و گستاخ بداولی نموده بشکار برد و چون بر عقار سیر کند
آبرمان گرم کرده بر کلنگ پراند • اگر بحری را مائل و راغب بر کلنگ بیند
پس صافی از صافیهای که در فصل شکار بحری درج است از آن داده
و خلطه [1] انداخته و لقمه [2] و یا پر مهره [3] که همدران فصل مذکور است گرم نموده
و باولی کلنگ داده بر کلنگ سیر کند و گیراند • و طعمه قدر پنج گنجشک
وقت صبح . و شام شش گنجشک . این معتاد است و کم یا زیاده دادن جهت
دادن دوا است • آن لازم است که موجب هر نسخه طعمه داری عمل
آرد - و الله اعلم بالصواب •

۶

فصل سیوم - در چشم کشادن بحری طریق این فقیر و تجربه
این حقیر در آمده انشاء الله تعالی مجرّب است • باید که بحری نو را
شب اول ثلث حصهٔ چشم را . ریسمان سست کرده، کشاد کند و کلاه دهد
و تا یکپاس شب کلاه از سر بحری بر ندارد • و بعد از آن که بدست کسی
بار شود و باستعمال مشغول شود اگر روز برداشت کند بهتر . و الا هر دو چشم

[1] *Khilta* (connected with *khilt* "one of the four humours of the body") is a term for the green fat thrown up by hawks when physicked.

[2] *Luqma* is a term used by falconers for various drugs and mixtures, intoxicating or otherwise, a minute portion of which is given to a hawk a short time before it is flown, to increase its hunger. A frequent use of such drugs ruins a hawk.

[3] *Par muhra* "a casting" (specially of feathers); here, a casting that has been doctored.

حریص گردد و باولی سعاس سود پس آخر شب اورا باید در بازار بر دوکان هفدو برد و روز همانجا باولي و چون گنجشک دهد و ظهر باولی سار لازم است •

و درین سه روز باشه را سیر نماید کرد . و هر بار اندکی از باولی خواهد خورد، همان بسیار است • البته روزی بیست گنجشک درکار است، و اگر سیر کردي وبی احتیاج شود پس بد خوئي کند و بطپد وبمیرد، ولی اگر موجب نوشته بعمل آید انشاءالله تعالی خطا نیارد • روز دویم باولی درّاج میخبند داده و چند باولي پرّان داده شکار برد، واین هیچ صافی[1] نمیخواهد همان گولي کیف باشه را صاف کند • و اگر خواهد که پس از شکار زنده ماند، پس چون یک درّاج شکار کند بر آن سیر کرده طوماغه بسر باشه باید پوشانید، واز سر نو مجنب کرده و بتدریج کیف کم کرده باشه را صافي[1] کرده طیار نماید و آن تصدیع بسیار است، واین عمل آن زمان بکار آید که میر شکاران بهم نعت هنر و سرعت خود نمایند •

نسخهٔ گولی کیف باشه • مغز تخم تاتورهٔ سفید یکماشه - برگ بنگ یکماشه - با روغن بادام باریک صلایه[2] نموده اندکی ونبد ممزوج کرده و قدر یکدانه ماش گولي بسته بکار برد اما بغیر گنجشک وچون خورانیدن و باولی خطا خواهي خورد لول باید همه چیز را موجود کرد •

و چون باز دار چشم کشادن و طیار کردن باز و باشه آموخت شکره[3] پیش او هیچ مشکل نیست، بنابران بفصل او جدا نکرده و بر فصل باشه قناعت کرده شد • والله اعلم بالصواب •

---

1 *Sáfi*, in the Panjab a falconer's term for a "purge etc"
2 *Sulāyah*, and also *sulaba* Ar, in Hindustani *sil*, a stone on which curry powder, perfumes, etc, are rubbed and ground by means of another stone.
3 *Shikra*, 'Vide' note 4, p. ٩

باب چهارم

در کیفیت چشم کشادن جانواران سیاه چشم
مشتمل بر هشت فصل

فصل اول - در چشم کشادن شاهین دامی طریق استادان ایران •

شب اول باید که شاهین نو را هیچ چشم نکساید و آسب یکپاس بیدار کند و بر دست گیرد • و شب دویم تا نیم شب . وشب سیوم تمام شب بر دست گیرد و بیدار دارد . و بعد از آن بخساند تا خود را بیفساند • و در چند روز چشم او را وا کند و او را بر طلبه [1] خواند . چون گستاخ شود چند مرغ زنده بر روی طلبه بدد و زیر پای او بکش و از آن سیر کن . وچون ازین فارغ شدي دیگربرا بگو که چشم کبوتر دوخته همراه گرفته پس دیوار بنشیند . ودو شاهین گرفته بر اسپ سوار شده بران کبوتر بپران و سیر کن • وای باید که چون نزدیک رسي بآواز بلند بگو تا آنکس کبوتر را بگذارد [2] که جانور نداند که باولی است یا بیابانی • و طعمه شکر طبرزد آلوده بخوران . و بیکو سیر کن ، و چند روز همین طور بعمل آر . بعده بر مرغ خانگي و طلبه

---

[1] طلبه in the Panjab a lure is vulgarly called *dalba*, in Persia *tilda* (طلبه) The author also uses the word قرالفو vide page viii, note 3

[2] رها کند ، ، بگذارد

نوع دیگر از تذهو نیک • باشه نو را در انبوه مردم بسیار برده و اندک متی کت [1] سفید را بدندان خاویده در چشمهای باشه مالیده نکشاید • باشه که هر چهار جانب خود مردم و چراغان بیند هیچ طرف نخواهد طپید و خاموش خواهد نشست تا صبح بیدار دارد و بعد از آن چند گنجشک زیر پای او بسته بر آن سیر نماید • در چند روز با اولی تیار کرده شکار برد انشاء الله تعالی نافع بود •

نوع دیگر انجن [2] چشم از محمد هاشم میر شکار • زیرهٔ سفید در گلاب سوده شیرهٔ آن را بر آورده و از پارچه صاف نموده هر دو چشم باشه را بداغ بشوید • چون چشم باشه رنگ سرخ آرد باید دانست که کیف در چشم باشه آمده است پس از مردم دور تر مشت [3] کشیده بر دست گیرد و تمام شب بیدار دارد و بگرداند • و صبح کلاه زون برابر چشم باشه بلکه از آن هم کشاده تر کرده بسر او پوشاند • و اندری را مباچه از پارچه دوخته بپوشاند تا از ریش از طپیدن بند باشد [4] و طعمه داری بکنند که به جانور لاغر گردد و نه مغرور • بعد سه روز صاف نموده کلاه از سرش بردارد و روز دیگر از مباچه کشیده بر گوشت باید خواند و دیگر طوماغه و مباچه بپوشاند و لیکن سموم

---

[1] متي کت, for *mitthikat* or *mitthkat* H (sweet wood) a kind of liquorice root? *Methi* H alone is fenugreek and *kut* H is the root of *Saussurea lappa* the costus of the ancients

[2] *Anjan* or *anjan*, a wet dark pigment used as a collyrium the English Galena?

[3] *Musht ka fida*, stroking?

[4] In the Panjab this kind of strait waistcoat is called a *gaddi* and is made as follows For a sparrow hawk take a piece of soft cloth or linen, 11 inches square Fold over 2½ inches of the sides, and then sew along the tops At a third of the length of the cloth from each end, sew on tapes close to the edges of the folded sides Now keeping the folded sides upwards, slip the cloth over the back of the hawk, but under its wings, and insert the shoulders of the wings in the pockets made by the folding over of the sides Tie the tapes together and the hawk is in a strait jacket unable to injure her feathers by bating'

The hawk may be kept in the *gaddi* unhooded by day, in the midst of a crowded bazar In the evening she should be carried on the fist (at first in the *gaddi*) till she will feed freely, bare-faced The *gaddi* must always be removed at night or the wings will get cramped A sparrow-hawk's tail also during training, is confined in a cloth bag or case, to prevent the feathers getting broken

Goshawks are not trained in a *gaddi*

روز صاف نمودن ضرور دانند بمصري تنها • بی قضای الهی در یک هفته طیار گردد •

نوعدیگر از قدرت الله بیگ • اگر باشهٔ نو را شب اول خواهند که رام کنند باید که سورهٔ معظّم و مکرّم - أَلَمْ تَرَ كَيْفَ [1] - را بر آب دم کرده چشمهای باشه را بدان آب بشوید و بکشاید و قدری در دهن باشه اندازد واین دوکان هندو دور تر از آمد رفت مردم بر دست دارد . انشاء الله تعالی رام گردد و این عمل بر دوکان هندو بعمل آرند •

• نوعدیگر از نیکها میر شکار سعید خانی • جست را در آب لیمون سحق کرده اندکی در هر دو چشم باشه بمیل چون دارو بکشد و ریسمان کسیده چشمها را وا کرده نگدارد • انشاء الله تعالی از حدت ترشی شیرهٔ [2] لیمون باشه آرام نشیند • و لیکن داروی مذکور را قدر یک کنجد در دیدهٔ باشه بمالند و اگر دوا سختی بچشم جانور نماید بآب سرد و گلاب باید شست بعد از آن خوانده و باولی داده گیرا سازند •

نوعدیگر از حاجی الیاس • اگر خواهد که باشه را در سه روز طیار و گیرا سازند (و در تجربهٔ فقیر رسیده) اول باید ده گنجشک بیست عدد در قفص موجود کرده بعد ازان دست کاری بباشه بکند • باید که اول باشه را گولی کیف داده بعد زمانی چشم وا کند . و ساعتی روبرو چراغ از دور بنماید . و چون نیک رام گردد یک گنجشک در ریسمان بسته پیش چراغ باولی دهد و خون و دل آن بباشه خوراند و سیر نکند • چون بر باولی گستاخ شود بر پاره گوشت باید طلبید • و چون دانی که کیف در چشمهای باشه کم شده است یک گولی دیگر باید خوراند . و چون بکیف آید و بر خوردن

---

[1] Qur. chap. cv, generally called the Sūrat-' l Fīl.
[2] Shīra "syrup sherbet" is here a slip for ab

فصل ششم در انواع چشم کشادن باشه و شکره * باید که باشهٔ نو را شبها بیدار کند و روز در دوکان هندو و در های هوی مردم بسیار نگهدارد، چون از بیخوابی عاجز آید پس شبی چسمانش قدری بکساید و درچراغان نگرداند، چون روز شود، چسمش را نه بندد وبهمین دستور هر شب قدری وا کن * چون شب قلندره شد روز قدری چسمانش را وا کن و درمگ درمگ در چند روز قلندرهٔ روز شود * بعد ازان سر گوشت پارهٔ بطلبد و چون بخواندن بیک گصتاح آید باولي ساز میخ بند داده و بعد از آن باولي درّاج داده در آن پراند و گیراند *

نوع دیگر بکیف * باید که باشهٔ نو را صبح گوشت بر قدر دو کنجشک خورانید، و شام گولی داده قدری چسمانش را وا بکند و نه بیند که چون سرخي کیف در چسم باشه پیدا شود، تمام چسمس را وا کرده بجا گرفته بنشیند و از دور آمد و رفت مردم بنماید * و شام طعمهٔ اندک باید خورانید و نیم سیر نگهداشت که صبح زود گرسنه شود * کنجشک زندهٔ که موجود کرده باشد زیر پای باشه داده بکسد و بر خوردن آن مائل کند و اندکی از آن بخوراند * و بار کنجشک دیگر زنده در ریسمان بسته بنماید و باولی دهد و همچنان چند کنجشک باولي دهد و از سینهٔ هر کدام قدری بخوراند و خوب سیر کند و در جای آمد و رفت مردم بسیار دارد و کسی را از پس پشت او گذشتن نگذارد، در چند روز رام گردد، بعد از آن باولی داده و صاف نموده بشکار برد *

نسخهٔ کیف * مومیائی که در بار[1] تاتوره تا یکهفته پرورده باشد چهار سرخ - مسک دو سرخ - زعفران چهار سرخ - زرد چوب[2] دو سرخ - همه

[1] *Bār* the fruit. The medicine is usually placed inside the fruit, which is then smeared with clay, and either buried or cooked in hot ashes

[2] *Zard chub*, "turmeric"

اجزاء را نرم سائیده در آن مومیائی تر کرده گولی سازند • قدر مستعمل باشه دو سرخ ، شکره دو سرخ ، باشین یکسرخ ، نافع باشد •

نوعدیگر گولی کیف • اگر خواهند که باشه در یک روز رام گردد، گولی در دهن جانور فرو برد و چشمانش بآب برگ بسکپهره [1] بشویند و چون ناشتها آید یک گنجشک خورانیده سیر کند •

نسخهٔ دیگر گولی • تیر بهونی یکعدد - کافور و مومیائی و زعفران از هر کدام دو سرخ - جوز بوا مساوی - بگلاب گولی سازد • قدر خوراک باشه یکسرخ نافع باشد •

نوعدیگر • بعرکت این دعای مکرم و معظم رام شود • وقت طعمه دادن و چشم کشادن و باولی دادن همه جا این دعای معظم و مکرم بخوانند . انشاء الله تعالی رام گردد • وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا [2] • و همین دعا بر آب دم کرده باشه را بخوراند - انشاء الله تعالی خوب ملائم و رام گردد •

نوعدیگر گولی کیف • زعفران یک سرخ - افیون خالص یکسرخ - جوز بوا نیم سرخ - جلوتری یک سرخ - اسپند [3] نیم سرخ - همه را باریک کوفته بگلاب گولی بندد • قدر مستعمل باشه برابر دانهٔ فلفل گرد و چاکسو [4] نرم کرده در چشمهایش بند است، الله تعالی رام گردد •

[1] پسکپهره probably an error for *bis kopra* H., *lit* "poison head !" the name of a medicinal plant

[2] Qur II 96

[3] *Ispand* or *harmal*, the Syrian or African rue (*Peganum Harmala*)

[4] *Chāksu* is a black seed used in medicine especially by women said to ... abs...

او را نگهداشتن[1] فائده ندارد، چرا که آن قدر اشتها که در ایام روزن در طبیعت باز پیدا شود در تمام عمر میسر نیاید، و آنچه فرمائی قبول نکند • پس باید که هر روز کلاه را زیاده بر برند که زود چشم جانور فارغ و ظاهر گردد، و هر روز در طلبیدن پارهٔ مسافت باید افزود • چون بر مرغ و طایر حوت بیاید و بگیرد، زیر پای باز کشته و اندکی خورانیده و بعده زان مرغ بر آورده هر روز باز را بر اسپ سوار شده سیر کند • و چون دانی که رام و فرمان بردار شده است پس بحکم خدا عز و جل باز را در بیابان برده بر مرغ بطلند و چون آمده بگیرد و بخوردن در آید پس در آن وقت کلاه زود از سر باز برداشته همان جا بر سینهٔ مرغ نشسته سیر کند • و آن روز اگر طعمه زیاده خورد باک ندارد، اما نه آن قدر زیاده که باعث بدهضمی گردد: زیادتی یکدو لقمه مضایقه نیست • و سوار شده اندک گوشت برای دفع واهمه زیر چنگال باز داده در شهر بیارد • و لیکن این چند روز باز را در آمد و شد مردم بسیار باید داشت •

وچون سه مرغ بی کلاه دادی بعد از آن آخر روز طعمهٔ پنج کنجشک خصی بی استخوان اندازه باز را باید خورانید، و صبح دوم صاف نماید بمصری حالی، و نمک • بعد از آن دو روز طعمه داری[2] نموده و یک مرغ در بیابان طلبیده آنروز اندک طعمه بدهد، و شام چند درّاج ریسمان بسته باولی بدهد. و روز دویم چند باولی درّاج پران بدهد، بعد از آن پر مهره داده صبح بشکار برد. والله اعلم بالصواب •

باولی دادن مرغابی • باولی دادن مرغابی گیری • اگر خواهد که باز را مرغابی گیر کند وباولی بهم فرسد پس باید که ماکیان

---

[1] *Nigah dashtan*, ... no flying it at wild quarry

[2] *Tu ma dari* regulation in the diet, here giving less than the usual quantity

ابلق رنگ را بر کنارهٔ آب برده و پنبه در حلق او پر کرده از آواز کردن گلویش را بند نماید • صبح دوم باز را بر کنارهٔ آب برده بطلبد و بر مرغ سیر کند • و روز دوم مرغ را بر کنارهٔ آب باید رها کرد • اما هر روز پنبه باید در گلوی مرغ داد تا آواز نکند. و اگر هم کند صدائی مثل مرغابی کند • و اول مرغ مذکور را به باز باید نمود و چون باز بخواهد بعد از آن مرغ را زود باید گذاشت تا بگیرد و آن روز هم بهمان مرغ سیر کن • و سیوم روز مرغ را پنبه داده بدست دیگری باید داد که بر کنار آب گرفته بنشیند. و خود باز را در تاریکی. که خوب صورت تحقیق نکند برد آب برده مستعد بر پرانیدن دارد • بگو که مرغ را بر کنارهٔ آنطرف آب برده و نوخته بال کرده بالا بپراند و باز را بگذار تا بگیرد. و آن روز طعمه از همان مرغ داده یک خوره[1] کنند که خوب سیر شود • بعد از آن یک شبا روز اندازه داده و بعده بهمان وقت که هر روز مرغ میدادی باز را بر کنار آب که در آن مرغابی باشد برده همانوقت بر مرغابی قانو بپران • چون بگیرد حرص دیگر نماید وی بهمان یک اکتفا کن و سیر کرده بخانه آر • چند بار به گرفت دلاور گردد •

و هر روز در وقت داوی دادن طبل باید نواخت که عادت کند و وقت طبل بشناسد •

اگر باز خرگوش خوب نگیرد باید که مرغ پر سفید به تاج دلال و سرخ داشته باشد. آنرا کوفته بال نموده و پاس بریسمان بهم بسته در بیابان که علف کمتر باشد رها کند و باز را نماید تا بگیرد و بر آن سیر کند • و روز دویم نیز همین نوع کند و روز سیوم انشاء الله تعالی خرگوش خواهد گرفت •

[1] Yak khora [illegible] to give one meal sufficient for the 24 hours [illegible] Panjab [illegible]

سیر کرده کلاه نه دهد و ب اگر وحشت کند کلاه باید داد و آن شب دست موقوف بر همین مجلس دیدن کاوی است *

شب هفتم دیر مرغ داده و زان مرغ بر آورده پیش روشنائی چراغ باید بر دوست زان مذکور سه مرتبه از فاصلهٔ یک گز بلکه نیم گز به طلبد و در ابتدا از نزدیک طلبیدن خوب است که باز نو گوشت شناس نمی باشد مبادا در طلب وحشت پذیرد و یا غلطی افتد آنگاه همان طور در مجلس صبر باید کرد * اما اگر مردم زیر هوا بیرون از خانه نشیند بهتر است و آن شب آخر شب گشت باید داد *

و شب هشتم وقت شام که شب تیره شب بدسته باشد در خانهٔ دالان دار نه ایوان او روشن و مردم نمایان باشد کلاه از سر باز کرده ساعتی آنجا بر دست دارد و آنگاه بدر از برد *

و چون شبها بی کلاه روز رام شود در فکر روز روز باید شد و باید که یکبار قفل از نزدیک روز باز را بمصری دفها صاف باید و صبح دوم کلاه با روز باریک تر از روز شب اول بسر باز پوشانیده آن روز در خانهٔ که دالان روشن و خوش هوا باشد برده بر دست دارد و نوازش کند و جائی دیگر نبرد * و طعمهٔ هر دو وقت باین تدبیر بدهد که تمام شب بی کلاه ولقندره[1] باشد و سحرگاه یک گهری شب باقی مانده پیش روشنائی چراغ بر مرغ ریسمان بسته از فاصلهٔ چهار گز باز را باید طلبید و چون گیرد بر آن مرغ نیم سیر کرده زان آن مرغ بر آورده باز را بر زمین نشانیده و باید استاده بر دست طلبید تا از ابتدا گستاخ و آدم شناس گردد * بعد از آن کلاه روز روز بسر باز پوشاند و در همان دالان دارد ولیکن دیدن

---

[1] *Qa'anqara*, the author frequently uses this word as "bare headed, without the hood."

آمد و رفت مردم در حق باز بغایت نیک است • و سیوم روز روزن
گشاده تر باید کرد • و هر روز طعم مرغ و طعم گوشت تر یا طعمهٔ
گنجشک موافق اشتهای باز با استخوان دهد • چنان باید که
در چند روز باز را چشم وا شود و طیار گردد و این همه کار استعمال
دلاع است تا سه روز • اول روزن کم گشاد و تاریک باید . و بعد از سه روز
تا که چشمانش تمام نمایان شود یک روز درمیان کرده سوراخ گشاد تر کند .
و آنگاه هر روز بدرس سرخی زیاده تر بریده در عوض ده روز گاه باز
باز سر بردارد و فارغ از احتیاج کلاه باشد و خواندن و دوای دادن
معمول شود •

اما باید دانست که ابتدا تعلیمی باز مدام است و هیچ دستور
توان خواند و شکار چگونه باید برد و سیر کرد • بدانکه فرق در انواع قدیم
و جدید این است که قدیم بعد از چشم گشادن باز و صرف طعمه
و در حال در روز شب بخواندن شروع نمایند چرا پیش رس میشود
و زود گستاخ و رام • و ابتدای خواندن از همین مذکور معلوم باید کرد •
و لیکن چون نوبت روز گشادگی چشم باز رسد که قدر یک بخود باشد
آن زمان شب تمام شب قلندری باشد و صبح در تاریکی شب با را
در میان بیرون شهر باید برد و جنگل را و بیشه ها را آدمی باید برد که هم
روشنی شناس شود و نیز آوازی که پی از آنس بردن میماند محرم شود •
و چون وقت نهار رسد بر مرغ ریسمان بسته از فاصله نزدیک بخواند
و پران مرغ برداشته و بر دست گرفته بر اسب سوار شود و باز را
بر زمین نشانیده بخواند تا از زمین بر دست سوار آمدن عادت کند .
و قدری گوشت در چنگال باز باشد که موجب آرام او شود و نگذار
تا بخورد . و همچنان سیر دادن شهر ها • و چون تا بدین مرتبه رسد

و یک آدمی دیگر را که رونق کار باشد در کنج دالان پنهان بنشاند • چون همه چیزمهیا شود پس درود خوانده و سر روی باز دمیده کلاه را از سرش بر دارد و طعمه در پیش باز آورده بحیله باید مشغول نمود • نوع بهتر آن است که اول باز را در طعمه خوردن مشغول کرده بعد ازان کلاه را از سر بردارد . و باز همچنان که در خوردن سر فرود آرد پس باز را نزدیک چراغ باید برد ، و چون از سوراخ های سبد اندک روشنی به بیند و وحشت نه پذیرد آن زمان آن رفیق دیگر که پنهان باشد اورا بگوید که آهسته برد چراغ ، طرف دیگر باز ، بگردد که مابین باز و چراغ نزدیک نباشد . و اگر باز رمیدن گیرد روی باز را از دیوار یک پهلو کرده و آنکس دیگر را پنهان کرده بهمان دستور باز را روشنائي بنماید . و زود کلاه زرین دار در سر باز باید داد و از سر چراغ سبد دور کرده چند کس همراه خود گرفته باز را بگردانند . و آنگاه از آن دالان بیرون آورده گشت در کوچها و چراغان اندک و آدمیان کم بدهد که آن شب همین قدر کافي است • و چون آخر شب شود در تاریکي باز را برده طعمهٔ روز پوشي در سر باز بدهد . و روز بدستور هر روز نگهدارد •

شب دویم نیز بهمان طریق چراغ در دالان روشن کرده و سبد بالای آن نهاده و باز را همان طور بر گوشت خوردن مشغول نموده کلاه از سر بردارد . و چون نیک چراغ را تحقیق کند چشم باز پس دیوار پنهان کرده رفیق را بگوید که اندکی سبد را از چراغ بردارد و لیکن آن قدر که همهٔ چراغ و فتیله نمایان نشود . و سه کس دیگر باید پیش چراغ بگردند تا باز نه بیند • بعد از آن کلاه در سر باز پوشانیده برسم معهود بکوچه و بازار برد •

شب سیوم نیز بهمین طور بعمل آرد . اما هر شب پارهٔ زرین کلاه زیاده میکرده باشد • و بازی که سه شب صورت چند آدمی و روشنائي چراغ دیده باشد او را چندان احتیاج زرین تنگ نمي شود •

و هر شب چند کس از معتاد زیاده پیس چراغ بگرداند ، اما معراج
این است که شب هفتم از ابتداء روزن اول ، ده کس بتدریج ، از یک
تا ده ، هر روز یکان دوکان اضافه نماید •

غرض که شب چهارم یک مرغ خانگی نیمرس نوجوان را پیس چراغ
بر بوریا که خاک در چشم باز نیفتد زیرپای باز بسته چاک کرده
بر خونش باز را دلیر کرده همان جا بر مرغ سیر کنند • وقت طعمه
دادن چند کس باید که بطریق معتاد پیس چراغ بگردند تا باز بصورت
آدمي و هجوم فراموش نکند • و همانجا سیر کرده و روزن کلاه اسپ را
برابر دانهٔ جواري[1] سازد بلکه زیاده از آن زیرا که آنشب که باز مرغ میخورد
از شبهاي دیگر زیاده ایمن و متسلی خواهد شد و رمیدن معني ندارد •

شب پنجم نیز مرغ دهد و چون بگیرد کشته بر آن نیم سیر
کند و نصف طعمهٔ دیگر را بر دست گرفته پیس چراغ هم بخوراند و هم
بگرداند ، و همراه چند کس دیگر آن نصف طعمه را در گردش پیس
چراغ خورانیدن لازم است • و بعد فارغ شدن از طعمه زود باید طوماغهٔ
بروزن برابر نخود بصر باز پوشاند و بقیهٔ طعمه را همراه کلاه در مجلس بیرون
از دالان باید خورانید و بر اسپ سوار شده در کوچها باید گردانید •

و شب ششم همان وقت باز را پیس چراغ برده مرغ دهد • چون گیرد
زیر پایش کشته زان مرغ کنده باز را بر آن طلبیده بردست گرفته اندک
خوردن بگذارد و چون معمول شود بی کلاه ، طعمه در پای داده ، در مجلسی
که چراغ روشن و بیشتر از ده کس درآنجا نشسته باشند باید برد ، و قدغن
کند که کسی تواضع و تحرک نکند و همه بحال خود نشسته باشند • همانجا

---

[1] Juari, a kind of millet; the grain is about half the size of a small pea.

نه اندازد و آبرو و سراسیمه نگردد و محتاج بعلاج شود • غرض اینکه باز بگیرد و صاف
باشد از علتهای بسیار ایمن باشد •

و طعمه باز نو وقت صبح و در چهار گنجشک از گوشت مرغ . و باید
که ماکیان را در زیر پای باز گسسته بدان سیر کن و ماکیان را زمانی فریاد
کردن بگذار تا باز چنان عشق آواز مرغ شود که بآواز مرغ از دست جهد
و بدان چسپد • و جوزه را سه گنجشک • اگر باز اشتها و خاصه بسیار داشته باشد
تهم [1] خوراک مکن که روز اول است • و شام باز را پنج گنجشک و جوزه را
چهار • و اگر رغبت بخورد زیادتی خوب نیست که باز آزار بیند • و وقت
هضم کردن و از حوصله فرود کردن طعمه معلوم کن که چه وقت گوشت
را هضم می کند و از گوشتها که باو دادهٔ کدام را زود هضم کرده و کدام را دیر •
و اگر خاصه باز زیاده باشد او را طعمه زیاده موافق خاصه باید داد که از
گرسنگی لاغر نشود بعد از آن بحال خود طعمه باری باید کرد • و باز را
وقت طعمه خورانیدن بآواز [2] یعنی تچ تچ آموخته کن که هرگاه تو
او را بی روزنی که طعمه حاضر نباشد بدان آواز دست تو بمنقار گرفتن
کند و آن زمان آب در یک پیاله انداخته پیش باز بدست دار تا باز کلاه دار
بامید طعمه منقار زند و منقارش به آب رسد و پر آب گردد پس اگر باز تشنه
باشد خود بار دیگر هم خواهد خورد و در ظرف آب خوردن بیاموزد •
بعده تا سه شبانروز باحتیاط نگاهداری و خواب زدن نگذار که خطا است •
باز نو را پیش از روزن [3] دادن اگرچه لاغری زدن مرغ جنگی پیش آری

---

[1] *Toham*, Hindus. "still, nevertheless."

[2] Indian hawk catchers 'seel' the eyes of hawks as soon as they are snared and 'tongue' to them when feeding them. In two or three days after capture, hawks will recognise the sound and eagerly lower their heads to feed on hearing it. Indian falconers often feed their hawks when hooded.

[3] *Rauzan*, a light hole, here the light hole made in the hood, at first the size of a needle and then gradually enlarged.

و بر آن سیر نقی و زیر پاس نکشی. پس شدی که روزن دهی، بر مرغ حریص خواهد شد. و این نوع احسن است • ولیکن روز سیوم طعمهٔ صبح باز را سه بنجشک باید داد که ظاهر پیش از وقت گرسنه شود. آن زمان شکر طبرزد[1] وزن چهار ماشه که هر ماشه هشت سرخ باشد. با زنگ آس نموده بگلاب گوی بسته و باز را گرفته در قداچه[2] کرده دهن باز را وا کرده چند قطره آب در دهن باز چکانیده گوی مذکور را در حلق باز فرو برد. اما طوماغه از سر باز نکشد • باز را چنان باید نگهداشت که وقت گوی دادن سر باز بالا باشد و روی بمو شکار. و دم طرف زمین باشد و شکستنی نکار برد که در دو قداچه مانده[3] نشود. و گوی داده زود از قداچه بر آورده و بر دست گرفته نگهدارد • و بعضی با گوشه دانها تراشیده[4] باز را دادن احسن دانسته اند که سبک است • چون دو پنجال کند آب در پیاله باید پیش باز آورد و هیچ چ مثل باز آب بخورد • و آب نادیمی ندهد که سرد طبع نشود و از هوا باد احتیاط کرد. زمستان در خانهٔ گرم نشستن آتش او را صاف کند • چون از آب خوردن فارغ گردد سرد خواهد رسید و کلاه زین دار که برای شب اول ساخته باشد همراه خود باید داشت •

چون دو نیمتي شب بگذرد و جانور از طپیدن آرام گیرد آن زمان این طور باید بعمل آورد که باز را در خانهٔ تاریک برد که هیچ چیز در آن نظر نیاید. و طعمهٔ گوشت بر قدر سه بنجشک بکباره نوم گوشت که وقت و اندازه برده باشد طیار باشد • باز را در آن خانه برده پیش آن دالانی هم باشد و یک چراغ خفیفهٔ تاریک در آن دالان نهاده روشن کرده بعدی ا بی رنگ برآن چراغ نهد که تا روشنایک از روشنی بسیار نترسد

[1] S[illegible] is refined, white crystallized sugar.

[2] Qa[illegible] (and [illegible]) [illegible] to make a hawk or put it in a [illegible] in the Panjab [illegible].

[3] M[illegible] " [illegible].

[4] [illegible] must be round [illegible]. Some [illegible] [illegible] bits and roll them in the palms of the hand [illegible]

همان گولی بنوعی که گفته شد داده روزن را زلال نمایند • غرض آنکه
شبی که روزن کشاده شد گولی دهند و اگر روزن کشاده نکند آن شب
کیف ندهند • و در هنگام روزن روز هم بهمین دستور روزی که روزن
نو شد گولی نه دهند و روزی که روزن نو نکند کیف دهند تا رم نکند •
و چون چشم کشاده شد بپروازدن مشغول شوند و داولی بطریق معروف داده
طیار[1] کنند • فائدهٔ این گولی آنست که هرچند روزن زود نو و بزرگ در کند
از دواے کیف بار در نمد و زود طیار[1] شود - و الله اعلم بالصّواب •

نسخهٔ گولی کیف بار از محمد هاشم میر شکار[2] • زعفران پنج سرخ[3]
زنجبیل ده سرخ - قرنفل چهار سرخ - بیر بهوتی[4] پنج رتی -
مشک دو رتی • همه اجزاورا باریک آس نموده و در شراب دو آتشه تر کرده
چون خشک شود افیون خالص سه سرخ و نبات پاتیرهٔ نیم توله[5] در سیر
عرق حل کرده اضافه نمایند • قدر مستعمل برای بار یک برنج کافی است •

نسخهٔ دیگر بتجربه رسیده همین عمل کند • زعفران سه ماشه[6] - قرنفل
یکماشه - جوزبوا[7] یکماشه - تخم بهیدانه[8] یکنیم ماشه - تخم کاهو سه ماشه -
تخم تاتوره[9] سفید یکماشه - تخم کاسنی[10] یکنیم ماشه - نمک هندی[11] دو
ماشه - پوست کوکنار پنج توله - در ده توله آب تر کرده و از پارچه صاف

---

1 طیار or تیار "ready, alert, etc."

2 This receipt was used in the Derajat for peregrines, shahins and goshawks.

3 Surkh or rati or *ghungchi*, a red seed used in India as a weight by apothecaries and goldsmiths; it weighs about two grains.

4 *Bir bahuti*, the "Red-velvet Mite" (*Trombidium grandissimum*) used in medicine.

5 *Tolā*, the weight of one rupee.

6 *Māsha* = 8 *ratti*.

7 *Jauz buwa*, "nutmeg."

8 *Bihi dana*, quince seed; it is soaked in water and the extract drunk as sherbet.

9 *Tatūra*, the "Garden Balsam." *Watt* IV, 334.

10 *Kasni*, the wild or Indian Endive, chicory or succory. *Watt*.

11 *Namak-i hindi*, in Hindustani *sendha lon*, is rock salt, red or white.

کرده بر آتش نرم بجوشانند • چون بنصفه آید همه اجزا را داخل نموده سحق نمایند تا باریک گردد • قدر مستعمل برای باز یک سرخ - و جرّه نصف آن - و دیگر جانوران علی قدر حاله •

نسخهٔ دیگر که همین عمل کند • پوست کوکنار تر کرده آب آنرا بقدری بذریعهٔ پنبه در حلق جانور چکانند و بعد زمانی که باز کیف بهمرساند ناخن روی دار پوسانند - بکرم حق سبحانه و تعالی از هیچ چیز وحشت نکند •

نسخهٔ دیگر که همین عمل کند و در تجربهٔ فقیر رسیده [1] • زعفران یک و نیم ماشه - نبات عرق حلوتری یکماشه - کافور قیصوری [2] چهار سرخ - آب بهنگ که بقدر سه ماشه بود با شور ماشه نبات حل کرده بهم ممزوج نمایند • قدر مستعمل برای باز یک و نیم سرخ در ورق گوشت و جانوران دیگر علی قدر حاله •

فصل پنجم - در چشم کشادن باز طریق این فقیر تا که باز دو در نشست و پنجرو طیار و گیر گردد و بتجربه رسیده • بدانکه تا باز را دست بسی نمایند و نوازش نمائی و سختی نمی و دست بلند نمی و بردباری که موجب ملال خاطر باز نباشد • و زنهار که دست بر پشت و نگردانی که چون ماش دست باستخوان بازوی باز که فقیر شانه آنجا ز بنده بوبند رسد استخوان مدور پدید آید و موی بیرون گذشته علت سختی بر ملا گردد • و دست چوب و با ... ناخن نگردانی که برخاش چرک شود و سپس

[1] The editor has seen peregrines that have had their eyes unsealed by this receipt. The receipt is a good one and not injurious.

[2] *Kafur-i qayṣuri*, camphor of Qaisur: according to Watt this is the Barus camphor.

Bāzū ... a cocking term for the wing joint between the humerus and the fore arm.

روشن نکنند، و سر نی را چندان سراسر چراغ باید داشت که هرگاه تو از آن سر نی که بیرون از سوراخ دروازه است دم بدهی چراغ نمیرد • و یک پدواری بالای آن طغاره باید ساخت، و باز را بر آن پدوار بسته یک ریسمان، باریک و محکم، بر آن کلاه که در سر باز است بسته سر دیگر از سوراخ دروازه بگذران، و خود بیرون رفته آن ریسمان را که در کلاه باز بسته باشد برکش تا کلاه از سر باز فرو افتد و باز همه اطراف خانه را دیده روی در طغار آب افتد و عکس خود را در آب بیند، و هر حرکتی که آن باز خود بکند، در آب همان حرکت را از عکس خود بیند. بی شک خواهد دانست که این باز دیگر است و بتقویت آن باز تمام شب بآرام بسته خواهد ماند • آخر شب اولاً بآن نی دمیده چراغ را گل باید کرد و فی الفور بر سر باز رسیده کلاه در سر باز باید پوشانید، چرا که باز تمام شب پیش روشنائی چراغ بوده است و یکایک در تاریکی هیچ چیز نخواهد دید، ولی اگر فرصت واقع شود بعد زمانی باز همه چیز در آن تاریکی روشن تر بیند و در آن وقت رفتن میر شکار بر سر باز باعث رمیدگی باز باشد. باید که زود کلاه بر سر باز داده از آن خانه بیرون آری •

یکدو شب همچنین کن • و شبها از سوراخ دروازه بنگر که باز خوشوقت نشسته است یا رمیدگی دارد، و اندک دور تر او دروازه سرفه کن و با خود سخن بگو که باز بشنود و با سخن تو آشنا شود • آنگاه چون صبح بدمد و اندکی هوا روشن شود آن زمان بر سر باز برو و کلاه بده، اما بسیار روشنی نباشد چنانکه عکس ترا باز نه بیند و صورت ترا بتحقیق بکند • آن روز اندک گوشت همراه باید برد و کلاه داده سیر کن و بیرون آر • و چند شب باید که شام کلاه روزن دار در سر باز داده در بازار بگردانی تا وقتیکه آمد و رفت مردم باشد.

بعد از آن در همان خانه برده بدستور قدیم به بندد . و صبح بهمان دستور
کلاه روز پوشی بسر باز داده سیر کن •

هر روز در روشنی بسر باز ببرو که صورت مرا نیک بشناسد • و رهبار
که استاده بسر باز بروی تا بجائی رسد که بی کلاه طعمه از دست
تو خورد • بعد از آن باید که صبح در تاریکی شب که هنوز هوا خوب
روشن نشده باشد . پیش چراغ مرغ نیم بسمل (که به تمام جوزه باشد
و به کلان) باز را در پای بده و چون بگیرد بدان سیر کن و کلاه با روزن
پوشانیده از آن خانه بر آر اگر بدیری برده روی کلاه را کلان نمائی
روا است • و چون روز هم از کلاه بی احتیاج شد بعد از آن طلبیده
باری بطریق متعارف داده صاف نموده [1] شکار بنو • و خاصیت این
طریق آن است که در شب کلاه روزن دار با نیم شب و نیم شب آخرین
در خانه پیش روشنی چراغ باشد . و صبح میر شکار را ببیند و زود رام شود
و طیار گردد - و الله اعلم بالصواب •

فصل چهارم - در چشم کشادن باز بگولی کیف دار •

بدانکه چون باز نو بیاید او را کلاه و پایچه بعد موافق دستور بپوشانند
و چند شبانه روز بیدار دارند • چون خواب بر باز غالب آید گولی
که ذکر آن در آخر این فصل می شود در ورق گوشت بخورانند و چون
چهار گهری شب بگذرد کلاه روزن دار بسر باز باید پوشانید (اما روزن
بقدری باید که باز همه چیز را از آن بتدقیق کرده نه بیند) و دست دار
بدهند . و آخر شب چنانچه دستور است کلاه بی روزن در سر باز بپوشانند •
و شب دویم روزن را کلان بکنند که بسیار بتحصیل خوب نیست • و شب سیوم

[1] Lit. "to purge."

دهند * وی اثر مردم با سیب نگهدارند و شب برای احتیاط از رمیدن
کلاه پوشانند . آنگاه در طعمه داری و شب بیداری او مشغول شوند *

طعمهٔ تمام باز دو را گوشت بر قدر چهار گنجشک و آخر روز پنج عدد
گنجشک از پر و استخوان معمولی و متعارف صاف کرده و باندک
آب تر کرده بخورانند و همواره شب و روز باحتیاط بیدار دارند تا هفت
شبانه روز . و چون غلبهٔ خواب بمرتبهٔ بر باز مستولی گردد که هیچ مکر بجز
خواب در دلش باقی نماند آن زمان کلاهی روزن دار در سر او پوشانند و در
بازار برند و در کوچها گشت دهند تا از آن روزن همه چیز تحقیق کرده به بیند *
اما سوراخ اول در آن دوچهاری گردانند که آمد رفت مردم در آن کم باشد
و چراغان و روشنائی آتش بیرون و اندک بود * و تمام شب نزدیک سگان
بانگ بنده دارند و آخر شب وقت دو گهری[1] باقی مانده کلاه بی روزن را
که روز در سر باز می باشد در حلقهٔ تاریک بپوشانند . اما در گرسنهٔ کرده
سبک دستی آنرا بپوشانند که باز بد کلاه[2] نشود * شب دوم همان روزن
کافی است . و شمع ساده تر کنند * ولی شب سیوم چون باز را رام بینی
روزن کلاه را اندکی بسوزن سرخ شده فراخ ترکن ولی یکبارگی گشاد نمودن
خوب نیست * بهمین دستور یک شب درمیان دانه کرده شب دیگر
اندکی روزن ساده تر کنند تا آنکه بدانهٔ جواری[3] رسد و باز از آن همه حذر
هویدا بیفتد . آنگاه هر شب قدری بدرزن سرادی بریده روزنها ساده تر کنند
تا به قدر نخودی رسد و مقدار چشم باز سوراخ شود . بعد از آن پاره باید
برید که زود چشم وا شود . چنانچه در نشست ساده روز کلاه شب از سر باز

---

[1] Gharī = about 24 minutes. There are 60 gharī in the 24 hours. In modern Urdu gharī means an English hour.

[2] Bad-kulah, "hood shy."

[3] Juwārī, 'Indian millet,' the grain of which is somewhat smaller than a peppercorn; the word is a diminutive of juwār, 'maize.'

بردارند • بعده آخر شبها [1] از نزدیک بر مرغی طلبند و همانوقت سیر کنند • و روزن کلاه روز را بسوزن باریک دوخته در سر باز پوشانند و بدستوری که در روزن شب مذکور شد روز هم بهمان دستور بعمل آرند و چون روز ها هم چشم باز تا نام ابرو باز شوند پس از نزدیک بر مرغ باید طلبید •

زنهار که بروزن بدگ که هنوز چشم و ابروی باز از آن نمایان نباشند بر مرغ و گوشت پاره نباید طلبید ورنه نظر باز از مرغ خطا شود و سینه اش بر زمین و یا چوبی صدمه خورد و آسیب بباز رسد • بجائی نماده که در آنجا کسی دیگر نباشد مگر میر شکار و بازدار باز را بدست داشته باید بمرغ طلبید و سیر کرد • و چون نیک بر مرغ بیاید و گستاخ شود کلاه از سرش گرفته سیر کنند و باز دیگر کلاه بسر باز ننهند و در باولی دادن مشغول شوند • چند باوی دراج میخ بند دهند . و چون صورت شناس شود پس چند باوی ام پر بدهند • هرگاه شلائی شود صاف کرده بصوبی جائی شکار برند . والله اعلم بالصواب •

فصل سیوم - در چشم کشادن باز باستعمال جنتر [2] • بدانکه

چون باز نو بدست آید شب اول او را تا نصف شب بر چکس بندند و نصف آخرین بر دست گیرند و باحتیاط بیدار نمند • و شب دویم تمام شب بیدار دارند • و شب سیوم در خانهٔ تاریک برده موافق نوشتهٔ ذیل بعمل آرند • اول یک نی دراز اندرون خلای برده و در دیوار خانه سوراخ کرده آن نی را از آن گذرانند و جائی که سر آن نی برسد طغارهٔ پر آب کرده زیر آن نهند . و یک سنگ و یا چوبی گران در وسط آن طغارهٔ نصب کرده چراغی بر آن

[1] آخر شب .. towards morning

[2] Jintar, H. instrument, machine, magic square, etc.

گسست و خوکرد پس چند روز از بند بر دست حوایی و بر دست سیر کنی تا بدان عادت کرد و هرگاه مرغی را بند کند و تو برسی زود بر دست تو آید، و چون چند بار چنین کردی نیکوتر شود • و هرگز در بند باز را سیر نکنی بلکه بمرغی دیگر بپرانی و چون بخوبی گیرد از آن سیر کنی • مرغ که خواهی بر آن باز را بپرانی اول در عقب او آسمان باخته مانده کنی تا باز بآسانی آنرا گیرد تا آنکه باز تیز رو و راسب چنگال شود، پس هر روز یک مرغی مداعب کن تا برسد بده مرغ : و هر روز بشکار بهر تا باز مشتاق شکار شود، آنگاه بر مرغ آبی باید پرانید •

اما اول بمرغابی چشم دوخته باید پراند تا بآسانی بگیرد و رنگ شناس و صورت شناس گردد بعد ازان بمرغابی صحرائی بپران و هر روز یک دست مداعب کن تا ده مرغابی گرفته است که باز خوب طور صید خود را بشناسد، پس هرگاه که خواهی بشکار بهر اما چند روز متواتر شکار کن که بهتر و بلند در گیرد و اگر سستی کند اروپندار و حیله مکن [2] موافق خواهش خود[1] بپرانیدن بسیار نیکخو شود •

از باد معاف هدر کن و باز را روبروی باد پرانیدن بهتر است و باد مراد باز روبروی است والا خطا بسیار کند • و در پرانیدن طبل زدن در وقت بهتر است که مرغابی از آن نیکو بالا بر شود . و باز تیز پر مرغابی گیر را طبل از دور زنند •

چون بر دارد و آموز پرانی زنگ [3] در پای چوب باز باید بست و اگر مزاج تندی زنگ بدست در انگشت [4] باز صدمه رساند و دست باز دور آرد و صید رها کند •

---

[1] اروپندار — نیکخو شود text corrupt, meaning not clear. [2] For مکن read نکن

[3] *Zang* "a bell" (dimin. *zangūla*). The common word in the Panjab for a hawk's bell is *zil* fem. P. and T.

[4] در انگشت "the thumb, the great toe, the hind toe of a bird."

باز را بعادت خود معتاد باید کرد تا اگر روزی باز بی شکار در بوستان اوفتد و تو باز را نه بینی و نعره کنی بعادت تو بیاید •

باز نو را البته از گوشت فرو دیاری بلکه فربه باید داشت که همیشه تازه رو و بر شکار حریص باشد • و اگر جانور را لاغر داری از هیچ مرغ نیابی . و همه عیب که در باز بهم رسد از لاغری است و در دشت و صحرا بهر مرغی که پرانی کمتر گیرد . از غایت لاغری و هم موقع کمتر بمرغان رسد و اکثر خالی برگردد . و چون بپرانی زحیر و کاهش پیدا کند • باز را همواره فربه باید داشت . اگر فربهی شکار کند بهتر . والا[1] خوش منس گردد •

اگر خواهی که باز مرغان بزرگ گیرد سه لقمه در شراب ناب تر کرده بخوراند تا دو روز . و روز سیوم بهر مرغی که پرانی گیرد •

اما باز را بر این چهار چیز حریص نباید کرد . یکی بر آتش و دویم بر سگ و سیوم بر زن و چهارم بر کودک بعادت همراه مرغ در آتش افتد و یا قصد سگ کند و با زن و کودک از دادای عوض بمار رسانند • بهر حال دور داشتن بهتر است و الله اعلم بالصواب •

فصل دویم در چشم کشادن باز - طریق استادان هندوستان

که مروّج است و معروف • بدانکه چون باز نو چشم دوخته بهم رسد اورا بتوجّه تمام بر دست گیرند و نوازش کنند • و کلاه باید پوشانید و پاینچه بند[2] پوشانیده یک ریسمان سیاه عوض چلغو[3] در گردش باید انداخت تا عادت چلغو شد . و هم ریسمان سیاه از برای زخم چشم خوب است • و بعضی بتجرّد آمدن . طعمه خورانیده و ریسمان از چشم کشیده طرماعه

[1] والا, here = "at least."
[2] پاینچه بند vide p. 22, note 1.
[3] چلغو vide p. viii, note 2.

یک مرغ در گنجدانها رها کن تا باز آنرا در آنجا خود ببیند و خود بگیرد و خود از هر جا که خواهد بخورد، و تو نیز سخن گویان بدار و نوازش کنان پس باز برو و سیر کن . و چند مرتبه چنین کن تا باز را در آسانی و خوشخوئی عذر و اهمال نباشد و هیچ باقی نماند * و اگر باز کاهلی کند، از بد اصلی باز بود پس بکبوتر کوفته بال دیگر بدهند تا بد خوئی را بگذارد *

اما باز را طعمه سفارش باشد و باز نو را از همه گوشتی باید سیر کرد بغیر گوشت تکه، و باید دانستن باید که کدام گوشت بطبع باز موافق تر است و کدام گوشت زود هضم شود و همواره بهمان گوشت سیر کنند، و نیز طعمهٔ کوه گوی باید داد * اگر باز لاغر باشد طعمه از گوشت بچه کبوتر فربه باید داد * و چون مرغ را بدهی استخوان آن مرغ همچنان با گوشت بده . و اگر باز استخوان خورده هضم کند آن علامت تندرستی باز است . بدانکه هیچ علت ندارد * و اگر استخوان هضم ناکرده از دهن برآرد پس بمعالجه مشغول شو که بیماری باز علة آورده و معده اش را ضعیف گردانیده * بدانکه گوشت هر مرغی که باز شکار کند بخوراند مگر این چند لحوم دادن روا است . چغد، بچه گوشت کبوتر و تذرو، و یاحسین [2] و سار مادة [3] و کندرة [4] . و چنان باید که بیشتر گوشت بدان سیاه بدن باشد * و پرهیز کنی از بر دادن بسیار، زیرا بر مطلقا هم خوب نیست و استخوان بسیار بدهد . وقتیکه پر دهی گردن ماکیان بسته بدهی تا آن استخوان گردن با آن روده باز را پاک گرداند و استخوان های شکسته معده را روده باز را فراخ بکند . و از بهر بیشتر باختن

---

[1] مکه A and T A magpie The common Indian magpie (*D... ...*) is by falconers of the Panjab called *lat... mat'al* and *...and*

[2] *Yā Husayn*, is some species of partridge.

[3] *Sār* in Persian is a starling, but in India it is the Persian word for "a maina."

[4] *Kandara* according to a marginal note of the author's this is a "woodpecker." In Persia woodpeckers are generally called دارکوب

و استخوان ساق برآورده بدار باید خورانیدن . و بر و استخوان نیز بکند[1] نماند
داد که باز از آن آزار بیند و سفرهٔ[1] جانور تباه گردد . و گوشت با آب گرم دادن
در زمستان دافع است و در تابستان آب سرد با طعمه بده که خوبی دارد •
و گوشت ماکیان سیاه از همه گوشتها بهتر بود و گرده را روغن خودش
چرب کرده بخورانند که همه علت باز را از معده پاک کند و شوح[2]
را زائل کند • و از گوشت گاو پرهیز باید کرد که سرد است و کاهلی و اسهال
خون و مرارت در شکم باز پیدا کند و کرم و ناسور می آرد • دونده را
گوشت دونده و پرنده را گوشت پرنده باید داد • و چون باز را سیر کنی از
پس او کسی را گذشتن صده[3] مبادا باز بترسد و گوشت باوه[4] کند
و علاجش نتوانی و باز نو را دست بر پشت نگردانی •

و چون باز را شکار کردن آموزی دور یا از بلندی بر چکس نیاندازی که ممکن است که از چکس خطا شود و سینهٔ باز بر چکس صدمه خورد و از آن صدمه علتی پدید شود •

چون باز بازی آموزد و مرغ بگیرد بربندد[5] که در هندی ... گویند
و باشد که در هندی چنو ... و سیر ... و اگر گوشت بگردی و باز
از شکار ... باید ... خوش شود و در جائی که مرغی بکله[5] شود باز بکه
داری ... و این همه قواعد و احتیاط بر خود لازم داری • و چون باز بکه دار

[1] صفرة *safra* H. and P. the 'crop.' Possibly though this is a copyist's error for صفره which in modern Persian is one of the words used for a hawk's 'casting.'

[2] شوح *Vide Bâz.* XV, note 4.

[3] گذشتن صده an Indian and Afghan idiom for مگذار که بگذرد

[4] باوه *Vide Bâz.* XIV, note 5.

[5] بکله, probably there is a copyist's omission here. *Tadarv* H. is a 'peacock bird' whereas *tadarv* is a "pheasant."

[6] بکه شدن *bakka shudan* 'to fall at mark.'

نرم فرو کش، و شراق باشیده زنهار سیر مکن که خطا است * بدانکه پائچه[1] بند را با کشیده سیر کردن، باز را بدخو کند و البته چنگال در دست میر شکار محکم کرده مجروح سازد *

باز نو را سه نوع خواندن است. یکی بر زمین نشانی و از آنجا بر دست بخوانی و دویم آنکه از دست دیگری بر دست خود بخوانی، و سوم آنکه از بلندی ها و درختان بلان و بامهای بلند فرو خوانی * و باری که دست خود در پهلهٔ سخت برده باشد، حتماً بر مدار و بهمان طور نگدار تا خود دست رها کند. آنگاه بخوانی * و باز چنان باشد که بی گوشت از پدوار بدست آید و نه پدوار رود. و باری که پدوار دوست باشد البته پدوار را طلب کند و اگر موجود نباشد و نطلبد و باز دار مدعا را معلوم نکند پس از طپیدن بسیار دست باز سست شود و در پایس درد خورد و دست باز دار را دشمن دارد و بگیرد *

چون باز آمدن بر دانگ و مرغ گستاخ وطیار شود آنگاه باید که باز دار کبوتر چشم دوخته پیدا کرده همراه دارد و باز را از نزدیک یعنی نصف پله بخواند. و چون نزدیک رسد کبوتر را پیش باز فرو انداز تا بگیرد و بعده نکس و دانگ و سرمه کن و گرد باز همی گرد تا بدانگ و سرمه و گستن آدمی دور سر خوی کند. و چون خوردن گیرد باری کبوتر برکش و از دور بر خوان تا بیاید. و نیکو سیر کن و سخن بگو "بدا" تا رام شود. و بر زمین اندازی و بر زیر پای خود نشانیده و دست راست

1 پائچه بند, in modern Persian *pacha band* "jesses" but in certain districts of the Panjab the term is restricted to jesses made of silk or cotton with rings ("varvels") attached The bit of broad cloth inside the loop of the *pacha band* which distributes the pressure on the front of the stalks, is called *angri*, which is perhaps a local word for "ring"

بالا برده بر آن بخوانی تا راست بیاید و بسر برد • چون باز بدین مرتبه
رسد و نرم شود پس او را در بازار آهنگران و مسگران [1] باید برد و در کوچها
و بازارها بگردان تا نیک رام شود • بعد از آن در گشادیهای بسیار بگردان
و همواره پیش آب ببر تا در آب رود و غسل [2] کند و بنوشد تا از زحیر و کاهش
ایمن باشد • و بهار که بامداد باز بگرمابه ببری و آنجا منشین تا نرم اعصاب
و نرم اعضا نشود که آن کار جاهلان است نه از آن میر شکار زیراکه بامداد
مردم صاحب حدث در گرمابه میروند لهذا در آن وقت باز را بگرمابه بردن
خطا است که هیچ آفت بد تر از چشم زخم اهل حدث نیست [4] •

و چون باز را از طعام وا کرده و بی طعام بخواندن راست بیاید پس
از درختان بلند و بلندیها فرو خوانی ، و چون گستاخ آید چند مرغ بانگ آور [5]
زیر پای باز کش و سیر کن • گردن ماکیان ماده بخوران زیرا که گردن
مرغ نر بخورانی نه او در هر مهره جای دارد چنانکه مهره [6] مار خار دارد ,
مثل خار خسک [7] بود و از آن سبب زود جانور پاره شود و بیم هلاک است •

بعد از آن یک کبوتر کوفته بال [8] بپران تا باز آشنا شود و بگذار تا بگیرد
و پرهای او را بکند و از هر جا که خواهد بخورد • دویم روز از بلندی
فرو خوانی و چون نزدیک آید کبوتری بیرون انداز تا بگیرد • دیگر روز

---

[1] i.e., the noisiest part of the city

[2] غسل for آب بازی, in India *ghusl* means any sort of bathing, but in Persia only bathing for purification

زحیر و کاهش, *vide* Bab XV, *fasl* 17th

[4] *Vide* Jl As Soc Beng Vol III No 6 1907

[5] بانگ آور may mean "noisy," of fowls etc., or else of cockerils "just beginning to crow"

[6] *Muhra* here vertebra

[7] *Khar khasak*, a plant with a prickly fruit used in medicine According to Watt's *Dictionary of Economic Products of India* its scientific name is *Tribulus terrestris*

[8] کوفته بال an error of the author for *bal kashida* or *bal kanda*

باز بچه وحشله کرده باز را آب خواره کن (که همهٔ علت باز بور را از تشنگی افتد) تا باز آبخواره شود و از همه رنج ایمن باشد و زود آموخته و بر شکار حریص گردد •

در گشادن بتعجیل مکن که استادان موجوده اند که باز را بدو سال چشم[1] گشایند و طغرل بیک و اگر شتابی کنند در یکسال گشاده کنند . و حرّه وشاهین در چهل روز گشاده کنند و کمتر از بیست روز مطلق نکنند به تعجیل بالا تر ازین ممکن نیست . و چرغ را در دو ماه گشاده[2] کنند • و اگر درین مدّت جانور را غلطی افتد که شددی آنرا چمک[3] گویند . باز را از همان خانه که درآن پرسیده باشد بخانهٔ دیگر ببر و اندران خانه گشاده کن و خانه روشن و تنها باشد • در ابتدا اندرون خانه باشد بعد از آنکه از غلط برهد از آن خانه برآر •

چون بر گوشت حریص گردد اندک اندک بر دست بخواهان و از آن خوردن بخواندن رسد و شرط باز بور را از دور بخواند البته خطا یابد • زنهار باز بور را از دور نخوانی که آنکه گستاخ شود و زاسب آید و بر خاشاک[4] یعنی طعمه نشیند • و اگر محرم[5] باشد را از دور بخوانی تا از طعمه خطا کند و بر ساق دست نشیند و یا هیچ نخورده بی خو گردد • باز را اندک اندک از زمین باید خواند تا ایمن شود • سه روز از دست بدست بخوان

---

[1] چشم گشادن *lit.* "to unseal the eyes"; the author, however, by this expression means "to train fully." In an Indian *Bāz-nāma* certain profitable axioms: a goshawk must be watched for forty days, and for this two assistants are necessary, and also an allowance of oil, blankets, *chōgas*, etc., etc.

[2] To train a *chargh* to houbara, eighteen to twenty-one days only are necessary; to kite, thirty to forty days, and to gazelle probably much longer.

[3] *Chamak* subs. H. "shying," the *jargon* of Baghdad falconers: when a goshawk frightened by some particular sight or sound, takes an incurable fright or dislike for that particular thing, it is said to have got a *chamak* for it.

[4] خاشاک probably a copyist's error, for *khurāk*.

[5] محرم, the author means مانوس.

چنانچه ده گز مابین میرشکار و باز دار فاصله باشد و زیاده ازین نباشد و چون دانی که شلائین شد. پس از دور بآواز بلند بخوان • باز او را چنان نگهدار که چون از روی پدوار برداری جسته بر دست نشیند • و چنان بدار که همواره با طعمه پدس باز روی تا بر آن عادت شد و آخر بی طعمه از پدوار بدست آید. و اگر از پدوار بر زمین نشیند برمدار[1] • و چون بخوانی حلقهٔ آهنی بر دوال باز بسته طنابی را از آن حلقه بگذران • و زنهار به زنجیر دراز در آن حلقه نباشد که گران شود و صدای آن زنجیر شنیده باز به عقب نظر کند و برمد و بدخو گردد و بترسد و پس بدین شود • و چون از دور بخوانی طناب را در بهر دو باز دار. یکی آنکه باز بر دست داشته باشد دیگری آنکه بخواند . نند و بسنده دار بس محکم تا باز را در آمدن آزار برسد و صدمه نه بیند. و چون نزدیک رسد باید طناب آهسته سست کرد تا با درست بر طعمه آید. و اگر نه صدمهٔ باز بر زمین صدمه خورد و آزار بدو رسد و طناب کمتر از صد گز نباشد • و چون باز را بخوانی اول بر دست کسی که باز باشد او را خبر دیده آگاه کن. آنگاه باز را بخوان و شکاری آگاه کردن بخوان که باز در آمدن خطا نکند و کج رود • و باز را یک طرف دار یعنی اوریب دار و بکوک چشم[4] سوی باز میدیده باش و رنگ همی ان و روبروی باز شکار رنگ مکن • و چون باز نزدیک رسد مرغ دست بر موازیکه قائم دار که جانور مرغ خطا نشود. و چون گوشت سرکوش

---

[1] The author means that the falconer should call it to his fist and should not ... and raise it.

[2] Dora P. and Dora H. ... from "a strap" etc. is a common word in the Panjab for "jesses".

[3] اوریب H. "Slanting", generally of cutting cloth crossways from corner to corner; in Persian usually وریب

[4] بکوک چشم vulgar Indian Persian for بگوشهٔ چشم

باب سیوم

در کیفیت چشم کشادن جانوران گلال چشم مشتمل بر شش فصل

فصل اول در چشم کشادن باز بطریق استادان ایران • اما چون باز یا چشم دوخته بدست آید اورا شب اول پیش چراغ برده اندکی چشمش بکشای وبمدارا و آهستگی سلوک نمای و دست بسختی برو منه و بنرمی دست کشی کن و زیاده از سه روز چشم دوخته مدار و چون خواهی که چشم بکشائی شب اول اندکی وا بکن و دو بهر پاس شب بیدار کن و بر دست نگهدار و شب دویم بر قرار شب اول و شب سیوم نیم چشم وا کن و تا نیم شب بیدار دار بعده بنشان تا آسایش کند و شب چهارم تمام چشم باز بکشای تا همه جاها را روشن بیند • و زنهار که در روی باز در ننگری مگر در دیده بدنبالهٔ چشم و اندک اندک روی بسوی باز بگردان • و باز را بهموار بر دست داشته باش تا که در آسایش بر قرار نشسته باشد و پارهٔ گوشت بحیله زیر پای باز بنه تا بخورد و سیر کرده به بند • زیاده از یکپاس شب اول بر دست نگیر که اول است و شب دویم نیم شب و شب سیوم تمام شب تا سحرگاه و صبح باز را بر نشیمن بزنند تا به نشیند و خویشتن را بیفشاند و پرهای خود را آراسته و هموار کند و آرام گیرد • بعده چون سفیدی بدمد بتاریکی پیش باز برو زنهار که در تاریکی استاده بسر باز بروی و چون بینی باز روی برمگ با خود

سخن مگو. و چون نشیمنی [1] پست خود را بطرف باز کنی وی تصدیع بر دست گیر • از پست و پهلوی باز کسی نگذرد که باز برمد. و تا چاشت بر دست دار • بندهایش کشیده مدار دل فراخ نگاه دار که باز ملول شود و هر دو ناخن شنادهٔ باز در وقت دست گرفتن بر یکدیگر نهاده باشد. و گاهی شرابهایش کشیده دار که در وقت پرانیدن پای کوب نماند و آزار نه بیند • و چون باز خواهد که پای بالا بر کشد و بجنباند پس سست نگاه دار بندهایش را. تا باز بدمنش نگردد. و اگر نگذاری باز تو تنگدل شود و پای کوب شود • و چون چاشت گاه رسد گوشت پشت مازه [2] گوسفند گیاه خواره نه هندی آن بچی پشت [3] گویند بر پای باز بده و سیر کن و چون پس باز بعد با خلال [4] بده و دهن پاک کند و بچوبی نه خلال را دستور بود دهان باز را پاک کن نه هیچ رگ و ریشهٔ گوشت زیر زبانش نماند • و باز تو را بر پدوار [5] سطبر نه بند تا بوقت نماز عصر و ا چیس خدر بنی که بتر علتهای جانوران تو را از چکس افتد و در خانهٔ تاریک دار. تا در وقت برداشتن تصدیع نه بیند • چون نزدیک شام رسد پیش باز برو و همان قسم بردار. و در رهگذر منشین. و اگر باز پدوار را بچنگال نگیرد بر مدار که باز بد خو گردد بلکه صبر کن تا پای بکشاید آنگاه بردار • و اگر بر زمین نشسته باشد از زمین هم بر مدار. نوعی جهد کن که بر پدوار باز را برداری و بر دست گیری یا خوشدل نشسته باشد • و اکثر طغارهٔ آب پیش

---

[1] نشیمنی, a goshawk's perch is often very low.

[2] گوشت پشت مازه is the tender flesh near the backbone in a saddle of mutton or lamb. The expression occurs even in Arabic MSS. on Falconry.

[3] بچی پشت: in Panjabi *bachi* is the lean portion of the shoulder without skin, fat, or bone.

[4] *Khilal kardan*, the *feaking* of old falconers. *Khilal* "a toothpick".

[5] *Padwar* or *patwar*, is a perch for pigeons or hawks made of two upright poles and a cross bar; in India it is generally high. In Arabic this pattern is said to be called صفقه.

بهتر باشد * چون در باب چرغ و شاهین صفتهای ایشان بتحریر رفته و در بدو غیبت و هنر ایشان یاد کرده ایم و این صنف جانوران از ایشانست بتکرار مذکور نشد * و خود کردار بحری عیان است مانند شاهین، مگر آنکه، بحری در بلندی کار بد و عقاب را نیکو گرداند و گیرد، و این خصلت به شنقار ماند و کلاغ[1] را بر چسب گیرد * و آموختن و کساد کردن او در باب طیار بودن جانوران سیاه چشم مذکور خواهد شد *

اما او را در هوای خشک بزیر دادن مشکل است بدین سبب که او جانور دریائی است و بر او تحمل هوای خشک نکند، شکفته شود و چون از کریز بیرون آید یکبارهٔ پر بترکد * و در کریز خانه پیوسته نمی او آنها باید نهاد، زمین زیر خانه تر باید داشت و دیوارها را آب باید پاشید و طعمها به دهند روغن کشکه و بمغز و بلور آلوده باید داد *

اما تنک سنک نوعی است از شنقار و او را از حدود روم آون نواحی آرند و آنرا شنقار قرانه[2] خوانند *

و بتر خناقه[3] نوعیست از چرغ و رنگهای مختلف باشد، و درمیان چرغ و شاهین. و هرچه چرغ و شاهین گیرند ایشان بعضی را گیرند و بعضی را نه وآموختن و کساد کردن ایشان و داروی دادن همچون شاهین و چرغ است *

صفت طغرل[4] و نشان و کردار آن * طغرل جانوریست میانه باز و شنقار، سر و پاهایش مانند باز، و سینه و بالهایش مثل شنقار، و آن بر دو گونه بود یکی سیاه و پشتش بغایت زرد و شفاف چنانکه گوئی آب زر بدان

---

[1] کلاغ probably a copyist's error for کلنگ

[2] شنقار قرانه, *qarāba*, "like, resembling"

[3] خناقه *vide* note 6, p. 15

[4] *Tughral*, probably the Crested Goshawk (*Lophospizias trivirgatus*) the *gor besra* and *churiyala* of some Indian falconers. The Crested Goshawk has been trained in India. The *tughral* is mentioned in the *Shāh Nāma*.

داده اند. و دیگری را منقار و چشم سرخ[1] همچون خروس. و بعضی را منقار
و پای سفید همچون عاج. و ناخنهای آن بغایت سیاه و درشت •

صفت شایستگی طغرل • هرچند بزرگتر بود نیکوتر بود. سیاه.
و خورد سر. و دراز پای. و دراز مواده. و کوتاه دم. و سخت چنگال.
و انگشت باریک و دراز. و گرد سینه چهار سوی نشست. و فراخ ناف
و بین نشست و بام ابرو بیرون بر آمده. و چشمهای اندر مغاک
و پاکیزه روی و خوشخوی • و در زمان ملوک عجم او را عقاب
مدایان و همچون میدانستند و عزیز وجود. و او بسیار چالاک و بدرکوس
بود. و هر آن جانور که باز و شنقار گیرد او هم گیرد • او را بدان نوع
بدار کنند. یکی مثل باز چنانچه در فصل باز گفته شود. و دیگری چون شنقار
یعنی او را بلوابلو خوانند و باوی دادن و طیار کردن آن نوع بطرز ماند. و این
نوع بازی به شنقار تعلق دارد و آن در فصل شنقار مذکور خواهد شد. و از
خط و چین آرند • و ابو البحری در کتاب خود آورده است که خوارزم شاه[2]
در سال چهارصد و نود و یک جفت امیر اسمعیل بن احمد[3] یک پله[4] باز
خوارزم فرستاده بود سیاه رنگ. و زردی منقار او بغایت زرد. و سرخ چشم مانند
چشم خروس • و استاد علی بن منصور گوید که "در زمان پادشاه فغفور[5] یکی
دیدم که صیادان بوی ... گرفته بطور پادشاه روم آوردند و از
هیچکس نشناخت که چه جانور است. بنام نامه خوارزم آوردند • و علامتی
که در آن نوشته بود اتفاق نمودند که طغرل همان است" - والله اعلم بالصواب •

[1] See note 4 p. 14.

[2] خوارزم شاه *Quṭb ud-Dīn Muhammad Khwārazm Shāh*, first of this title, Governor of *Khwārazm* (Khiva) from 490-521 A.H. (1097-1127 A.D.)

[3] اسمعیل بن احمد I am unable to discover a prince of this name about the year 491 A.H.

[4] *Bila* is a hawking glove. یک پله باز = one goshawk.

[5] *Faghfūr* is a title given to any and every Emperor of China.

باشد [1] • اما سنقار هر چند بزرگتر بود نیکوتر. پا دره روی، و سیاه چشم، و سیاه زبان، و سیاه منقار. و چنگال محکم، و انگشتان دراز، و پوست پای نازک، و دراز گردن، و دراز پای [2]، و پر دم دراز، و بزرگ دمچه، و خوش خو، و بر گرما شکیبا. و بسیار خوار، زود شکار برد، و پهن سینه، و پهن دوش، و نرم پر رنگین و بزرگ [3]، و چهار سو پشت [4]. و زود آموزنده، و فراخ حلق، و فراخ دهان، و فراخ میان هر دو پای و سوراخ بینی کشاده. و گوشه های دهان گرد، و دوربین و تیز نظر • اما همه قواعد شکار کردن و آموختن آن بنحوی ماند که گفته خواهد شد، از آن معلوم می شود •

صفت و نشان چرغ • بدانکه چرغ سه گروه بود، و بر پنج رنگ: سفید و سیاه. و سرخ. و زرد و خاکستری رنگ بود. و سوای این رنگ دیگر نباشد • و ازین رنگها بهترین سر سفید باشد که بر پشت نقطهای سفید بود و دم او بسفیدی بیشتر زند. و این نوع را نگارین خوانند • و سر سفید نیز باشد که سر دم او بداده از قانون جانوران دیگر سفید بود، اورا مروارید دم خوانند • و سفید نگارین هم باشد • و صاحب باز نامه ایران علی بن منصور در کتاب خود گوید "وقتی که بندگی مخدوم جهانیان صاحب قران اعظم اعدل نجم الحق و الدنیا و الدین خواجه علی نیسابوری اعلی الله شانه و جاه رعایه مرا بحضرت پادشاه میلقمور بالوس جغتای [5] فرستاده بود آن قسم چرغ سفید دیدم که از باز طیغو سفید تر بود و تمامی پرغزه [6] پرهای

[1] From these descriptions it would appear that more than one species of Jer falcon is included under the term *Shunqar*. The descriptions might apply to the four species, the Greenland Falcon (*F. candicans*), the Iceland Falcon (*F. islandus*), the Norway Falcon (*F. gyrfalco*) and the Labrador Falcon (*F. labradorus*).

[2] دراز پای, *charghs* at least are not long legged.

[3] *Narm par* is "down." *Rangin u buzurg*; there is a copyist's error here.

[4] *Chahār sū pusht*; meaning of this expression not traceable.

[5] *Jaghatāy* or *Chaghatay*, a clan of Mongols, and also the name of the grandson of *Chingiz Khān*.

[6] پرغزه properly that portion of the quill of a feather that is in the flesh, is here apparently the shaft.

خورد و بزرگ او بعادت سیاه بود که امیر دولت تیمور داشت و او بغایت نگارین و پاکیزه بود" • چرغ باید که سخت گوشت بود. و بزرگ و بصیاحی زند، و بسیار گوشت. و بزرگ سر. و زشت روی. و سخت منسر، و دراز گردن. و فراخ کف پای. و دراز انگشت. و چنگال محکم و با قوت. و سیاه ناخن. و پهن سینه. و دراز قوادم. و ساق کوتاه و سطبر. و مروارید دم. و دراز و سیاه زبان و شتاب خورنده. و با شکیبا در گرسنگی. و منقارش نیکو سخت و پر زور باشد چنانچه گردن مرغان بزرگ بدان بشکند. و نشستن او مثل سگ[1] بود و دیگر آنچنان که با یاران شکار برند[2] • در ولایتها و مرغابیهای بسیار شکار کند و صیدش بدرو و مرغابی[3] و خرگوش و تغداری بود و بآب خوردن آید و باز بسوی بیابان طلب مونس رود •

صفت بحری[4] و سنگ سنگ[5] و حماله[6] و کار و کردار ایشان •

اما بحری هم نوعی است از شاهین و جای او در جزیره در میان دریا باشد و آشیان آنجا دارد. و چنین گویند که چون از آشیان بیرون آید عکس خود را در آب بیند و از غایت بردلی خود را بر عکس خود زند و غرق شود • و بحری بر دو گونه باشد از سر تا دم سیاه و رخش[7] دیر باشد • اما شائسته و بهتر سیاه بود • و آنچه بزرگتر و دراز تر و تناور تر بود

[1] To sit like a dog probably means to sit very upright on the perch.

[2] که با یاران شکار برند, meaning obscure.

[3] مرغابي, certain races of *charg̲h̲* may prey on wild fowl, but many *charg̲h̲s*, when trained, will vomit if fed on the flesh of water birds, *vide* Jl. As. Soc. Beng., Vol. III, No. 5, 1907.

[4] بحری in Hindustani sometimes incorrectly بهري, is the peregrine and has already been described under *Shahin-i siyah*, of which it is said to be the race that nests in islands.

[5] *Sang-sang* is, the author states later, a species of *shunqar* brought from *Rum* (i.e. Greece, Turkey and Asia Minor). In some parts of the Panjab, however, it is a term applied to an undescribed species or variety of Saker with feathered tarsi.

[6] حماله later written حمقه is said by the author to be a species of *charg̲h̲* or something between it and a *sakar*.

[7] *Rukh-i* ... "a mixture of red and white."

دیگر باو بیاهرد • و سمند بر دو گونه بود. یکی بسعیدی زند و در
ابروهاییش سعیدی بود، ودیگر دمام رخش [1] بود از سر تا پای. و نیز سعید
باشد همچون باز، واما نادر افتد • وسیاه نه هیچ رنگ بدو بیاهرد
در هندوستان آن را کوکلا [2] نامند و بزرگ بود، کلنگ و مرغابی کلان را
ستاند و هرچند سیاه تر بود بهتر و نم زونده و از آب و سرما کمتر ترسد:
افقاز [3] آنرا گویند، و افقاز نام ولایتی است که شاهین های آنجا بهمین
رنگ باشند، و هرچه از مکان دیگر بآن رنگ بهم رسد شرفاً آنرا دبر افقار گویند،
و زرد سر او از موی برامت و هرچه بزرگ تر بود کلنگ را شاید، لیکن سست
پر بود در بلند شدن • اما رخش که باشد زود بلند شود و زود پرد و دلیر بود،
و اکثری از اسمان از آب صاف بترسد و بر کبوتر حریص بود و زونده
و بد دل باشد و استادان بدرو و کلنگ و امثال آن را ازو گیرانند • و سمندی که
بسعیدی زند و اندر ابروهایش سعیدی بود او بچه بدرو وحاقسرق [4] واکمک
را شاید •

صفت شاهین سیاه [5] که از سر تا دم سیاه بود، سینه سیاه، و بزرگ
جثه، و فراخ چشم، و خوارزمی [6] سر، و چشمها بمغاک اندر، و ابروها

---

1 *Rakhsh* "a mixture of red and white."

2 *Kokilā* a Hindi name of the Indian Koel (*Eudynamys orientalis*). It is a Hindu superstition that when it 'sings' near a house it foretells the arrival of an absent relation. *Kokilā* (or *koklā*) is also a Hindi name of a green pigeon (*Sphenocercus sphenurus*) a favourite cage bird among Indians on account of its weird but musical call.

3 افقاز I am unable to trace this word. Can it be an error for *Qafqaz* the Caucasus?

4 حا قسرق, probably a corruption of the Turki چاخروق *chakhruq* the name by which the stone plover of England (*Œdicnemus crepitans*) is known to the Turks of Persia. In the Panjab, where it is called *karwānak*, it used to be considered the quarry for the Shahin. In Arabic it is called *karawān* pl. *karāwīn* and *karawīn*. The Large Stone plover (*Esacus recurvirostris*), called in the Derajat *abi karwānak* and *shākan*, is not flown at.

5 *Shāhīn-i siyah*: this variety of *shahin*, the author explains later, is the peregrine or *bahri*, of India and is divided into two races, one breeding in hills and one in islands. Both these races, as well as the Shahins are by Persians called *shahin*.

6 حوارزمي سر, the people of *Khwarazm* (Khiva) are remarkable for their broad, flat heads.

گسترده و سر تا سر چشم افتاده . و بزرگ . و سطبر منسر، و سیاه رخ . و دهان هم
دو کتف فراخ . و گرد . و آل سینه . و پست دراز . و گردن دراز . و پر دم کوتاه
و بر گرفته[1] . و بزرگ دمچه[2] . و سطبر ساق . و گرد ران . و بزرگ چنگال . و انگشتان
دراز . و سیاه زبان . و در تیغ زبان دو خط سیاه . و بر گرسنگی ناشکیبا . و در
وقت خوردن خشمناک . و حریص بر شکار . و زود بلند شو . و در خواندن زود
فرود آینده . و اثر از تندی و دلیری عمده بر زمین خورد بقوت . و چون بالا
پر شود گویا که سنگ از منجنیق . و گاه در هوا کلنگ را گیرد . و گاه بتواند
شاهین کوهی از زیر گله کلنگها آمده بالا خیره و بگیرد . آنرا در هندوستان
بحری نامند و ایرانیان همه را شاهین خوانند و آن دو قسم است . یکی
صنف از آن کوهی . و صنف دیگر بحری[3] که در دریا بچه کند در آن
جزائر که آشیان آنرا کسی ندیده . و آن صنف دیگر که در کوهها بچه دهند
از آن اکثری آشیانها دیده است .

صفت شنقار و کار و کردار آن . بدانکه شنقار بر چهار رنگ بود :
سفید که بر آن هیچ رنگ دیگر نباشد و منسر و ناخن او سفید باشد و آنرا
طیغون[4] خوانند . دیگر سفیدی باشد که بر هر پر خورد و بزرگ او نقطهای
سیاه بود . و منسر و چنگال او بس محکم و سفید . و آنرا نگارین خوانند
و بغایت مبارک و میمون دانند و عزیز دانند . و دیگر نوعی دیگر باشد که در
جوزی[5] همچون شاهین و چرغ بود و بزردی زرد تر از ایشان بود . و چون نوبر
خورد کبود گردد مانند شاهین . و این نوع از همه کوشنده تر باشد . و سیاه بهر

[1] برگرفته 'turned up.'

[2] *Dumcha* or *dum-gazi* is a cooking term for the pope's-nose.

[3] بحري is here used as an adjective qualifying the species *shāhin-i siyāh* (vide also note 8, p. ١٢).

[4] *Tighun*, etc. is in Persia the "white goshawk" but the term is also applied to any albino bird.

[5] حوزي for چوزي (and also چوزگي), *lit.* "chickenhood," is the 'sorage' of a hawk. In India a passage hawk in the immature plumage is a *chūzī* till it has moulted or is nearly through the moult.

"شاه ایغه" [یعنی شاه جانوران این است] که داد خود از عقاب گرفت و جان خود را فدا کرد" ٭

و نیز از صیّادی که در کوه جهت نخچیر میگشت استماع افتاد که " روزی در گوشهٔ نشسته بودم و شاهینی کبکی را بر لب آب شکار کرد و در پنجه داشت ٭ ناگاه عقابی را نظر بر آن افتاد. حمله کرد و کبک را از دست آن شاهین بزور ربود و بجای او نشسته میخورد ٭ شاهین بلند شد و حمله بر عقاب آورد که هم گردن او را بدید و بیجان ساخت. و هم خود بکنارهٔ جوی آب چنان صدمه خورد که بمرد " ٭

همچنین امیران زمین روزی استاد علی بن منصور بشکار بر آمده بود دید که عقابی سرخابی [1] را گرفته است ٭ چون مردمان را دید از آنجا پرید و آن صید را در دست داشت و زنده در پایش می طپید ٭ آن میر شکار شاهین خود را در پی آن گذاشت ٭ آن شاهین حمله کرد و سرخاب را از چنگال عقاب رها کرد ٭

غرض که شاهین جانور تمام است و وی فی الحقیقة شاه شکرگان است.[2] و هر آن صیدی که باز و بحري و چرغ و شنقار گیرد همه را شاهین هم گیرد و هرچه در وصف شاهین فرموده اند صفات او زیاده از آن است ٭ و بخاري و اصفهاني [3] در کتاب خود گویند که " چنین استماع افتاد که روزی در اصفهان شاهینی را بر جانور عرف تغدري پرانیدند و آن تغدري دورکش [4]

---

[1] سرخاب *surkhāb*, the Ruddy Shieldrake (*Casarca rutila*), the *Chakwa Chakwi* of Hindus, and the 'Brahminy Duck' of Anglo Indians. Its call, '*Mann a un chakwa*' "*Nahin nahin chakwī*" is very like its Hindi name. In Bengal it is considered the pattern of conjugal fidelity.

[2] This name is incorrect.

[3] تغدري *tughdarī* is a name of the houbara bustard (*Otis macqueeni*) 'vide' J. Asiatic Society of Bengal, Vol. II, No. 9, 1906.

[4] *Dūr kash*: when an houbara goes straight away and disappears in the distance with the falcon after it, Punjabi falconers say *Tilūr [illegible]* "the houbara has carried off the hawk."

شد. وشاهین در عقب او مروت تا هر دو از نظر غائب شدند • میرشکار از آنجا مایوس گشته وبخانه آمده تاریخ آنروز را نوشت. وآن شاهین همان روز وقت عصر در شهر ری[1] همان صید مذکور را گرفت و پیش حاکم ری بردند • نام پادشاه اصفهان در شراق[2] او نوشته بود • تاریخ آن روز را نوشتند • چون خبر باصفهان رسید که شاهین را در ری گرفته اند یکی از قوشچیان را جهت آوردن شاهین فرستادند • چون در ری رسید و شاهین را ملاحظه کرد در همان روز که از اصفهان پریده بود در آخر آن روز در ری تغدری را گرفته بود • از خواجگان دست جردان[3] وترشیز[4] استماع یافت که روز جمعه در شبانکاره[5] شاهینی را بر تغدری پرانیده بودند و وقت نماز جمعه در صحن مسجد دست جردان تغدری را گرفته بود • چون در آن ولایت جانور دار نیست وشاهین از راه دور آمده است تاریخ آن روز را نوشته بودند • بعد ثبوت وتحقیق رسید • واین مسموع از اهل اعتبار است. ودر سبک دوسی و دلاوری شاهین شک و حرف انکار نیست - والله اعلم بالصواب •

اما شاهین بر سه قسم است یکی جوزه که بلند نشود و مرغان جوزه گیرد و بر مرغابیان روبده[6] باشد و اکثر این رنگ سرخ بود و آنرا آل[7] سر خوانند و لونیم سیاه بود و سم ممتد بود • و شاهین سداه رنگ بر دو گونه باشد. یکی زرد سر و یکی سیاه از سرتاده و هیچ رنگ

---

[1] *Ray* the ancient Rhages near Tehran

[2] شراق an error of the author's for شراک "straps," [illegible] "jesses" *Vide* note 2, page 2

[3] دست جردان apparently an error for *Dast*[illegible] the name of several different villages in Persia and in Turkistan *Muqaddasī* mentions a village of this name in the district of *Ray*.

[4] ترشیز *Turshīz* or *Turs*[illegible] a town four stages from *Nishapur*

[5] *Shabānkāra*, a district in the province of *Fars* the capital of which is *D*[illegible]

[6] *Ruanda* amongst Panjabi falconers *daurne wala* i.e. "unsteady, checking at the lure, raking away

[7] *Āl* "reddish yellow [illegible] the colour extracted from the *Āl* tree

اما باز سفید که پدر و مادر او کافوری[1] باشند و بر پرش هیچ نشانی نباشد و هم سرخ چشم بود و سبزی پای و بن منقار علامت سپری بدانکه شاهباز همان باشد و بزبان ماوراء النهری آنرا لازقی[2] خوانند * بهر قامت که باشد باز تمام است و علامت دلیر و تیز پر بود عزیز الوجود و مکرم بود و بعمرها یکی بدست آید * و از بعضی میر شکاران صاحب اعتبار بسمع رسیده که شاهباز بزرگ بازان دیگر که متعارف اند باشد ولی نقل از آنها بزرگ و قویتر اما هیچ شکار نگیرد هرچند تربیت کنند شکار گرفتن او ممکن نیست مگر در جنگل که بسی از احوال او بجز خدا عز و جل نداند و بر سر او تاج از پرهای چند باشد و بقامت بسیار بزرگ بود *

اما ترکان چنین گویند که چون باز را بر سبزی بن منقار نشانی یا خالی باشد آنرا حافو[3] خوانند بهر جثه که باشد باز تمام است و او را علامت مبارک دانسته نیکو نگهدارند و آنرا در ایران و هندوستان طیغو[4] خوانند *

و هر آن بازی که سفید چشم بود او را گربه چشم خوانند و اهالی ماوراء النهر آنرا باز تمام دانند * و باز سبز دم یگانه بود بهر قدی که باشد باز تمام است * و سیاه چشم باز را اهالی روم باز دیدار گون خوانند و اکثر باز تمام دانند و بزرگ تر و گران سنگ باشد *

صفت باشه * دانسته آمدت که بزرگ تر و قوی تر باشد * اما باشه خورد سر باشد و شکم دراز و روی دراز و گردن دراز و چنگال کور

---

1 *Kāfūrī* "white or of the colour of white wax" is by falconers applied to certain very light coloured varieties of hawks

2 لازقي "white or the colour of the *gul i lāzaq*," which is a species of jasmine. By falconers the epithet is applied to certain light coloured varieties of hawks

3 حافو apparently a copyist's error for چاقو T. "blue eyed" and also some species of hawk or falcon believed to be a small species

4 طيغو for طيغون or تيقون etc. In Persia this term is applied to the white variety of the goshawk and also sometimes to the albino variety of any species of bird

و فراخ کتف، و پهن سینه، و تمام دم، و کلفها از موی قفا بیرون برخاسته، و گرد پر، و راست نشسته چون نشستن شاهین، و دلاور، و خوشخوی، دراز ساق، کوتاه دم، و سیاه زبان، تنگ کف، کوتاه انگشت، دلیر و بر آب پرنده، و باز در مست آینده از دور چنانکه بر زمین نزدیک پرد، و در پرواز کردن دم از بر قوادم[1] بردارد، و سر بسیار جنباند، و تیز پر بود، و آرام‌گیرنده، و بسیار بانگ، و زیرک و خوردن را بسیار بشوید[2] و دهساند. و هرچه بدین نوع باشد بغایت بهتر و پسندیده است •

صفت شاهین و کار و کردار او • از کتب استادان و تواریخ چنین معلوم می شود که او را شاهین از آن خوانند که در زمان جمشید شاه که شکرگان را او مسخر کردی جانوران را بتربیه درآوردی • هر یکی را نامی مقرر کردی، و چون شاهین را بدست گرفت گفت که "شاه جانوران این است" •

دیگر گفته اند روزی دو بازدار بهم بصحرا بشکار رفتند. ناگاه بیرون در صحرا شاهینی را دیدند که جانوری صید کرده و ایشان هرگز شاهین ندیده بودند • ناگاه عقابی فرود آمد که صید از وی غصب نماید • از ایشان یکی گفت "عقاب گویا شاه جانوران است که صید از وی بستاند" • ایشان درین سخن بودند که شاهین بلند شد و بر عقاب که صید در چنگال او مرتبه ... می بود ... میکند، حمله کرده چنان پنجه برگردن زد که گردن او را بشکسته و از غلبه زور خود صدمه بزمین خورد چون کل حالت بود چنان در آن محکم شد که جان سپرد • بازدار دیگر گفت که

---

[1] قوادم (pl. of قادمة) the flight feathers

[2] بشوید falconers use the word 'bathing' for a certain action of hawks when flying; the word does not necessarily mean bathing in water.

بینی فراخ، و صدری بن منسر بغایت صدر و اندک، منقار سیاه و سطبر، و عقاب
روی، فراخ دهان و فراخ گلو، سیاه زبان، و سوراخ گوش فراخ، دراز گردن، و موی
گردن سطبر و خورد، و فراخ حوصله، و پیکانهاش[1] خورد و برهم نشسته پرهای
اندرون کوتاه، و پرهای بیرونی دراز و باریک، پهن پشت و پهن سینه، و گران
سنگ، و گوشت ناک[2] و بر گوشت، و دم پهن و کوتاه، و ران گرد و پر
گوشت، و ساق گرد و باریک و فراخ بر و سیاه ناخن، سر پای، و کف
پای گشاده و پر گوشت، و پرهای شلوار[3] نشسته و دراز، و گوشت را زود هضم
کند، زیرک، و دراز پنجگال و خود را بقوت فشاننده[4]، و در نشستن چون زاغ،
نشسته یعنی زاغ شهری[5] که گردن کبود دارد و گرد اندام متناسب الاعضا بود •

کیفیت بدی باز • پهن سر، و تنگ پیشانی، و موی سر برخاسته،
و صدری بن منسر دراز و بسیار و تنگ دهان، سفید زبان، و تنگ گلو، و تنگ
چشم مالیده[6] ابرو و منقار کند و سوراخ بینی تنگ و کوتاه گردن، موی
گردن درست و میان پای تنگ، و گوشه های دهان دراز، کوتاه و باریک بال،
و کوتاه ران ساق دراز و زرد و کف پای قوی و دراز دم باریک و بسیار بانگ،
بدآواز بد رنگ و رمنده کم‌خوار و دیر هضم کننده و کسی که این طور
باز را نگاه دارد مبارک نباشد و بعاقبت بد بین باشد •

---

[1] پیکانهاش, *paikān* 'the head of an arrow or javelin' is here the name of certain feathers.

[2] گوشت ناک 'full of flesh, well furnished', the *ma...* or *...t mas ...a'u* of Panjabi falconers.

[3] *Shalwar* 'loose trousers of a very peg top pattern'; by Indian falconers this term is applied to the feathered thighs of a hawk, and by Indian horse dealers to the thighs of a horse.

[4] خود را فشاندن "to rouse"; in Hindustani *phuri lena* and in modern Persian *khud ra takān dadan*. *Par jhārnā* in Hindustani is also used in this sense, but it generally signifies 'to moult'.

[5] زاغ شهری and زاغ دسته "the pie-bald crow" or "city crow"; by this term the author apparently means the common Indian crow (*Corvus splendens*); its neck however is not "blue". In modern Persian *zagh-i pisa* means the hooded crow (*Corvus cornix*).

[6] *Mālida*, i e, not projecting.

صفت رنگهای بازان و عیب و هنر و نشانهای ایشان •

باز زرد رنگ بدرست بود و بدخو. و لیکن خورد شکار گیرد و بد دل باشد، اما سیاه زردهٔ دو رنگ نیک نباشد. باز یکرنگ باید • اگر دو رنگ باشد زردهٔ سیاه پشت نیک بود • باز آهوبی عادت نیکخو. و دلیر در مرغان کلان باشد. و مدارک و معرفها نکی بدست آید. و آهوبی از آن نامند که خطهای سیاه که بر پرهای دم باشد بطور پای آهو باشند برخلاف دیگر جانوران که خطهای عریض دارند • باز سفر پشت بدخو بود و زود آموزنده شکار دوست، و بهتر از دیگران بود. اما نازک طبع باشد • و باز سرخ از سفر بهتر و بدرست تر بود. بر شکار جانوران کلان حریص و دلاور بود. و لیکن درشت خوی بود • و بازی که یور بود[1] و بر هردو رانهای او پرهای بخطهای عریض مثل پرهای بولک بر بوده باشند و آن تیر بازو بهتر بهم رسد او را خطنگ نامند، برای خطهای همان پرها. درشت خو و بر شکار مرغان کلان و چنگل گیر دلاور بود. و اگر خطنگ لاغر پا بود که کف پای او خردو سرخ بود برخلاف دیگر باران. آن خوش معلمها نخد و نیکو باشد • و باز سیاه از اینها بهتر و مردانه و دلاور بود و بر شکار مرغان بزرگ حریص و بدرست تر بود و پرنده. و لیکن بددل و درشت خوی و رمنده بود اما آنچه کند از پردلی کند و باز دار او حلیم و صابر باید تا بمدارا کار کند • و بازی که زود آموزنده و اصیل تر است باز سفید سرخ پشت باشد و سبز[2] پشت میانه باشد •

---

[1] یوز probably a copyist's error for بوز T "grey or white" The author of the Baz Nama yi Nasiri uses بور and بور یور for hawks in the immature plumage, the chiis of Indian falconers.

[2] Sabz "green" is by Indian pigeon fanciers and cockers applied to the iridescent feathers on the neck Amongst falconers it is merely a fanciful term

نخورد پس خشک پارچهٔ جانور را که ساق باشد با ران جانور یکجا کرده بریسمان سست باید بهم پیچید و آنقدر سخت نبندد که پای جانور از آن تصدیع بیند و چون پای جانور از ریسمان بستن مانده شود و بقصد رهائی آن ریسمان بمنقار کندن گیرد، آن زمان گوشت نرم و پاکیزه پیش منقار باز نگهدارد لیکن بنوعی که جانور چشم دوخته از منقار گوشت را خطا نکند اگر مزهٔ آنرا شناخته خوردن گیرد پس باید قدری سست نگهدارد تا بآرام طعمه خورد •

و اگر بدین حیله نخورد پس جانوری سار[1] و یا گنجشک زنده و یا مرغ خانگی پیش باز بدارد و چنان نگهدارد که تند حرکت نکند، و دست بر آن جانور بزند تا فریاد کند و از بانگ آن باز آگاه شود و بمنقار بدن گیرد و نخورد و این حیله از جملهٔ حیل بهتر است •

بقدر سه گنجشک باز نو بدام افتاده را کافی است و زیاده ازین نباید داد مبادا جانور نو از غم گرفتاری غافل شود از طعمه. و هضم نکند، و جانوری که هنوز چشم او دوخته و نخوردن ناآموخته است علاج آن از جمله مشکلات توان شمرد •

زود جانور نو را پیش بازدار باید رسانید که دامدار هرگز نگهداشت و پرورش برابر میر شکار نخواهد کرد. و ازان ضرری بجانور رسد • و چون جانور بدست میر شکار سلامت رسد تدبیر آن و نگهداشت و پرورش. همه در باب چشم گشادن وغیره ذکر کرده خواهد شد •

---

1 *Sār*, here the Common Maina (*Acridotheres tristis*) is meant, called in the Panjab *lālī shārak gutalī* and *maina*. In Persian, however, the Common Starling (*Sturnus vulgaris*) is called *sār*.

باب دوم

در کیفیت رنگ و عیب و هنر و کار و کردار جانوران

صفت باز نر یعنی جرّه • جرّه خوردتر بود از باز ماده. و بزرگ سر. و خورد اندام. و سطبر. و بزرگ منسر. و قوی گردن. و فراخ چشم و اندک خوار. و سخت کوش. و فراخ حوصله. و فراخ حلق و دهان. و سوراخ گوش گشاده. و ترش روی. و دلاور بعادت •

صفت باز ماده (یعنی شاهباز[1] بزرگ) و باز دیگرگون یعنی تیره رنگ • نرم گوشت[2]. و آگنده یعنی پرگوشت. و بزرگ و زیرک و زود آموزنده. و خوش رنگ. و خوش خوی بود. و بسیار خوار. و بر شکار حریص و دلیر. و ناآزمنده بود. و بر گرسنگی صبور و شکیبا. و دراز گردن. و خورد سر. و فراخ کتف. و میان پای فراخ. و نرم پر. و تیز پرنده. و پر گوشت و سطبر ران بود. و بعضی گفته اند چون آفتاب نفسانی پست آفتاب نند •

صفت شایستگی باز • باز گرد سر بود. و پهن پیشانی. موی[3] سر پهن و نا برخاسته و خورد. و فراخ چشم. و نام ابرویش بیرون برآمده. و سوراخ

---

[1] *Shâhbâz* is in Sindh the name of the *bâz* or female goshawk. By some falconers the term has erroneously been applied to the Crested Goshawk (*Lophotriorchis trivirgatus*), called in an Urdu printed *Bâz Nâma* چرپالي *chirivali* or *churiyali*.

[2] نرم گوشت, this expression is not understood as the best hawks are سخت گوشت.

[3] *Mû* "hair" is by the author, frequently used for "feather".

درهای کوه و درختان انبوه هستند، بازان اکثر در آن درختان از ترس بوم و عقاب پناه آرند و دامداران آن نواح دام بر آن درختان نهند * در هندوستان همه جا آبهای فراخ و درختان بکنار و مرغابیان بسیار، اکثر بازان مقام در آن درختان کنند و غیر مرغابی شکار کم گیرند و دامداران در آن مواضع دام نهند *

اما صیاد را باید که دامها نزدیک بکنار آب نه بندد و نباید بست، مبادا جانور و دام هر دو در آب افتاده غرق شوند، و اگر جائی دیگر لائق دام بستن دور از کنار آب نباشد پس بناچار باید دام نصب کرد، و متصل کنارۀ بالای آب خس پوش بند باید تا جانور و دام بر آن خس‌بند[1] افتند وغرق نشوند * گاه باشد که دامدار بدیر رسد و جانور بدام افتاده را بیم شغال و روباه و گربه بود * صیاد را باید که زود خبر گیرد، که هیچ جانور بدام افتاده است یا جائی نیست * چون جانور بدام افتاد بنرمی بر سر او باید رفت و بجانور سختی نکند و بالمواجه در روی او در نگرد که اقسام بد خوئی و عیبها در طبع جانوران از آن رمیدگی نفس کالحجر میشود چون چشم زدگی و شرمندگی و بد دلی و تیره‌دلی و دیگر بیماریها ازین سبب بهم رسد *

بداند که چون شکار بدام افتاده و دعای در دل جمع وحوش و طیور هیبت از چشم آدم مستولی گردانیده که همه از آن ترسند، و بر تمام خلایق معزز و مکرم داشته * باید که پارچۀ را بهر دو دست خود گرفته و گشاده کرده و از سر تا پای خود در پس آن پارچه پنهان شده در پردۀ آن آهسته رود تا بر سر باز رسد و بمجرد رسیدن باید که پارچه بر سر باز انداخته جسم دوخته شرقها[2] در پایش پوشانیده آنگاه از دام بر آورد زیرا که هر قدر

---

[1] Khas-band or khas posh anba "a grass platform or hurdle, etc."

[2] شرافها, apparently a copyist's error for shirak ha (شراکها) shirak (plural shuruk), a shoe latchet, a strap, etc.; here used for "jesses."

باز در اول آدمی را بتحقیق نه بیند هماندر وقت چشم گشادن رام و در شکار خوش معلی کند و هول گرفتاری و غم چشم دوختگی از دل فراموش کند • و باید که جانور از دام برآورده در آب تا گلوگاه فرو برد چنانچه سرش در آب فرو نشود که در دهان و سوراخ بینی و گوش او آب نه رود، و یا بدهن خود آب بر جانور باید پاشید مثلی که سرّاجان پوست را بدهن پف[1] نم کنند. و بوریا بر زمین گسترده میخ در وسط آن زده جانور را بهمان قسم بسته نزدیک او باید نشست و از گوشهٔ نظر خود بیند که سگ و گربه باز چشم دوخته را آزار نه رسانند. تا باز بناخن خود بر بسته ریسمان چشم را پاره نکند • و چون از طپیدن آرام گیرد آنگاه باز را بر دست گرفته پارهٔ گوشت نرم و خوب و بی استخوان در چنگال او بدهد و بحیلهٔ گوشت را بخوراند اگر آن وقت هیچ نخورد باک نیست و غم [illegible] باید داشت •

از طپیدن بسیار پیه اندرون شکم جانور بگدازد و سیاه شود و از آن جانور را بیم هلاک باشد و اگر در تابستان سلامت ماند در زمستان مرض شود کند و جانور بمیرد و آن مرض داغ است بزبان هند . طپیدن بسیار مواد حارّه بجوش آید و جگر را و پیه را گداز کند و از آن داغ جگر و پیه که در گرد روده‌ها و معده و شکم جانور است رسد •

بعد از آن وقت دیگر پارهٔ گوشت باید داد چرا که غم و غصه از دل باز فراموش شده باشد. شاید که اندکی بخورد و دفع گرسنگی و زندگی او شود • و اگر نخورد پس حیله آنست که انگشت جانور را گرفته به اندکی باید داد و اگر این طور هم طعمه

[1] Apparently a compound word *dahan baf* for the Persian *[illegible] paf-i dahan*. In India *baf karna* is a vulgar term for blowing water in a spray out of the mouth. Amongst Indian falconers this action is called *phu'dra karna* (vulgar for *[illegible]*, from the Ar. فور "to boil, gush forth"). One old English writer on Falconry calls this "spouting."

باب بیست و پنجم در علاج کرف شدن جانوران [1] •

باب بیست و ششم در علاج هوا زدگی مشتملبر دو فصل • فصل اول در علاج باد سموم زدگي و باد بست [2] جانوران - فصل دوم در علاج بونده •

باب بیست و هفتم در صورت گرما زدگی که از دوا و هوای گرم می رسد و معالجهٔ آن •

باب بیست و هشتم در معالجهٔ گرم کردن جانوران که از هوا و دوا دادن سرد و خشک شده باشند •

باب بیست و نهم در معالجهٔ لوط [4] وآن دنبلی است که سروا شود •

باب سی ام در معالجهٔ بانگ سگرگان و آن آواز نحس است •

باب سي و يكم در معالجهٔ باسور و بن بر آوردن جانوران •

خاتمه مشتملبر دو مقدمه [6] • مقدمهٔ اول در معالجهٔ بلبل وطوطی و موتری و سائر جانوران بانی طرب [7] - مقدمهٔ دوم در علاج امراض اسپان و آن را بیطره گویند •

---

[1] کرف this word is not traceable

[2] In the text the disease is said to be called *jhola* in Hindi *jhola* is "sunstroke"

[3] بونده apparently from the Hindi *bunda* "a drop"

[4] لوط this word is not traceable in the sense of "boil, etc"

[5] *Bāsūr* (properly only used in the plural *bawāsīr*) is "bleeding piles" *Bun* apparently the word for "coffee berry" seems to refer to projection of the intestine

[6] *Muqaddama*, the word is here incorrectly used

[7] *Bani yi tarab* "giving pleasure"

باب اول

در حقیقت دامدار که چه طور شخصی باشد

معلوم باشد که جانور دوست بود و وقت آمدن شکرگان یعنی جانوران شکاری بداند • و از نیمهٔ آذرماه که بهندی آنرا پوه[1] گویند و آن نام شهر الهی[2] است از اوم آملی - پیستان و دوستان[3] که آنجا تمام برفست آید و چون آفتاب از نیمهٔ اسد که بهندی آنرا بهدره[4] گویند اندک اندک تحویل شد پس از آن باز از نیم سنبله در اول سنبله که بهندی آنرا اسوج[5] ماه گویند از آنجاها بگریزند و روی بولایات و ملکهای گرم نهند و مرغان در پس آیند و جانوران عقب باز در پس ایشان ، و چون بحدود خراسان رسند از بسیاری مرغان چون ملک (که بهندی آنرا چکور خوانند) و خرگوش که در آن کوهها باشند و نیز در اطراف کوههای مرده و تمرن و در کوههای زمند مازندران و امدود و سمود و تا حدود آمازان و زمرود[6] که نام شهرهای آن دیار است میروند و از آنجاها قطعاً بهر موسم بوطن نروند و چون ابتدای مهرماه رسد (که بهندی کاتک[7] گویند) دامداران در آن مواضع دام نصب کنند و بازان شکار بدست آرند • در آن مواضع همه جا

[1] *Poh* is Panjabi for *pus* the ninth Hindi month corresponding to December January

[2] *Shahr i ilahi* The [illegible] was instituted by Akbar in A H 964

[3] I am unable to identify these names of places

[4] *Bhadra* is the fifth Hindi month, corresponding to August September

[5] *Asu* is Panjabi for *asin* the sixth Hindi month

[6] I am unable to trace any of these names of mountains

[7] *Kattik* [illegible] *kartik*, is the seventh Hindu month October–November

باب هژدهم در امراض حکر مستملر بر پنج فصل * فصل اول در معالجهٔ سدهٔ حکر - فصل دوم در معالجهٔ درد حکر - فصل سیوم در معالجهٔ خورد و گدار [1] - فصل چهارم در علاج لاغری که از خشکی سینه [2] بود - فصل پنجم در لاغری و فربه کردن آن *

باب نوزدهم در امراض دل مستملر چهار فصل * فصل اول در بیماری دق [3] - فصل دوم در بیماری کاهش و معالجهٔ آن - فصل سیوم در معالجهٔ خفقان [4] - فصل چهارم در معالجات هول دل عرف دهده [5] *

باب بیستم در امراض جلد مستملر چهار فصل * فصل اول در معالجهٔ سپس - فصل دوم در معالجهٔ حرب یعنی خارش - فصل سیوم در معالجهٔ شقاق عرف کلنحر [6] - فصل چهارم در معالجهٔ صوم و ثالیل و رکیل [7] *

باب بیست و یکم در امراض پر مستملر ده فصل *

فصل اول در علاج پر خوره [8] فصل دوم در معالجهٔ پر گردان [9] - فصل سیوم در معالجهٔ کج پر [10] - فصل چهارم در علاج پر اندر گوشت شکستن - فصل پنجم در علاج پیرنج شدن جانوران و راست کردن آن و دیر پر های سست بر آوردن

---

1 *Khurd u guzār*, apparently eating and not assimilating.

2 *Khushki-i sīna* "dryness of the chest", is this "dry cough"?

3 *Diq* is properly "hectic fever".

4 *Kh[illegible]* is a "*temporary* palpitation of the heart". [illegible] next note.

5 *Haul-i dil* P. and *[illegible] khanna* H. is the disease "palpitation of the heart". [illegible] note above.

6 *Shuqaq*, "fissures or cracks in the hands or feet". کلنحر is apparently a Hindi name for the disease but I am unable to trace the word.

7 *Sālil* Ar. and *masa* H. "wart," but I am unable to trace the words صوم and وکیل.

8 *Par khura* "canker of the feathers".

9 *Par gardān* is "a kind of false moult," i.e., as soon as a bird has finished one moult it commences to re-moult.

10 *Kaj par* is a "strangled or deformed feather".

و مطعاً نروئیدن پر - فصل ششم در معالجهٔ پر براش که به هندي ىنوىكه خوانند [1] - فصل هفتم در پر وصل کردن [2] - فصل هشتم در معالجهٔ مرهقه - فصل نهم در انواع پر شستن و صاف نمودن از چرک - فصل دهم در معالجهٔ درد بغل که بازو از آن بر داشته نتواند [4] •

باب بیست و دوم در امراض پای مشتملبر نه فصل •

فصل اول در سنوه شدن [5] و معالجهٔ آن - فصل دوم در معالجهٔ وجع مفاصل - فصل سیوم در سست شدن پای [6] جانوران - فصل چهارم در معالجهٔ ورم زانو و پای - فصل پنجم در معالجهٔ جدا شدهٔ جدائل و بحال آوردن آن - فصل ششم در معالجهٔ کشیدگی عصب که بهندي گدهی [7] گویند - فصل هفتم در سوختن دوساخهٔ [8] جانور و داغ کردن آن - فصل هشتم در معالجهٔ نقرس [9] پای - فصل نهم در معالجهٔ تخمه که به هندي [illegible] گویند [10] •

باب بیست و سیوم در معالجهٔ فربه کردن جانوران لاغر که

بی مرض لاغر شده باشد •

باب بیست و چهارم در علاج بد معاني جانوران و عیب

پوز کردن و از درجت بدرجت جستن •

---

[1] *Par* [illegible] spoiling [illegible] the feathers. In Hindi, however, [illegible] is "weakness of the [illegible] infants."

[2] *Par* [illegible] "to imp."

[3] مرهقه: this word is not traceable as a disease.

[4] This is not a disease of the [illegible].

[5] [illegible] is apparently used in the sense of "weak."

[6] [illegible] "loss of power," apparently from a strain.

[7] [illegible] from [illegible] "to be deficient, to be drawn in," is in Hindi a vulgar term for a sprain.

[8] [illegible] is a vulgar name for a certain bone in birds, probably for the [illegible].

[9] [illegible] "gout."

[10] *Tukhma* and *tukma* in Hindustani is vulgarly "small pox" and in modern Persian "indigestion." Here the word is apparently used by the author as diminutive of *tukhm* "seed," to which the granular swellings are likened. *Bin* [illegible] in Hindi is "cotton seed."

باب دوازدهم در امراض منسر[1] و این چهار فصل است *

فصل اول در خورهٔ[2] منسر و معالجهٔ آن - فصل دوم در علاج کم شدن منقار و راست کردن آن - فصل سوم در آکلهٔ دهان - فصل چهارم در خشونت[3] دهان و تشنج اعصاب گلو *

باب سیزدهم در امراض گلو مشتمل دو فصل * فصل اول در معالجهٔ کشوم یعنی بثرات حلق[4] - فصل دوم در معالجات خناق و ثنائی[5] که آن ورم گلو است و دانه که در گلو بهم رسد *

باب چهاردهم در بیماری حوصله مشتمل هشت فصل *

فصل اول در معالجات حوصله گرفته شدن[6] جانوران - فصل دوم در گوشت در حوصله سرد شدن و معالجات آن - فصل سیوم در علاج گوشت یخنی[7] کردن در حوصله - فصل چهارم در معالجات ضعیف شدن حوصلهٔ جانوران - فصل پنجم در معالجهٔ زهرک[8] - فصل ششم در معالجات گوشت نافه افگندن[9] - فصل هفتم در ناگواریدن و قی کردن طعمه و معالجهٔ آن - فصل هشتم در سیلان آب از دهن و آن از برودت معده بهم رسد و گاهی از صفرا *

باب پانزدهم در امراض معده مشتمل هفده فصل * فصل اول در معالجات درد معده - فصل دوم در علاج پر مهره[10] بیاوردن - فصل سیوم

---

1 Minsar is the beak of falcons or of birds of prey minqar (gen.) any bird's beak
2 *Khura-yi minsar*, "canker of the beak."
3 *Khushunat i dahān*, apparently a fanciful term
4 *Kushām* "I am unable to trace this word *Bisrah* Ar. is a "pustule."
5 *Khunaq* is quinsy, but the apparently Hindi word تنالي or ثنائي is not traceable
6 *Hausala girifta shudan* "cold in the crop."
7 *Yakhnī* is properly soup. The expression is explained by the author in the text
8 *Zahrak* I am unable to trace this word
9 *Nāfa afgandan*, probably a corrupted and local word
10 *Par muhra*, "casting."

در معالجهٔ استرخائي و سستی بدن - فصل چهارم در معالجات شوخ [1] - فصل پنجم در معالجات کچ [2] - فصل ششم درمعالجات هیضه - فصل هفتم در معالجات بیماری کشنه [3] - فصل هشتم فراوز شکم و معالجهٔ آن - فصل نهم در آکلهٔ شکم - فصل دهم در معالجات نغیر [4] - فصل یازدهم در علاج گندهٔ پیخال - فصل دوازدهم در معالجات منصب شکم و حشکی [5] - فصل سیزدهم در ککری [6] که اندر شکم پیدا شود - فصل چهاردهم در علاج کرمهٔ حونکی [7] - فصل پانزدهم در بیماری استادم [8] و معالجهٔ آن - فصل شانزدهم در ضعف طبیعت [9] جانوران و معالجات آن - فصل هفدهم در معالجهٔ زحیر [10] اندرونی و آن پیچش شکم است •

باب شانزدهم در امراض رودهٔ مشتمل بر سه فصل • فصل اول در معالجات سدّهٔ [11] رودهٔ که از پی عملی مسهلات بهم رسد - فصل دوم در معالجات قولنج - فصل سیوم در معالجات نفخ [12] •

باب هفدهم در امراض دمهٔ [13] مشتمل بر چهار فصل • فصل اول در دم گرفتن جانوران - فصل دوم در معالجهٔ تنگی نفس - فصل سیوم در معالجهٔ دمهٔ لعمی - فصل چهارم در معالجهٔ دمهٔ سس •

---

[1] *Shukh* is properly "pus." [2] کچ farther on in text کچ. I am unable to trace this word.

[3] کشنه I am unable to trace this word. Probably it is a corruption of the Hindi *kasin* "constipation."

[4] نغیر "a gnawing pain."

[5] *Khushki* "dryness," is in modern Persian "costiveness."

[6] *Kankar*, Hindi "a pebble, gravel, etc."

[7] کرمهٔ حونکي apparently a vulgar Hindi term for "worms in the intestines;" from *kirm* P. "a worm or insect," and *jonk* H. "a leech" and vulgarly a worm in the intestines.

[8] استادم this word is not traceable; in an Arabic MS. it is written اصطلام

[9] *Zu'f-i tabi'at* probably for *zu'f-i mi'da* "dyspepsia."

[10] *Zahir*, "dysentery." [11] *Sudda* "obstruction, specially in the bowels."

[12] *Nafakh*, "distension."

[13] *Dama* "asthma, also a feeling of suffocation." Amongst falconers, however, this is the name of an incurable lung disease, probably identical with the "pantas" of old English falconers.

باب هفتم در تولک[1] بستن یعنی در تولک[2] نشاندن جانوران
کلال چشم و سیاه چشم و معالجات پر ریختن آن •

باب هشتم در کیفیت ناردار - مشتمل بر شش فصل • فصل اول
در کیفیت ناردار - فصل دوم در مزاج جانوران - فصل سیوم در شناختن نعل[4]
جانوران و دیدن نبض آن - فصل چهارم در شناختن پیخال[5] جانوران و معلوم
نمودن هر مرض از آن - فصل پنجم در طبیعت گوشتها که کدام یکی جهت
طعمه سازگار تراست - فصل ششم در معالجه که حفظ صحت جانوران کند
و دافع است •

باب نهم در معالجات امراض سر جانوران کلال چشم و سیاه چشم -
مشتمل بر سیزده فصل • فصل اول در بیماری درد سر و معالجات آن - فصل دوم
در بیماری سر گشتن[6] و معالجات آن - فصل سیوم در ورم سر و روی جانوران
که هندی زهرباد نامند و معالجات آن - فصل چهارم در بیماری نقلیس[7]
و معالجات آن - فصل پنجم در سر گرفته شدن جانوران[8] و معالجة آن -
فصل ششم در بیماری لقوه[9] و معالجات آن - فصل هفتم در بیماری فالج[10]
و معالجات آن - فصل هشتم در بیماری سفید مرگ و آن آكلة دماغ است[11] -
فصل نهم در کوفتگی و صرع[12] و معالجات آن - فصل دهم در دیوانگی جانوران

---

[1] *Tulak* "moulting."

[2] *K..* "moulting" sometimes spelt قریض

[3] *Janwar* 'animal,' in the language of Indian falconers means 'hawks or falcons.'

[4] The condition of falcons is ascertained by feeling the flesh on the sides under the wings.

[5] *Paykhāl* "mutes."

[6] *Sar gashtan* is properly "giddiness."

[7] نقلیس I am unable to identify this word.

[8] *Sar girifta shudan* is properly a "cold in the head."

[9] *Laqwah* Ar. "paralysis of the face."

[10] *Fālij* "paralysis of half the body."

[11] *Ākilah* Ar. "cancer."

[12] *Ṣar'* is "epilepsy"; *Kūftagī* however properly means "weariness" etc. etc.

ومعالجات آن - فصل یازدهم در بیماري سر سست بودن [1] جانوران ومعالجات آن - فصل دوازدهم در بیماري سكته - ومعالجات آن - فصل سيزدهم در صرع و معالجات آن •

باب دهم در امراض گوش مشتمل دو فصل • فصل اول در دری و درد گوش و معالجات آن - فصل دوم در سیلان آب و چرک گوش و معالجات آن •

باب یازدهم در امراض چشم مشتمل چهارده فصل • فصل اول در معالجهٔ سفیدي چشم جانوران - فصل دوم در تسمیه یعنی سبلکوري [4] جانوران - فصل سیوم در معالجهٔ [illegible] چشم [5] جانوران فصل چهارم در بیماري درد چشم و توري چشم جانوران فصل پنجم در جدري [6] یعنی دانهای که در چشم جانوران بر آید - فصل ششم در معالجات سلاق [7] - فصل هفتم در بیماري جرب یعنی خارش چشم - فصل هشتم در بذله [8] و معالجهٔ آن - فصل نهم در علاج دموع چشم - فصل دهم در سبل [9] بر آوردن از چشم جانوران - فصل یازدهم در معالجات تغشیه [10] یعنی موتیابند - فصل دوازدهم در چشم در کردن جانور - فصل سیزدهم در معالجهٔ تسرع و نزول آب در چشم جانوران - فصل چهاردهم در معالجهٔ طرفه [12] که در چشم هم رسد •

[1] [illegible] hang in the head [illegible] also [illegible]
[3] [illegible] Ar. [illegible] of the head
[4] [illegible] Ar. and [illegible] P. [illegible] blindness
[5] [illegible] a film over the eye
[6] Judari is properly small pox
[7] Sa[illegible] Ar. and [illegible] in Hindi is a disease in which the eyelashes fall out
[8] بذاله or بدله I am unable to identify this word
[9] Sabal a disease of the eye said to be Pannus
[10] [illegible] Ar. veiling [illegible] an unusual word for cataract [illegible] in Hindi [illegible]
[11] [illegible] Ar. (being wide) is said to be Mydriasis [illegible]
[12] Tarfa Ar. is said to be Ecchymosis conjunctivae.

نفرمودن قدر دوای هر یک و عدم ترتیب ابواب و فصول و تحلّل در ضوابط فروع و اصول را مشاهده نمود خواست که همه را بسی حدید باهم مربوط نموده و آنچه بتجربه رسانیده باز الحاق کرده تالیف کتابی نماید که از کتب و رسائل متعدده متفرقه سازی مستغنی باشد * لهذا این حقیر به این امر خطیر مبادرت نموده این کتاب را که مسمی است بصید المراد فی قوانین الصیاد [1] ترتیب نمود و مجموع را بر سه باب و خاتمه مقرر کرد که هر بابی مشتمل بفصولی چند باشد و بالله المعونة و التوفیق *

باب اول در تعریف صیاد و صید آن یعنی دامدار و باز و سائر جانوران شکاری *

باب دوم در رنگ و عیب و هنر جانوران *

باب سیوم در چشم کشادن جانوران کلال چشم [2] مشتمل بر شش فصل * فصل اول در چشم کشادن باز بطریق استادان ایران - فصل دوم در طریق استادان هندوستان - فصل سوم در طریق چشم کشادن باز باستعمال حنظر و این از استادان هندوستان در تجربهٔ حقیر است - فصل چهارم در چشم کشادن باز بطریق کیف [3] دادن - فصل پنجم در چشم کشادن باز معمول این حقیر که باز نو در بیست و پنج روز طیار [4] و گیرا شود و بتجربه رسیده - فصل ششم در انواع بسیار چشم کشادن باشه و شکره که در ایران پیغو گویند *

---

[1] On page x the author says his book is called حوارحنامهٔ ملمیّة في قوانين الصياد

[2] In India *qulāl*— or *qulāh-chashm* "the red eyed or yellow eyed birds of prey" i.e., the short-winged hawks as opposed to *siyah chashm* "the black eyed" or falcons In Persia the former are called *zard chashm*

[3] *Kauf dādan* refers to the use of intoxicants, etc In India hawks often have their eyes 'unseeled' when under the influence of camphor, opium etc and are easily broken to the hood in this state

[4] طیار or تیار *Hindustani* ready trained

باب چهارم در کیفیت چشم کشادن جانوران سیاه چشم
مشتمل بر هشت فصل • فصل اول در چشم کشادن بحري - طریق استادان
ایران - فصل دوم در چشم کشادن بحري - طریق هندوستان - فصل سیوم
در چشم کشادن بحري - تجربهٔ فقیر رسیده - فصل چهارم در طیار کردن شاهین
آشیانی[1] - طریق استادان ایران - فصل پنجم در طیار کردن شاهین آشیانی که
تجربهٔ فقیر رسیده - فصل ششم در طیار کردن چرغ دامی[2] - موافق تجربهٔ
فقیر است و طیار کردن لگر[3] بهمین موصوف داشته - فصل هفتم در طیار کردن
چرغ آشیانی آهو گیر - معمول استادان ایران - فصل هشتم در چشم کشادن
شنقار و طیار کردن آن - و عقاب[4] و زمج[5] موصوف بر همین داشته •

باب پنجم در معالجات شکار جانوران کلان چشم مشتمل بر دو
فصل • فصل اول در شکار باز و جره فصل دوم در معالجات شکار باشه
و پیغو[6] عرف شکره •

باب ششم در معالجات شکار جانوران سیاه چشم مشتمل بر
سه فصل • فصل اول در معالجات شکار بحري - فصل دوم در معالجهٔ
شکار شاهین فصل سیوم در معالجات شکار چرغ و شنقار و زمج[5] •

---

[1] *Ashiyani* "eyess"

[2] *Dami* adj., lit. "snared" here = "passage hawk"

[3] *Lagar* Hindus., is the female of *F. jugger*, vide *Jl. As. Soc. Bengal*, Vol. III No. 1 1907

[4] *'Uqab* in India a general term for eagles but specially applied to the Tawny Eagle

[5] The *Zummaj* according to Persian and Arabic MSS on Falconry, was formerly trained. In the *Hayat'l Hayawan* it is said to be a species of eagle (*'uqab*) and identical with the Persian *Du baradarán* "The Two Brothers". The latter appears to be identical with the دولرا of the *Baz Náma yi-Násiri* where it is stated that the male of this species is about the size of a female goshawk and that the author once trained one. The *Du Baradarán* always hunt in couples

[6] *Pigha*, T. and P. the Indian sparrow hawk or *Shikra* (Astur Badius)

INTRODUCTION

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

حمد بیحد و ثنای بعد مالک الملکی را سزد که شاهباز دل اهل عرفان انسانرا بر دست قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن نشانیده و هرلحظه از غایت شفقت باز نظری دارد و اورا بتربیت و ثبوت آن نظرات عنایت آیات مدد مرغان اولی اجنحهٔ ارادات و الهامات غیبی ممتاز گردانید . و زبانرا که طوطی شکرستان وجود است بر گلبن حمد و ثنای خود بهزار داستان مترنّم ساخته هر کلمهٔ داعی را بمرور دانه و آب و محل شهود کلمهٔ لا اله الا اللّٰه و دانهٔ محمّد رسول اللّٰه گردانیده ۰ درود نامعدود و صلوة نامحدود بر محمّد احمد قب تاسب محمود و بر آل و اصحاب مسعود باد الی یوم التناد ۰ و بعد چنین گوید محتاج الی رحمة رب الودود این بنده محمد عرف خدا یار خان داؤد عباسی[1] چون بفضل رب الموجود وقتی بی مدت و حوادث بی نهایت مصروف نام در مزاج جانوران شکاری و طریق مدد و امداد و تعیین مواد و تشخیص امراض و ازالهٔ اعراض و حفظ صحت هریک از ایشان مهارتی بهم رسانید و چون بعد تصفّح کتب سلف و خلف و تتبّع علاج آنها بطریق مختلفهٔ ایرانیان و ادعاء متنوعهٔ تورانیان و آراء متخالفهٔ هندوستانیان . تعیین

[1] On page ix line 17 the name is given as این بار محمد فقیر داؤد

کتابی یا رسالهٔ درین علم صیدی که در خزائن امرا و وزرا و مهوّسان این
علم بود بدست آوردن بدانچه ممکن و مقدور بود سعی بلیغ نمودی، چون
بازنامهٔ جاماسپ[1] و بقراط و رسالهٔ جالینوس و بزرجمهر و جوارح‌نامهٔ
ابو البحتری و دهقان ماهکین و رسالهٔ ابو الفوارس و قباوزری و شکره نامهٔ
ابو الفرج بازدار و دهقان سمندی و صیدنامهٔ انوزلونا و دهقان بخاری
و رسائل و کتب دیگر که درین علم ساخته اند: از آن وقت
تا الی یومنا هذا که زمان سلطنت و ایام دولت حضرت اسلام پناه
طغان تیمور خان اعلی الله شأنه است یعنی مدت سی سال اجتهاد
نموده جمع آوری بود و این فن را از میرشکاران باریک و معول
دریافته بتفحّص تعقیب احوال جانوران میکرد و آنچه بتجربهٔ
ایشان را معلوم شده بود و تقریر می نمودند و اصل کتاب صیدنامه
ملک شاهی از آن خالی بود انتخاب کرد و اضافت نمود و مصوّر
گردانید و از صور و اشکال استادان و میرشکاران و شکرگان روشن گردانید
و کیفیت علاج کردن بادویه و داغ وغیره خیلی درج کرد تا اگر ناگاه
کسی بعضی کند یا جانوری غریب بیابد چون باین کتاب رجوع کنند
کما هی آن بدانند •

و چون در زمان سلاطین ماضی شاهین و شنقار نمدر بود
ذکر ایشان دران کتاب نیامده بود • سبب آنکه شاهین و شنقار و ترمتائی[2]
را در زمان شاهی معمول دلیران زمین آورده اند و مردم از ایشان فرا گرفتند
و موشیچیان معمول این فن را بهتر دانستند • علی بن منصور آنچه از ایشان
مشاهده کرده بود و در کتب یافته دو سه باب اضافت صیدنامهٔ ملک

[1] *Jāmasp* brother of Gushtasp of the Kayāniyān dynasty and a great astronomer
[2] *Turumtā'ī*, here evidently the Red headed Merlin, *vide* Note 3 p ix

شاهی کرد، و دو سه باب دیگر در کسادن شیر[1] و پلنگ[2] و سیاه‌گوش و سگ
از کتب انتخاب کرد و اضافت نمود. و این کتاب را ترتیبی و بسطی
داد و مبوّب و مرتّب گردانید و آنرا شکارنامهٔ ایلخانی[4] نام نهاد •
اما چون فرس قدیم مغلق و دور از فهم مبتدیان بود لهذا بنابر توضیح امرجهٔ
خواص و عوام این فقیر بتطویل کلام و اصطلاحات مریدة الفهم آنچه از
استادان نادر المعاصر در حیّز طمع داشت سر نو بتحریر آورد تا هر کس
که این علم را خواهد. این کتاب را تمام برخواند و به استادان بحث نکند
او را در علم جانورداری از پرنده و دونده هیچ مشکلی نماند و در شروع
و انجام مستغنی باشد. و پسندیدهٔ نظر مخادیم و اشراف و استادان این علم
افتد • توقّع که چون بنظر شریف ایشان ملحوظ گردد اگر سهوی یا تکرار
لفظی یا سخنی ناتمام یابند از راه کرم اصلاح فرمودهٔ عیب در ماندند و چون
معذرت تقدیم یافته است بذیل اغماض بپوشانند •

این کتاب مشتمل بر سی و یک باب و مقدمه و شرایی معدی
بر فصلی چند است و الله المعین •

[1] In India sher "a tiger"; in Persia shir "a lion."
[2] Palang "panther", probably a slip for yuz or yuz palang "cheeta."
Siyah gosh "lynx." The lynx is still trained in India to catch partridges, hares, Egyptian vultures, etc.
[4] ایغانی possibly a slip for ایلخانی

تمام شد دیباچهٔ کتاب بازنامه

و دلپذیر پسندیدهٔ او بحسین بسیار فرمود. و یک ولایت او را اقطاع داد و هزار دینار زر سرخ مرسوم او مقرر کرد با اسپ و خلعت شاهانه مخلّع و معزز ساخت. و جمیع استادان را بدین سرفراز فرمود * سؤالها و بحثها کرد * هر کسی بقدر آنچه دانستی بعرض رسانیدی *

سلطان هر همه را تحسین وافر فرمود و آنچه بدو توقع داشتند بدان و بانواع مکارم و عواطف مخصوص گردانید *

حکم جهانمطاع حضرت بدین خدیو چنان صادر شد به محمد بن قلیچ بطامی آنچه از تدبیر و تجربه از استادان مستعد دسته انتخاب نماید و کتابی تصنیف نماید که در عالم بعد از من یادگاری باقی ماند *

محمد بن قلیچ زمین خدمت ببوسید و بموجب حکم کتابی تصنیف کرد و مدت مدید و عهد بعید بر آن عمل میکردند *

بعد از آن در زمان سلطنت حضرت خدایگان شهریار اعدل اعلم مسخّر ممالک الدنیا مظهر کلمات الله العلیه بهف تقامن ظل الله فی الخافقین المنصور من السماء مظفر الدنیا و الدین طغای تیمور خان[1] انار الله برهانه علی بن منصور خوانی مشرف و بنظر عاطفت مزین گردید و به عنایت پادشاهانه مخصوص گشت و از امثال و اقران خود بسعادت ترقی نمود و بموجب یرلیغ همایونی بعضی از اموال ولایات و امور دیوانی را وزراء حجّاب مدخل ساخت و در سلک بندگان خاص و ملازمان حضرت منخرط شد و برای شرف به توشخانهٔ خاص مامور گشت تا هر جانور که از اطراف ولایات میر شکاران آرند بر دفتر ثبت نماید و رنگ و نشان هر یک و بزرگی و ... و بوزیری وغیره اطوار جانوران بنویسد تا هر سال معلوم گردد که چند جانور بتوشخانهٔ خاص آمده و چه انعام شده *

[1] Tughai Timur ... Il Khan of Persia ... A.H. 7[illegible]-52 (A.D. 1338-51)

این ضعیف مدتی درین شغل قیام نمود و بعد از چند گاه رسالهٔ چند که در کتب خانهٔ معموره بوده آنرا بر بندگی حضرت عرض میکرد • اصل این کتاب را که موسوم بود بصید نامهٔ ملک شاهی از تصنیف استاد عالم ابوالخوارح خواجه علی بن محمد نیسابوری بود ، بعلی بن منصور سپردند و یک باز سفید طیغون[1] و سایر قوشخانه را حوالهٔ او فرمودند و حکم شهنشاهی شرف نفاذ یافت که بازان و سایر طیور نیکو نگهدارد و این کتاب را اعتماد خود کند و جانور داران نیک بصاحب و هم جلیس باشند تا این فن غریب بیاموزد •

از صیادان مازندران که در سیاه بلاد و توابع آن ساکن بودند چند اصلی [2] بعلی بن منصور سپردند و حکومت آنجا بدو مفوض فرمودند تا بعضی باز و شاهین و بحری بگیرند و برخی مرغان آبی مثل قو[3] و غاز و عقار[4] و ملک و صدکشو[5] و اردک[6] و کوک[7] و آنچه بجهت بازلی بکار آید مهیا دارند •

چون همت عالیهٔ آنحضرت بران مصروف بود که موصی الیه ماهر این فن شود و هوس او نیز درین کار بغایت بمیل بود موصی الیه بتفحص کار و کردار شکرگان اشتغال تمام داشت و جانوران نیکو پروردی و درین باب وقوفی نیکو حاصل کرد و چون در کتاب صیدنامهٔ ملک شاهی سوی هنر باز و یوز و چرغ و مرض و معالجهٔ ایشان بیشتر نبود . و مراد او چنان بود که کار و کردار شکرگان و پرنده و چرنده تمامی اصناف آن نماید و آنرا شرحی و بسطی دهد . لهذا خاطر ارادتی که درین فن داشت هر جا که

[1] *Tighun* or *tujan* "the white goshawk."
[2] *Im ny* T. "a village."
[3] *Qu* or *ghu* T. "a swan."
[4] *Uqar* (and *buqar*) "the common heron."
[5] صدکشو I am unable to identify this bird.
[6] *Ordak* T. "a duck."
[7] *Kauk*, vulg. for *kabk* "the chikor partridge."

از ترکستان و خواجه زنگی را از اصفهان و عبدالعزیز را از مصر و صدقوس را از مغرب طلبیده از ایشان سوالها و بحثها کرد و از کتب و تجربات خود هرکس جوابی گفتند و مدت بیست روز درین باب مکالمه نمودند *

پس خواجه فرمود که شمارا چندگاه شد که از اطراف عالم جمع کرده‌ام و با یکدگر مدتی مصاحب بوده اید و بحثها کرده و راه و دست همدگر معلوم کرده اید * اکنون میخواهم که بدانم از شما همه جماعت درین علم که بهتر داند * پس همهٔ جماعت باتفاق گفتند که استاد ما در علم جانور داری علمی و عملی هیچکدام از ابوالجوارح علي بن محمد نیساپوریؒ بهتر نیست . و در باب یوز [1] و چرغ [2] و بحری و انواع آنها و شناختن گوهر و نژاد جانور و گرفتن و چشم کشادن و طیار کردن و گیرادیدن و پرانیدن و دریافت بیماری و صحت و شناخت امراض و علاج کردن و بکربر افگندن و دبیرخانه ساختن و از دبیر برداشتن و هرچه درین باب بکار آید هیچ آفریده بهتر ازو نداند . و اورا بدین سبب سلاطین ابوالجوارح کنیت داده اند *

پس خواجه نظام الملک حکم کرد و کتاب برداشت و ازو سوال نمود که این جماعت استادان که حاضر اند هر ایک درچه فن استادند و زحمت بیشتر کشیده اند ؟ خواجه علی بن محمد نیشاپوري هر ایک از ایشانرا تحسین میکرد در هر بابی *

پس خواجه ازو سوال کرد که در باب طعمه دادن و کشاد کردن و پیخال [3] شناختن که بهتر داند ؟ گفت خواجه زنگی عراقی نکو داند * و دیگر باز پرسید که در باب علت شناختن و علتی که بر جانور پدید

[1] *Yūz*, the cheeta or hunting leopard.

[2] *Chargh* the Saker Falcon F. cherrug, vide J. and Proc. As. Soc. Beng. Vol III No 3, 1907

[3] *Paykhal*, the 'mutes' of birds generally, in mod. Pers. *chalghūz*.

خواهد آمدن که بهتر داند ؟ گفت حاجي بیگ رومي بهتر داند • دیگر بارہ سوال کرد که در باب طعم جانور شناختن و دارو دادن که بهتر داند ؟ گفت سرباد هندي بیگ داند • دیگر بارہ خواجه پرسید که در باب کریز دادن و کریز خانه ساختن و اگر پر بیفدارد بجهت آن معالجه کردن و تدبیر کریزخانه موافق مزاج جانور کردن و پیخدل شناختن در کریز که بهتر داند ؟ گفت خواجه عبدالله نیکو داند • پس خواجه نظام الملک هر یکی از استادان را تحسین نمود و براں همه اتفاق کردند ، و خواجه را سخنان ایشان بغایت پسندیده آمد و ایشانرا بسیار نوازش فرمود •

بعد از آن بحرمت و تکریم تمام همه جماعت را پیش بادشاه آورد و آنچه را از ایشان در بحث علم و تجربهٔ هنر معلوم کرده بود و دریافت نموده بود به محل عرض رسانید •

سلطان بغایت پسندیده داشت و آن روز نو"جوارح خواجه علی بن محمد جهت سلطان بخدمت باز سپید لاری[1] سه کریزه که در عمرها چنان باری بدست نیافتاده بود آورد و بنظر اشرف اقدس حضرت شاهنشاه گذرانید • بغایت منظور افتاد •

پس روی بجانب خواجه علي بن محمد کرد و گفت "چنان خواهم که از کار و کردار باز و یوز و چرغ و بحري و باشه و عیب و هنر و نژاد ایشان و گوهر و نژاد جانوران بیاکشائي و بر احوال آنها واقف گردانی" •

خواجه علی بن محمد زمرنی چند بحضور حضرت بادشاه بعنوان شائسته بیان نمود • سلطان از وضوح مدعا و لطافت طبع خواجه امرالجوارح

[1] *Lārī*, "white," from *yal* ... a species of jasmine: the epithet ... is ... to a light variety of several species of falcon

در گذشت و خواست که بازنامهٔ نوشیروان را از زبان پهلوي بزبان فارسی ترجمه کند *

پسر خود را حکم کرد " چنان خواهم که بازنامهٔ نوشیروان را حاضر کنی و بفرمائی تا از زبان پهلوي بفارسی ترجمه کنند "، و استاد روزگار ابوالنجري بزبان فارسی برد و جوارح‌نامهٔ شهنشاهی نام نهاد * و بعد ازو خلف شاه[1] که پادشاه سیستان بود و درین باب استادی بود کامل، و این علم را نیکو دانست، به بخارا نزد حضرت شهنشاه آمد * التماس نمود تا جوارح‌نامهٔ شاهنشاهی را پیش او آوردند * مطالعه نمود، پسندیده داشت، و یکبابی در شناخت بحري[2] بهم رسانید و اضافت کرد و منظور شد *

چون زمان شاهی و جهانداري بسلطان ملک شاه[3] رسید هوس جانورداري در خاطر او پیدا شد و چنان در ضمیر او جای گرفت که پیوسته شب و روز مشغول جانوران بودی و در هر منزل که نزول کردی جانوران را نیکو در پیش خود داشتی و اسباب هوس خود دانستی . و تمامی امرایان و آغایان و شاهزادگان و وزیران او جانوردار بودی *

پیوسته در مجلس او بازنامهٔ نوشیروانی و جوارح‌نامهٔ ابوالنجري خواندندی و میرشکاران و جانورداران بحثها کردندی * پس سلطان خواست که کتابی تصنیف نماید درین علم و بنام او موسوم گردانند *

خواجه نظام الملک[4] را فرمود که برسولان باطراف و اکناف عالم فرستند و کتب و رسالاتی که در علم جانور داري پرنده و درنده ساخته باشند جمع

---

1 *Khalaf Shāh*, son of *Aḥmad Shāh*, ruler of *Sīstān*, came to the throne A.H. 331 or A.D. 942. He is said to have reigned 61½ years.

2 *Bahrī*, the female of the peregrine falcon; the tiercel is in India called *bahrī bachcha*.

3 *Malik Shāh*, one of the Saljūqian kings.

4 *Niẓāmu'l-Mulk*, minister of *Malik Shāh Saljūqī* and school fellow of *'Umar-i Khayyām*. He is said to have been born in A.D. 1017.

نبی. و استادان و میرشکاران که در مملکت و ممالک دیگر باشند و مشهور بوند بعضی را از پیش پادشاهان بالتماس طلب داری. و برخی را امیدوار گردانی بالطاف شاهانه. و از کتب و تحریر حکما و تجربه و تقریر استادان آنچه مجرّب و معتبر دانند علمی و عملی کتابی جمع نمی چنانچه دریں فن بهتر از آن کتابی ساخته باشد. تا نیکنامی و خرمی این دولت حاصل گردد •

پس خواجه رسولان را بتحف و هدایا باطراف و اکناف عالم فرستاد و از پادشاهان و حکما و حکّام و اکابر ممالک کتب و استادان این علم را طلب فرموده حاضر گردانید •

بعد از آن به خدمت حضرت سلطان عرض نمود که " کتب و استادان جمع شده اند" • سلطان فرمود که اول نزد خواجه مجلس بیارایند و کتب حاضر گردانند که او با استادان بحثها و سؤالها فرماید و بداند که از ایشان کدام ماهر و استاد تر است و این علم را بهتر داند و در عمل آورده باشد •

پس بموجب حکم خواجه بنشست و کتب نهاد. و حکما و دانشمندان چون استاد تمام ابوالجوارح خواجه علی محمد نیشابوری را (که یگانهٔ روزگار خود بود و دریں علم مثل او نبود و هیچکس بهتر از و ندانست. و بعد از و هم دیگر اتفاق افتاد) از نیشاپور و استاد ابوالملک سهیل بلخی را از بلخ و ابوالعباس بن فضل را از ترمذ[1] و عبدالله بن حمّاد را از مرو و تاشناه را از هرات و علی بن عبدالله را از خوارزم و حاجی بیگ را از روم و خواجه زکی را از عراق عرب و افضل الدین را از فارس و خواجه محمدی را از تبریز و اسمعیل اثال را از سیستان و مرداد را از هندوستان و تالش ترک را

[1] Termez, N. E. of Balkh, on the Oxus

و حفظ صحت هر یک از انسان بهم رسانیده و بعد از تصفح کتب سلف و خلف و تتبع علاج آنها بطرق مختلفهٔ ایرانیان و انحاء متنوعهٔ تورانیان و آراء متباینهٔ هندوستانیان ، چون تعیین ننمودن مدد دوای هر یک ، و عدم ترتیب ابواب و فصول ، و تخلل در ضوابط فروع و اصول را مشاهده نمود خواست که همه را نسق جدید باهم مربوط نموده و آنچه خود بتجربه رسانیده با او الحاق کرده تألیف کتابی نماید که مردم از کتب و رسائل متعددهٔ متفرقهٔ سابقه مستغنی گردند . لهذا این حقیر باین امر خطیر مبادرت نموده این کتاب را که مسمی است بجوارح‌نامهٔ امامیه فی قوانین الصیاد ترتیب نموده مجموع را بر معنی باب و خاتمه مقرر کرد و لازم دانست که از احوال ملوک و سلاطین سابقه و استادان ماهرهٔ ماهر این فن عرب قدیماً ذکری درین مختصراً درج نماید تا بر معتقدین این هنر وضوح انجامد ●

چنانکه از کتب و تواریخ معلوم شد که اول کتابی که درین فن ساخته اند شاه جمشید[1] ساخت . و او پادشاهی بود بغایت دانا و زیرک و تمامی ربع مسکون را تصرف داشت ● اکثری از مرغان جوارح و ددان و حیوانات وحشی را مسخر کرده بود او برنشستی و او بر هر کدام نامی مقرر کردی . و هیچ کار بهتر از جانور داری پیش او نبودی و میخواست که این علم از و یادگار باقی ماند ● اول کتابی که درین فن ساخته اند او ساخته بود . و بعد از آن حکما و استادان این فن رحمتها کشیده و برساخت و فکر در مزاجهای مرغان جوارح تصرفها نموده اند . و مرض و صحت و معالجت آن معلوم کرده و بزبانهای عربی و یونانی جهت مهارت

---

[1] *Jamshid*, the grandson of *Tahmuras* is the 4th king of the *Pishdadiyan* dynasty, said to have lived 2 [illegible] years after Adam and [illegible] years before Christ. He founded Persepolis and instituted the solar year.

سلاطین ماضی تصانیف کرده اند. تا در زمان پادشاهی نوشیروان عادل[1] که هوس او درین فن از پادشاهان و سلاطین و خواقین ما تقدّم در گذشته، او بغایت کمال و مرتبهٔ اعلی رسانید. چنانکه علی الدوام بشکار جانوران مشغول بودی. و پیوسته بتفحّص احوال جانوران غور فرمودی. و همواره در صحبت او همچنین ذکر درمیان آمدی. و امرا و اکابر و ارکان و اعیان دولت او ذوی تمام و استعداد کمال درین کسب داشتندی. اَلنَّاسُ عَلَی دِینِ مُلُوکِهِم•

روزی جمعی از میرشکاران درپیش تخت او بعضی جانور میکردند از کتاب جالینوس و بقراط آنچه اشارا معلوم بود • پس نوشیروان بزرجمهر[2] حکیم را طلب فرمود و گفت چنان خواهم که کس باطراف عالم فرستی و کتب و رسائلی که درین باب ساخته باشند جمع گردانی و بزبان پهلوی ترجمه کنی و آنچه خواجه[3] را از روی حکمت معلوم شده باشد و استادان روزگار ما دانند اضافت کنی تا بر روی روزگار یادگاری بماند. و اگر مشکلی افتد بدان رجوع نمایند •

بموجب فرموده، خواجه بزرجمهر آنچه دانست و از استادان معلوم کرد و اصل بسیم از آن خالی بود، جمع کرد. و آن کتاب را بازنامهٔ نوشیروانی نام نهاد. و مدتها بر آن کار فرمودند. دستوری شد بر روی روزگاره

بعد از آن شهنشاه ابوالفوارس عبدالملک بن نوح[4] که پادشاه خراسان بود هوس این علم بهم رسانید. چنانکه از ملوک ما تقدّم

[1] *Nushírván i 'Ádil*, the 20th king of the 4th dynasty of Persia. *Muhammed* was born in his reign.

[2] (*Khwája*) *Buzurchumihr*. Ar. in Persian *Buzurg Mihr*, was the son of *Bakh[illegible]n*. He was the chief minister of *Nushírván* who gave him a golden seat in front of his throne.

[3] *Khwája* [illegible] i.e., [illegible]

[4] *Abdu 'l Malik ibn Núh As Sámání* reigned from A.H. 343 to 350, i.e., A.D. 954 to 961.

و نگرفتن شکار مدت اقلد که جانوردار دادن خورده باشد و هیچ علت جانوردار نباشد چون جانور را بر نخورد بوده که این خبری نیست و بعضی چند نا دستند نزد دهند و اما غایت دادنی و تاخیری و امداد نداشتن بر خود که جانور را بجای رسد اول عیبی حذف بر نوید تا جانور بجائی رسد که گفته‌اند "در صید از دار است نه از من" و اگر دنگ اند نوید "کجی اورا بدین درجه رسانده‌اند" و این بدترین خصلتهای خوشخدا باشد و عیوب و استادان این صنعت این را عیبی تمام دانند چه هر جانور را جد و رنگ حد کار او بدانست * هر کس که جانوری بگیرد باید بکار ... هر کس بدو گوید و بعضی آن بجا آرند و اگر بصیدی ملا هم بدانند * و جانوردار باید که سخن ولاف زن نباشد و حال ... اول جانه خود را از آلودگی نگهدارد و هیچ عیبی جانوردار را بتر از این نباشد که جامهٔ او آلودهٔ بچکل و خون بود * باید که بر سکره رعایت پرهیز و سستی باشد و ... دم جانور را از شکستن نگهدارد و بند[1] و ... و دستوانهٔ جانور رعایت پاک و پاکیزه دارد و بریدن و دوختن بند و ... وطوم ... و ... و چاچو ... و در آن ذات سعی کند ... رعایت پاک و پاک ... او را بدیگری احتیاج نباشد چه هر بزرگی که ... از جانوردار طلب دارد اول پروردن جانور را احتیاط ملاحظه رعایت بعد از آن بند و ... و دستوانه دهد *

و آستین ... چست بر باید جهت چرغ[2] و دستوانهٔ باز و ... را آستین بوده و فراخ تا اگر ضرور شود از دست رود بیرون توان برد و ... و ... ... دارد و ... بهتر از ... جهت دال

---

[1] *Band*, one of the author's words for "jesses".
Bahla, a falconer's glove. In India *dastāna* is used, and in Persia [illegible].
Tumāgha T., an obsolete word for a hawk's hood.

[2] *Chalgh* or *alqa* [illegible] band. Amongst Panjab falconers *aqt* [illegible] or [illegible].
Qarāqu the author's word for a lure. [illegible] the same word as قرالقو "a black scarecrow", [illegible] Zenker. In the Panjab the lure is usually made of crows' wings.

نباشد با جانور دوزآ ندارد دیده و البته بی زنده بصحرا نرود که اگر بی زنده
بصحرا رود بی شکره باز آید • و شکره در اصطلاح هر جانوری که شکار گیرد همه را
شکره نامند • و خریطه جهت زنده همراه بردن توان ساخت و چنان باید که
ریسمان برپای کبوتر بندی که دو شاخ و تره باشد چنانکه پای کبوتر زحمت
نه بیند . و طنابی ده گز بود و چوبکی چهار انگشت بر سر طناب بندی
تا چون کبوتر بیرون اندازند بدست آوردن او آسان شود • اگر جانور وحشی
باشد و چون مرغ شکاری را نزدیک بیند زنده دیر بگذارد و نگیرد آنرا گرفتن
از مشکلات شمرده اند . حیله او آنست که وقره[1] چند از موی دم اسب بتابد
(و در پای هندی آنرا پهانده گویند) و بر کبوتر بندد و [illegible] جانور را
و خود پنهان شود تا شکره اش آن کبوتر را بگیرد و در آن وقره‌ها بند گردد •
و باید که [illegible] چکس[2] و نشیمن جانور دارد که چگونه باید ساخت •
نشیمن و چکس باز و باشه و ترمتا[3] دراز و باریک باید چنانکه پای ایشان
[illegible] آمد که اینها دزهب [illegible] و [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] و چرخ و بحری و امثال ایشان طور [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] ای پای ایشان [illegible] و در زدن آسان تواند [illegible] •

اما بعد چنین گوید [illegible] این [illegible] و [illegible] این [illegible]
[illegible] ای رحمة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
(احسن الله احواله) [illegible] در [illegible] بزرگان [illegible] جانور شکاری
و طریق صید و اصطیاد و [illegible] و تشخیص امراض و ازالهٔ امراض

[1] وقره here "a noose." In Arabic وقره means "a cavity in a rock where water collects."

[2] [illegible] is a hawk's perch; the exact pattern distinguished by this term is [illegible] known.

[3] Bās, a general term for the goshawk but especially for the female. The [illegible] tiercel is called [illegible]

[4] In India [illegible] is the female of the Red-headed Merlin ([illegible]) and [illegible] the male, but in Persia [illegible] is the English Merlin ([illegible]).

منفعت مسخر گردانید. و بعضی را کار فرمایند. و بعضی را مرکب سازند که قوله تعالی الْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً.[1] و بعضی را خدا از برای دفع مضرت آورده و منتشر گردانیده که ازان احتراز نمایند چون سباع و ددان موذیات که قوله تعالی وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ[2] *

بنابرین مقدمات. در باب جانوران شکار بنده. و طریقهٔ بدست آوردن و آموختن ایشان. بانواع فکرها کردند و بازان گردن کش و شنقاران سرافراز و شاهینان بلند پرواز را بدست آوردند. و مذبوحات[3] ایشان را قوت خود ساختند. قوله تعالی أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ[4] * و چون بازان بلند همت و شنقاران و شاهینان با شوکت. مرکز و نشیمن خود بردست ملوک و سلاطین یافتند. از غایت بلند همتی که در طبیعت ایشان است گردن به فرمان برداری نهادند و مطیع و منقاد گشتند. و آنچه مراد بود از ایشان بهر بهجت خاطر ملوک و سلاطین و مهوسان این فن حاصل آمد * و هیچ شبهه نیست در تسخیر وحوش و بهائم. و استیلاء آدمی برسائر انواع ایشان. اما هیچ ندانم عجب تر از متابعت و مطاوعت مرغان جوارح نیست. چه فرمان برداری حیوانات و مرغان اهلی سهل است که اگر از آدمی بگریزند ایشانرا بعنف یا بلطف بدست توان کرد ولی اگر شکره[5] بگریزد اورا قطعاً بدست نتوان آورد * پس مطاوعت ایشان شگفتی عظیم است که[6] چون ایشانرا بصید فرستند بروند و بگریزند. و هر چند ازیشان باز ستانند دیگر بگیرند. و چون آواز دهند باز آیند *

---

1 Qur., XVI 8

2 Qur, II 191.

3 *Mazbūhat* apparently the quarry taken by hawks

4 Qur. V 6

5 *Shikara*, an old unusual term for 'birds of prey' In Hindi *shikra* is the female of the Indian Sparrow hawk (*Astur badius*), the male being styled *chippak*. Indian poets, however, have erroneously made the latter word feminine

6 *Kichūn* for *chūnkī*.

القصه این نامهٔ چند از آن سبب در قلم آمد. تا معلوم شود که حق سبحانه و تعالی این خاصیت در نهاد شکرگان نهاده است، و انسان را این کیاست و فراست هست که بدانند که ایشانرا از برای این کار تربیت میکنند. واما چنان باید که مهوسان این فن تمامی همت برین کار مصروف نه نمایند. وعلی الدوام بشکار مشغول نباشند. تا از طاعت و عبودیت حق سبحانه و تعالی باز نمانند (قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ[1]) ومهمات دنیوی واخروی ایشان معطل نگردد. هرچند این کار پسندیده تر است واما بدان نیز رسد که امور دنیا و عقبی بدین سبب انصرام پذیرد. بهمه حال مرتبهٔ اعتدال نگاهدارند. که افراط و تفریط در امور مذموم است. و مداومت برین کار دو طائفه را میسر شود یکی حکام و اعاظم را که اسباب معیشت ایشان ساخته و آماده باشد و خدام و نوابانرا سروری میدارند تا ایشان بفراغت مباشر این شغل باشند. یا کسی را که حرفت شکرداری باشد که اورا بدین مهم مدام ضرور است. وخواب و آسایش بر خود حرام داند. و یک لحظه و نیم لحظه از جانور غافل نباشد تا جانور بکار رساند وکار فرماید. تا بتربیت مخصوص گردد و معیشت او بآسانی حاصل شود. چه اگر زحمتی اختیار کند هم آن تماشا وهم آن مانده بیند. و خداوند شکره را باید که اسپ و باری وما یحتاج برای او ساخته و آماده دارد و اورا جهت این اسباب زحمتی زیاده نباید کشید. و قوشچی چنان باید که خوش طبع و کشاده روی باشد. چه از قوشچی تنگدل و حاسد جانوررا علتها افتد. و باید که هر جانور که بدست او رسد اورا بخواند. وپیش کوید بیشتر از آنچه باشد. و بد نگوید و فال بد نزند. و بجانور دیگران حسد نبرد که اثری از علتها

[1] Qur. li 56.

قائل (قوله تعالی) أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَرِّ وَالبَحرِ [1] و بصید کردن رخصت
فرمود . و إِذَا حَلَلْتُم فَاصطَادُوا [2] *

سلاطین اعاظم و اشراف جهان و کسانی که طبیعت راست داشته اند
و هوشناک بوده اند بدستری بدین کار قیام نموده اند * و حکما گفته اند
که جانوران پرانیدن و صید کردن بدیشان امراض مزمنه و انواع علل را زائل
گرداند و نافع است ، و هیچ آفریده را بدین اعتراضی و تنگی و عاری نه *
و یقین است که آدمی و سائر حیوانات که حق سبحانه و تعالی از کتم
عدم بتغیّر وجود آورد مزاج هر یک را برای جذب منفعتی و دفع مضرتی
استعداد کرد . و بقدر هر یک را اختیار در کارها داد ، تا بدان واسطه نیکی
از بدی فرق توانند کرد ، و در صورت و سیرت هر یک اختلافی هرچه تمامتر
ظاهر گردانید - بعضی متغلب و زورمند و برخی از حیله و فریب بهره‌مند -
بعضی تازه روی و خندان - بعضی ترش روی و گریان ، یکی چون باز منظور
نظر پادشاهان و یکی چون تدرو [3] بحال خویش داران . یکی چون شنقار [4] سر
فراز در کار ویکی چون کلنگ [5] زیرک و هوشیار ، یکی چون شاهین [6] دلاور
و بلند پرواز ویکی غوغا کننده و شناور چون مار . یکی چون چرغ [7] با تحمل
و دوربینی ویکی چون خرگوش همه روز در خواب و اندوهگین . یکی چون بحری [8]
سخت کوش و دلاور و یکی چون کلاغ [9] عاجز و از دشمن پر حذر . یکی چون

---

[1] Qur., V 97 [2] Qur., V 3

[3] *Tazari* or *tadarv* (Arabicized into *tadarj*) is an almost obsolete Persian name for the pheasant (*Phasianus colchicus*), now better known by its Turki name of *qirqāvul*. In Mazenderan it is called *tūrang*.

[4] *Shunqār*, a species of gerfalcon; *vide* also Journal Asiatic Society of Bengal Vol. III, No. 2, 1907.

[5] *Kulang*, the common crane, in modern Persian usually known by its Turki name *durnā*.

[6] *Shāhīn* is in India the name of *Falco peregrinator* and its varieties or species. In Persia and Arabia the term includes the Peregrine, *vide* Jl. As. Soc. Beng. Vol. III, 1907.

[7] *Chargh*, "the Saker Falcon," especially the female, *vide* Jl. As. Soc. Beng. Vol. III, No. 3, 1907.

[8] *Bahrī*, the Peregrine Falcon.

[9] *Kulāgh*, a name applied to several species of crow and also to the raven. Here the common Indian crow is probably meant.

عقاب کوشنده و یکی چون خروس خروشنده. یکی چون هما[1] مبارک و کم آزار و یکی چون کبک[2] خندان در کوهسار. یکی چون بوم زور کور و بدمار و یکی بر لب دریا نشسته چون بوتیمار[3]. یکی چون باشه[4] چالاک و رنگین. و یکی چون گنجشک[5] عاجز و مسکین. یکی چون شیر[6] پردل و غرّان و یکی چون گوزن بد دل و گریزان. یکی چون پلنگ[7] جنگ آور و کامران و یکی چون نخچیر بر کوهسار پاسبان. یکی چون یوز ترش روی و خونخوار و یکی چون آهو[8] سیاه چشم و کم آزار. یکی چون سگ شکم بنده و یکی چون خوک بی حمیّت و گنده. یکی چون خر زشت آواز و ناخوش و یکی چون شتر حمّال و بارکش. یکی چون اشتر شموس و بد خوی و یکی چون اسب محبوب و مبارک روی * و بر اکثر موجودات تفضیلات و مزیت نطق آدمی را فضیلتی ارزانی داشت قوله تعالی وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا[9] و بالهام الهی و قوای عقلی ایشانرا در بیشتری از موجودات تصرفات ارزانی داشت. و مسخّر ایشان گردانید. کما قال الله تعالی وسخّر لکم مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ[10] تا ایشان بدین واسطه در مزاجهای بهائم و وحوش و طیور مدخل سازند. و بدانند که کدام است از ایشان که با مردم بسازند و فرمان برداری کنند. و کدام است که بپرند و ناسازگاری کنند. تا بعضی را که حق تعالی بر ایشان حلال گردانیده ذبح کنند و قوت خود سازند، قوله تعالی أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ[11] و بعضی را از برای جذب

[1] *Humā*, "the Lammergeyer" *vide* Journal Asiatic Society of Bengal, Vol II, No 10, 1906

[2] *Kabk*, the Chukor of India.

[3] *Butimār*, the common Heron.

[4] *Bāsha*, the Common Sparrow-hawk (*A nisus*)

[5] *Gunjishk*, the Common Sparrow.

[6] *Shēr*, in Persia the Lion; *sher* in India the Tiger

[7] *Palang*, a leopard *viz*. the hunting leopard or Cheetah

[8] *Āhū*, a gazelle, the 'ravine deer' of India

[9] Qur, XVII 72. [10] Qur, XLV 12. [11] Qur, V 1

نبی الانبیاء پیغمبر محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام را (که دنیا و مافیها
موجود او آورید، و در شأن او میفرماید لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ) از میان
انبیاء برگزید، و برو اکملیّت و افضلیّت پیغمبری ختم گردانید تا خلقان را از
طاعت برحمت امیدوار گرداند و از معصیت بعذاب بیم کند کما قال
عزّ وجلّ من قائلٍ (قوله تعالی) إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا
إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا [1]، و هر کلمهٔ داعی را ممر ورود داله وآله و محل
شهود کلمهٔ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وقائل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ساخته • و درود نامحدود
و صلوة نامعدود بر محمد احمد لقب عاقبت محمود، و بر آل و اصحاب
مسعود او باد الی یوم التناد، خصوصاً برشاه اولیا، سیّد اوصیا، امیر المؤمنین،
اسد الله الغالب، علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که او را از میان
اولیا برگزیده ولی خویش خواند و وصی پیغمبر گردانید، [3] چنانکه در حق
او میفرماید قوله تعالی إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، و روز غدیر خم که پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلّم از حجّة الوداع باز گشته بود، جبرئیل علیه السلام آمد - و آیهٔ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ - وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ • را فرود آورد، و به پیغمبر ما رسانید • پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلّم بفرمان حق سبحانه و تعالی اورا وصی و قائم مقام خود گردانیده در
حق او میفرماید - مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ

[1] Qur, XXXIII 44 and 45
[2] From this and a later reference to "*Duāzda Imam*" it appears that the writer is a *Shi'ah*
[3] Qur, V 60
[4] Qur, V 71

مَنْ عَادَاهُ و أُنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ • و بعد ازو یازده فرزند معصوم اورا از امیرالمؤمنین[1] حسن، تا بمولانا محمد مهدي علیهم السلام امام خلقان و حجج خویش گردانید، و پیغمبر در حق ایشان فرمود اَلْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اِثْنَا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيٌّ، و طاعت ایشان با طاعت پیغمبر خویش ضم کرد، و کافهٔ برایا را بطاعت ایشان فرمود که اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْکُمْ[2] تا به یمن عصمت وعلم و حکمت مآثر سعادات تا به انقراض عالم به بندگان خدا برسانند و ایشانرا بطاعت خداوند عزّ وجلّ و متابعت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بفرمایند و از معصیت باز دارند •

بعد از محامد حق سبحانه و تعالی هزاران هزار صلوات زاکیات، و تحف تحیات نامتناهیات، بروح مطهّر و ذات معطّر خواجهٔ کائنات، خلاصهٔ موجودات، هادي سبیل، محمد مصطفی و آل و اولاد او، آن پاکان و پاکیزگان، باد • بعده هیچ شک و شبهه نیست که هر هنری که ارباب فطنت و کیاست و اصحاب مکنت و فراست، دران شروع نمایند، بعد از علوم دینی، بهتر از سواري و تیر انداختن وشکار کردن هیچ نیست، که شجاعت عبارت از آن است. و از کارهائی که برای تماشا و تنعّم اختیار کنند، بهتر از جانور داري و صید با ایشان کردن چیزي نیست، چه بسیار درویش و مسکین از فضلهٔ ایشان بیاسایند، و آن نیز از باب سخاوت نوعیست، و این طریقه ایست بنزدیک سلاطین و اُمراء واکابر و اشراف و ارباب هنر، پسندیده، و حق جلّ وعلا حلال گردانیده کما قال عزّ من

[1] *Amīru 'l Mu'minīn* is a *laqab* given by *Shī'ahs* to *Alī*.
[2] Qur. IV. 62

twenty times daily since she was tall enough to reach their perches Not to love hawking was a proof of the grossest vulgarity of disposition, and of many drops of churlish blood"

However, though in reality, the East has ever been the stronghold of falconry, it is dying out there as in the West. In Japan, so Japanese friends tell me, it is dead. In Persia and India it is certainly moribund. Twenty years ago, there were in the Punjab a few enthusiastic falconers, but their number has dwindled and is dwindling, and none steps forward to fill a vacant place His Highness Mir Ali Murād, of Sindh, Nawab Fawjdār Khān, of Dera Ismail Khan, and Sher Jang, of Attock, have died. Miyān Fayz Muḥammad, of Jallandhur (son of Wazir Ghulām Jilāni) has given up the sport Miyān Mahmūd Ṣāḥib, of the Shrine of Taunsa, and Malik I'tibar Khān, of Pindi Gheb, are perhaps the only two Indian gentlemen left in the Panjab who keep up anything like a hawking establishment Nawāb Muhammad Afzal Khān Khati Khayl, of Tank, does indeed keep up an establishment, but like that of the late Kalā Singh, of Amritsar (formerly barber of Maharaja Ranjit Singh) it is for show alone The pupils of Sayyid Fath Shāh, a famed and really skilled professional falconer formerly in the service of the Nawabs of Dera, and afterwards in that of the writer, are now old men who have taken to other employments

The Corps of Guides at Hoti Mardan kept up a regimental establishment of hawks till the Swat Canal irrigating the desert round the Cantonment, drove the hubara out of the immediate district, and then modern polo with its exactions proved too formidable a rival When the British officers ceased to interest themselves in hawking, the native ranks naturally followed their example In Chhach Hazara, where the splashes of water just outside the villages make duck-hawking an easy and profitable pursuit, a few of the inhabitants still keep some peregrines and shahins. Still, of falconry in India, as in Persia, little remains but to say "*Innā l'illāh wa innā ilayh' rāji'ūn*"

D. C. P.

INDIAN MUSEUM CALCUTTA
January 1 1908

BĀZ-NĀMA.

AUTHOR'S PREFACE.

بسم الله الرحمن الرحيم

ديباچه

حمد بیحد و ثنای بیعد مالک الملکی را سزد که سیمرغ وهم وشهسوار
عقل دواسپه بسرحد عدّ و احصای آن نرسد. حضرت معبود خداوندی را جلّت
نعماؤه وتقدّست وتبارکت أسماؤه که بقدرت ارادتِ ابداعِ انواع و اجناس
و اختراعِ صوری و هواس طلماتِ طلسمِ آدم خاکی را مظهر ابداع و بدایع
آبحیات گردانیده و شهباز دل آگاه صدر انسانرا بر دست قلبُ المؤمن
بَینَ اِصبَعَینِ مِنْ أَصابِعِ الرَّحمٰن نشانیده . و هر لحظه از غایت شفقت
باو نظری دارد . و از انواع تربیت و تقویت آن نظرات عذایب آیات صید
معانی غریب احتمکۀ ارادات و الهامات غیبی میگرداند . و بدین راه بانس
کلمهٔ دن وجود است برگلبن حمد و ثنای خود بهزار داستان مترنّم ساخته .
وبنی آدم را بخلعت کرامت وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ[1] مخلّع و مکرّم گردانیده . و دلهای ایشان بنور معرفت و توحید
بیاراست . و پیغمبران را از میان ایشان برگزید و تاج نبوّت را برسر ایشان
نهاد تا خلایق را بشعر و غزلات برهانند و باسلام و جلالت رسانند . خصوصاً

---

[1] Qur., XVII 72. Khaza... [illegible]

sport"[1] has, even in India, ceased to be popular, is the prevailing modern disease of restlessness and want of leisure

It must not be supposed that all who keep hawks are keen falconers. Every Indian gentleman has a number of retainers who, when the crops are sown or cut, are idle, and these, while they sit and smoke or run messages, might as well carry hawks (the insignia of rank) as do nothing. Hawks, too, are convenient presents for friends when it is desired to place them under an obligation before preferring a request Visits also have very occasionally to be paid to outlying lands, and the owner might as well hawk while on the way Now, hawks kept in a happy-go-lucky fashion and rarely flown, are naturally not in proper condition, and so the lazy and good-for-nothing Indian rabble that carry the hawks, resort to artificial means to increase the hunger and courage of their charges. Consequently, drugs assume an extraordinary importance, not only in the eyes of servants but in those of their masters also As books or other means of diversion are generally wanting, hawks naturally furnish the chief topic of conversation It is not the prowess of a bird that is discussed, but its health Every ignorant falconer claims to possess one or two highly complicated receipts for the cure of certain obscure ailments, and discourses learnedly on humours and complexions and the colour of the pulse in health and disease A falconer is engaged, not because he is skilled at keeping a hawk in flying condition and in taking quarry, but because, perhaps, it is rumoured that he has performed the delicate operation of opening the stomach or sewing up the crop Hence it is that the *Bāz-Nāmas* consist chiefly of a collection of receipts for powders, pastes, pills, decoctions, boluses, electuaries, draughts, infusions purges, intoxicants, and emetics, etc, etc, not only for the cure but for the prevention of disease. One MS. quaintly closes its list with "A sure and proved remedy for a hawk that is sick from too much physicking"

The system of medicine followed is the Greek system—the system of Hippocrates and Galen In the system of the former, the dominating theory is the humoural The body contains four humours—blood, phlegm, yellow bile, and black bile When the humours are properly balanced in the body, the subject is in a state of health, when any one humour unduly preponderates, the subject is diseased

The theory of Galen, based on that of the former author, is one of temperaments The normal condition or temperament of the body depends

---

[1] Freeman and Salvin

on the proper admixture of the elements—heat, cold, moisture, dryness. From a faulty proportion arise distempers, which, if not diseases, are the cause of diseases. Importance is also attached to the faulty mixtures of the blood By a combination of such morbid predispositions with deleterious influences from without, all diseases are produced.

The same theories prevail as regards drugs, they contain the same elementary qualities of heat, cold, moisture, and dryness, and on the principle of curing by contraries, hot diseases must be treated by cold remedies

Such is the belief and practice of Persian and Indian *hakīms* of the present day The simple Indian villager admits, indeed, that quinine is a specific for fever, but he argues, there must be something wrong, as the disease and the drug are both hot. Therefore, if you desire him to place any faith in your modern European method, you must direct him to sit in the sun with a pat of butter[1] on his head so that it may soak into his brain and remove the heating effects of the quinine Before, however, we permit ourselves to smile at his credulity, let us pause and recollect that fæcal pills were esteemed a very potent remedy by our ancestors

Though in the open plains of India, where hawks and quarry alike abound, falconry was universally practised, even schoolboys training *shikras* and shrikes, it does not seem to have become such a passion with the people as it did in Europe. It did not affect the language as might have been expected, and even the numerous Turki technical terms introduced by the Moguls have nearly all died out amongst falconers, though Sawdā,[2] the Urdu poet, who flourished in the reign of Shah 'Alam of Delhi, did write a satire on the *Chipak* (the male of the Shikra Sparrow-hawk) in which he used many falconry terms In England, stringent laws were made on falconry, especially by Edward the III, but let me again quote from Freeman and Salvin's delightful work.—

"Europe was inflamed with it Monarchs, nobles, and knights, disdaining the moderate draughts of its pleasures drained them to intoxication, and lived for them as for their fame If a gallant were in prison, he would carve falcons upon the walls; if in a court or in a church, he would bear them on his glove; if in the grave they would be figured on his tombstone; nay his bride took a merlin to the altar on her wedding-day, and conversed with her lord in terms which became positively figurative, as she pointed every other sentiment, and hope, and (who knows?) command, with an allusion to some favourite twist of the head, or movement of the wing, or stretching out of the foot, proper to the birds which she had caressed

[1] Butter is cooling, but *ghī* is heating. Similarly, ice is heating, but water is cooling.

[2] He was born A.D. 1713, and died 1783.

In the preface, this treatise is stated to have been composed by Yar Muhammad Dā'ūd *'urf* Khudā Yār Khān 'Abbāsī, who lived during the time of Tughān Tīmūr Khān, a king of Khurāsān that reigned between A H 737 and 753 (A D. 1336—1352). It is worthy of remark that the author makes no mention of the merlins, which, according to one *Bāz-Nāma*, were not trained in India till Mughal times, *i.e*, probably not till the days of Akbar. The work is stated to be a simplified translation of the *Shikār-Nāma-yi Īlkhānī*, which was itself based on the *Ṣayd-Nāma-yi Malik Shāhī* [1] of 'Alī bin Manṣūr. In the Preface and Introduction, the work is variously named by the author, *Qawānīnu 's-Ṣayyād* and *Jawārih-Nāma-yi Imāmīya fī Qawānīni 's-Ṣayyād* I have adopted the former title.

My acknowledgments are due to Kot Dafa'dār Dost Muhammad Khān, 23rd Cavalry, F F, for making a copy of my MS. for the press, and to Muhammad Kāzim Shīrāzī, Persian Instructor of, and Mr R F Azoo, Arabic Instructor of, the Board of Examiners, for continuous help in seeing the work through the press.

The date of the origin of falconry is impossible to discover Harting, in his "Essays on Sport and Natural History," states that it was practised in China 2,000 years before Christ

Persian MSS on falconry maintain that the first falconer was a prehistoric Persian king, but it is possible that the only authority for this statement are the lines from Firdausi's [2] *Shāh-Nāma* —

رمنده ددان را همه بنگرید   سیه گوش و یوز از میان برگزید
به چاره بیاوردش از دشت و کوه   به بند آمدند آنکه بد زان گروه
ز مرغان هم آنکه بد و نیک ساز   چو باز و چو شاهین گردن فراز
بیاورد آموختنشان گرفت   جهانی بدو مانده اندر شگفت

"He [*Tahmūras* [3]] first regarded the wild beasts
And chose from them the lynx and the cheeta
By devices he caught them in the plains and hills,
Various species of them were snared
From the birds, too, good and bad,
He chose the goshawk and the proud *Shāhin*
He began to train them,
A world was lost in astonishment at him"

---

[1] Malik Shāh, one of the Saljuk kings, reigned A H 465 to 485, and presumably this is the king referred to

[2] Written A D 1009

[3] Vide note 1, p x, of Persian Preface.

The Arabs probably learnt the art of falconry from the Persians, for not only do many Arabic MSS state that the first falconer was a Persian, but the technical terms are often borrowed from the Persian language. For instance, *shawāhin* is a broken Arabic plural of the Persian *shāhin*, while *gūsht-i pusht-i māza* is a term not uncommon in Arabic MSS for the meat near the backbone, or the saddle in mutton.

Learned Pandits maintain that hawking is referred to in the Vedas.[1] One of the words quoted in support of this statement is *Syena jīvī*, which is said to mean one who lives by selling or training hawks. If hawking was known in India before the Muslim conquest, it is probable that the practical Hindus confined themselves to training the short-winged hawks, more especially the goshawk.

On the ancestry of Falconry, Freeman and Salvin, in "Falconry, Its Claims, History and Practice," have written:—

> "So much for antiquity and its value." My own opinion is that few men exist who do not, so to speak, take off their hats mentally to so respectable an acquaintance. A friend of mine, it is true, once told me that his love for the sport of falconry was perfectly independent of any feeling for antiquity and the middle ages, for which he cared nothing, but I believe he was mistaken. If I could have twisted the γνῶθι σεαυτόν into a wand and touched him with it on the heart, he would probably have discovered a light leash that bound him to the bells and jesses of another age.
>
> "Falconry is certainly of high descent, if that be considered a recommendation. It boasts a long line of ancestors, and has claimed and received homage from the chivalry and beauty of many centuries. * * * *"

Now, the pride of ancestry is nowhere stronger than in India. Although, as in the West, the sport has ever been aristocratic, yet Eastern writers on the subject have generally been far from literate. Persian writings on the subject are indeed fantastic, but they are by no means worthy of the noble art they should describe. Little is said of the past history and practice of the sport, and still less of modern usage. The science, too, was deemed esoteric, and in India, as in Europe, falconers had their own peculiar jargon. Had I not been a practical falconer of more than twenty years' experience of falconry in the East, I would not have ventured to edit the present text. The Persian, as in the case of all Indian *Bāz-Nāmas*, is of the worst description, and is further disfigured by Panjabi and Sindhi idioms and technical terms; but the fact that the language is unscholarly in no way detracts from the interest attaching to quaint lore fast slipping into oblivion. The reason why so popular a sport as falconry, aptly described as the "coursing of the air," and the "very fairy-work of

---

[1] Variously stated to have been written 1200 and 2000 years B.C.

EDITOR'S INTRODUCTION.

The MS. from which the present treatise is edited, was copied in A.D. 1878 from one (date unknown) in the possession of H.H. the late Mīr 'Alī Murād, Balūch, of Sindh, and was collated with another copy in the possession of Nawāb Muḥammad Afẓal K͟hān, Katti K͟hayl, of Tank, Dera Ismail Khan. It is the most complete treatise of its kind that has as yet come under my notice. The language is corrupt, being bad Indian Persian mixed with a little Panjabi and Sindhi. Portions of the appendices (which are obviously of a much later date than the rest of the work) especially that on *bulbuls*, are quite unintelligible; and such, therefore, have been omitted.

THE

QAWĀNĪNᵁ 'Ṣ-ṢAYYAD

OF

KHUDĀ YĀR KHĀN 'ABBĀSĪ

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN

WITH ENGLISH NOTES

BY

LIEUTENANT-COLONEL D. C. PHILLOTT

Secretary, Board of Examiners; Fellow of the Calcutta University;

Translator of the Bāz-Nāma-yi-Nāṣirī, etc.

CALCUTTA:

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL AND PRINTED AT

THE BAPTIST MISSION PRESS, CALCUTTA

1908.